آتشکده

اردستان

مشتمل بر جغرافیا و تاریخ اردستان و تحقیق در انساب سادات

طباطبای ایران

تألیف

ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی

بخش دوم

بهاء ۱۵۰ ریال

آتشکده

اردستان

مشتمل بر جغرافیا و تاریخ اردستان و تحقیق در انساب سادات

طباطبای ایران

تألیف

ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی

بخش دوم

چاپ اتحاد

پیش گفتار

مدتی این مثنوی تاخیر شد　　　　مهلتی بایست تاخون شیر شد

بطوریکه درپیش گفتار بخش نخست یادآور شده تمام مطالب کتاب **آتشکده اردستان** هنگام انتشار بخش اول (سال ۱۳۳۶ ش) مهیا بوده ولی بعلت گرانی هزینه فقط بخش نخست بچاپ رسید و بامید پیدایش موجبات مالی برای چاپ بقیه منتظر ماند .

در سال هزار و سیصد و چهل و یك (۱۳٤۱ ش) وجوه مردم شهرستان **اردستان** بوسیله فرمانداری محل نگارنده را مأمور کردند که در انتشار بقیه کتاب اقدام کنم و از اینرو با انتشار قبوض پیش فروش در صدد جمع آوری وجه برآمدم ولی چون مقدار وجوه حاصل برای طبع بقیه کافی نبود لذا بچاپ قسمتی دیگر از آن پرداخت و برحسب یادآوری بعضی از علاقمندان و برای حسن تجلید شماره صفحات بخش دوم بشماره صفحات بخش اول پیوسته گردید .

تمام کتاب دریك **طلیعه** و **مقدمه** و سه **شعله** مرتب شده که تا پایان **شعله دوم** در بخش اول واز **شعله سوم** تا **فصل** پنجم از **زبانه دوم** در بخش حاضر مدون است و در واقع فهرست مندرجات این بخش عبارت است از :

که قبل از انتشار کتاب درگذشته‌اند و شرح حال حاضران در بخشهای مربوط مندرج گردیده که امید است بیاری خداوند متعال موفق بانتشار آن گردد و در پایان از همشهریان و فرهنگ دوستانی که نگارنده را در این امر فرهنگی یاری کرده‌اند اظهار تشکر نماید .

بهمن ماه ۱۳٤۲

ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی متخلص به نزهت

شعله سوم ـ تاریخ اردستان :

زبانه اول ـ تاریخ عمومی :

تاریخ عمومی اردستان بنسبت ازمنه حدوث وقایع مهمه به ۵ عهد تقسیم میگردد :

الف ـ عهد مهابادیان :

درعهد مهابادیان بطوریکه درجغرافیای ماه‌آباد وتوابع تذکـر داده شده در میان مردم محل چنین معروف ومورد اعتقاد است که قریه ماه آباد منسوب است بمهد مهاباد پیغمبرعجم که صاحب کتاب آسمانی دساتیربوده وامت اورا مهابادیان میگفته‌اند و تاریخ مهاباد مقدم برتمام طبقات سلاطین دنیا بوده است و بناهائی در مهاباد باستان احداث و بنیان کرده‌اند که دراثر بروزحوادث ازبین رفته است .

ب ـ عهد کیانیان :

وقایعی که در دوره کیانیان اتفاق افتاده ویا مربوط بآن عهد است :

۱ ـ دژارونه :

احداث دژارونه که همان قلعه میان شهر باشد وافسانه‌هائی درباره آن میان مردم اشتهار دارد و بطوریکه تحقیق گردیده آثار این قلعه تازمان مرحوم حجة‌الاسلام حاجی محمدجعفرآباده‌ای متوفی(۱۲۸۰ق) (اوائل‌سلطنت‌ناصرالدین‌شاه) وجودداشته استوچون مشرف بویرانی بوده چنانچه در جغرافیای اردستان اشاره گـردیده دربدو امر از طرف مرحوم آباده‌ای بسید میرزای اردستانی ازشاگـردان خود منتقل و از طـرف سید میرزا بمصطفی قلیخان سهام السلطنه فروخته شده و بوسیله معظم‌له تبدیل بباغ معروف بباغ‌قلعه گردیده است .

ازآثار قبل ازتبدیل بباغ حصار وخندق وآسیای داخل‌قلعه بوده کـه هنگام تبدیل خراب شده است .

۲ ـ نهرارونه :

احداث نهرارونه و دژارونه را منسوب بـه اروند شاه بن کیقباد دانسته‌اند مدارک مورد استناد شایعات محل و دیگر شعر معروف : زسرحد ری تادژارونه و تاریخ اصفهان تألیف‌جابری انصاری‌معاصر که احداث نهرارونه را از اقدامات ملوک کیان دانسته است .

۳ ـ بنای شهراردستان :

بنای شهراردستان راکه دربانی‌آن اختلاف است قدمای مورخان و جغرافی‌نویسان

به بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب بن لهراسب بن اروندشاه بن کیقباد نسبت داده‌اند و ازاین نکته معلوم میگردد که بانی نخستین اردستان اروند شاه نیای بهمن بوده ودرزمان بهمن با احداث بنای آتشکده وامثال آن تجدید بنا گردیده است .

مدارکی که دلالت دارد بهمن بانی اردستان بوده کتب زیر است :

۱ - زینت‌المجالس تألیف قاضی نوراله شوشتری.

۲ - مرآت‌البلدان ناصری تألیف اعتمادالسلطنه محمد حسن بن حاجب‌الدوله علی مقدم مراغه‌ای .

۳ - نزهت القلوب تألیف حمدواله مستوفی (م - ۷۵۰)

ابنیه‌ایکه به‌بهمن بن اسفندیار منسوب‌است آتشکده های داخل قلعه وتجدید بنای قلعه وخندق اطراف‌آن میباشد. بعضی‌ازمتأخرین بنای **اردستان**(شهر)را چنانچه درمحل هم‌اشتهار دارد برستم‌دستان نسبت‌داده‌اند و گفته‌اند دراصل‌**اردستان** ارگستان بوده است. چنانچه زواره (قصبه زواره) را برادر رستم که زواره نام داشته احداث کرده ولی این عقیده صحیح بنظر نمیرسد و ممکن است که رستم هم در اردستان عماراتی بنا نهاده باشد - مدارکی که مثبت انتساب بنای آتشکده‌ها به بهمن بن اسفندیار میباشد بشرح زیر است :

۱- تاریخ سنی‌ملوك الارض والانبیاء تألیف حمزه اصفهانی (متولد ۲۷۰ - متوفی حدود ۳۶۰) .

۲ - تاریخ‌گزیده تألیف حمداله مستوفی .

۳ - نزهت القلوب « « «

٤ - مجمل‌التواریخ والقصص .

مدرك متأخرین‌که شهر اردستان را ازبناهای رستم میدانند افسانه های محلی‌است‌و آنچه بنظر رسیده مؤلف آتشکده آذر (تذکره) در بیان شرح حال پیرجمالی اردستانی این‌عقیده را ابراز داشته است .

مهراردشیر :

نام‌آتشکده‌ایکه به بهمن منسوب‌است مطابق نگارش‌تاریخ سنی‌ملوك‌الارض والانبیاء ومجمل‌التواریخ‌والقصص موسوم به‌مهراردشیر‌بوده که در محل‌آن اختلاف‌است بعضی‌تشخیص داده‌اند مسجدخرابه‌ایکه درمحله رامیان وجوددارد وبمسجد دشت تعبیر میشود جای‌همان آتشکده بوده‌است ولی‌ازنظر اهمیتی که‌قلعه میان شهرداشته تصورمیرودآتشکده مهراردشیر درهمان قلعه بوده است .

۴ - هفت شهرلیلاز :

بنای هفت شهرلیلاج یالیلازکه مرکزآن شهرلاسون بوده و دراثرزلزله ویا هجوم ریگ‌روان ویابوسیله افراسیاب ترك بکلی‌ازبین‌رفته وفقط‌آثاری ازآن باقی‌است‌بطوریکه درمحل شایع‌است ازبناهای لیلاز پدر کیخسرو کیانی (تخت وتاج کیخسرو به پسرعمویش اروندشاه منتقل‌شده) بوده که شهر مرکزی بنام پسرش‌لاسون نامیده شده است .

حدود این‌شهرها ازموغار شروع وتانزدیکی کویر وازطرف دیگر تانزدیکی یزد امتداد داشته وبااین‌ترتیب قطعی‌است که زواره هم جزء این‌هفت شهربوده است . درموقع حفاری و یا بارندگی خرده طلا و چیزهای دیگری در خرابه های این هفت شهر بدست می‌آید .

۵ - آتشکده های دیگر :

بنای آتشکده‌های دیگری دراطراف اردستان مانند **امهران** ونیز زواره وجوگند که ظاهراً بسیار قدیمی وقبل‌ازاینکه آتش‌پرستی رواج یابد بتکده بوده وگشتاسب نیای بهمن‌تبدیل به آتشکده نموده است .

ب - عهد اشکانیان :

بااینکه اردستان مدتی‌پای تخت اردوان چهارم بوده و ازاین‌نظرهم او را اردوان یعنی‌اردبان گفته‌اند ولی‌اثرمسلمی ازدوره اشکانیان دراردستان دیده نمیشود مگر اینکه قنات خسروشاه دراردستان ودر زواره مربوط به خسرو اشکانی‌اشك ۲۳ باشدکه جلوس‌او (۱۰۷) میلادی وفوتش(۱۳۳) میلادی بوده است .

وضع‌طبیعی قنوات نامبرده ازلحاظ اصول‌مکانیکی دلالت برانتساب احداث هردو بدوره اشکانیان وبالاتردارد - دیگربنای ده اشکستان درسفلی.

د - عهد ساسانیان :

ازوقایع مهمه این‌عهد :

۱ - تولد انوشیروان عادل :

مطابق گفته‌های عده‌ای ازمورخان و جغرافی‌نویسان انوشیروان از قباد و زنی که دختر یکی‌ازدهقانزادگان اردستان وازنژاد فریدون بوده درشهراردستان تولدیافته است . برای اینکه مطلب روشن ومنقح گردد مقدمةً درمطالب زیرین بحث میگردد.

اولا - آیا قباد در اردستان دختر دهقان را خواستگاری کرد وازوی انوشیروان متولدگردید یا درجای دیگر ؟

ثانیاً - چه شدکه قباد باردستان مسافرت‌کرد ؟

ثالثاً - محل‌تولد انوشیروان اردستان است .

رابعاً - همدرسها وهمبازیهای اردستانی انوشیروان .

خامساً - چه تاریخی‌انوشیروان بپای تخت پدررفت ؟

سادساً - کارهای مهم انوشیروان دراردستان وآثارآن .

۱ - راجع بشق اول که قباد در اردستان ازدواج کرده باشد یا جای دیگر محل اختلاف‌و گفتگواست بعضی‌مانند طبری‌بنابروایتی محل‌خواستگاری وازدواج قبادرانیشابور وبروایت دیگری ابرشهر که نام‌قدیم‌ایالت نیشابورباشدنوشته‌است وبرخی‌دیگرمانندفردوسی

وصاحب مجمل التواریخ والقصص (دریك روایت خود) محل ازدواج وتوقف دهقان وخواستگاری قبادرا اهواز تعیین کرده‌اند .

ابوعبداله بلعمی در ترجمه فارسی تاریخ طبری نوشته‌است که گروهی گفته‌اند این قضیه (زناشوئی) درحد سپاهان اتفاق افتاده است ـ دینوری میگوید: ازراه اهواز عزیمت نمود به ارمشیررسید وسپس بدیهی درمرز اهوازواصفهان بطور ناشناس فرودآمد. ثعالبی وعوفی هم قضیه‌را دراسفرائن تابع نیشابور نوشته‌اند ولی بنداری بنقل ازحمزه اصفهانی ازتاریخ اصفهان که دردست نیست وقوع خواستگاری قبادرا دراردستان دانسته است .

حمزه اصفهانی درتاریخ اصفهان گفته است پس ازآنکه قباد ازمحبس رهائی یافت و ازطریق فارس بقصد سرزمین خراسان حرکت کردچون به دیه اردستان رسید به همخوابگی زن متمایل گردید ودستوردادند تجسس کنند دختریرا که شایسته همخوابگی او باشدانتخاب کنند دختر دهقان والاتبار را یافتند که دارای نژادی بزرگ و از دودمان فریدون و صورتی زیبا بود و بهمسری قباد درآمد این سرگذشت را شاعر گرانمایه تقی دانش بنظم درآورده :

نظم

شبکی دور ماند از خرگاه دشت پیمای گشت همچون ماه
ماند سر گشته در بیابانی شد بمهمان سرای دهقانی
میزبان نزل (۱) برنهادش پیش گوشت ازگوسفند و شیر از میش
بسر سر خم برفت نیم شبی پرده بگرفت از می عنبی
ازبر خم بریخت باده فرود همچو از کوهسار خون فرود (۲)
گفت شاها شب است‌ومی روزی‌است دختر رز بمجلس افروزی است
سال در هفت پرده رخ بنهفت حال درهفت(۳)کرده رخ بشگفت
غم نشان است بادهٔ گلگون چون طبر خون که برنشاند خون
زادهٔ خم چنان پریزدگان گل بسر بر زده است وکف بدهان
رنج ره دور کن ز تن از می نوش کن کاخرالدواء الکی
می علاج تن‌است و داروی جان خاصه آن می که پرورد دهقان
نزلی ار نیست بمهمانی نوش کن از شراب دهقانی
هم سویقیه است از شکر از همه گونه ز اصفر و احمر
هم مویزی بجاست هم عنبی هم فقاع جوی است هم رطبی
شاه گفت این‌فزونترین جود است غایت جود بذل موجود است

۱ـ تشریفات وغذائی که برای مهمانی آورند

۲ ـ پهلوانی که درکوه کلات کشته شد ۳ ـ زینت زنان از سرخاب و سفید آب و وسمه وغیره

خاصه این می که می نخورده هنوز عکس چهرش مراست چهره فروز
لیك افسوس باده بی ساقی است از همه چیز ساقئی باقی است
بی پری چهره باده خوشم نیست باده بی نقل بوسه نوشم نیست
گفت دهقان که ای سلاله جم وی کمین پایه تو ملك عجم
در پس پرده دختری است مرا دختر نیك اختری است مرا
بر بلندی بر آید اختر من گر بیاید قبول دختر من
ماه سودای روی او دارد غالیه بوی موی او دارد
گر زگوهر بسر ندارد تاج ندهد لعل او بگوهر باج
چهره چون مشتریش تابان است دیدهٔ مشتریش پنهان است
چون بپیچد برخ کلاله او روی بدر است موی هالهٔ او
گرسمن ساق وگرسمن روئی است از کمین هندوانت هندوئی است
دید شه کار بر مرام کشید دست زی جام برد و جام کشید
می رخ افروز شد بگلرنگی چنگ بگرفت زهرهٔ چنگی
برشد از پرده های پنهانی قامت سرو عروس دهقانی
ناز و غنج و دلال شد از دست بر خرامید و پیش شاه نشست
ماهتابی بتافت در چمنش مشعل ماه شمع انجمنش
شه ز رخ بر فکنده پرده او ماه وخورشید دید بردهٔ او
خال بنشسته زیر ابروی وی تا شناسند قبله را بجدی
گر نبودش پرندی از دیبا بی پرندش نمود رخ زیبا
دخت رزبان و دخت رز همدست باده و بوسه کرد شه را مست
بود دهقان سالخورده زبون اتفاقاً ز نسل افریدون
دختر او سلالة الاطیاب آیتین جدید و فریدون باب
شاه را شاد دائماً دل از او زاد نوشیروان عادل از او
بود همدوش دایه و لا لا تا که مردی بشد سهی بالا
نام نوشین روانش شد بجهان هست نوشیروان مخفف از آن
که بمعنی جان شیرین است آنچه گویند و گفته‌اند اینست

وپس اززفاف دختر دهقان بخسرو انوشیروان آبستن گردید وقباد راه خود را در پیش گرفت وبطرف خراسان عزیمت نمود چون قباد برگشت خسرو چهارساله بود ومرد دهقان خسرورا باچهل نفر از کودکان کسانی که در خدمت او بودند بحضور قباد برد قباد دستور داد که برای آن کودکان چهل کوشك رفیع در اردستان بسازند که نشانه امتیاز و برگزیدگی آنان باشد وکوشکها را بهمان ترتیب بساختند آنچه مذکورشد مطابق روایت قوام‌الدین فتح بن علی بن محمدبنداری اصفهانی (۶۲۰ه) بنقل ازاستادش تاج‌الدین محفوظ بن الطیب‌الطرقی ازمشایخ اردستان است که با دهقان نسبت داشت و مباهات میکرد ومعلوم

میشود تازمان بنداری که قرن هفتم باشد آثار کوشکها باقی بوده است ـ ولی مطابق روایت این دسته انوشیروان پس از جلوس بتخت پادشاهی دستور داد هشتاد کوشك برای کودکان که هشتاد نفر بوده‌اند بسازند .

موضوع دیگری که معروف است اینکه بعداز زفاف مادر دختر دهقان ازدختر پرسید قباد را چگونه مردی یافتی ؟ گفت شلـوارش زربفت بود و این گونه شلوار هـا شایسته پادشاهان است .

۲ـ چه شد که قباد باردستان مسافرت کرد ؟

برای امکان مسافرت قباد باردستان سه احتمال داده شده . یکی اینکـه مستقیماً از مدائن بکرمانشاهان وهمدان وقم وکاشان و اردستان و ازآنجا بطرف خراسان ازطریق یزد وطبس عزیمت نموده باشد ـ دوم اینکه چنانکه قبلا اشاره شد اززندان فارس که خارج شده ازطریق اهواز وکوههای بختیاری باصفهان و ازآنجا باردستان وازراه یزد و طبس بخراسان مسافرت نموده باشد ـ احتمال سوم اینکه ازمدائن وبصره بطرف اهواز وازآنجا باصفهان واردستان وازآنجا بیزدوطبس بخراسان رفته باشد درهرحال آیا مسافرت قباد باردستان بعدازجلوس بتخت پادشاهی بوده ویا درزمان جلوس برادرش اتفاق افتاده است و برای استمداد بهیاطله پناه میبرده است که بامطالعه دقیق استنباط میشود مسافرت قباد مربوط بزمانی است که مردم برقباد شوریدند وبرادرش جاماسپ را بتخت سلطنت نشاندند (۴۹۸-۵۰۲م) وقبادرا درزندان افکندند ومحل زندان یازندان فراموشی درفارس بود و از آنجا بوسیله ملکه زرمهـر از زنـدان رهائی یافت و از طریـق اصفهان و اردستان بسرزمین هیاطله رفت ـ بنا براین میتوان گفت مسافرت قباد باردستان دراواخر قرن پنجم میلادی بوده است .

۳ـ محل تولد انوشیروان اردستان است :

چنانچه بتفصیل اختلاف روایات گفته شد بنابر روایاتی که ورود و خواستگاری قباد را باردستان نسبت داده‌اند دیگرجای هیچ تردیدنیست که ولادت انوشیروان درشهر اردستان بوده‌است بخصوص که جغرافی نویسان قرون اولیه مانندیاقوت حموی واصطخری واین رسته واحمدبن یعقوب واضح الکاتب درالبلدان وفیروزآبادی درنزهت الاذهان فی‌تاریخ اصفهان تولد انوشیروان را دراردستان ذکر کرده‌اند .

گذشته ازجهات بالاهمان آثار انوشیروان دراردستان ووجود احفادش تاچند قـرن پیش تولد انوشیروان را در اردستان از زنی اردستانی تأیید میکند ـ چنانچه پیرجمالـی اردستانی عارف شهیرقرن نهم در کتاب روح القدس تألیف شده در(۸۶۵) گفته مـادر پیر مرتضی‌علی اردستانی (عارف معروف قرن نهم ومرشدپیرجمالی وعده‌ای دیگر) و زوجه امیرشمس‌الدین محمداردستانی ازامرای شاه‌منصور ازاحفاد انوشیروان عادل بوده است .

و از همین طایفه است امیر اویس پسرمحمد نجیبا که درکنار جاده‌اردستان بزواره مدفون

است ومطابق سنگهای لوحی که دارد درهفدهم رمضان نوصدوبیست (۹۲۰) کشته شده است درلوح اشاره شده .

امیراویس که بد فخرآل نوشروان   شهید گشت وروانش بروضه‌رضوان

وتفصیل آن درجغرافیای اردستان مذکوراست .

۴ ـ همدرسها وهم بازیهای انوشیروان دراردستان :

بطوریکه ازروایت حمزه اصفهانی معلوم میگردد از زمانی که قباد با دختر دهقان ازدواج کرد تاتاریخ مراجعت ازسرزمین هیاطله چهارسال طول کشید وبااین فرض درآن تاریخ انوشیروان طفلی سه ساله بوده است وچون دهقان مردی بزرگ بوده برای خسرو همبازیهائی برگزیده بوده که درموقع حرکت بپای تخت پدرهم همراه او بوده‌اند .

این نکته کاملاروشن نیست که هنگام مراجعت قباد بمدائن وجلوس مجدد بتخت پادشاهی آیا انوشیروان و مادرش و همبازیهای اورا همراه برده یا انوشیروان تازمانیکه نـوبت سلطنت باو رسیده دراردستان اقامت داشته‌است ـ زیرا حمزه میگوید وقتی قبادباردستان مراجعت کرد خسروچهارساله بود ودهقان اورا باچهل نفر کودکان همبازیش بحضور قباد فرستاد وقباد دستورداد برای آنان قصوری بسازند که ازدیگران بسبب ارتفاع امتیازداشته باشد ودراین خبر ازاینکه بمدائن رفته یانه اشاری ندارد ولی این رسته میگوید که هشتاد نفر کودکان همبازی خسرو پس ازجلوس خسرو بتخت پادشاهی بمدائن احضارومورد اکرام واقع ودستور داده شد برای آنان کوشکهائی کبود بنا نمایند گرچه منافاتی بین دو روایت بنظر نمیرسد زیرا که ممکن است قباد نسبت بکودکانی که هنگام معرفی بوده‌اند چنین دستوری داده باشد وخسروهم بعد دراردستان اقامت داشته باشد وچنانچه ازروایت این رسته برمیآید بمدرسه میرفته وهم درسهائی داشته است که بالغ برهشتادنفر بوده‌اند وطفل چهارساله کـه بمدرسه نمیرود ومسلم بیش ازچهارسال ازعمرش میگذشته وازعبارات این رسته معلوم میشود که فاصله بین رفتن انوشیروان بمداین و جلوسش بتخت زیاد نبوده است وبا این فرض میتوان گفت انوشیروان که در (۵۰۲) چهار ساله بوده تاپانصد و چهل وسه ویا (۵۳۱) که بتخت پادشاهی جلوس کرده چهل وپنج و یا سی وشش سال داشته است ومسلم پیش از چهار سال انوشیروان در اردستان اقامت داشته واگرنه وجودنسل انوشیروان در اردستان متصور نیست .

۵ ـ با توضیحی که درشق چهارم داده شد تاریخ عزیمت انوشیروان از اردستان بمدائن معلوم گردید که مدتی بعدازمراجعت قبادبوده واحتمال میرود درسالهای آخرسلطنت قباد اتفاق افتاده باشد ـ ظاهراً کوشکهای موضوع دستور قباد در اردستان وکـوشکهای مورد دستور انوشیروان در مدائن ساخته شده‌است وبا این ترتیب هیچگونه مخالفتی بین دو روایت نخواهد بود .

۶ـ کارهای مهم انوشیروان در اردستان :

کارهای مهمی که بانوشیروان نسبت داده‌اند بردوگونه است .

اول ـ کارهائی که مورخان وجغرافی نویسان نقل نموده اند مانند کوشکهای رفیعی که بنا بدستور خسرو بنا بروایتی برای همدرسهای اوساخته اند وامروز اثری ازآن باقی نیست فقط خرابه های ساسانی درشمال زواره باقی ومحله ای هم بنام کوشك وجوددارد که حاکی است محل بنای کوشکهای رفیع درآنجا بوده است .

دوم ـ کارهائی که سندتاریخی ندارد ولی دربین مردم شایع است ودهان بدهان نقل شده ازقبیل اینکه درزمان انوشیروان عادل آتشکده اردستان رونقی داشته و بنا بدستور خسرو مؤبدانی موکل برآتشکده ها بوده اند ونیز دستورهای مؤکدی برای نشرفرهنگ زمان در اردستان صادر کرده بوده بخصوص صنعت بافندگی را درآنجا تشویق کرده بود وحتی میگویند آن قالی معروف ایوان بهارستان مدائن بافته اردستان بوده است .

دیگرازکارهائی که به انوشیروان نسبت میدهند میگویند در نزدیکی دژارونه فعلا معروف بباغ قلعه محلی است بنام کوچه زنجیر که موقعی که انوشیروان در اردستان اقامت داشته زنجیری نصب کرده که شاکیان بوسیله آن زنجیر تظلمات خودرا بحضور انوشیروان میرسانیدند وباید گفت باین فرض انوشیروان دراردستان سمتی ازقبیل نایب السلطنه وامثال آن داشته است .

۲ـ ازوقایع مهمه عهد ساسانیان احداث دیه های هرمزدآباد بالاوپائین ازدهستان سفلای اردستان درنزدیکی زواره ومهرآباد ازطرف هرمزد ساسانی .

ه ـ عهداسلام :

یکم ـ حوادث واقعه در قرن اول بعثت وهجرت:

اتفاق مهمی که میتوان پذیرفت دراین قرن اتفاق افتاده وآثارآن موجود است شیوع دین اسلام دراردستان وبنای چند مسجد میباشد که از آنجمله مسجد معروف بمسجد امام حسن ع واقع درمحله کبودان جنب منار که بنا بروایتی حضرت امام حسن ع در هنگام مراجعت باصفهان درآن مسجد نمازخوانده است ـ دیگر مسجد امام حسن کهنگ از قراء برزاوند است ـ اتفاق مهمتر عبورحضرت امام حسن ع ازاردستان است که ازطریق اردستان بدیه مادبین وازآنجابه کهنگ وازدیه مزبور بقهپایه واصفهان انجام یافته است.

دوم ـ حوادث واقعه در قرن دوم و سوم :

درقرن دوم نیزنشرمذهب اسلام قوت گرفته تااینکه در اواخر قرن مزبور و اوائل قرن سوم مردم بتحصیل علوم اسلامی متمایل شده ودرصدد برآمده اند آتشکده ها وسایرمعابدرا تبدیل بمسجد نمایند ازجمله معابدیکه تبدیل بمسجدشده یکی مسجد دشت راموان اردستان و دیگرمسجدبن کویه زواره ودیگر کنیسه دیه ویدان وآتشکده مهران بوده است.

دراواخرنیمه اول قرن سوم بناء نخستین مسجد جامع اردستان و نیزمسجد جامع زواره ساخته شده است که احتمال کلی میرود بوسیله عمر بن عبدالعزیز ازآل ابودلف که همان زمان حکمرانی همان حدود را داشته است انجام گردیده باشد ـ درپایان قرن سوم عده ای از محدثین بزرگ و طلاب علوم اسلامی ازاردستان برخاسته اند وآثاری ازتصوف وتشیع نیز دیده شده است .

سوم ـ وقایع قرن چهارم :

دراوائل قرن چهارم که دوره اقتدار سلاطین آل بویه باشد چون قسمت اردستان هم در قلمروامارت آنان بوده مذهب تشیع رواج بیشتری داشته است بخصوص دراطراف اردستان ونقاط نزدیك بنطنز ونائین وزواره زودتر ازشهر اردستان تشیع رواج یافته ودراواسط قرن مذکور دراغلب محلات اردستان مردم مذهب تشیع را پیروی کرده اند ولیکن مردم محله محال تادوره شاه اسمعیل صفوی(۹۵۰ق) خلفای اربعه (ظاهراً مذهب حنفی) را متابعت می کرده اند ودرسنگی که درمسجد جامع اردستان نصب است ونظیرآن درمسجد آقا بزرگ کاشان است این نکته روشن گردیده است ـ اتفاق دیگر وقفی است که درسال(۳۱۶)احمدبن محمدبن رستم بن مطیار قرشی ازعمال فارس واصفهان بشرحی که درجغرافیای زواره ذکرشده انجام داده دراین قرن معارف اسلامی نیزدراردستان بحد کمال ترقی کرده ومدارس نیشابور پرازبزرگان علماء ومحدثین وحفاظ وادباء و متصوفین اردستان مانند: عبیدالله بن شعیب اردستانی محدث وعبیدالله بن احمد وعلی بن فضل بن شهریار ومحمدبن احمدبن الفضل وقاضی ابوطاهر اردستانی ادیب وشاعر بوده ودربنای مسجد جامع اردستان نیزدراین قرن تغییراتی داده شده است .

چهارم ـ وقایع قرن پنجم :

درقرن پنجم نیزمعارف اردستان رواج کامل داشته است واغلب علماء وحفاظ حدیث بتصوف گرائیده اند ازاتفاقات مهمه این قرن ساختن مناره ای در زواره و وفات عده ای از بزرگان علماء و حفاظ حدیث و متصوفه و مترسلان و ائمه لغت و نحو بوده است که از آنجمله میباشد :

ابوجعفرادیب اردستانی والعبد الصالح محمدبن ابراهیم اردستانی وابوبکر حافظ اردستانی وابوالفتح اردستانی وابوعلی اردستانی وشیخ احمد ماه آبادی وابومحمد عبداله اردستانی حافظ وصوفی وابن ابی الفرج اردستانی ازروات بزرگ .

ازوقایع برجسته دیگراین قرن ظهور ابوعلی دهدار اردستانی است که در علوم شعبده بخصوص تبحری داشته وازملازمان حسن صباح ومتابعان او بوده است که شرح حال او بتفصیل درجای خود ذکرخواهد شد .

ونیزوزارت مجیرالملك اردستانی ومجیرالدوله اردستانی دردستگاه سلطان سنجرو ملکشاه وملاکت یوسف اردستانی ازمشبهه .

پنجم ـ وقایع قرن ششم :

درقرن ششم هجری نیز مانند قرن پنجم معارف اسلامی باوج ترقی رسیده است و مدارس نیشابوروا صفهان ونظامیه بغداد ومصروهرات خالی ازعلماء وحفاظ اردستان نبوده است مخصوصاً باتوجهی که خواجه نظام الملك بنشر فرهنگ داشته واز این جهت بوسیله تأسیس مدارس درکلیه شهرهای ایران بویژه نیشابورو بغداد واصفهان بهره بزرگی ازهرفن دراین قرن بوجودآمده اند ازجمله علماء اردستان است :

شیخ‌ظفر بن الهمام بن سعد اردستانی از ائمه لغت و نیز شیخ ابوعبدالله محمد بن احمد بن الاردستانی ادیب و فاضل متبحر و شیخ امام افضل‌الدین حسن بن علی ماه‌آبادی فقیه و محدث و صاحب تصانیف مختلفه و شیخ افضل احمد بن علی ماه‌آبادی صاحب تصانیف در نحو و بیان و صرف و ابونصر احمد بن علی زواره‌ای محدث و والی زواره و خطیرالدین ابوالمعالی رئیس ماه‌آباد از علماء و بزرگان و مجیرالملک اردستانی از وزراء سلطان‌سنجر و از فصحاء و بلغاء در این قرن بوسیله ابوطاهر حسین بن عالی بن احمد مسجد جامع در اردستان و زواره تجدید و تکمیل گردیده است .

ششم ــ وقایع قرن هفتم :

درقرن هفتم مردم اردستان بمشرب تصوف بیشتر گرائیده‌اند و از اینرو در این قرن در این خطه خاموشی حکمفرما گردیده و حادثه قابل توجهی اتفاق نیفتاده است تا اینکه هلاکو خان در کشور ایران بقتل و غارت پرداخت و ویرانه‌ها ساخت و از کشته پشته ها پرداخت در موقع عبور از اردستان با مقاومت مردم زواره که باروئی محکم داشت مواجه گردید و چون باروی آن بسیار استوار بود بسهولت نتوانستند داخل زواره شوند منتهی کاری که کردند کاریز های زواره را که آبریزش خارج حصار بود کوبیدند و آب زواره قطع گردید .

معروف است که خواجه نصیرطوسی همراه هلاکوخان بود برای راهنمائی سادات طباطبائی کاغذی نوشت و بوسیله تیری بحصار انداخت که مفاد آن این بود که با کندن نقب شبانه از زواره خارج شوند سادات هم این دستور را بکار بستند و شبانه فرار کردند وقتی با امداد سپاه هلاکوخان دریافتند صدائی از برج و باروی زواره شنیده نمیشود بداخل حصار رفتند ولی کسی را نیافتند ــ میگویند چون در این کار راز یکی از نزدیکان هلاکوخان کشته شده بود دستور داد هرچه بتوانند خانه‌ها را خراب کنند و نیز اسبها را در مسجد جامع بستند و هیچ پاس احترام مسجد را رعایت نکردند و در این گیرودار سادات طباطبا که شهرشان زواره بود بنقاط مختلف ایران بشرحی که درباب سادات طباطبا ذکر شده متفرق گردیدند و بعد از چندین سال که کشور رو بآرامی نهاد عده‌ای از آن سادات بزواره برگشتند و مشاهده کردند مشتی زردشتی که از یزد و کرمان آمده‌اند زواره را متصرف شده‌اند بین سادات و زردشتیها بر سر تملک زواره که از موقوفات احمد رستم و از آن سادات طباطبا بود تشاجر واقع شد کار تنازع و ترافع بخواجه نصیرطوسی کشید و مقرر داشت دودانگ زواره از آن سادات و چهار دانگ دیگر مال زدشتی‌ها که بعد از خرابی آباد کرده بودند باشد ولی منال دیوانی دودانگ سادات را هم زردشتی‌ها بپردازند و این وضع تا زمانی که ثبت اسناد در اردستان تشکیل نشده بود معمول بود پس از تشکیل ثبت اسناد متصرف بعنوان وقف دودانگ خود را بعنوان ملک ثبت دادند و اکنون هرشش دانگ قصبه زواره ملکی است و از وقایع دیگر این قرن فرزه‌بندی آب اردستان به ۲۱ فرزه برطبق امر هلاکوخان بوسیله خواجه نصیرطوسی است.

هفتم ــ وقایع قرن هشتم:

درقرن هشتم مردم اردستان با اینکه دچار تاخت و تاز مغول بوده‌اند عده‌ای بتصوف

گرائیده‌اند از وقایع مهمه این قرن یکی کشته شدن امیرشمس‌الدین محمد اردستانی ندیم و وزیر شاه منصور و دیگر تولد پسرش پیرمرتضی‌علی عارف معروف بوده‌است .

از اتفاقات دیگر این قرن واگذاری نگهداری راههای از اردستان تا کرمانشاهان و راه هرات و مرودشت و ابرقوه با انضمام ایالت میبد از طرف الجایتو با میرمظفر میباشد.

از علمای این قرن محمد بن احمد بن ابراهیم زواری است که کتاب نهج‌البلاغه را بخط خویش تحریر کرده و از خوشنویسان خط نسخ بوده است .

هشتم ــ حوادث قرن نهم :

درقرن نهم که دوره اقتدار پادشاهان تیموری بوده حوادثی اتفاق افتاده که ذیلا ذکر می گردد .

۱ــ درموقعی که امیرتیمور گورگان درشام بعنوان خونخواهی از حضرت سیدالشهداء با اهل‌شام و بخصوص بنی‌امیه مبارزه میکرد جماعتی از اعراب نجد و حابور بهمراه او بودند که در رأس آنان از اعراب نجد شیخ‌منصور کور از طایفه بنی‌عامر و از اعراب خابوری شیخ سرحان بود چون پیکار خاتمه یافت امیرتیمور اعراب مزبور را با ایل و حشم آنان بایران آورد و بپاس خدمات گذشته آنانرا در اردستان جای داد و فرمانی صادر کرد و بموجب آن مراتع زیادی از قبیل چاه‌بابا کوه و چاه‌باباخالد و آبگاههای بسیار و مرتع تاغ‌شهراب را باین اعراب واگذار نمود و این فرمان بطوریکه از مرحوم میرزا حسین‌خان سهام‌السلطنه شنیدم درخانواده اعراب عامری باقی است .

۲ــ در این قرن بازار تصوف و شعر و شاعری و طبابت در اردستان رواج داشتهٔ است از بزرگان این دسته : پیرمرتضی علی اردستانی و پیرجمالی اردستانی از عرفای بزرگ و عبداله طبیب اردستانی از اطباء و مولانا محمد اردستانی از ریاضی‌دانان و منجمین در بار الغ بیك ظهور کرده‌اند .

۳ــ در اواخر قرن نهم بین شیعه و سنی و صوفیه مبارزات و زد و خوردهائی بوده که در دنبال این مبارزات چنانچه در اصول الفصول ذکر شده پیرمرتضی علی در حدود سنه ۸۷۰ و پیر جمالی در ۸۷۹ شهید گردیده‌اند .

٤ــ در این قرن خانقاه پیرمرتضی‌علی در شهر اردستان در نزدیکی محله محال قرب مسجد سفید سردشت ساخته شده‌است که تا این تاریخ وجود دارد .

نهم ــ حوادث قرن دهم :

درقرن دهم بمناسبت ظهور شاه اسمعیل صفوی مروج مذهب شیعه و جنگهائی که بین شیعه و سنی در تمام نقاط ایران بوده در اردستان نیز در هفدهم رمضان نهصد و بیست (۹۲۰) جنگی اتفاق افتاده که در آن جنگ امیراویس بن محمد نجیبا که از امرای وقت و از احفاد امیرشمس‌الدین محمد اردستانی بوده کشته شده‌است و نیز سلطان سید حسین نامی که در آن موقع حاکم اردستان بوده کشته شده است و در نتیجه این مبارزات مردم محله محال که سنی بوده‌اند بمذهب تشیع گرائیده‌اند و از این تاریخ ببعد دیگر در اردستان و توابع اثری از مذهب

نسن باقی نمانده‌است .

ازافراد مشهور اردستان دراین قرن : میرزاعلی‌بیك عرب عامری ازسرداران نامی شاه عباس کبیر که حفاظت کلیه‌طرق خراسان‌را عهده داشته ومالیات اردستان ونطنز ونائین وقهپایه ویزد ومالیات اعراب عامری خراسان تیول‌او بوده است ودیگر میرصفی‌اردستانی وزیرمهر شاه‌عباس میباشد .

دراین‌قرن علماء وشعراء زیادی عرض‌اندام نکرده‌اند بلکه درنتیجه صدمه‌ایکه دراثر مبارزه سنی‌وشیعه درآنحدود بوده ترویج علم وفضل دچار وقوف گردیده است ازشعراء و علماء این‌قرن‌است ملامیرزا ماه‌آبادی وملاحافظ زواری عالم فقیه و میرصبری زواره‌ای‌و سعیدای اردستانی‌ازشعراء وعلی‌بن‌حسن زواری ازمفسرین واستادش‌سیدغیاث‌الدین جمشید زواره‌ای ومحمدبن غیاث‌الدین علی‌زواره‌ای معروف بعمدةالقضات ازعلماء وقضات وسید قاسم‌بن محمد طباطبائی زواره‌ای ازعلماء .

دهم ـ حوادث قرن یازدهم :

درقرن یازدهم دراثرتوجه سلاطین صفویهٔ بترویج علم وادب واشاعه مسلك ومشرب تصوف ونشرفرهنگ اسلامی عده زیادی مساجد درنقاط مختلفه اردستان بناگردیده است ونیزبقاع وتکایائی‌ساخته‌شده ازآنجمله است : صفه میرجمله ونیزصفه حکیم‌الملك درمسجد جامع‌اردستان که تعمیر نموده‌اند ومساجد محلات رامیان وسایرمحلات دراردستان‌وزواره ودرسایر قسمتها مانند مسجد مهرآباد و ماربین وعده دیگرازمساجد وتکیه سلطان بك در محله رامیان اردستان .

ازحوادث این‌قرن وقفی است‌که از طرف امیرجمله اردستانی در اردستان انجام گردیده ومتولی‌میرزا رفیعای نائینی بوده است .

ازعلماء بزرگ این‌قرن میرزا رفیع‌الدین محمد معروف بنائینی متکلم وفقیه و فیلسوف معروف وجمال‌الدین محمد وحشت تخلص ازعلماء وشعراء وسعیدای اردستانی‌و قاسمای اردستانی وذوقی‌اردستانی‌ومیرافضل اردستانی‌ومیرزا عبدالکریم اردستانی‌ازشعراء وخوشنویسان وحاجی‌کلبعلی مه‌آبادی ازعرفاوشعراء ومیرزا اسمعیل اردستانی ازعلماءو شعرا ومولانا قاسم‌بن مولانا محمد مؤمن ازبزرگان علماء وخوشنویسان بوده‌اند .

ازامرای بزرگ میرصفی‌الدین اردستانی وزیرمهرشاه عباس وحسن بیك اردستانی مجلس‌نویس شاه‌عباس ومیرمحمد سعید امیرجمله اردستانی وپسرش‌محمد امین‌میرجمله که ازاردستان بهندوستان مسافرت ودرآنجا امارت‌یافته‌اند ـ دیگرامیرمحمد مهدی‌حکیم‌الملك اردستانی‌طبیب دربار اورنگ ذیب میباشد .

ازعلماء متمایل‌بتصوف وخوشنویس غیاث‌الدین‌مسعود طباطبائی اردستانی و پسرش شرف‌الدین‌علی‌معروف‌بمیرمیران‌وزین‌العابدین‌طباطبائی‌اردستانی‌بوده‌اندونیزسیدابوالحسن بن‌تقی‌الدین محمد طباطبائی زواره‌ای‌مقیم‌مشهد رضاع ازعلماء وفقهاء وملامعزاردستانی ازعلماء و مؤلفین وکرمعلی‌بن محمد جان اردستانی از خوشنویسان نسخ و از شعراء

بدیع‌الزمان پسرقاضی شمس‌الدین اردستانی معاصر شاه عباس اول وطاهربیك اردستانی و حکیم‌فضل‌اله اردستانی بوده‌اند .

یازدهم ـ حوادث قرن دوازدهم :

درقرن دوازدهم تا ظهورفتنه افغان بازار علم وادب وشعروشاعری و مشرب تصوف رواج داشته‌است ـ ازعلماء وحکماء بزرگ‌این‌قرن ملامحمدصادق حکیم‌اردستانی وازعلماء وفقهاء میرمحمدحسین‌بن رفیع‌الدین‌محمدبن محمدمهدی‌بن‌ابوالحسن بهاءالدین‌محمدبن میرزارفیعا معروف بنائینی وملاشفیع‌بن‌ملامحمدصادق اردستانی وسید محمد قاسم‌طباطبائی اردستانی ودیگرازعلماء وخوشنویسان متمایل بتصوف محمد علی‌طباطبائی اردستانی و سید محمد قاسم طباطبائی اردستانی ومحمد مهدی طباطبائی اردستانی و شجاع الـدین محمد طباطبائی اردستانی وسیدمحمد طباطبائی وسید محمد صادق طباطبائی زواره‌ای و محمد تلکابادی‌ابن‌عبدالواحدوخواجه‌قاسم اردستانی ابن‌خواجه وحیدالدین وازشعراء میرزاجعفر تیار طباطبائی متخلص‌براهب ازاحفادمیرزا رفیعای معروف وصبری زواره‌ای ومیرزامحمد مهدی یموت ومیرزا احمد یموت معاصرغفارخان‌کاشی ومشرب عامری وازخوشنویسان‌سید احمدبن شهاب‌الدین‌علی‌طباطبائی وازامراء وبزرگان امیررفیع‌خان عرب عامری‌مین‌باشی دربارشاه سلطان حسین .

دراواخراین‌قرن امیراسمعیل‌خان عرب عامری ونیزمحمد حسین‌خان پسرعمویش عرض‌اندام نموده‌اند ومحمدحسین خان که درخدمت‌کریمخان زند بمعیت آقا محمد خان بوده پس‌ازفوت‌کریمخان ازیکدیگرجدا شده ودر حدود اردستان ونطنز وجندق‌وبیابانك بجمع‌مالیات پرداخته است ودرهرقریه‌وقصبه‌ای استحکاماتی بنا کرده است ازآنجمله در در شهراب قلعه بزرگی ودرمیشاب نیزقلعه ساخته‌است ـ درهمین قرن امیراسمعیل‌خان عرب عامری بادختر شاهرخ‌میرزا پسررضاقلی میرزابن نادرشاه ازدواج نموده است .

دیگرازسرداران نامی کریمخان‌زند امیر محمد معروف بخانجان فرزند امیررفیع خان بوده که باساطورقصابی‌جنگ میکرده‌است .

پس‌ازهجوم افغان‌ها باصفهان واشغال اطراف آن گروهی‌ازآنان باردستان وزواره رفتند و درزواره آنچه توانستند بستند وکشتند وزواره را ویرانه‌ای ساختند وبرای بار دویم سادات باطراف متواری‌گردیدند و دسته‌ای بنائین ونطنز وکاشان وسایر بلاد متفرق شدند ومختصرآبادانی که بعد ازمغول مانده بود تبدیل‌بویرانی گردید .

کریم‌جد اولادکریم‌که شرح آن درجغرافیای اردستان مسطوراست دراین هنگام‌که مردم زواره درچنگال افغانها گرفتار بودند وارد زواره شده ومعروف است‌که چندتن از افغان‌هارا کشته وبطرف خوار ازراه بیابان فرار کرده است .

یك‌کشیش ایطالیائی‌که درآنزمان در اصفهان بوده می‌نویسد دراثرپافشاری مردم اردستان‌که دربدو امریعمل‌آمد اشرف افغان دیوانه شد .

ازوقایع قابل ذکراین‌قرن دراردستان دو فقره وقف است‌که ازطرف امیر محمد

مهدی حکیم‌الملك اردستانی که درهندوستان مقیم بوده انجام گردیده یکی وقف رقباتی که درجای خود بتفصیل ذکرخواهد شد براولاد سید روح‌اله طباطبائی جد حکیم‌الملك ودیگر وقف رقباتی برمدرسه حکیمیه معروف بکاسه گران واقع دربازار سلطانی اصفهان بشرحی که دروقف‌نامه مسطور است دیگریك فقره وقف ازطرف زینب بیگم زن حکیم‌الملك بر مدرسه نیم‌آورد اصفهان که رقبات آن قسمتی در اردستان وقسمتی در اصفهان است و نیز ابوالحسن بهاء الدین محمد پسر میرزا رفیعا رقباتی‌را دربرزاوند اردستان ودرنائین وقف برمقبره میرزا رفیعا وبراولاد او نموده است .

ازمعاریف این‌قرن دراردستان : حاجی محمد رشیدا ازاقارب حکیم‌الملك و میرزا محمدسعیدداماد وبرادرزاده‌اش وحاجی‌حسین‌اردستانی ومحمد شفیع‌اردستانی موتی‌وحکیم مظفراردستانی وحاجی‌شفیع‌زواره‌ای ومیرسید احمدبن میرسیدعلی کچوپه‌ای ومیرزامحمد حکیم‌وزیراردستان ومیرزاظفربن میرزا محمدیوسف اردستانی بشمار میروند .

در اواخراین قرن حاجی میرمحمد حسین‌بن میرمحمد جعفر طباطبائی زواره‌ای قسمتی ازاملاك خودرا در موغار وقف برسادات سید روح‌اله نموده است وایـن وقفنامه بامضای علی‌بن رفیع‌الدین محمد طباطبائی رسیده است واین علی همان سید محمد علـی طباطبائی پدر مجمر شاعرمعروف وبرادر میرمحمد حسین اول معروف بامام است که از بزرگان علمای عصرخود بوده ودارای تالیفاتی‌است که درجای خود مسطور خواهد شد .

دوازدهم ـ حوادث قرن سیزدهم :

درقرن سیزدهم که دنباله‌خرابی‌های افغانها بوده وازطرفی‌دراثرفوت کریم‌خان‌زند ووقوع اختلاف بین‌آغامحمدخان قاجار وکسان کریم‌خان زند وخودسری امیرمحمدخان طبسی وامیراسمعیل‌خان ومحمد حسین‌خان عرب عامری‌اردستان تامدتی مورد تاخت‌وتاز بوده و آنطوریکه در قرنهای گذشته مردم متوجه بامور معنوی بوده‌انـد بواسطه تـوارد حوادث نتوانسته‌اندبعلم وفرهنگ ونشرمبادی اسلامی بطرز شایسته‌ای توجه نمایندمعذالك هم‌علمائی ازقبیل : میرمحمد حسین‌شیخ‌الاسلام‌ابن سید محمدصادق طباطبائی‌اردستانـی از اخباریون ومیرزاهاشم میدان زواره‌ای وحاجی‌ملاعبدالعظیم‌ساکن‌زواره واردستان وحاجی ملامحسن وحاجی‌ملامحمد حسین‌پسرهای حاجی‌ملا عبدالعظیم ومیرزا محمدعلی جدلی و میرزا محمدتقی‌جدلی‌وحاجی‌میرزارفیعا فرزندمیرسیدمحمد طباطبائی‌زواره‌ای وملاحسین‌بن ملامحمدبن ملارفیع‌بن ملاظهیر مهرآبادی وحاجی‌آقا سید حسین‌زواره‌ای وسید میـرزا زواره‌ای وملامحمد موغاری‌وملامحمد حسین اردستانی وحاجی میرزا اسمعیل شیخ‌الاسلام فرزند میرمحمدحسین‌دوم اردستانی وملاابوالقاسم اردستانی وملااحمد وملامحمد طاهر از احفاد ملامحمدصادق حکیم اردستانی وملامیرزا مهرآبادی‌وحاجی میرزامحمدشیخ‌العلماء وحاجی‌ملااسمعیل کبودانی اردستانی وحاجی ملامحمدعلی‌بن ملا عبدالعظیم و حاجی سید محمدعلی‌زواره‌ای ومیرزامحمد صارم‌الدین فرزندشیخ محمد ابراهیم‌بن محمد اسمعیل‌بن محمدابراهیم‌بن ملامحمد صادق اردستانی معاصرعلامه نوری مقیم‌درحائرحسینی واز شعراء

ومؤلفین ملاحسین شهرابی متخلص بگریان وصاحب تصانیف چند ومحمد حسین‌بن محمد اسمعیل‌ازاحفاد ملامحمد صادق حکیم‌اردستانی ازعلماء ومصنفین‌مقیم یزد و ملامحمدصادق روشن تخلص‌ازشعراء وعرفاء وخطاطان ومیرزا محمد سعید فدای اردستانی وسید محمد بحری‌زواره‌ای ازعلماء وشعراوصفا ووفا ومیرزا محمد مهدی یموت زواوه‌ای وملاعبداله شهرابی ومجتهدالشعراء مجمرزواره‌ای ازشعراء وازشعراء واطباء سید محـمد مظاهر واز حکماء وفلاسفه وشعراء پسرش میرزا ابوالحسن جلوه زواره‌ای و از اطباء میرزا محمد حکیم اردستانی ومیرزا ابراهیم طبیب اردستانی ازشعراء وفضلا واطباء وخوشنویسان ومیر محمدحسین‌بن حاجی‌سید باقرازوعاظ وخوشنویسان وسید حسین حکیم باشی‌ونیزالحکماء میرزا محمد طاهر ومیرزامحمد حکیمباشی زواره‌ای ازاطباء وازخوشنویسان میرزامحمد علی‌بن میرزا ابوالحسن‌اردستانی وحاجی‌میرزا تقی اردستانی وسیداحمد سلطان‌الکتاب و محمدرضا طباطبائی اردستانی وسید محمدبن‌عبداله طباطبائی و ازامراء بزرگ این‌قـرن امیراسمعیل‌خان‌ومحمد حسین‌خان‌عرب عامری وحاجی‌محمدعلی‌خان پسرمحمدحسین‌خان وامیرشمشیرخان وامیرمحمد امین‌خان وامیررفیع‌خان ونادرقلی‌خان و امیراسمعیل‌خان ثانی وامیرشاهرخ‌خان ورضاقلی‌خان وحاجی‌ابوطالب وآقامحمد عرب ومیرمحسن عرب‌و ومحمدباقرعرب ویاسین‌سلطان ومحمدجعفرومحمدتقی‌خان ومحمدعلی‌خان ومصطفی‌قلیخان سهام‌السلطنه وجهانگیرخان‌وغفارخان وفریدونخان ونوروزخان بوده‌انـد دردوره‌حکومت مصطفی‌قلی‌خان سهام‌السلطنه میرزا حسینعلی‌مهرآبادی سمت سربلوکی‌داشته‌است .

ازحوادث این‌قرن نزول وباوقحطی‌بزرگ که گفته‌اند :

بسالی که مرده خوری باب گشت هزار دوبست‌است وهشتاد و هشت

که دنباله‌آن بارندگی زیاد وفراوانی‌بوده است ـ ازوالد خود که درآنزمان هشت ساله‌بوده شنیدم که الاغ مرده‌ای‌را مردم قطعه قطعه کرده برای خوردن میبردند وسید پیر مردی که ازمحترمین محل‌خود بوده چون ازسایراعضای‌آنمردار چیزی باو نرسیده بـود ناچارآلت‌تناسل آنرا که کسی میل‌نکرده‌بود بردارد وباقی‌مانده‌بود مورد استفاده‌قرار داد وبدان‌سدجوع نمود ـ بهای‌گندم بوزن کهنه ونیز روغن وقند وتمام خوراکی‌ها هرمنی (دومن‌تبریز) هشت قران بوده‌است .

دراین‌قرن بی‌پولی دراردستان بنهایت رسیده بود بطوریکه هرکس صد تومان یعنی هزار ریال پول‌داشته ازپولداران محسوب میشده است ـ میگویند مصطفی قلی‌خان سهام‌السلطنه که محافظت راههای ازکرمان تا تهران با اوبوده وحکومت یزد واردستانرا نیز داشته‌است صاحب گوسفندان زیادی بوده وکشك وروغن بزور بمردم میفروخته وچون‌پول نداشته‌اند فرارمیکرده‌اند وبسا میشده که املاکشانرا مجاناً بدیگران مصالحه میکرده‌اند که‌ازدادن مالیات معاف‌باشند .

نگارنده قباله‌هائی‌را دیدم که باغی با یك طاقه چادر (کرباس) مجاناً بدیگـری واگذارشده که ازمالیات معاف‌باشد .

دیگر از حوادث یاغی گری حاجی آقا و آقا گل مه آبادی بوده است که بالاخره بامر ناصرالدین شاه بوسیله مصطفی قلی خان سهام السلطنه دستگیر و گچ گرفته شدند.

دیگر از حوادث این قرن وقفی است که بوسیله حاجی لطفعلی خان ترشیزی دائی امیر اسمعیل خان بزرگ انجام شده ورقباتی را در شهراب و اطراف وقف بر مدرسه زواره نموده و مدرسه را نیز در زواره ساخته است و وقف بر طلاب علوم دینیه کرده و تولیت آنرا با حاجی ملاعبدالعظیم آرانی مقیم اردستان و زواره قرار داده است.

محمدحسین خان عرب در (۱۲۰۶) بامر آقامحمدخان قاجار مقتول و امیر اسمعیل خان در جنگهای عثمانی و ایران کشته شده است.

از بناهائی که در این اوان ساخته شده باغ قلعه اردستان و چهلستون سرنج آباد و میدان بزرگ زواره و قلعه مزدآباد بالا و قلعه شهراب و قلعه میشاب در برزاوند و قلعه محمدآباد و همت آباد در سفلی و احداث قنوات امیرآباد ـ جهان آباد ـ نجف آباد ـ نیرآباد و باقر آباد بوده است.

از معاریف اخیار و نیکوکاران این قرن حاجی میرمحمدعلی بن سید محمد رضا بن میر محمد زمان بن میرمحمد شفیع زواره‌ای و پسرش حاجی سید محمد باقر بوده‌اند که در بذل و بخشش حاتم زمان و در احداث قنوات و دستگیری فقراء و اکرام ضیف و وقف بر مبرات سرآمد عصر خود بوده‌اند که انشاالله تفصیل اعمال آنان بموقع خود ذکر خواهد شد.

سیزدهم ـ حوادث قرن چهاردهم:

درقرن چهاردهم چون ناصرالدین شاه قاجار توجه خاصی باهل علم و فضیلت داشت و از طرفی از خرابیهای گذشته مغول و افغان و اختلافات زندیه و افشاریه و ملوک الطوایفی مدتی سپری شده بود و اوضاع کشور رو بآرامش میرفت وضع مردم اردستان نیز در اوائل این قرن آرام بود ولی پس از کشته شدن ناصرالدین شاه و تغییر سلطنت بتدریج در این منطقه ناامنی حکمفرما گردید و هر وقتی مردم اردستان گرفتار جابری بودند ـ بخصوص اختلافاتی که بین میرزا حسین خان سهام السلطنه و میرزا حسن خان انتظام الملک پسران مصطفی قلی خان سهام السلطنه بوقوع پیوست منجر بکشمکش عمومی و زدوخورد عمومی در اردستان گردید و سالها این اختلاف دوام داشت و همچنین اختلافات سادات زواره و میرزا حسین خان سهام السلطنه راجع بقنات و ناب و دنباله این اغتشاشات و غارتها و چپاولهای نایب حسین کاشی و پسرانش و نیز هجوم بختیاریها برای غارت اموال سهام السلطنه و انتظام الملک و دنباله آن یاغی گری انتظام الملک و اذیت و آزار بمردم اردستان بخصوص بسادات زواره و اردستان و دستگیری حاکم اردستان و ظهور چراغعلی خان سردار صولت بختیاری داماد سهام السلطنه در اردستان و آغاز تعدی نسبت باهالی و جا دادن اتباع خود که اغلب بختیاری بودند در خانه‌های مردم و مطالبه پول و سیورسات و آذوقه و جریمه در مدت چندسال بطوریکه بقیه مالی سکنه اردستان از بین رفت و از این تاریخ مهاجرت اردستانیها آغاز گردید.

در این خلال اتباع نایب حسین کاشی و رضاخان جوزدانی و خلیل خان طورزنی و علی ورامینی و سایر قطاع الطریقهای آنحدود باذیت و آزار و دستبرد اشتغال داشته قشقائیها هم اردستانرا فراموش نکردند و آنچه شتر و گوسفند توانستند بغارت بردند خلاصه اردستان باستانی را که روزی سجده گاه شاهان بود بویرانه داستانی تبدیل نمودند و تا قبل از دوره پهلوی کسی در این شهرستان تأمین حیاتی نداشت و پیوسته مردم درحال فرار بودند.

در آغاز سلطنت پهلوی یاغیها و ستمکاران بجای خود نشسته و بتدریج مردم بکسب و کار خود مشغول شدند ولی باندازه‌ای مردم فقیر و ناتوان شده بودند که خواه و ناخواه بیشتر سکنه بطرف تهران و خوار و ورامین و کاشان و اصفهان و ساوه مهاجرت کردند و آنها هم که در اردستان ماندند وارث فقر و نکبت بودند.

از وقایع مهم این قرن تعقیب بهائیان از طرف علمای اصفهان در زمان حکومت سردار صولت و دیگر بروز گرانی سال یکهزار و سیصد و سی شش قمری که گندم بوزن تبریز چهل ریال بوده و دیگر نزول مرض مشمشه و پیدایش وبا در اغلب نقاط اردستان بوده است.

از علماء این قرن میرزا حسین شیخ اسلام و پسرش میرزا اسماعیل شیخ الاسلام اردستانی و حاجی ملااسمعیل نواده حاجی ملاعبدالعظیم و حاجی میرزا محمد اسماعیل جدلی اردستانی و حاجی ملا اسماعیل کیودانی و میرزا محمود اردستانی و ملا غلامعلی و ملا یعقوب اردستانی و حاجی میرزا محمد جدلی اردستانی و سید نصرالله بن سید حسن زواره‌ای و حاجی سید مرتضی علم الهدی امام جمعه زواره و حاجی آقا سید مرتضی و میرزا محمدعلی معروف بشریعتمدار زواره‌ای و میرزا محمدعلی معروف به حجت و حاجی میرزا محمد واعظ و میرزا عبدالحسین عظیمی زواره‌ای و سید مرتضی نقیه امام جماعت پامنار و میرزا حسن جدلی و میرزا علی اکبر سلطان ابواعظین و میرزا عبدالحسین حکیم و میرزا سلیمان جدلی و میرزا علی متولی فرزند میرزا ابوالقاسم و حاجی میرزا حسن فاطمی اردستانی و میرزا عباس مه آبادی و میرزا فضل الله مه آبادی و ملا اسماعیل موغاری و شیخ محمدجعفر مؤید موغاری و ملا محمدحسین ظهیری مهرآبادی و ملاحسین لیلازی مهرآبادی و حاجی ملامحمد بن حسن بن جمال مهرآبادی و سیدحسن مدرس سرابه‌ای و شیخ محمد جعفر مهرآبادی ساکن آدرمناباد اصفهان و شیخ جعفر شارح القرآن فرزند رضا بن جعفر ذاغلی ساکن شیراز و ملا میرزا امامی اردستانی و حاجی میرزا حسام الدین امامی زواره‌ای و میرزا حسین بموت زواره‌ای و میرزا محمد علی نیماد فتوحی و میرزا ولی الله فقیهی اردستانی از روحانیون و علماء و میرزا محمدعلی مهدوی بن حاجی میرزا محمد شیخ ـ العلماء اردستانی و میرسید محمد بن میر سیدعلی کوهکن سرنج آبادی از فضلاء و خوشنویسان و شعراء و قهرمانان و سید محمدعلی کجانی و میرزا ابوتراب زواره‌ای و ملاعلی کهیاذی و حاجی آقاعلی فاضل مهرآبادی معروف بکاشانی و ملاعبدالله صالحی شهرابی و سیدمحمد علی نیسیانی و میرزا آقا عظیمی شهرابی از علماء و خوشنویسان و شیخ محمد نیسیانی مشهور بناطق و معروف بفساد عقیده از فضلاء و شیخ محمدحسین مهردونی از علماء و از شعراء عشاق زواره‌ای و ملامحمد باقر ملک الشعراء و میرزا محمد بن میرزا ابوالحسن و میرزا مهدی لوند و سیدمحسن معروف بنه

شیخ‌میران زواره‌ای و میرزا مصطفی بن میرزا اسحق امیری اردستانی وملا رمضان متخلص به کوچکعلی نیسیانی وازاطباء . میرزا عبدالحسین طبیب فرزند حاجی میرزاتقی طباطبائی ومیرزاعبدالرشید ناظم‌الاطباء ابن‌میرزامحمد حسین متولی ومیرزامحمدرضا حکیم ازاحفاد میرزارفیعا نائینی ومیرزاعبدالوهاب‌شفیعی معین‌الاطباء فرزندحاجی میرزامحمدشیخ‌العلماء ومیرزا حسن‌شفیعی طباطبائی بن میرزامحمد حکیم اردستانی ومیرزا علی‌اکبر امین‌الاطباء ابن‌حاجی سید حسین طباطبائی زواره‌ای و سید حسین و قارالحکماء ابن‌میرزاابوتراب اردستانی ودکتر میرزااحمد احتشام‌الحکماء طباطبائی زواره‌ای ودکتر سید امین‌اللهخان جلوه فرزندحاجی میرزامحمداردستانی ودکتر سیدعیسی‌خان علاج فرزند میرزابهاءالدین متولی‌اردستانی ودکتریحیی‌الحکمه نیری سیدشهاب‌الدین بن‌سید ابراهیم‌بن میرزا محمد حسین‌متولی اردستانی ومیرزا محمدعلی شمس‌الحکماء زواره‌ای و میرزایحیی سیدالحکماء ودکتر نظام‌الدین‌احتشام زواره‌ای وقوام‌الحکماء سیدحسین زواره‌ای.

واز خوشنویسان شکسته : میرزا اسمعیل بن‌حسن آقا مزدآبادی وپسرش میرزا فضل‌الله ومیرزاتقی بن‌میرزا حسینعلی مهرآبادی وبرادرش میرزا اسمعیل وسیداسمعیل بن حاجی سیدمحمدعلی زواره‌ای نویسنده خط نسخ .

ازمعاریف این قرن : میرزا احمد اغاباشی معتمدالحرم ناصرالدین شاه قاجار و ومظفرالدین‌شاه.

وازبزرگان‌وامراء : میرزا حسین‌خان‌سهام‌السلطنه‌ومیرزاحسن‌خان انتظام‌الملك

وازسرجنبانان : حاجی‌معدل (محمدمهدی بن محمدصادق) اردستانی‌ومیرزامحمد بن سیدتقی معروف بسرتیپ ومیرزا محمد زواره‌ای .

وازاخیار ونیکوکاران: حاجی میرزاعلیرضا زواره‌ای وحاجی ملامحمد وحاجی ملاعلی‌اکبر پسرهای‌حاجی ملاعبدالعظیم‌میزیسته‌اند .

ونیزاز علماء حاجی‌میرزاحسین دادخواه کهنگی‌ازعلماء معروف و صاحب‌رای وملا علی‌رئیس مزدآبادی وملاحسین فائق نیسیانی‌از فضلاء وشعراء .

واز خوانین : رضاقلی خان بن‌امیرشمشیر خان وسلطان احمدخان بن‌محمدامین خان و فرخ‌خان ومحمدقلی‌خان ونصرالله‌خان وفتح‌الله‌خان وغلامحسین‌خان وعباسقلی‌خان وذوالفقارخان واسکندرخان ومیرزاسلیمان‌خان ومحمدولی خان وکریم‌خان وحاجی‌محمد رضاخان وناصرقلی‌خان بوده‌اند.

ازبزرگان ومحترمین‌این‌عصر امیراسدالله عامری‌فرزندمیرزاحسینخان‌سهام‌السلطنه وبرادرش ابراهیم‌خلیل خان‌عامری که‌حاتم زمان‌خودبشمار میرفت‌میزیسته‌اند.

ازعلماء معاصر : میرزاعلیرضا جدلی‌ابن‌میرزا سلیمان‌طباطبائی‌وشیخ‌احمدشفیعی ابن‌ملاغلامعلی وحاجی‌میرزا علی‌اکبر نیری‌اردستانی و میرزاعلی حقایق و جامع‌الفضایل سیدعلی‌اصغر نیری‌زواره‌ای وحاجی‌میرزا علی طباطبائی کچوئی‌وآقا علی‌فقیه‌زاده کچوئی وحاجی‌ملاعلی مهدوی‌جوگندی وحاجی‌شیخ محمدباقرنیسیانی وحاجی‌سید محمودروحانی

نیسیانی‌عالم وواعظ وسید مجتبی روحانی‌نیسیانی وشیخ محمدبن‌شیخ محمد حسین‌مهردرونی و ملاباقر کهبازی .

واز شعراء : میرزاحسین‌امامی وحسام‌مصطفوی اردستانی‌ودکتر امان‌الله احسانی وسیدمحمد محیط‌طباطبائی زواره‌ای ازنویسندگان وشعراء وحاجی‌سیدعلی‌اکبرفتوحی‌وملا حسین‌ذاکرقهپازی وجعفر جلالی ومیرزا خلیل معنوی زواره‌ای.

وازاطباء وداروسازان : دکترسید ارسطو علاج ودکتر سیدنصیرسینا ودکترمیر سیدحسن‌خان طباطبائی و دکترسیدمحمد علی‌احسانی‌طباطبائی‌ودکتر سیدمسیح‌جلوه‌ودکتر سیدمحمدعلی سجادی‌اردستانی‌ودکترسیدمحمد طباطبائی‌زواره‌ای ودکترسیدحبیب‌الله‌فتوحی زواره‌ای ودکترسیدمحمدعلی کاظمی‌داروساز ودکترسیدجلال‌الدین طباطبائی‌ابن‌میرزاحسن شفیعی‌طباطبائی اردستانی ودکترسید یوسف‌نیری ودکترصدرالدین نیری ودکترمزین‌علاج ودکترامیری‌اردستانی ودکترهوشنگ جهان‌پناه زواره‌ای‌ودکتر سیدابوطالب‌دیباج‌ودکتر سیدحسین‌فتوحی ابن‌سیدمحمدعلی ضیاءالحکماء طباطبائی زواره‌ی از داروسازان و دکتر صادق مهرآبادی ودکترعمادالدین وقاراردستانی ودکترحیدر رفیعی‌اردستانی‌ودکترمعتقد مهرآبادی ساکن‌کاشان و دکتر امان‌الله شفیعی اردستانی و دکتر عماد نیری اردستانی و دکتر توکلی اردستانی و دکتر امان‌الله جلوه اردستانی و دکتر قوام‌کاظمی و دکتر امان‌الله احسانی ودکتر مهدی عظیمی زواره‌ای.

ازمعاریف ومحترمین معاصر : دکترحسام‌الدین احتشام‌ومیرزامحمدباقرنیری طباطبائی زواره‌ای و از نویسندگان و دانشمندان سید محمد محیط طباطبائی.

زبانه دوم ـ تاریخ تفصیلی اردستان :

چون تاریخ تفصیلی اردستان‌مجموعه‌ای‌ازسرگذشت امراء وبزرگان‌وعلماءومحدثان وشعراء و ادباء ومترسلان وحکماء ومتکلمان و ریاضی دانان وپزشکان و خوشنویسان و سایر هنرمندان واخیار ونیکوکاران آن‌محل میباشد وموضوع آن‌دسته‌های گوناگونی‌است لذاشرح حـال هردسته‌ای در فصل جداگـانه در ده فصل تدوین گردیده که ذیلا بنظر خوانندگان میرسد :

فصل اول ـ امراء وبزرگان :

امراء وبزرگانی که باردستان منسوبند بردوگونه‌اندیکدسته کسانی هستند که‌انتساب آنان جنبه‌داستانی دارد وآثاری از آنان باقی نیست‌که انتساب آنان را باردستان اثبات نماید مانندکاوه آهنگر که معروف‌است مردم اردستان بوده وفعلا هم‌آبی دراردستان وجود داردکه معروف‌بآب کاوه‌میباشد وحتی‌در وقفنامه‌های حکیم‌الملك اردستانی مورخ‌یکهزار ویکصدو چهارویکصد وشش‌این آب‌بآب کاوه‌معرفی گردیده است ویا مهران‌بانی امهران دسته‌دوم کسانی هستند که گذشته ازافسانه‌های باستانی‌درکتب سیرو تواریخ نیزیاد شده‌اندو دراینجا بذکراین قبیل‌مردان وسرگذشت آنان میپردازیم .

۱ ـ انوشیروان دادگر : بطوریکه در تـاریخ عمومی اردستان اشاره گـردید

انوشیروان دادگر که نام او خسرو میباشد در حدود سالهای (۴۹۸) یا (۴۹۹) میلادی از دختر دهقان که احتمال دارد درهمان قلعه‌ایکه محل آتشکده بوده متولد گردیده است وچون دهقان نیزدر اردستان مردی بزرگ و جلیل القدر بوده در مدتیکه انوشیروان زیر نظر او تربیت میشده تمام وسائل بزرگی و آقائی را فراهم نموده چنانچه هشتاد یا چهل نفر کودک همبازی داشته است .

سرگذشت انوشیروان علاوه براینکه قسمتی در تاریخ عمومی مذکور افتاد در کتب سیر و تواریخ بطور تفصیل مسطور است ولذا در اینجا بهمین اندازه اکتفاء میکنیم .

۲ ـ ابوعلی دهدار اردستانی یا بوالغنائم یا بوالغنائم دورودگر :

ابوعلی دهدار اردستانی در نیمه دوم قرن پنجم وآغاز قرن ششم میزیسته است تاآنجا که نگارنده اطلاع یافته ام دهدار از کسانی بوده که درعلوم غریبه مانند: جفر و رمل واسطرلاب ونجوم و نیرنج و شعبده مهارتی بسزا داشته است یکی از شعراء که وصایای حسن صباح را منظوم ساخته راجع با بوعلی دهـدار اردستانی و حسن آدم قصرانی چنین بنظم آورده است :

بحکم حسن بی نفاق و ریا   ولیعهد شد رود باری کیا
وزارت بداد او بروشن دلی   بدهدار یعنی مهین بوعلی
بهر مشورت داد همواره گوش   بگفتار قصرانی تیز هوش
اگـر دفتر شعبده دیده‌ای   یقین حال این هر دو بشنیده‌ای
که در شعبده سحر و نیرنج شوم   هم اعداد و تکسیر و جفر و نجوم
چنانند شهره که تا این زمان   بایشان برند اهل ایشان صد گمان

و نیز دهدار مردی شجاع ومشهور ومعتقد بمذهب باطنیه بوده وتاآنجا که توانسته است فداکاری واز حسن صباح و مذهبش حمایت میکرده است. ومذهب اورا صاحب النقض مشبهه دانسته است .

در تاریخ گزیده مسطور است که با حسن صباح درقلعه الموت هشتاد نفر مرد بودند چون مورد هجوم ارسلان تاش واقع گردیدند دهدار بوعلی اردستانی از قهپایه طالقان وری سیصد مرد بمدد حسن صباح فرستاده بر لشکر ارسلان تاش شبیخون زدند و مظفر شدند. ارسلان تاش منهزم شد وتادرگاه سلطان برفت وهم درآن چند گـاه وزیر نظام الملک که در قلع ملحدان محرک سلطان بود بدست فدائی ملحد کشته شد وسلطان ملکشاه درآن نزدیکی ببغداد درگذشت وعزل تاش درقهستان کار بر حسین قائنی تنگ کرد وبسبب وفات سلطان باز گشت.

بعد از سلطان ملکشاه پسرانش برکیارق ومحمد درکار ملک باهم دیگر بتنازع پرداختند وبکار حسن صباح نمیپرداختند وکار حسن قوت گرفت واز قلعه بغیر فرمان او نمیبردند در ذیقعده چهارصد ونود وهشت (۴۹۸) کیا بزرگ امید رودباری رابفرستاد تا دزدیده وکهتر قلعه را کشت تا بترسند.

حسن صباح درموقع وفات (۵۱۸) کیا بزرگ امید را ولیعهد کرد تا باتفاق ابوعلی دهدار اردستانی وحسن آدم قصرانی وکیا ابوجعفر دعوت معتقد او کنند .

در تاریخ حبیب السیر جزء چهارم ازجلد دویم چنین مسطور است.

«در اوائل سنه خمس وثمانین واربعمائه امیر ارسلان تاش بموجب فرموده سلطان ملکشاه لشکر بالموت کشیده بمحاصره مشغول گردید چون کار اهل قلعه باضطرار انجامید دهـدار ابوعلی که ازجمله اتباع حسن صباح بود ودرقزوین بسرمیبرد سیصد مرد مکمل بمدد فرستاد وانتها ز فرصت نموده شبی خودرا بقلعه افکندند آنگاه شبیخون بر ارسلان تاش زده او رامنهزم گردانیدند وغنیمت بسیار بدست آوردند .

حسن صباح درسنه ثمان وعشر وخمسمائه بمرض مبتلا گشته کیا بزرگ امیدرا ولیعهد گـردانید ومنصب وزارت را به ابوعلی(دهدار) تفویض نمود واین دو شخص را وصیت کرد که درسوانح ازصوابدید حسن قصرانی بیرون نروند وچون ازامثال این وصایا فارغ گشت در بیست وششم ربیع الاخر سنه مذکوره درگذشت »

دربحر الانساب نیز مسطور است :

«حسن صباح درپانصدو هیجده (۵۱۸) درگذشت وکیا امید بزرگرا ولیعهد کرد تا بتقویت دهدار ابوعلی وحسن آدم قصرانی وکیا ابوجعفر مردم معتقد گردند پس بحکم وقت بزرگ امید رودباری برجای حسن نشست وچهارده سال ودوماه حکومت کرد ».

ازخلال این تواریخ معلوم میشود که ابوعلی دهدار اردستانی درزمان حسن صباح از سپهسالارهای مبرز بوده وازاین رو حسن وصیت کرده بود که در زمان کیا بزرگ امید نیز سمت وزارت داشته باشد .

همین مضمون درتاریخ جامع التواریخ قسمت ملاحده مذکور است منتهی در آنجـا ابوعلی دهدار ازمرز زواره واردستان بوده وبااین نکته میتوان گفت که ابوعلی مردم زواره اردستان بوده است یا اینکه گفته شود که زواره و اردستان خود یك واحد جغرافیائـی بوده است .

ولی نکته ایکه زواره‌ای بودن اورا تایید میکند اینست که پیوسته مردم زواره بطرف قزوین مهاجرت و درآنجا اقامت مینموده‌اند و الان هم کسانی از مردم زواره در آنجا سکونت دارند که بتجارت مشغول میباشند:

عبارت جامع التواریخ چنین است: « ودهدار ابوعلی نام اززواره واردستان که داعی سیدنا بود بقزوین مقام داشت وقومی مردم قزوین اجابت او کرده بودند و همچنین در ولایت طالقان وکوه بره وولایت ری مردم بسیار دعوت سیدنا را معتقد ومتقلد شده بودند ورجوع کارایشان بادهدار ابوعلی بود سیدنا ازاو استمداد واستقامت طلبید اوازاطراف وکوه بره و طالقان وقزوین وولایت ری مردی سیصد بمدد سیدنا فرستاد بااسلحه وزاد و آلات حرب و ضرب ایشان تاخودرا بالموت افکندند و بمعاونت مقیمان بعضی از مردم رود بار که در بیرون قلعه باایشان مواضعه ومیعاد نهادند وشبی ازآخر ماه شعبان شبیخون بر لشکر ارسلان تاش

بردند وقومی‌را بکشتند وباقی منهزم بازگشتند »

ونیزدرجای دیگرمی گوید: « درماه ربیع‌الاخرسنه ثمان‌عشر وخمسمائه حسن‌صباح بیمار شد مدتی برخود ظاهرنمی کرد وبرعادت خویش قیام وقعود مینمود و چون‌کار سخت شد ازلمسرکیابزرگ امید را بخواند و ولی‌عهدی بدو تفویض کرد وبجـای خـود معین فرمود ودهدار ابوعلی اردستانی بردست راست ودعوت ودیوان بتخصیص بدوحوالت کرد وحسن‌آدم قصرانی‌را بردست چپ وکیا باجعفر راکه صاحب جیش‌بود درپیش‌ووصیت کرد که تاآنگاه که امام‌باسرملك خویش‌آید باتفاق واستصواب هرچهارکار می‌سازند و اوشب چهارشنبه ششم ربیع‌الاخرثمان‌عشره وخمسمائه ازدنیا انتقال کرد درمورد ذکرایام جلوس کیا بزرگ امید داعی‌دوم میگوید :

« بعداز واقعه سیدنا بزرگ امید مدت چهارده سال باجماعت رفیقان همان قاعده مسلوك میداشت و امور نهج سابق استمرار می‌یافت دهدار ابوعلی بحیله در قلاع و رباع رفت وعهدکیا برمردم گرفت، هم‌بآن موجب که سیدنا گرفته‌بودی ».

۳ ـ یوسف اردستانی

یوسف اردستانی یکی ازمشبهه بودکه دراثر ابراز عقاید مشبهه در حین مخاصمه برکیارق‌وسلطان محمد، مقتول گردید. نامبرده ازنامبرداران معروف زمان‌خود بوده‌است

۳ـ خطیرالدین ابوالمعالی :

خطیرالدین ابوالمعالی حسن‌بن محمدماه‌آبادی ازبزرگان وامراء مه‌آباداردستان وازفضلاء ودانشمندان قرن ششم هجری بوده وسمت ریاست ماه‌آباد را داشته است هرچند جزئیات زندگی‌اوبرما مجهول‌است ولی‌ازاشعاریکه سید ضیاءالدین ابوالرضا راوندی از فحول علماء وافاضل قرن مزبور درباره‌او انشادکرده وباوتوشته وعمادکاتب درخریده‌نقل کرده مقام ومنزلت اوبخوبی معلوم میگردد :

یا صاحبتی‌الیوم ماها باذا   ان لا تملا بمها باذا

سلام خلی و دعـا عنکما   نعاج طرق و مها باذا

ونیزاشعاری است که فخرالدین ابوالمعالی‌بن‌قسام گفته :

بالله یانفحات انفاس‌الصبا   عوجی علی‌اکناف ماها باذا

واستخلفی‌تلعات‌طرق‌واقطعی   نفسی فداك الی حماها باذا

ارض‌یناسی النیران دمایسها   عزافیا عجباً اماها باذا

ما باذاء المطری‌لها لکن‌من   بالسوء یوماً قدر ماها باذا

ونیزمهذب‌محمدبن احمد دهدار اصفهانی گفته :

ریح الصبارویت من راح‌الصبا   روحی بروحی نحو ماها باذا

۴ـ مجیرالملك اردستانی :

مجیرالملك کیا ابوالفتح‌بن‌عبدالحمید اردستانی ازفصحاء وبلغاء ونویسندگان قرن

پنجم (۵) هجری‌بودکه دراثرکفایت ودرایت بوزارت سلطان‌سنجر منصوب و پس‌از مدتی دراثرسعایت فخرالملك‌بن نظام‌الملك ازوزارت معزول ومدتی محبوس وتحت نظربود و دراین‌مدت مبالغی‌وجوه ازوی حاصل کردند وسپس‌بسفارت درغزنین پیش‌سلطان بهرامشاه اعزام‌گردیدودرآنجاچون‌حاضرنشد بخراسان مراجعت کندبندیمی‌سلطان بهرامشاه‌انتخاب وتازمان حیات بهمان سمت باقی ودرغزنین وفات کرد .

مؤلف‌نسائم‌الاسحارکه‌گویاناصرالدین منشی‌کرمانی(۷۲۵) بوده است مینویسد :

« مجیرالملك کیا ابوالفتح‌بن‌عبدالحمیداردستانی ـ ابن‌بجده فصاحت وبلاغت‌وبندار عـلم‌صناعت‌کتابت و تـدبیر اصناف شهامت و اکتساب اسباب معالـی و تحصیل ادوات بزرگی‌بغایت آمد واقصای مکنت رسید ودرآن وقت که سلطان معزالدنیا والدین‌سنجربن ملکشاه درنوبت سلطنت برادرش سلطان محمدبخراسان وغور وخوارزم ملك‌بود وزیراوشد وآثاربسیار یادگارگذاشت ودرحسم مواد پریشانی ازدولت سنجری وقمع اعدای مملکت اورا مقامات است وچون فخرالملك‌بن نظام‌الملك حظیه وزارت را میان دربست وبانواع خدمتی وتکلفات استعطاف جانب مادر سلطان و امیربزرگ ازغوش نموده و اموال وافر برشوت بداد وزارت ازمجیرالملك اردستانی‌فروگشودند وموقوف ومحبوس داشته مبالـغ وجوه‌ازوی حاصل گردانیدند وبعدازآن تادرگاه نباشد برسالت وسفارت غزنین‌پیش‌سلطان بهرامشاه موسوم شد ودرآن حضرت اقامت نموده ازمعاودت‌بخراسان‌وخدمت سلطان‌سنجر متقاعدگشت وبمنصب ندیمی سلطان‌بهرامشاه تاروزوفات اکتفاء وقناعت کرد .

۵ـ مجیرالدوله اردستانی :

نام مجیرالدوله بخوبی‌روشن‌نیست ولی‌ظاهرا نام اوحسین‌وکنیتش‌ابوطاهر وپدرش علی‌بوده‌است ودرقرن پنجم هجری زندگی میکرده ودردربار سلاطین‌سلجوقی درخراسان میزیسته است ودرفضل‌وادب وترسل وطغرانویسی نابغه عصربوده و بهمین جهت بطغرائی لقب یافته است .

بعضی‌ازنویسندگان‌غرب‌اورا مجیرالدوله کیاعلی‌بن‌حسن طغرائی نوشته‌اند واورا از وزرای ملکشاه سلجوقی معرفی کرده‌اند وبنظرمیرسد ابوالفتح‌علی‌بن‌حسین صحیح‌باشد چه زمخشری درکتاب الزاجرللصغار او را حسین خوانده است ازکارهای خیر مجیرالدوله تجدیدبنای مسجدجامع دراردستان وزواره بوده‌است .

مجیرالدوله باتفاق سلطان‌سنجر در(٤۹۵) ببغدادسفرکرده‌است نامبرده‌ازشاگردان عبدالقاهر جرجانی درعلم نحوبوده واعتراضاتی برکتاب دلائل‌الاعجاز وارد آورده است.

مجیرالدوله دارای پسری بوده بنام ابوطاهرکه‌درجوانی فوت کرده وشعراءمعاصر مراثی‌درباره‌اش سروده‌اند که‌ازآن جمله :

از شگفتی‌ها یکی آنست کاندر خاك مرو   روی پنهان کرد فرزند وزیر شهریار

بود چون ماه وعطارد سرور روشن ضمیر   چرخ بودش‌جای‌واکنون‌درزمین‌دارد‌قرار

ای‌زمین اندرکنار تو همی‌دانی که کیست   نیك بنگرتا که رابگرفته‌ای اندر کنار

در کنارت زینهار کدخدای خسرو است   خویشتن را دور دارد زینهارش زینهار
داد پیغامی ملکسلطان **مجیرالدوله** را   بر زبان باد نوروز از بهشت کرد کار
گفت کانجا باد توباما ترا فرزند ما است   باید اینجا از تو فرزند توما را یادگار
تا ز فرزند تو ما باشیم اینجا شادمان   همچو کز فرزندماهستی تو آنجاشادخوار
شیربچه گرشکار دام کیوان گشت زود   بادشیر شرزه را کیوان بدام اندر شکار
درنهال مهتری پژمرده شد درباغ ملك   سبز و خرم باد سرو سروری در جویبار
مدت گشتاسب از گیتی مبادا منقطع   گر ز گیتی منقطع شد مدت اسفندیار
دور گردون گرزاحمدبستد ابراهیم را   عمر احمد باد همچون دور گیتی پایدار
ورتن بوطاهر از جان مطهر گشت دور   دولت بوالفتح بافتح و سعادت بیاد یار
صبروخرسندی‌دهادایزد**مجیرالدوله**را   بی دریغ و درد فرزند عزیز نامدار
هم پدر را باد در دنیا نثار آفرین   هم‌پسررا دربهشت ازرحمت یزدان نثار

ونیز گوید :

(امیرمعزی)

سئوال کردم از اقبال دوش وقت سحر   چهار چیز که نیکوتر است یك زد گر
وزیر عالم و عادل عمید ملك و ملك   **مجیردولت ابوالفتح** اصل فتح و ظفر
علی کجا پدر او حسین بود بعلم   چنان علی است که اورا حسین بود پسر
زبوعلی(۱) وعلی(۲)خرمند دردوجهان   دو پادشاه یکی غایب و یکی ایدر
از آن بعقبی نازد همی ملك سلطان   وزین بدنیا نازد همی ملك سنجر
بهر دو جای نخواهند دور شد هرگز   علی رئیس پسر بوعلی رئیس پدر

۶ ـ امیرشمس‌الدین محمد اردستانی :

امیر شمس‌الدین محمد ازامراء وندمای شاه‌منصوربوده که درجنگی که برای‌شاه‌در اصفهان اتفاق افتاده کشته‌شده است. زوجه او ازاحفاد انوشیروان عادل بوده که‌دراردستان زندگی میکرده‌اند و پیر مرتضی علی اردستانی فرزند امیرشمس‌الدین محمد از آن زن متولد گردیده است .

امیرشمس‌الدین محمد مردی صوفی مشرب‌ودانشمند وازامرای‌باتدبیر بوده‌ووفاتش درحدود سالهای هفتصد ونود (۷۹۰) اتفاق افتاده‌است .

۷ ـ حسن‌بیك اردستانی :

حسن‌بیگ اردستانی ازرجال دربار شاه‌عباس کبیر بوده که در اثر خدمات برجسته درسال یکهزارو سی‌وهشت (۱۰۳۸) هجری قمری که میرزا محمدرضا پسرآقا میرنظری بدرود حیات گفت سمت مجلس نویسی بحسن بیگ محول و پیوسته در مجلس شاه‌حاضر میگردید .

---

۱ ـ نظام‌الملك ۲ ـ ابوطاهر

مجلس نویس یاواقعه نویس پس‌از وزیراعظم ازهمه درباریان دوره صفوی باشخص‌شاه محرمتر بود وبهمین سبب‌مجلس نویس‌راعالیجاه مقرب‌الخاقان‌میخواندند‌در مجالس‌خاص وعام نزدیك شاه‌می‌نشست ودر شوراهای سلطنتی شرکت میکرد و چون تمام احکام سلطنتی بوسیله اونوشته میشد واجراء میگردید ازهمه اسرار دولتی آگاه بود ـ جواب نامه های پادشاهان بیگانه‌را اوتهیه میکرد ـ احکام مناصب‌و مواجب‌وتیول رامجلس نویس مینوشت ـ عرایض امراء و حکام ولایات وایالات‌را بعرض شاه‌میرسانید زیر دست او نیز یکنفر بعنوان رقم‌نویس دیوان‌اعلی وسه نفردستیار ویك‌سررشته‌دار ثبت‌ارقام ودورقم‌نویس‌ودوعضودفتری ویك‌نامه‌نگار خدمت‌میکردند .

مجلس نویس سالی سیصد تومان (۳۰۰) مواجب داشت واز مواجب و تیول امراء تومانی دویست دینار میگرفت و در طرف چپ شاه می‌نشست واز اینرو او را وزیر چپ هم میگفتند .

۸ ـ میرصفی اردستانی :

ظاهراً این‌میرصفی ازسادات طباطبای زواره بوده که درحال حاضر هم طایفه‌ای از سادات مزبوربنام اودر مهرآباد اردستان سکنی‌دارند .

میرصفی دردستگاه شاه‌عباس کبیر بخدمت اشتغال داشته واز رجال مبرزبوده است‌و درموقع ازدواج شاه‌عباس اول بامهدعلیاخانم درباغ‌سعادت‌آباد قزوین که آتش‌بازی‌مفصلی برپاشده بودمبلغ هفتصد (۷۰۰) تومان خرج‌رفته بود عده‌ای بمناصبی رسیدند ازآن جمله میرصفی اردستانی پای‌وزارت مهربوسید .

مهرداری شاه‌شغلی ارجمند بوده‌و مهرداریا وزیرمهر همیشه‌درمجلس شاه‌نزدیك‌وی می‌نشسته است .

مهردارشاه سه‌تن بوده‌اند: یکی مقرب‌الخاقان مهردار همایون‌یاوزیرمهر دیگری مهردار مهرشرف نقادواین دو قسمتی‌از نامه‌های شاهی رامهر میکرده‌اند وبرخی‌احکام‌را بهردومهر میرسانیده‌اند .

سومی‌مهردار قشون‌بوده که فقط‌احکام سرداران وسپاهیان رامهرمینموده است .

۹ ـ میرزا علی‌بیك عرب‌عامری:

میرزاعلی‌بیك عرب‌عامری ازاحفاد شیخ‌منصور عرب‌عامری‌است که‌در زمان‌امیرتیمور گورکان ازنجد باردستان مهاجرت کرده است ودرحوادث قرن‌نهم‌و جغرافیای سنلی تفصیل داده شده .

میرزاعلی‌بیك‌چنانچه ازتواریخ‌مربوط بدوره‌سلطنت شاه‌عباس کبیرمعلوم‌میگردد یکی ازسرداران نامی‌دربار شاه‌عباس بشمارمیرفته که از کوچکی ببزرگی رسیده وهمیشه مرجع امورمهمه ازقبیل محافظت کلیه‌راههای از کرمان ویزدواردستان ونائین‌واصفهان‌و راههای خراسان‌و شهرهای تابعه‌آن بوده‌است .

درجلد سوم کتاب ده‌نفرقزلباش تألیف حسین‌مسرور درضمن‌بیان‌سرگذشت شاه‌عباس

مینویسد : «در موقعی که شاه‌عباس بزرگ قزوین‌را اشغال وپایتخت قرارداد ومشغول‌تهیه وسائل وقشون گردید ـ بساختمان داروخانه (اسلحه‌خانه)وانبارهای مهمات(شوره‌ـ‌زرنیخ وامثال آن) پرداخت ولی‌باروتها که درست میگردندواغلب ساخت اصفهان‌بود بپای‌باروت عثمانلو نمیرسید زیرا یك‌رطل (۶سیر) باروت عثمانلو توپی راکه بیست من گلوله داشت بکارمیانداخت وبادومثقال باروت‌عثمانلو که‌رنگش‌لاجوردی بودشمخالی راکه ده‌مثقال‌چهار پاره‌داشت بکارمیانداخت برخلاف باروت‌ساخت ایران ـ دراین‌اثناء یکنفرساکن بغداد که منشی اوزون‌احمد والی‌قدیم عراق‌بود وقطب‌پاشا نام‌داشت خودرا بقزوین رسانیده‌خواهان ملاقات شاه‌جوان قزلباش گردید ـ اورانزد وکیل‌السلطنه بردندولی‌مرشدقلی‌خان بواسطه کثرت‌مشغله اعتنائی باظهارات اونکرده سخنانش‌را چیزی نشمرد قطب‌پاشا نزدیك بود از آمدن خودمنصرف شودو درصددبرآمد باکاروانی از قزوین بازگردد ـ اما میرزاعلی‌بیك عرب‌عامری بااوآشناشده حقیقت‌را بسمع‌شاه رسانیده فوراًشاه قطب‌پاشا را احضارکرده و اورانوازش کرد ومکنون‌ضمیر اورادریافته مامور ساخت تانوع داروی لاجوردی را ساخته بحضور بیاورد وپس‌ازامتحان شاه دانست که‌کلید موفقیت‌را بدست‌آورده‌است».

ونیزدر جای‌دیگر همان‌کتاب راجع‌بحوادث زمانی که‌شاه عباس‌ازقزوین باصفهان آمده‌بود ومشغول جمع‌آوری اردوبرای مقابله‌با ازبك‌وعثمانی بوده‌وبساختن عالی قاپوی اصفهان‌اشتغال داشت چنین مینویسد :

«درهمین موقع‌بود که نامه‌ای‌از میرزاعلی‌بیك عرب عامری رئیس راه‌وای خراسان رسید وخاطررا آشفته‌تر ساخت. این نامه را مرشد قلی‌خان وکیل‌السلطنه بعرض رسانیدو اظهار داشت که عبدالمؤمن خان‌ولی‌عهد عبداله‌خان ازبك‌شهر مشهدرا مسخر ساخته‌بطرف نیشابور وعراق آماده‌حرکت است.

امانامه دیگرمیرزا علی‌بیك عرب‌عامری‌رسید که‌توجه شاه‌رااز غائله مشهد منصرف ساخته بامری‌مشکلتر وغامضتر مشغول نمود.

عامری‌در نامه‌دیگر خبرمیداد که فرماندهان ازبك ماموریت دارند که چون هنگام خرمن‌وبرداشت محصول خراسان نزدیك است بدستجات خودامر کنند که مزارع‌وکشتزار های‌خراسان رابآتش داده‌اثری ازغله‌ومحصول باقی‌نگذارند تاهنگام رسیدن سپاه‌قزلباش برای‌خود واسبانشان خوراك‌یافت نشودوپیشروی شاه‌عباس در مملکت‌موقوف شود.

شاه‌عباس برای‌دفع این‌شر درصدد تقویت ساخلو های اسفراین ونیشابور برآمده و ابومسلم خان‌خراسانی برای‌حفظ شهراسفراین وبهمراهی لشگر کلهر بریاست قبادبك‌و میرفتاح اصفهانی راباسیصد نفرقادر انداز(معلم تیراندازی باشمخال و توپ وتفنگ) به نیشابور فرستاد ونیزدرمجلس محرمانه‌ای که راجع‌بقلعه طبرك اصفهان تشکیل شده بودو چندروز ازمجلس مزبور بیش‌نگذشته بود که علی‌بك‌عرب عامری‌از خراسان رسیدوبلافاصله حضورشاه راتقاضا کرد ودرخلوت نامه‌ای به‌بهادرخان تقدیم‌نمود ـ ضمناً بعرض‌شاه‌رسانید که‌پادشاه ازبکستان باسی‌ودوهزار لشگر بخارج شهرنیشابور وارد شده آنجارامانند نگین

انگشتر درمیان گرفته ضمناً نامه‌ای بی‌سروته وبی‌ادبانه‌دوراز‌رسوم ومقررات‌مخاطبه‌سلاطین بایکدیگر نشان‌داد که عبدالمؤمن‌خان خطاب‌بشاه‌عباس نوشته‌ودرآن واگذاری خراسان‌و عقب‌نشینی لشگرقزلباش تاشاهرودخاطر نشان‌شده‌بود .

شاه‌از علی‌بك‌پرسید خوب‌لشکر ازبك‌را خودت دیدی؟ گفت آنچه درسر چشمه دو فرسخی نیشابور منزل کرده وتهیه‌خیمه وخرگاه‌میکردند بیست‌هزار گفته‌میشدولی‌میگفتند دوازده‌هزار پیاده‌هم درراه‌اند ـ پرسید این نامه راکی بتوداد؟ گفت میرفتاح اصفهانی و درویش محمدبك حاکم‌نیشابور ـ شاه‌عباس پرسید تابودی جنگی درگرفت ؟ گفت نه. فقط لشگر ازبك‌برای نصب‌توپخانه خودبرج وسیبه (راه زیر زمینی) بناء میکرد ـ شاه گفت بسیارخوب. خراسان رامیخواهد بسیارخوب ماهم‌خواهیم داد. شیخ‌الاسلام گفت‌آدم برهنه کرباس‌پهنادار خواب میبیند. سپس ازعامری پرسید درویش محمد باآذوقه چه‌کرد؟ گفت ازاین‌باب نگرانی‌نیست قبل‌ازوصول دشمن‌انبارهاراپر کرد تمام‌خرمنهای‌نیشابوروأطراف رابداخل نیشابورآورد ومهلت‌نداد یك‌خوشه‌اش‌بدست حریف بیفتد.

شاه گفت درویش‌محمد مردی‌لایق وباکنایت است‌آنگاه روبمنشی‌الممالك کرده گفت فرمان سلطانی برای درویش محمدصادر شده‌است؟ گفت‌وعده داده‌ایم ولی هنوز صادرنشده است. گفت‌زودزود بفرستید بلکه‌تا راه‌دخول بشهرمسدود نشده‌بدستش برسد.

همان‌روز فرمان‌صادر وبمهرشاه عباس‌زینت یافته‌بعلی بك‌عامری سپرده‌شد تابدست اورساند (رتبه سلطانی ازمراتب عالی‌مملکت قزلباش‌بودکه درجه‌دوم مراتب‌را حائزمیشد وجزرتبه خانی‌بالاتر ازآن‌وجود نداشت) علی‌بك عامری موقعی فرمان را رسانید که هنوز دروازه‌های نیشابور ازطرف اردوی ازبك محصور نشده‌بود».

دراثربروز لیاقت‌ورشادت ازطرف‌میرزاعلی بیك‌عرب‌عامری شاه عباس بزرگ اورا بموجب فرمانها تشویق‌وتقدیر وبمشاغلی سرافراز نموده است‌وچهار فرمان آنرا نگارنده مشاهده کرده است :

۱ ـ فرمان اول :

دربالای فرمان باخط تعلیق‌وآب طلانوشته شده :

(الملك‌لله) بعددرپائین آن‌محل مهراست باین‌شرح : (بنده‌شاه ولایت‌عباس ۹۹۶ـ سپس صلوات‌کبیردر اطراف‌مهر) بعددر سرسطر باآب طلاو خط تعلیق نوشته‌شده: (فرمان همایون‌شد) وسپس عبارت‌فرمان بدین‌قرار است :

«آنکه‌امارت پناه‌عمدةالقبایل‌والعشایر میرزاعلی‌بیك‌عامری‌بعنایات بلاغایات‌ومراحم» «والطاف بلانهایات پادشاهی (باآب‌طلا) مفتخر وسرافراز ومستوثق‌وامیدوار بوده‌ازروی» «وثوق وامیدواری بخدمات مرجوعه وحفظ وحراست طرق وشوارع قیام نموده نوعی کند» «که‌تجار ومترددین ازروی فراغ‌بال ترددوآمد وشد توانند نمودو مال‌و اسباب ایشان» محفوظ بوده احدی‌را یارای‌آن نباشد که دست تطاول وتعدی باموال مترددین درآورده» «دردفع ورفع دزدو قطاع‌الطریق نهایت سعی‌واهتمام بجای‌آورده حسن‌سعی ومردی‌خود»

درامعروض حجاب بارگاه فلك‌اشتباه گردانند - تحریراً فی‌شهر رمضان‌المبارك ۹۹۸».

امهار پشت فرمان :

صدر - مرتضی برخواری ومهر دیگری که در آن کلمهٔ یوسف و ابوالقاسم خوانده میشود .

ازاین فرمان معلوم‌میشود که میرزاعلی بیك‌عرب عامری قبل از سلطنت شاه‌عباس هم سمت‌حفاظت کلیه‌راههای ایران‌را داشته‌وچون موردقبول شاه‌عباس نیزواقع شده سمت‌سابق اوتثبیت گردیده است .

۲- فرمان دوم :

فرمان دیگری‌است که‌تاریخ آن مؤخر ازفرمان اول‌میباشد- باین‌شرح که: درصدر آن باآب طلانوشته شده (الملك‌لله) بعدمحل‌مهر (بنده شاه ولایت عباس ۹۹۶) ودراطراف آن صلوات کبیر تحریرشده است .

سپس‌فرمان باین‌نحوشروع میشود: « فرمان همایون‌شد (باخط قرمز شکسته)آنکه حکام وتیولداران وکلانتران دارالسلطنه اصفهان وکاشان ونطنز واردستان ونائین وقهپایه وامارت شعارعلیقلی بیك قطبکلو چون‌مالوجهات ووجوهات اعراب عامری عراق وخراسان رابامارت پناه حکومت دستگاه کمالاالامارة میرزاعلی بیك عامری‌شفقت فرموده‌ایم‌بنا براین هرگاه اورا بمددوکومك احتیاج شود بهمه جهتی‌مدد وکمك وهمراهی امارت پناه‌مومی الیه بجای‌آورداگراحدی ازاعراب مزبوره سرکشی کند یاازاداء مالو حقوق دیوانی‌تمرد نماید امداد امارت شعار مشارالیه نماید که‌آن کس‌را بواجبی تأدیب وتنبیه نماید در این باب قدغن‌دارند اصلا ومطلقا مساهله نورزند وپیکر دشکایت او را عظم واثردهند تحریراًفی شهررجب الف‌من‌الهجره» دراینجا متن‌فرمان تمام‌میشود امهاریکه درپشت فرمان‌زده شده دربالای‌پشت صفحه مهرحاتم بیك سجع‌مهر (بنده شاه ولایت حاتم) بخط رقاع بعد ردیف سه مهراست ازطرف راست بچپ مهراول که مهربزرگی‌بوده درصحافی‌ازبین رفته است که ظاهراً (بنده شاه عباس علی) - مهردوم (غلام آستان شاه عباس مقصود) مهر سوم (ولی‌الله) هرسه بخط نستعلیق است کاغذ خان‌بالغی و اطراف آن باکاغذ قرمز صحافی شده است .

فرمان سوم :

صورت فرمان دیگری درسرلوحه باخط تعلیق وباآب طلانوشته شده : (الملك‌لله) سپس محل‌مهر (بنده شاه ولایت عباس ۹۹۶ ودراطراف صلوات کبیرحك‌شده است) ومتن فرمان شروع میشود : « فرمان همایون شد (باخط قرمز) آنکه چون حسب‌الحکم جهان مطاع‌آفتاب ارتفاع مبلغ‌پنجاه‌تومان تبریزی ازبابت خارج‌المال دارالعباده یزد در وجه امارت شعار رفعت‌آثار میرزاعلی بیك عرب عامری وتابینان اومقرر ومجری ومستمراست باید که رفعت پناه میرزا محمد وزیرمستوفی آنجا وارباب ورعایا دارالعباده مذکورومبلغ مزبور را از قرار بنیچه حواله نموده بلا قصور کسور رسانیده نوعی نماید که وجه مواجب

مشارالیه وجود گیرد وچون‌متوجه ایشان است ملازمان اورا مزقوف ومعطل‌ندارند دراین باب قدغن‌دارند درفرموده تخلف وتمرد نورزند شهرشعبان‌المعظم سنه الف» درپشت فرمان امهاری‌بدین‌ترتیب است: (دفترخانه بنده شاه ولایت عباس-علی) بعد (ولی‌الله) مهر دیگری است که ظاهراً مربوط بحاتم بیك است .

فرمان چهارم:

صورت فرمان چهارم بدین‌شرح است : درسرلوحه (الملك‌لله) بخط تعلیق‌وآب طلا درپائین عبارت مزبور محل‌مهره بنده شاه‌ولایت عباس۹۹۶ ودراطراف آن صلوات کبیره و متن فرمان چنین‌است : «فرمان همایون شد (باخط قرمز) آنکه چون مالوجهات‌اعراب عامری وعراق وخراسان بتیول امارت شعارمیرزاعلی‌بیك عرب عامری مقرراست بنابرین جماعت عامری ازابتدای لوی‌ئیل‌مالوجهات‌ووجوهات وحقوق دیوانی خودرا موافق‌معمول وقانون‌قدیم بوکلاء امارت شعارمومی‌الیه واصل‌وعایدساخته یکدیگرقاصرومنکسر نگرداننه وازمخالفت‌حکم‌مطاع که موجب‌سیاست عظیم‌است امتناع‌نمایند بعهده امارت شعار میربنیاد عرب عامری وشاه محمد ومیرمحمود بدر و کدخدایان که دراین باب امداد نمرده آنچه از مالوجهات و وجوهات نزدجماعت عامری مذکور مانده باشد ستاده واصل فرستاده تیولدار مذکورگردانند - در این‌باب قدغن نمائید - تحریراً فی‌شهر ذی‌الحجة‌الحرام سنه احدی والف ».

امهاریکه درپشت فرمان موجود است :

(غلام شاه عباس- حاتم) و (بنده شاه عباس- علی) و (غلام شاه عباس- مقصودبیك) و (ولی‌الله).

ازمجموع این‌فرمان ها معلوم میشود که اولا میرزا علی‌بیك عرب عامری در زمان سلطان محمد پدر شاه عباس نیزدارای سمت و منصبی قشونی‌بوده وازسران قزلباش بشمار میرفته وبیشترمشاغل‌او محافظت راهها ومستقیماً تحت نظرشاه عباس‌انجام وظیفه میکرده وبمقام سلطنت تقرب خاصی‌داشته است .

ازنظرمدت زندگی میرزا علی‌بیك عرب عامری باید گفت با وصف اینکه در دربار شاه سلطان محمدبوده حداقل‌سی‌سال داشته ودرزمان شاه عباس(۹۹۶) چهل‌ویکساله‌بوده بنابراین تاریخ تولدش (۴۱- ۹۹۶) یعنی‌سال نهصد وپنجاه وپنج (۹۵۵) بوده که‌مقارن باسلطنت شاه طهماسب کبیرباشد واگرشصت سال‌زندگی کرده باشد درسال یکهزاروپانزده (۱۰۱۵)بایدبدرود زندگی گفته باشد درصورتیکه در دوران شاه صفی‌نیز حیات داشته وبا این‌ترتیب میتوان گفت بیش‌ازشصت سال‌زندگی کرده است .

۱۰ - میرعبدالله اردستانی :

میرعبدالله اردستانی فرزندمیرآقا بیك ازاحفاد امیرسیدحسن بن‌سید روح‌الله‌اردستانی ازسادات طباطبا در دربارشاه سلیمان سمت وزارت داشته است و بهمین مناسبت برادرش میرمحمدمهدی حکیم‌الملك درابتدای امر که پزشکی غیرمعروف بوده وازنظر احتیاج‌قصد

سفر نمود وقتی برمیرعبدالله برادرخود وارد شد هنگام صرف شام میرعبدالله بعلت گرفتاری درباری ازحضور درسرسفره معذرت خواست و حکیم‌الملک هم‌ازاین معنی بوی بی‌لطفی‌را استشمام کرد و بطرف هندوستان عزیمت نمود و پس‌از اطلاع میرعبدالله افرادی را تابندر بوشهر بتعقیب برادر گسیل کرد ولی فرستادگان وقتی رسیدند که کشتی‌بطرف بمبئی‌حرکت کرده بود .

احفاد میرعبدالله دراردستان‌باقی وعده‌آنان نیزبسیاراست وبسادات اولادمیرعبدالله معروف وبیشتردرمحله باب‌الرحی‌سکونت داشته‌اند.

۱۱ـ میرمحمد سعید میرجمله :

میرزا نصرالله فدای اصفهانی درکتاب تاریخ ترکتازان هند شرح حال میرجمله‌را باین‌کیفیت بیان میکند :

«میرجمله فرنامی‌بودکه پادشاهان دکن درآن‌روزگار بسپهسالار سترگ و دستوران بزرگ خودمیدادند ـ عبدالله قطبشاه مردی راکه نامش میرمحمد سعید و ازمرز اردستان سفاهان‌بود وازاد بوم خود بتختگاه اورسید بنگاه پرورش بپایه‌های بلندش برقرارفرمود چنانکه دراندك روزگاری چنان‌کارش بالاگرفت که کامبتش کلید بست وگشادن همه‌کارهای شهرباری‌گشت و بنیروی خردمندی و کاردانی مرزی از کشور کرناتك بدست آورد که صد فرسنگ طول وبیست‌فرسخ عرض‌داشت ودارای معادن وجواهر وپیلهای زیادبود ـ چندی نکشید که دارای پنجهزار سوار وگنجینه بسیارگشت شاید از همین‌جا است کـه بعضی از نویسندگان نوشته‌اند که چون بدکن رسید گوهرفروش‌بود وپیش‌ازآنکه بفرنام میرجملگی نائل‌شودنامش‌دردکن‌پیچیده‌بود ونیزپیش‌ازآنکه پناه باورنگ زیب وشاه جهان‌برد آوازه توانگری‌وبزرگی او بگوش‌شاه وشاهزاده رسیده بود .

باری درزمانی که او باسپاهیانش درهمان سرزمین بود فرزندش میرمحمد امین که درتختگاه بجای‌خودش بود اززور جوانی و شورانگیزی روبروی پادشاه جنبشهای سختی می‌نمود .

چنانکه‌گویند روزی درپایان مستی بدربارآمده برتخت خسروی نشست و خوابید واز زور مستی بالاآورد وهمین چیزها دست مایه درباریان شده که پادشاه‌را ازاندیشه‌خودـ سرانه میرجمله بدگمان ساختند (۱۰۶۵) واین‌آگهی‌بدورسیده متذکرگشت وازهمان‌جا دست بدامن شیبانی‌اورنگ زیب زد .

اورنگ‌زیب میرجمله را پیش‌خود خواند تفصیل‌واقعه را بپدرخود شاه جهان‌نوشت ودرباره وی‌سفارشها کرد ـ شاه جهان مرتبت میرجمله وپسرش‌میرمحمد امین‌را بدید و خواهش‌پسررا خواند آنان‌را بپایه‌ی برداشت وفرمان سختی به عبدالله قطبشاه نگاشت که دستور خودرا باید ازخود خشنود سازی ـ عبدالله قطبشاه چون ازآن‌فرمان بوی زیردستی استشمام کرد وسلطنت خودرا مستقل‌ندید آشفته وخشمناك شد ومیرمحمد امین ومادرش‌را گرفته به بندانداخت .

شاه جهان ازشنیدن این‌رفتار بهم‌برآمد واز روی غضب ودرشتی نامه باورنگ زیب نوشت که فرمان‌شاه جهان‌را بزورشمشیراجراء نمایدـ اورنگ زیب که منتظرچنین‌فرمانی بودحالت‌دیگری برایش روی‌داد وشتابان نامه‌ای بعبدالله قطبشاه شاه نوشت بدین‌مضمون:

فرزند مهتر من سلطان محمد میخواهد برای دیدن برادرم شاهزاده شجاع از راه اودلیسه به‌بنگان برود خواهش‌دارم که تاجائی که او درخاك گلکنده است هیچگونه کمك‌را ازاو دریغ ندارید (۱۰۶۶).

پس‌اورا با لشکر گزیده ازاورنگ‌آباد روانه نمود خودنیزباسپاه که ازپیش آمـاده ساخته بود سوم ماه چهارم آهنگ آن‌سوی نمود ازاورنگ‌آباد بیرون‌آمد وایشان آمدندتا نزدیکی حیدرآباد رسیدند که درآنجا تختگاه گلکنده بود ـ عبداله قطبشاه آماده پذیرائی دوستانه وسرگرم فراهم آوری مهمانداری که فراخور بزرگی همچنان شاهزاده باشد کـه یکایك‌بمنتهای دشمنانه‌ازمهمانهای‌دوست‌روی باآن‌پایه‌زوروشود پدیدارشد که‌بیچاره‌ازبسیاری سراسیمگی‌هیچ نتوانست کرد جزآنکه گریخته‌بقلعه استوار کوه بنیاد گلگنده که دردوفرسنگی حیدرآباد است پناهنده شد وحیدرآباد بدست‌تاراج سلطان‌محمد افتاد وپیش‌ازآنکه‌لشکر باآئین‌درآورده شود همهٔ شهرسوخته وویران شد .

برخی نوشته‌اند که چون سلطان محمد به هشت فرسنگی‌حیدرآباد رسید عبدالله مطلع شد ومیرمحمد امین‌را بامادرش نزد اوفرستاد وچون شنید قضیه میرجمله را بهانه کـرده وبه حیدرآباد میاید پنجم‌ماه چهارم همان‌سال باهرچه داشت از زروسیم وگنج وگوهر و دیگرچیزهای گران بهاء بگلکنده رفت وسلطان محمدکنارآبگیر حین‌ساگراردوزده خیر دادائی لشکریان قطب شاهی‌را بگیرند دلیرانه برآنها تاخت وتاپشت دیوار شهرلگام‌باز نکشید وروز دیگرحیدرآبادرا بدست‌آورده کارخانه های شاهـی‌را بچنگ‌آورد ـ عبدالله بمناسبت اینکه هرروز چیزی‌پیش کش‌میفرستاد شاهزاده‌را سرگرم میکرد و پس‌ازنا‌امیدی ازاطراف‌داماد خودرا بمیانجی گری فرستاد ومصالحه برآن‌شد که دخترخودرا بشاهزاده دهند باوردگی اززروزمین ونیزیکصد لك‌روپیه (چهار کرورتومان‌ایران) بدهد و هرساله همان‌اندازه‌را بفرستد وگذشته را بپردازد .

میرجمله دوازدهم ماه ششم به اردوئی که درکنار تالاب سـاگـربود رسیده بائیـن بزرگانه پذیرفته شد بطوریکه اورا اجازه نشستن دادند ودرسراپرده داخل کـردند پس‌از آن به اورنگ‌آباد شدند و چون‌به اندور رسید فرمانی‌ازجانب شهنشاه رسیدکـه میرجمله معظم‌خان است‌ونوازشهای دیگرنسبت بخودوپسرش‌شد و دربیست و پنجم ماه نهم همان سال باپیش کشی‌های بسیاری بپای تخت حاضرشد ودرآنجا مرتبتی‌بلند یافت .

گویند ازچیزهائی که میرجمله پیش کش‌نمودیکدانه گوهر درخشان بود که هم‌سنگ یکصدوسی وپنج(۱۳۵) نخود وبهای دولك‌وشانزده هزار روپیه (۵۴هزار تومان‌ایران)و نیزشصت زنجیرپیل ودیگرچیزهای قیمتی‌و ظریفه .

باری‌میرجمله درآن خاندان بماند وکارهای نیکوکرد همیشه‌شاه جهان ازاو راضی

بودونیز مملکت‌محمد عادلشاه رابه‌میرجمله واگذار نمودو پس‌از خود اوهم پسرش میر- محمدامین آن‌مملکت رااداره میکرد - معظم‌خان میرجمله چنانکه مذکور افتاد مردی شجاع ودلیر ودستوری مدبربوده‌وبسیاری‌ازفتوحات بدست‌وی انجام گرفته است‌من جمله‌در سال یکهزار وهفتاد(۱۰۷۰ ه) که‌شجاع بهداکه‌گریخت ومیرجمله بتعاقب وی رفت‌و نیز درسال یکهزارو هفتادودو (۱۰۷۲ه) دراطراف بنگال‌فتوحاتی نمودوعاقبت معظم‌خان‌در موقعی که ازآسام مراجعت‌مینمود نرسیده به داکه در سال یکهزارو هفتادود و (۱۰۷۲ه) وفات‌یافت ومیرمحمد امین‌پسرش‌بجای‌او استقراریافته.

میرجمله چنانچه‌معروف است‌ازمردم محله‌محال شهراردستان بوده که بهند مسافرت نموده ودرآنجاداخل درسپاهیان سلطان‌وقت شده‌و دراین رشته چنانکه ذکر گردید مدارج ترقی‌را پیموده است‌تااینکه خودکشور مستقلی‌را اداره‌میکرده است .

میرجمله چنانچه ازآثار وقرائن‌معلوم میگردد بااینکه مردی‌سپاهی‌بوده بعلم‌وادب وشعائر مذهبی‌علاقه خاصی‌داشته است‌ومخصوصاً نسبت‌بمیرزا رفیعای نائینی که ازبزرگان علماء وقت بوده ارادتی داشته وازاینرو املاکی‌دراردستان خریده‌وبوسیله میرزارفیعاوقف نموده است .

رقبات‌موقوفه سه‌طاق‌محله محال‌اردستان ویك‌آسیای آبی‌و مقداری املاك در محله فهره‌ودامیان اردستان وزواره وسایردهات بوده استوکیفیت وقف‌این بوده که نصف‌عواید برای‌طلاب نجف‌فرستاده شودوبطلابی داده‌شود کـه ازطرف سلطان ایران‌موظف نباشند و نصف‌دیگر حق‌التولیه‌وحق‌النظاره‌باشدو تولیت‌را باخودوا عقابش‌ونظارت‌را بامیرزا رفیعاو اعقابش قرارداده وشرط کرده هرکدام‌از متولی‌و ناظر که منقرض‌شد دیگری قائم مقام او باشدوچون اولادمیرجمله منقرض‌میشوند اولادمیرزا رفیعایعنی میرزاابوالحسن بهاءالدین محمد(متوفی اواسط شوال۱۰۹۸) واولادش قائم‌مقام‌متولی میگردند .

درزمان‌حاجی سیدمحمد باقردشتی اعلی‌الله‌مقامه اختلافی در امرتولیت پیدامیشودو پس‌ازرسیدگی ازطرف‌مرحوم سیدتولیت حـاجی میرزا رفیعا طباطبائی که ازعلماء وقت‌و فرزندمیرسید محمدبن میرمحمدحسین‌بن‌رفیع‌الدین محمدبن‌محمد مهـدی‌بن ابوالحسن محمدبن‌میرزا رفیعانائینی تصویب‌میگردد- پس‌ازفوت حاجی میرزا رفیعا مجدداً اختلاف حـاصل میگردد وهفت نفر داوطلب تولیت بوده‌اند کـه چون رجحانی بـر یکدیگـر نداشته‌انـد

در محضر حاجی سید اسدالله رشتی فرزند حجة‌الاسلام رشتی رسیدگی و این طور مقرر گردید که سه طاق محله محال اختصاص بطـلاب نجف داده شود وبقیه بیـن‌هفت نفر داوطلب تولیت تقسیم گردد وسهمیه طلاب را خودسید مداخله مینمود ولی پس‌ازمدتی‌تولیت بحاج سیدباقردمیانی واگذار نمود که ازهمان خانواده ویکی‌ازآن هفت نفر بود واو و اولادش ودر حاضرنوادگانش مداخله دارند ولی‌بقیه هفت نفرسیای در میانسی‌ها تمام را درموقع تشکیل ثبت اسناد بملکیت ثبت دادند وفعلا عنوانی‌ازوقف نیست .

دیگـر ازکارهای بزرگ میرجمله بنای صفه مسجد جامع اردستان است ودربی نیز داشته که بطوریکه در جغرافیای اردستان شرح داده شده ازبین رفته وروی آن این شعر حك شده بود :

ساخت‌این رکن مسجد بصفا　　　　جملة الملك آن سعید لقا

بشعراء وادباء هم توجهی‌داشته چنانچه اغلب شعرای‌آنوقت که دراردستان بوده‌انـد بهندوستان رفته مصاحبتش‌را اختیار کرده‌اند ازآن‌جمله : جمال‌الـدین محمد طباطبائی اردستانی متخلص‌بوحشت - دیگر ملاطغرای تبریزی که مؤلف‌تذکره نصرآبادی تخلص‌اورا هم وحشت گفته و او را از اقوام میرجمله دانسته و ممکن است‌که احوالات جمال‌الدین محمد را با مـلا طغرای تبریزی اشتباه‌کرده باشد و ظاهـراً همان جمال الـدین محمد بوده است .

دیگر از شعرای دربار میرجمله ملاعبدالله امانی تخلص کرمانی است‌که مدتی نزد میرجمله بوده وسپس‌باصفهان مراجعت نموده است .

دیگرازشعراء دربارمیرجمله سعیدای اردستانی است‌که در مبحث شعراء ترجمه او خواهد آمد .

۱۲ - میرمحمد امین‌اردستانی :

چنانکه درشرح‌حال میرجمله گفته شد پسرش میر محمد امین‌در سال (۱۰۷۲ه) که پدرش میرجمله وفات یافت‌بجای پدر مستقر گردید وبتمشیت امورمملکت پرداخت.

میرمحمد امین‌هم مانندپدر دردوره کشورداری رشادتها کرده وفتوحاتی نموده‌است که‌ازآن جمله‌فتح افغانها‌میباشد. میرمحمدامین‌پس‌ازچند سال کشورداری دشمنانش‌شبانه که بربستر خوابیده‌بود آب‌بمنزلش بستند ودر آب‌خفه‌شد.

۱۳ - میرزارفیع مین‌باشی اعراب‌عامری :

میرزارفیع‌عرب عامری از نواده‌های میرزا علی‌بیك عرب عامری بشماراست ونسب او ظاهراً باین ترتیب: میرزارفیع‌خان بن‌امیرشمشیرخان‌بن امیرمحمدبن میرزاعلی بیك عرب‌عامری میباشد.

ازفرمانی که نگارنده‌ملاحظه نمودم ودرذیل نگاشته‌میشود معلوم‌میگردد میرزارفیع عرب‌عامری که بعداً بامیررفیع خان تغییر لقب‌یافته است درزمان شاه سلطان حسین‌صفوی شخصیتی داشته ودرامور مهمه‌جنگی ازوجودش استفاده میشده وچون دارای ایل‌وقبیله‌بوده درامور مرجوعه موفق میگردیده است.

مواجب دولتی‌میرزا رفیع‌مین‌باشی ماهیانه هشتصدوسی(۸۳۰) تومان‌بوده که‌دراثر بروزرشادتی ازمشارالیه هشتادوچهار تومان‌برآن اضافه‌و ترقی داده شده است البته‌عده‌ای هم‌ازتابینان اوازاین مواجب‌استفاده میکرده‌اند .

تاریخ زندگی میرزارفیع مین‌باشی درست معلوم‌نیست واما فرمانی که برای‌تشویق اوصادر گردیده باین‌شرح است .

این فرمان دارای سرلوحه‌ای است باین کیفیت که در بالا شاخه گلی برنگهای سبز و قرمز وطلائی رنگ نقاشی شده و بعد در زیر آن گلدانی که خط قاعده ومحیط آن برنگ قرمز ووسط آن باآب طلا پرشده است وبعد از آن شکل دو بادام که بهم متصل باشند کشیده شده و وسط آن برنگ نقره پر شده سپس دوطرف آن دو بادام دو بادام دیگر که اطرافشان قرمز و وسط آن مطلا است دیده میشود بعد محل مهر چهار گوشی است باین عبارت وشکل :

بسم الله الرحمن الرحیم

بنده شاه ولایت

حسین ۱۱۰۵

وبعد در دوطرف مهر دو بادام که اطرافشان قرمز و وسط از آب نقره پر شده و نیز دو بادام طلائی دیگر وسپس دو بادام کوچك نقره‌ای رنگ اطراف قرمز ووسط آن بادام کوچك که وسط آن مطلا واطراف آن قرمز است ودر دوطرف آن دو شاخه گل برنگهای مختلف ودر کنار فرمان نیز نقوشی نقره‌ای رنگ دیده میشود واطراف فرمان جدول بندی شده مرکب از پنج خط برنگهای مختلف اول رنگ مرکبی بعد رنگ طلائی سپس قرمز وبعد طلائی وسپس سبز و بعد مرکبی ووسط هر دو سطری چنین خطوطی نقاشی شده است ـ بعد فرمان شروع میشود :

« چون برذمت همت نواب همایون خود لازم ومتحتم شناخته‌ایم که هریك از غلامان و بندگان این استان مروت نشان که درمضمار عبودیت وبندگی و میدان جلادت و مردانگی گوی سبقت ازهمگنان بربایند اورا فراخور آن مورد مراحم بیکران فرمائیم ومصداق این حال صورت احوال رفعت و معالی پناه زبدة العشایر والقبایل شمساً للرفعة والمعالی میرزا محمد رفیع مین باشی اعراب عامری است که دراین وقت که اورا بسر کردگی تفنگچیان سرکار خاصه شریفه به تنبیه جماعت بی‌عاقبت بلوچ مقرر ومامور فرموده بودیم ازقرار تصدیق عالیجاه فتحعلی خان سرکرده کل مامور سفر مزبور نهایت جلادت ومردانگی نموده باجمعی ازاعراب مزبوره که قبیله وعشیره او بوده‌اند دردفع و رفع آن جماعت مخذول العاقبت کمال اهتمام و ایستادگی ومکرر خود را بر تیپ ایشان زده وچهارجوانی نموده تا آنکه صفحه معمر که وجدال را از لوث وجود نابود تمامی ایشان مصفا ساخته‌اند لهذا شمهٔ ازمراحم بیکران شامل حال او گردیده ازابتداء دوماهه بارس ئیل سنه ۱۱۲۲ درازاء هرجوانی بمبلغ یکتومان برمواجب او اضافه شفقت ومرحمت فرمودیم که اصل واضافه بدین موجب :

اصل	اضافه
۹۳۰ تومان	۸۴ تومان

(ارقام بسیاق نوشته شده) بوده باشد .

مستوفیان عظام گرام دیوان اعلی رقم این عطیه را دردفاتر خلود ثبت نموده ازشائبه

تغییر و تبدیل مصون دانند ودرعهده شناسند تحریراً فی شهر صفر المظفر سنه ۱۱۲۳ ».

باخط نستعلیق خوب ـ در پشت فرمان بخط شکسته تعلیق این عبارت نوشته شده : «حسب الامر الاعلی ازقرار فوق وزارت وشوکت واقبال پناه عظمت و حشمت واجلال دستگاه شهامت وبسالت انتباه رکن اعظم دولت جلالت بنیان پایه افخم سریر سلطنت ابد توامان عالیجاهی اعتضاد السلطنه البهیة السلطانیة اصف جاهی اعتماد الدوله العلیة العالیة الخاقانیه محل مهر : لا اله الا الله الملك الحق المبین ـ شاه قلی » وبعد محل مهر دیگری که تکرار شده ودرذیل آن مفاد آن مهر که بمنزله امضاء میباشد باخط نوشته شده است .

مهر : عبدعلی رضا ـ رضاعلی درذیل مهر ثبت دفتر خالصه شد . مهر دیگر . عبده محمد تقی الحسینی درذیل آن ثبت دفتر نظارت شد ـ مهر دیگر : ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ـ عبده محمد مؤمن و درذیل آن نوشته شده : ثبت دفتر دیوان اعظم شد ـ مهر دیگر : محمد هاشم ذیل آن ثبت دفتر قبوض دیوان اعلی شد ـ درپشت فرمان نوشته شده : (بخط مبارك خاقان غفران پناه سلطان حسین) .

ازمفاد فرمان معلوم میشود :

اولاً ـ میرزا رفیع مین باشی اعراب عامری در تاریخ یکهزار ویکصد وبیست وسه (۱۱۲۳) جوان بوده و شاید درحدود بیست وپنج سال داشته است وبااین فرض تاریخ ولادتش یکهزار ونود وهشت (۱۰۹۸) خواهد بود وچون درسال یکهزار و یکصد و شصت و هفت (۱۱۶۷) کشته شده سن او درحین قتل شصت ونه سال بوده است .

ثانیاً ـ اینکه فرمان بخط شاه سلطان حسین بوده وخود شاه باخط کذائی که ازخطوط بسیار زیبای نستعلیق است مباشرت درصدور فرمان کرده دلالت بر کمال تقرب و بزرگی و جلالت قدر او دارد والا عادة سلاطین بچنین کاری مبادرت نمیکنند .

امیر رفیع خان درسال یکهزار و شصت وشش (۱۰۶۶) جمعی از عشایر خود را جمع وبمنظور تصاحب حکومت یزد باردکان رو آورد ـ خان بزرگ (محمد تقی خان) جمعی از سواران هنرمند بافق را بدفع او نامزد کرده روباردکان نهاد و درآنجا دریافتند که خان عامری با موسی بیك دهابادی است واعراب اردکان نیز با آنها همدست شده‌اند ناچار خان بزرگ چاره را این طور درنظر گرفت که طغیان عامری را بـه آزاد خان بنویسد چه در آن موقع او تنها بود که دم از کیهان خدائی میزد وباخان بزرگ دم ازدوستی میزد وبا آنکه میدانست خان از خاندان عنایت سلطانی است که سالها با افاغنه زدوخورد کرده است برای اینکه اعتذاری درمیان باشد رسول نزد آزاد خان فرستاد ومحمد تقی خان (خان بزرگ) رو ببافق نهاد و منتظر بود که کار بچه صورت درآید اما امیر رفیع خان میدان را خالی دیده وارد یزد شد و زمام حکومت را بدست گرفت وتا چهل وپنج روز ازدست نداد وبکار تعمیرات پرداخته خرابی های افاغنه را تعمیر نمود تا آنکه سپاهی بسر کردگی شهباز دنبلی ازطرف آزاد خان گسیل شد و خان بزرگ باسواران مجهز متوجه یزد گردید امیر رفیع خان بتصور اینکه اوراطالبند مردم را طلبیده و گفت اگر ازحکومت من رضایت دارید قرارداد کمك ومعاونت ببندید والا

براه‌خود بازگردم مردم سکوت کردند تکرار گفت کسی دم نیاورد .

ملاعلینقی کدخدا بتکلم آمده‌پاسخ داد که صلاح‌است راهی که طی کرده‌اید بازگردید تامگر چشم‌زخمی نرسد وآب شرمساری ازدیده ماروان نشود ـ امیر رفیع خان مقتضی دانست که برگرده ودرحین مراجعت مقداری اسب‌وقاطر واسباب وبنه‌بجای گذاشت.

پس‌از یکسال دیگریعنی سال یکهزارو صدوشصت وهفت (۱۱۶۷) مجـدداً باسپاه بسیاری روانه شد ودرنظر داشت که شبیخون زده خان و همراهانش را غافلگیر کند ولی شبا نه‌راه راگم کرده در قلعه‌گبری فرود آمدند وکسی‌از قلعه بخان اطـلاع داد خان هم تفنگچی‌های زیادی گرد آورده وبابرادرخودمحمد مؤمن‌خان درب‌دروازه‌ها گذاشت‌وجنگی درگرفت وقتی‌هوا روشن‌شد دیدندسه نفراز قشون کشته شده‌اند که یکی‌از آنان امیررفیع خان‌بود وسپاهیان‌او بطرف اردستان شتافته سال دیگر (۱۱۶۸) محمدعلی خان برادرش‌با لشگری جراربقصد انتقام رو بیزد نهادو مدتی برف‌گیر شده و دراثر سرما وطول مدت و مبارزات پیاپی عده‌ای ازسپاهیانش کشته شدند ناچار منصرف وقسم یاد نمودکه دیگرگرد این خیال نگردد .

امیرمحمد رفیع‌خان عرب‌عامری طبق تحقیقاتی که نگارنده بعمل آورده‌ام دارای پسری‌بنام امیرمحمدخان معروف‌به خان‌جان‌وپسردیگری بنام‌امیر اسمعیل‌خان‌عرب‌عامری معروف به‌بزرگ بوده‌است .

امیرمحمدخان‌خان‌جان ازدرباریان کریم‌خان زند بوده‌ومعروف است که در رکاب‌او رشادتها بخرج‌داده وازاین جهت‌به خان‌جهان ملقب شده‌است وازکثرت استمال‌خان‌جان میگفته‌اند وازخصوصیاتش این‌بوده که با ساطور قصابی جنگ میکرده است ـ نامبرده در تاریخ یکهزارو یکصد وهشتاد ونه(۱۱۸۹) درسن بیست وپنج سالگی بمرض آبلـه وفات یافته ودرمقبرهٔ خانوادگی درشهراب مدفون گـردیده است و قطعهٔ رثائی متضمن تاریخ وفاتش بشرحی که در جغرافیای شهراب دربخش اول کتاب مذکور شده بر سنگ لوح او محکوك است .

شرح‌حال امیراسمعیل خان‌عرب‌عامری جداگانه‌مذکور خواهدشد .

۱۴ ـ محمدعلیخان عرب‌عامری :

محمدعلی‌خان فرزندامیر شمشیرخان وبرادر امیررفیع‌خان‌مین‌باشی اعراب‌عامری بوده‌است این‌خانواده پیوسته‌دردربار سلاطین‌صفویه خدمتگزار بوده‌مخصوصاً درفتنه‌افاغنه رشادتها بخرج داده‌اند ازجمله وقایع‌مربوط بمحمدعلی خان‌قشون‌کشی اوبیزد بمنظور انتقام‌از خان‌بزرگ (محمدتقی‌خان) وشکست خوردن‌او میباشد ـ(۱۱۷۸) .

محمدعلی خان دارای فرزندی بنام محمدحسین خان‌بوده که شرح‌حال اوجداگانه مسطور خواهد شد .

۱۵ ـ محمدحسین‌خان عرب‌عامری :

محمد حسین خان‌پسر محمد علی‌خان بن امیر شمشیر خان عرب عامری از جمله

کسانی بوده که باتفاق آغامحمدخان قاجار در دربار کریم‌خان‌زند خدمت سپاهی میکرده وازسران سپاه‌بوده است‌چه‌این طایفه‌از زمان میرزاعلی‌بیك عرب عامری پیوسته در دربار سلاطین صفویه بعد خدمت میکرده‌اند منتهی بعضی در اثر ارجاع خدمات بزرگ مشهور شده‌اند و برخی گمنام مانده‌اند .

محمدحسین‌خان پس از فوت کریم خان باتفاق آغا محمدخان از شیراز خارج‌شد و در بین راه آغا محمد خان بـاوگفت میردم تهران و زمـام امور سلطنت را در دست خواهم‌گرفت و تورا هم سپهسالار قشون خواهم‌کرد ـ محمدحسین‌خان که خودرا دردوره کریم‌خان بالاتر ازاومیدانست جوابداد که اگر تو شاه شوی‌من ادعای خدائی خواهم‌کرد واز یکدیگر جداشدند .

محمدحسین خان دراردستان ونطنز وبیابـانك مستقر وعده‌ای سوار تهیه وقـلاعی مستحکم نیزبناء کرد وبخصوص درقریه شهراب قلعه‌محکمی که درآن‌آب وحمام‌و مسجدو تمام‌لوازم زندگی فراهم‌بود ساخت ودرآن اقامت‌کرد ومنال دیوانی تمام اردستان‌ونطنز وبیابانك راوصول مینمود ـ کم‌بکم‌امیراسمعیل‌خان عرب‌عامری‌عموزاده‌اش باوملحق گردیدو بااینکه حکومت آنان بر نطنزواردستان ازطرف آغامحمدخان قاجار تاییدشده بودو کسی معارضشان نبود تصمیم گرفتند باتفاق امیرمحمد خان‌طبسی‌چنانچه دراحوالات‌امیراسمعیل خان‌مسطور خواهدشد اصفهان‌را اشغال‌نمایند وپس‌از چهارده روز جنگ درمحل رویدشت مغلوب وفراری گردیدند ازآن تاریخ‌ببعد محمد حسین‌خان در اردستان وبیابانك و نطنز مشغول تاخت‌وتاز وجمع‌آوری مالیات وآزاربمردم بود ـ شنیده شدکه برای ساختن قلعه شهراب دستور داده‌بودند خاکسترازاطراف بیاورند وحاجی ابوطالب که جدخوانین اولاد کریم‌بود خاکستراز هفت‌فرسخی شهراب‌آورده بودچون غربال نشده بود امرمیدهد بمحل برگردانند وپس‌ازغربال عودت‌دهند .

دراثر تعدیات فراوانی که‌بمردم میکردوبه آغامحمدخان قاجارشکایت‌کردند محمد حسین‌خان شیبانی‌کاشی که حاکم‌کاشان‌هم بود مامورگرفتن او گردید ـ حـاکم کاشان با محمدحسین خان عرب بنای دوستی گذارد وبعنوان مهمانی او رابده پنبی در نطنز دعوت کرد ودرحال مهمانی محمدحسین‌خان عرب عامری را دستگیر و بتهران بردند ـ معروف است که هنگام کشتن‌اواسلحه باوکارگر نمیگردید خودش‌اظهار داشت‌بازوبندمرا بگشائید بازوبندش راگشودندقرآنی بود گفت حالااسلحه شماکارگر خواهدشدواو راکشتند.

بروایت دیگردرقلعه شهراب اورا تعقیب کردندوچون درقلعه‌نقبی کنده بودندکه‌از یکفرسخی خارج میشدمحمدحسین‌خان خواست که سواربراسب‌خود شده‌ازنقب فرارکند معلوم‌شدکه گماشته‌اش کلیدبخواسب اورابرده است‌تااینکه نتواند فـرارکند ودشمن براو مستولی‌گردد وبعبارت‌دیگر این عمل در اثرتحریك مامورین دولت انجام شده‌بود و در هرحال‌پس‌از دستگیری بتهران اعزام‌شده است .

راجع‌ببازوبند بنظرنگارنده چون‌این خانواده بمبانی‌مذهبی معتقدوبسادات وعلماء

ومراسم دینی احترام میگذارده‌اند خودمحمد حسین‌خان موقعی که او را میخواستند بکشند ازنظر احترام بقرآن تذکـر داده است کـه بازوبند او را گشوده و سپس حکم قتل را اجراء نمایند .

مطابق مرقوم در تاریخ کاشان (مرات‌القاسان) محمدحسین خان‌شیبانی پس‌از قلع وقمع عبدالرزاق‌خان وامیراسمعیل خان عرب عامری مامور گـرفتن محمد حسین خـان عرب عامری میشود .

محمدحسین‌خان عرب عامری درآن‌تاریخ (۱۲۰۶) دارای‌جمعیت‌انبوه ودرمحل‌چاه علم که دربیابان بزرگه تاغ‌و تاقریه شهرات سفلی‌اردستان ونیز تاانارك فاصله‌زیادی‌دارد موضع گرفته بود. محمدحسینخان شیبانی باچهارصد سواراز راه‌غیرمتعارف حرکت‌وعامری رامحاصره ودستگیرش کرده بتهران‌اعزام میدارند وبعددرآنجا کشته میشودوصباحی‌بید‌گلی برای‌تاریخ این نصرت قطعه‌ای سروده است :

تاریخ قلع‌وقمع قطاع‌الطریق موضوع چاه‌علم

در زمان شه جمجاه محمد خان آن　　　کەزفرط خدمش نام فریدون گم‌شد

آنکه رخسار ظفرآنکه کلیددر فتح　　　آشکارش زگریبان و عیان‌در کم‌شد

زیرحکمش‌همه‌آفاق کران تابکران　　　گرچه عرض‌سپهش‌ساحت ری‌تاقم‌شد

روزکین‌روی‌باورد کهی چون‌آورد　　　تیغ‌خودمهر که گردون‌وسپاه‌انجم‌شد

خان‌فرزانه‌حسین آنکه زبیمش‌مریخ　　　متـواری بقـرار فلك پنجـم شد

چاکرانش‌چوبهن‌اشجع لب‌بگشادند　　　اهل‌لابل همه را ورد زبان آهم شد

تهنیت‌گوید زومادرگردون وزمین　　　چون درآغوش ابش‌جاز کنارام شد

شدبه‌چاه علم‌آنجا کەزآغازوجود　　　دورچون وادی غولان زپی‌مردم شد

مسکن طایفه راهـزن کالانعام　　　که بند قائد شان تابـدر بلهم شد

آنقدرماند کەشبخرقه‌بیفکند زدوش　　　صبحدم کزپی‌سنجاب روان‌قاقم شد

تاخت برقلب‌عدو کشت‌زایشان‌چندان　　　کەزخون‌بحر کەعمان‌وزمین‌قلزم‌شد

نیزه‌اش گشت نهالی وسرآورد بیار　　　توسنش‌نعل‌رکاب‌آمدوومرجان‌سم شد

چرخرا گردبسربرشدوخون‌تابکمر　　　خنك گردون‌مشکین‌کاکل‌وگلگون‌دم‌شد

کاسه‌های‌سرشان‌دستخوش وحش‌آمد　　　کاسه خودچوبلند ازسرنیلی خم شد

ازطمع‌آتش بیداد عدو میافروخت　　　شد بلندآتش‌و نخل‌املش هیزم شد

مردرا می‌فکند حرص‌بخواری‌آری　　　رهزن آدم خاکی طمع گندم شد

چون باقبال سلیمان زمان‌مردم را　　　دور از راه سرمار ودم کـژدم شد

سال‌این‌فتح همایون زصباحی جستم　　　زد رقم دقاتح بیفر علم دویـم شده

ازمضمون این‌قطعه‌معلوم میگردد که محمد حسین‌خان شیبانی‌حاکم‌کاشان وقم ازراه غیرمتعارف حرکت وشبانه در اطراف چاه علم موضع گرفته ودرموقع طلوع‌آفتاب برمحمد

حسین‌خان عرب‌عامری‌واتباعش‌تاخته وپس‌ازکشت‌وکشتار زیاد برخان عرب چیره‌میگردد وبالاخرة محمدحسین‌خان عرب‌عامری دستگیر وبتهران اعزام میگردد واین‌واقعه‌درتاریخ یکهزاردویست‌وشش هجری‌اتفاق افتاده است .

از جمله روایات محلی‌اینکه‌سید مؤمن اردستانی‌ازخوش‌نویسان دوره‌آغامحمدخان قاجار وفتحعلی‌شاه بوده است وسیدمهدی نامی‌ازطایفه سید روح‌اله اردستانی‌راکه یاغی و مخالف محمد حسین‌خان عرب عامری بوده تأیید وهمراهی میکرده ازاینرو سید مؤمن مورد غضب محمد حسین‌خان واقع‌وچشمش‌بنا بدستورخان عرب عامری‌کور میشود ـ سپس هردو یاغی‌یعنی سید مهدی ومحمد حسین‌خان ازطرف دولت جلب وسیدمهدی درکاشان‌و ومحمد حسین‌خان در تهران‌کشته میشوند ـ سید مؤمن که کور-شده بود باچشم کور خطی بشاه مینویسد وشکایت میکند ومورد توجه واقع‌شده مستمری برایش برقرار می گردد.

بطوریکه درجغرافیای نژادی همت‌آباد نگاشته شد محمدحسین‌خان دارای یك‌پسر بنام محمدعلی‌خان وچند دختربوده است ـ حاجیه‌آغا وحاجیه‌بی‌بی دخترهای اومسجدی درقریه شهرآب‌بناءکرده‌اند که مورخ بتاریخ یکهزاردویست‌وشصت ویك(۱۲۶۱) هجری است وموقوفات زیادی داشته که ازبین‌رفته است فقط مختصری در شهراب باقی‌است‌که در تاریخ موقوفات‌ذکرخواهدشد. مسجدی‌هم بنام مسجد حاجیه‌آغا درقریه کهیاز ساخته‌اند که ازموقوفات‌آن اطلاعی دردست نیست .

ازکارهای‌خیری که به محمدحسین‌خان نسبت میدهند یکی‌ساختن‌میدان کوچك‌زواره ودیگرمسجد وحمام قلعه شهراب است .

محمدحسین‌خان درزمان خود مردی‌توانا وفوق‌العاده مشهور وبیباك بوده ودرمقابل اوامراو احدی قدرت تخلف نداشته است .

یکی‌ازگماشتگان محمدحسین‌خان میرزاجان پسرعلی ازمردم آران بیدگل‌بوده که صندوق‌داری داشته وبعدازکشته شدن محمدحسین‌خان میرزا جان باردستان رفته در محله رامیان سکونت واملاك زیادی بوسیله پولهائی که دراختیارداشته خریداری‌نموده ازآنجمله دویست جریب رامیان وهفت نیم‌طاق مه‌آباد ومقداری نطنزبوده که بتدریج ازبین‌رفته . نوه اومیرزاجانی‌نامی‌بوده که فرزندش عبدالصمد جهانشاه نامی است که بشغل معماری وبنائی اشتغال دارد .

رضا صمیمی متوفی وفرزندانش ساکن‌اردستان ازاین طایفه‌اند .

۱۶ـ امیراسمعیل‌خان عرب عامری :

امیراسمعیل‌خان عرب عامری پسرامیررفیع خان مین‌باشی متوفی (۱۱۶۷) است که در دوره سلطنت کریم خان زند وآغامحمدخان قاجار وتا دوره فتحعلی شاه قاجار میزیسته است .

درابتدای سلطنت آغا محمد خان باتفاق عموزاده‌اش محمدحسین‌خان عرب‌عامری حاکم‌نطنز واردستان بوده است وپس‌ازطغیان امیرمحمدخان طبسی‌چنانچه درجلـد سوم

منتظم ناصری دروقایع سال (۱۲۰۱) مسطور است خیال امیر محمدخان طبسی را تأیید و تشویق واورا اطاعت کردند وباتفاق او ببلوك رویدشت عزیمت نمودند تا اصفهانرا تسخیر کنند شماره اردوی آنان بالغ بهفت هزار (۷۰۰۰) نفر بود دراین موقع جعفرقلی خان حاکم اصفهان درشکار ازاسب افتاده بود ودردپاداشت باتفاق برادرش مصطفی قلی خان بدفع وحرب آنان شتافته چهارده روزمتوالی نائره قتال فیمابین گرم اشتعال بود آخرالامر امیرمحمد خان منهور شده بطبس گریخت دراین نبرد فرزندبزرگ امیراسمعیل خان موسوم به ذوالفقار خان کشته شد یعنی پس ازمجروح شدن سرانجام درارديب جندق وبیابانك وفات یافت ومدفون گردید ازاین تاریخ اختلاف بین آغا محمدخان قاجاروامیراسمعیل خان ومحمدحسین خان شدت پیداکرد وبرحسب امرخان قاجار در صدد دستگیری آنان برآمدند و مامورین بتعاقیب آنان گماشتند.

چون عبدالرزاق خان درکاشان مورد سخط آقا محمد خان قرارگرفته بود وبتادیه ٥٤ هزارتومان جریمه محکوم شده بود وسلیمان خان اعتضادالسلطنه هم برای وصول مبلغ معهود درکاشان مانده بود سلیمان خان درصدد برآمد بحرمسرای عبدالرزاق خان دست درازی کند وچون عبدالرزاق خان باخان عامری در زمان کریم خان همکاری داشتند دست بدامان اوزد و امیراسماعیل خان درآنزمان (در حدود ۱۲۰۵) درجندق و بیابانك جمعیت فراوان داشت وکوس سروری وامارت میکوفت لذا امیراسماعیل خان بکاشان عزیمت وسلیمان خانرا متواری ساخت .

یکمرتبه هم آقامحمدخان قاجار ازطریق سمنان باردیب عزیمت ومبادرت بتخریب حصارآنجا نمود وامیراسمعیل خان بطرف مشهد متواری گردید .

امیر اسمعیل خان عرب در بدو ورود بجندق و بیابانك در نزدیکی دبه خور یغما راکه پسر بچه‌ای بوده ملاقات می کند از وی میپرسد اهل کجا هستی ؟

جواب میدهد :

ما مردمك خوريم   از عقل وادب دوريم

خان عامری ازاین جواب خوشش میآید ومیگوید که این کودك شایسته است که تربیت شود واورا بمکتب میسپارد پس ازاینکه سوادخواندن ونوشتن فراگرفت ملازمت خانرا اختیار کرد ومعروف است موقعی که عامری به تهران رفته درمجلسی که باحاجی میرزا اقاسی ملاقات میکند حاجی میرزا اقاسی بطورمزاح این شعررا انشاد میکند :

آتشی بر کون پر پشمت زنم من ای عرب   تا بسوزد جنگل و پیداشود مازندران

امیر اسمعیل خان که خود قادر بجواب نبوده بیغما اشاره میکند جواب بدهد یغما این شعررا میخواند :

کون ترکان مو ندارد تو نمیگوئی چرا   جاده کوبیده کی روید گیا

درهمان موقعی که امیراسمعیل خان دربیابانك بوده ابراهیم میرزا پسرفتحعلی شاه برای سرکوبی اشرار سیستان وهرات ازآنجا عبورمی کرده ضمناً مأموریت داشته خان عرب

را دستگیر کند ولی عامری درموقع ورود شاهزاده باتمام پسرهایش باستقبال شتافته پناهنده میشود ، ابراهیم خانرهم قبول ونزدشاه وساطت میکند ویکی ازپسرهایش درتهران بگروگان فرستاده میشود وخودش باتفاق ابراهیم میرزا بجنگ میرود و رشادتهائی بروز میدهد و درنتیجه ازمقربان شاه میگردد دراینموقع بطرف کرمانشاه ماموریت حاصل میکند و در آنجا بادختر شاهرخ بن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه موسومه بسکینه خانم که درخانهٔ محمد علی میرزای دولتشاه بوده ازدواج میکند و در قباله آن پنجدانگ دبه بقم علیای اردستان مهریه بوده است .

شاهرخ میرزا دارای چهاردختر بوده :

۱ - قیصرخانم زوجه امیرمحمدخان طبسی که در زمان حیات شاهرخ بازدواج او در مشهد درآمده است .

۲ - دختردوم پس ازفوت شاهرخ بازدواج محمدعلی میرزا دولتشاه درآمده ودونفر دختر دیگردرخانه دولتشاه ساکن بوده‌اند .

۳ - سکینه خانم بازدواج امیراسمعیل خان عرب عامری درآمد .

٤ - بعقد خواجه خان جان بختیاری چهارلنگ در آمده که احفاد آن در بختیاری زندگی میکنند .

درهنگام ازدواج خان عامری باسکینه خانم خانم درکرمانشاه بوده و امیر اسمعیل خان برای مقابله باروسها بایروان مأمورمیگرددودرآن جنگ کشته میشود وپس ازشش ماه از کشته شدن خان وضع حمل میکند ونوزادرا بنام پدرامیراسمعیل خان موسوم میکند ودرسن پانزده سالگی بادعای تصرف مایملك مادر ازکرمانشاه باردستان (برزاوند) آمده بکمك برادر ارشدش امیرشمشیرخان که ازمادر دیگر یعنی دختر میرزا معصوم خان نائینی جد اعلای آقایان مشیرفاطمی‌ها بوده مایملك را تصرف میکندوازید نادر قلی خان برادرابوینی امیر شمشیرخان خارج مینماید .

نامه‌هائی که فتحعلی شاه بامیراسمعیل خان نوشته یکی درجواب ابراهیم میرزا که وساطت کرده بود ازخطاهای اوشاه درگذرد درتاریخ (۱۲۱٦) نوشته شده و او را اسمعیل خان حاکم اردستان و جندق خطاب کرده و مقرر گردیده در تخریب قلعه سبزوار اقدام جدی بعمل آورد .

دیگری در(۱۲۲۷) بخود امیراسمعیل خان نوشته واورا امیراسمعیل خان حاکم اردستان وجندق خطاب کرده است ذوالفقارخان پسر بزرگ خان عامری که درارديب مدفون است پسری داشته بنام رضاخان واودارای پسری بنام جعفرخان معروف بجعفرسلطان بوده است.

جعفرسلطان دارای شش پسربنامهای :

۱ - اسد بیك ۲ - امیرخان ۳ - شاه سوارخان ٤ - محمد کاشف بیك ٥ - محمد رضا بیك ٦ - شاه نظربیك ویك دختر بنام بی بی سکینه که بنکاح ابوطالب بن سردار ذوالفقار خان سمنانی درآمده بوده است .

اسد بیك دارای یك پسر بنام جعفرآقاخان عامری معروف بشوکت ویکدختربنام ظریف خانم زوجه حسن‌آقا بیك شیبانی بوده است. جعفرخان دارای سه پسر باسامی:

۱ـ اسداله عامری وکیل‌درجه۱ دادگستری

۲ ـ فرج‌اله عامری شوکت پور

۳ـ ضیغم عامری وچهار دختر باسامی: ۱ـفرنگیس‌خانم زوجه محمدحسین‌خان سمنانی ۲ـ جیران خانم‌زوجه حاجی‌حسین‌آقا سمنانی ۳ـ خانم کوچك زوجه‌علی‌آقاخان ثابتی(نواده حاجی‌ثابت‌خان‌پدرزن امیراسمعیل‌خان‌بزرگه) ٤ـ منیژه خانم زوجه‌غلامرضا خان ثابتی(پسر قدرت‌الـه‌خان ثابتی).

امیراسمعیل‌خان درمشهد، درصحن کهنه درایوان طلا مدفون است .

ازآثار امیراسمعیل‌خان درجندق وبیابانك بشرح زیردیده میشود :

۱ـ دیوانخانه دراردیب که مشتمل برچندین دستگاه عمارت است .

۲ ـ حصار اردیب که بعرض‌هفت متربوده است .

۳ ـ دوآب انبار یکی متصل بدیوانخانه و دیگـری وسط اردیب که‌مـورد استفاده عموم است .

٤ ـ چهار برج دراردیب ٥ ـ ساختمان قلعه ابراج که سابقه بنای‌آن ازامیررفیع خان است .

٦ـ سه باغ معروف بباغ‌کاج وباغ سرو وباغ سروناز دراردیب .

درباغ‌کاج کاجی‌دارد‌که محیطش‌درحدود ۱۷متر وطولش درحدود ده متراست .

۱۷ـ سهام‌السلطنه عرب عامری :

مصطفی‌قلی‌خان‌فرزند محمدتقی‌خان‌عرب عامری ملقب بسهام‌السلطنه مادرش‌خدیجه دخترصفی‌مزدآبادی‌ومولدش‌مزدآباد‌بالاازقسمت‌بلوك‌سفلای‌اردستان‌است‌ازابتداء سن‌صباوت آثار رشادت وبزرگی ازوی ظاهروروز بروز مدارج‌ترقی‌را می‌پیمود تااینکه‌دراثر کفایت واستعداد بلقب امیرپنجه وبعد سرهنگ وسپس‌سرتیپ وامیرتومان ودرپایان سهام السلطنه نائل گردیده است .

امنیت راههای ازکرمان تاطهران بمعظم‌له تفویض‌شده وکمال لیاقت وکفایت را بمعرض‌ظهورمیاورد واشرار وباغیان قطاع الطریق که درآن حوزه ماموریت‌بوده‌اندهمه‌را قلع وقمع ودستگیرنمود ومرتبتی عالی‌دردربار ناصرالدین‌شاه قاجار داشت .

ازکارهای برجسته او یکی‌دستگیری‌آقاگل وحاجی‌آقا مه‌آبادی میباشد .

مصطفی‌قلی‌خان بسادات وعلماء ارادت میورزید وبشعائر مذهبی‌مخصوصاً تعزیه‌داری آل‌عباء علاقه مفرطی‌داشته است نامبرده درسال‌یکهزاروسیصدو پنج قمری حکـومت یزد را عهده داشت ودرسال‌یکهزاروسیصدوشش‌یعنی‌یکسال پس‌ازحکومت یزد بمرض‌مثانه‌درگذشت ونعشش‌بنجف‌اشرف حرکت ودروادی‌السلام درمقبره خانوادگی‌مدفون گردید .

علت ابتلاء او بمرض‌مثانه این‌بوده که میرود باصفهان نزد مسعود میرزا ظل‌السلطان

وظل‌السلطان بسهام‌السلطنه میگوید مابلید رفیق‌خودرا به بینید جواب میدهد منظور کیست پاسخ میشنود که علی‌قلی‌خان بختیاری‌وقتی باظل‌السلطان وارد اطاق‌میشوند سهام‌السلطنه مشاهده میکند علی‌قلی‌خان بالباس وچکمه خوابیده ودستمالی‌دردهان او طپانده اند وخفه شده‌ظل‌السلطان باپای علی‌قلی‌خان میزند ومیگوید میخواهی برایت رفیق‌بفرستم‌ازاینرو سهام‌السلطنه عرب عامری تکانی‌میخورد وازمخافت‌آن مبتلابمرض مثانه میگردد تا درسال هزار وسیصدوشش فوت میکند.

ازکارهای مهم او بنای چهل‌ستونی‌است درسرتنج‌آباد سفلی و دیگراحیاء امیرآباد در دیگستان .

مصطفی‌قلی‌خان دوزن اختیارکرده بود یکی معصومه سلطان دخترمیرعلی‌بیك عرب عامری که ابتداء زوجه محمد علی‌خان‌بن حاجی‌ابوطالب بوده وپس‌ازفوتش‌بازدواج سهام السلطنه درآمده وازآن پسری بنام میرزا سلیمان خان‌داشته است که ازخوانین‌محترم‌محلی بشمارمیرفته ودیگری حاجیه خورشید کلاه ملقبه به معززالسلطنه دخترامیرشمشیرخان‌بن امیراسماعیل‌خان‌بزرگه که ازآن دارای دوپسرباسامی ذیل‌بوده است :

۱ـ میرزاحسین‌خان سهام‌السلطنه که ازامراء وبزرگان عصرخود بوده‌است .

۲ـ میرزاحسن‌خان انتظام‌الملك .

میرزاحسین‌خان سهام‌السلطنه مردی‌بافضل ودانش وصاحب‌خط بسیار زیبا وبسادات و علماء و آداب و سنن‌مذهبی علاقه خاصی داشته‌ودر مهمان نوازی وصفای‌قلب‌ازهمگنان ممتاز بوده است .

نامبرده باشمس‌الحاجیه دخترمیرزا اسدالله کاشانی معروف بمرغی ازاعیان کاشان ازدواج وازآن دوپسر باسامی :

۱ـ امیراسدالله عامری

۲ـ ابراهیم خلیل‌الله عامری

ویکدختربنام بتول‌خانم زوجه چراغعلی‌خان بختیاری ملقب‌به صولت‌الملك ومعروف بسردار صولت داشته است .

امیراسدالله عامری که مردی‌بافضل وکمال و خوش خط و چند دوره نماینده مجلس شورای ملی‌ازطرف مردم‌کاشان بوده دردوم فروردین۱۳٤۱شمسی‌فوت وازوی یك‌پسربنام امیرحسین عامری وچند دختر‌باقی‌مانده است .

ابراهیم خلیل‌عامری که دربذل وبخشش ودستگیری فقراء وسادات وعلماء کم‌نظیر داشت ومنزل اوهمیشه مهمانسرائی بود وپیوسته مصاحب اهل‌وفضل وادب بود وکمتر میشد که در محفلش از علـم و ادب بحث نگـردد در چندسال قبل فـوت وازاو چند دختر باقی ماند .

میرزا حسینخان سهام‌السلطنه دختردیگری بنام عصمت خانم ازمنقطعه کهیازی خود داشت که بازدواج سید عباس‌طباطبائی کهیازی‌درآمده است .

میرزا حسن‌خان انتظام‌الملک که با دختر نظام‌الملک نوری ازدواج نموده بود در بدو امر در کارهای دیوانی از قبیل حکمرانی یزد و گلپایگان اشتغال داشته و سپس از طرف نایب حسین کاشی یاغی معروف دوره احمدشاه قاجار دستگیر و اسیر گردید بعد از چندی فرار و دست بیاغی گری زده و بتعدی و آزار مردم اردستان پرداخت و سرانجام در اثر شکایت متوالیه مردم بوسیلهٔ حاکم وقت اردستان (شهاب نظام) در محل پا استان قریه سرنج آباد مقتول و نعش او در مزدآباد تودیع گردید که بنجف حمل شود.

انتظام‌الملک بلاعقب بود و فرزندی از او باقی نمانده است.

از خصلت های خوب او یکی سخاوت و دیگری احترام بسادات و علماء بود و بمبانی مذهبی نیز علاقه داشت ولی در آخر کار دست بعمل شنیعی زد که موجب شگفتی بود و آن عمل این بود که در قصبه نیستانه با اینکه مردم قرآن روی خرمن های گندم گذارده بودند که محفوظ بماند او دستور داد خرمن‌ها را آتش بزنند و همین کار را کردند و بعد از مدت کمی در اثر هجوم مأمورین دولت از پای درآمد و بطوریکه شنیده شده در یک روز و یکساعت آمر و مأمور مقتول گردیدند.

دیگر از شنایع اعمال او اینکه درسال ۱۳۲۶ قمری که بحکومت یزد تعیین گردیده بود حاجی ملارضای میبدی را که از علماء برجسته و آزادی خواه بود بقتل رسانیده و این موقع مصادف بازمانی بود که مجلس شورای ملی را بتوپ بستند.

۱۸- حاجی معتمدالحرم نیسیانی:

حاجی میرزا احمد خان نیسیانی در قریه نیسیان برزاوند در خانواده متوسطی بدنیا آمده وچون خنثی بود بطهران احضار و درحرمسرای ناصرالدین شاه داخل شده و سمت آغاباشی گری داشته است ظاهراً ابتداء ورود باین خدمت سال یکهزار و سیصد (۱۳۰۰) هجری قمری بوده و پس از وفات ناصرالدین شاه آغاباشی مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه و احمد شاه بوده است و بعد از انقراض سلاطین قاجاریه منزوی گردیده و درسال یک هزار و سیصد و نه (۱۳۰۹) شمسی در طهران وفات یافت و وارث او منحصر بخواهرش زینب خانم فتاحی بود.

حاجی معتمدالحرم دارای ثروت هنگفتی بوده و در اردستان و اطراف طهران و اصفهان ضیاع و عقار فراوان داشت و نقدینه و جواهر نیز از خود باقی گذارده بود.

از کارهای خیر او تعمیر آب انبار مقابل امامزاده اسماعیل در محلهٔ محال شهر اردستان و نیز وقف نمودن شش باب دکان درمشهد در خیابان نادری بردارالشفای آستان قدس حضرت رضا ع میباشد.

فصل دوم علماء و فقهاء و محدثین

۱- ابومحمد عبدالله بن یوسف بن احمد بن ماموية اردستانی:

این مرد بزرگ باصفهانی معروف و در نیشابور رحل اقامت افکنده و بزرگان آن دیار از آن دانشمند عالیمقدار استفادتها میکردند و احادیث بسیار روایت میکرد و مدتی بدین منوال روزگار بسر برد و در اواخر حال بطرف حجاز رخت کشید و در آنجا باشیوخ و علماء بمباحثت پرداخت و استفادتها برد و در مذهب تصوف تعصبی بسزا داشت. در مکه معظمه از اصحاب ابوسعید اعرابی بشمار میرفت و غاشیه آن استاد را بدوش میکشید و زمانی که در نیشابور اقامت داشت باابوالحسن بوشنجی مصاحبت میفرموده کسب حقایق و معارف مینمود در نیشابور روزگار می گذرانید تا اجلش در رسید و بدار دیگر شتافت.

حاکم(۱) ابوعبدالله حافظ در تاریخ نیشابور مسطور داشته است از جمله کسانی که در محضر وی باستماع حدیث و آثار اشتغال داشته و از خزانه معارف وی بهره‌مند شده‌اند جماعتی از حفاظ حدیث بوده‌اند که از جمله آنان ابوبکر بغدادی است.

ابوبکر بغدادی از آنجناب روایت‌ها کرده و اکتساب حقایق نموده و آخرین کسی که از او روایت کرده ابوبکر احمد بن علی بن خلق الشیرازی الادیب است.

ولادت ابومحمد درسال سیصد و پانزده (۳۱۵) هجری و وفاتش در شهر رمضان سال چهارصد و نه (۴۰۹) اتفاق افتاده و در مقبره نیشابور مدفون است.

۲- ابوجعفر محمد بن ابراهیم بن داود بن سلیمان ادیب اردستانی:

ابوجعفر ادیب اردستانی از بزرگان فن حدیث و علماء ادب بشمار میرفته و بطرف عراق و شام و حجاز مسافرتها کرده و از ابوالشیخ الحافظ استماع حدیث نموده و نیز از عده دیگر از علماء بزرگ و اعاظم محدثین مانند احمد بن عبدالله نوردیری بصری و ابن ساکی رازی و دیگر ابوالقاسم بن حبابة البزاز و از آنجمله ابوبکر احمد بن عبدالرحمن بن عیلان شیرازی و همچنین ابوبکر بن حسیس و ابوالحسین کلابی دمشقی که از طبقه ایشان استماع و روایت حدیث کرده است.

دیگر از کسانی که از آنجناب روایت حدیث کرده‌اند عبدالرحمن بن ابی عبدالله بن مندة و دیگری ابوالفتح حداد اصفهانی است.

وفات ابوجعفر بروایت مؤلف انساب سمعانی در ذی‌قعده چهارصد و پانزده (۴۱۵) هجری اتفاق افتاده است.

۱- امام الحاکم ابوعبدالله محمد بن عبدالله نیشابوری (۳۲۱-۴۰۵)

یاقوت حموی گفته : احمدبن محمدالجراد نیز در اصفهان از ابوجعفر روایت کرده است :

۳ـ ابوبکرمحمدبن ابراهیم‌بن احمد اردستانی :

ابوبکراردستانی ازجمله محدثین و رواتآثار بسیار وبثبات قدم وعقیده در جاده دیانت موصوف ومعروف است . بطرف شام وعراق وحجاز ودیار مصرپیاده مسافرت کرده وسیاحتها فرموده ونیزمسافرتی‌بجانب خراسان‌نموده‌تابسرحد ماوراءالنهررسید ودرآنجا سیاحتی بسزا نمود وکتاب المناصفه درلغت عرب وکتاب الغریبین ابوعبیده هروی‌را نیز روایت کرده است .

احمدبن محمد ماماالحافظ میگوید ابوبکر اردستانی ازعده زیادی ازعلماء حدیث استماع نموده که اسامی‌آنان ازاین‌قرار است .

۱ـ ابوالحسن علی‌بن عمرالدارقطنی.
۲ ـ ابوالحسین‌احمدبن محمدبن عمرالحفان .
۳ـ ابوبکراحمدبن عیلان شیرازی .
٤ـ ابوحفص‌بن‌شاهین .
۵ـ ابوالفتح القواس.
٦ـ ابوطاهرالمخلص.
۷ـ محمدبن عبدالرحمن وعده دیگرنیزاستماع حدیث نموده‌اند .

ونیزمیگوید ابوبکراردستانی‌درعلم‌انساب مهارتی‌بسزا داشته ودرحسن‌معاشرت‌شهره آفاق‌بود ـ درعراق وخراسان‌وماوراءالنهربتتبع‌آثاروجمع‌اخبارجهدی‌وافی وجدی‌کافی‌بعمل آورده ومدت شصت سال‌دربخارا رحل‌اقامت افکند وبکتابت احادیث اشتغال‌میورزید ودر آن مدت اکثراحادیث را جمع کرد وازبخارا مراجعت نمود سپس آگاهی‌یافتم که درسال چهارصدو چهار(٤۰٤) درخدمت حافظ جلیل‌ابوعبدالله بلبغ درنیشابوراست ـ بعد بجانب مصرحرکت کرد ودیگرچیزی‌ازاو نشنیده‌ام .

ابوبکرالخطیب الحافظ درتاریخ‌خود گفته: ابوبکراردستانی دراصفهان روزگاربسر میبرده ومردی صالح ومتدین وسفرهای‌بسیار بجانب‌مکه معظمه پیاده کرده ومن‌نیزحدیث ازآنجناب نوشته‌ام ومردی ثقة وحدیث‌را نیکو میفهمید .

ابوزکریا یحیی‌بن ابی‌عمروبن‌منده درکتاب اصفهان گفته : ابوبکر اردستانی یکی ازحفاظ حدیث ومردی پرهیزکار ومتدین وبخراسان وبغداد مسافرت‌کرده ودرشهرهمدان سه شنبه عاشورای سال‌چهارصدو بیست‌و هفت (٤۲۷)هجری وفات یافته است .

۴ـ ابوالفتح‌ابوعبدالجباربن عبدالله‌بن بررة اردستانی :

ابوالفتح اردستانی بطوریکه جوهری ورازی‌نوشته‌اند درشهر ربیع‌الاول سال سیصدو هفتاد و هشت (۳۷۸) هجری ولادت یافته است و از ثقات محدثین و بزرگان فن بوده روزگاری درعراق وشام بسربرده وبذکرحدیث واستماع‌آن پرداخته ازکسانیکه استماع

حدیث‌کرده در ری ابوالحسن‌علی‌بن عمرالقصاد و درنیشابور از ابوعبدالرحمن محمدبن الحسین‌السلمی‌ودرعراق ازابوالقاسم علی‌بن‌محمدبن‌العلوی وطبقه‌ایشان وعده‌ای‌ازآنجناب استماع کرده‌اند ازآنجمله : ابوبکراحمدبن علی‌بن‌ثابت‌الخطیب وابومنصور محمودبن احمد ماشاه واعظ (دراصفهان بموعظت اشتغال‌داشته) و ابوسعید احمدبن‌محمدبن احمد البغدادی‌که درحجازازآنجناب روایت‌کرده است ـ کسان‌دیگری نیزروایت‌کرده‌اند که برای خودداری ازاکثار باقتصار اکتفا گردید .

ابوالفتح اردستانی نودسال‌زندگی‌کرد ودرمحرم‌سال چهارصدوشصت وهشت (٤٦۸) هجری دراصفهان بدرود حیات‌گفت .

۵ ـ ابوالحسن‌علی‌بن محمدبن‌الحسین‌الاردستانی الفقیه :

ابوالحسن اردستانی از علماء حدیث و فقه وبنا بگفته ابوبکربن مردویه الحافظ در تاریخ اصفهان نامبرده از ابوالعباس محمدبن یعقوب الاصم در خراسان استماع حدیث نموده و نیز ازعده بسیاری که‌آنان ازحفاظ‌حدیث بوده‌اند استماع واستفاده کرد است.

ابوالحسن‌اردستانی معروف‌بفقیه درقرن چهارم هجری میزیسته است .

۶ـ عبدالله‌بن شعیب‌بن احمدبن محمدبن‌مهران الاردستانی‌التاجر:

عبدالله تاجر اردستانی از بزرگان علماء حدیث بوده که درقرن چهارم در اصفهان میزیسته است نامبرده ازابوالقاسم عبدالله‌بن محمدالبغوی روایت حدیث مینمود و ابوبکر احمدبن موسی‌الحافظ‌الاصفهانی ازآنجناب روایت حدیث میکرده است .

۷ـ عبیدالله‌بن احمدبن‌الفضل‌بن‌شهریار‌ابوعبدالله‌التاجرالاردستانی:

آنجناب دراصفهان میزیسته وازتمام محدثین معروف ری روایت کرده وهمچنین از عبدالرحمن‌بن محمدبن‌حماد نقل‌حدیث نموده وابوبکر احمدبن موسی‌بن مردویه‌الحافظ ازاو روایت‌کرده است .

وفاتش در چهار شنبه دوازدهم ماه ربیع الاول سال سیصدو هشتاد (۳۸۰) اتفاق افتاده است .

از جمله روایات ابوعبدالله اردستانی‌که ابونعیم درکتاب اخبار اصفهان نقل‌کرده چنین است :

حدثنا ابوعبدالله عبیدالله‌بن‌احمدبن الفضل‌ثنا(۱) داودبن‌المحبر ثنا‌الیاس‌بن زیدبن السلمی‌عن جلاس‌بن عمرو عن‌ثابت‌البنانی عن‌انس‌بن مالک قال‌کان رسول‌الله صلعم اذا قضی صلوته مسح‌جبهته‌و یقول بسم‌الله الذی لااله الاهو عالم‌الغیب والشهادة الرحمن‌الرحیم‌اللهم اذهب‌عنی‌الغم والحزن‌والهم‌اللهم بحمدک انصرفت وبذنبی‌اعترفت اعوذبک من‌شرمااقترفت واعوذبک من‌جهد بلاءالدنیا ومن‌عذاب الاخره .

۱ـ مخفف حدثنا ورمزاست .

۸ـ علی بن الفضل بن شهریار المعدل ابوالحسن التاجر الاردستانی :

ابوالحسن تاجر اردستانی عم عبیدالله اردستانی از روات و صاحب اصول ثقه بوده و از محمد بن ایوب روایت میکرده است از آن جمله میباشد :

حدثنا ابوالحسن علی بن الفضل بن شهریار المعدل ثنا محمد بن ایوب الرازی ثنا الربیع بن یحیی المرئی ثنا سفیان بن سعید بن المنکبر عن جابر: ان النبی صلعم جمع بین الظهر والعصر والمغرب والعشاء بالمدینه من غیر خوف ولاعلة للرخصة و نیز حدثنا علی بن الفضل بن شهریار ثنا محمد بن ایوب الرازی ثنا مسلم بن ابراهیم بن عمارة المعیولی ثنا محمد بن المنکبر عن جابر: ان امرئة اخرجت ابنالها من هودج فقالت یانبی الله الهذا حج قال نعم ولك اجر و نیز حدثنا علی بن الفضل ثنا محمد بن الفضل ثنا عبدالسلام بن عاصم ثنا اسحق بن اسماعیل بن یزید ثنا محمد بن عبدالملك الانصاری عن محمد بن المنکبر عن جابر قال : قال رسول الله صلعم: لوان الصدقة قدجرت علی یدی سبعین الفالکان اجر آخرهم مثل اجراولهم .

۹ـ محمد بن احمد بن الفضل ابوبکر التاجر الاردستانی :

ابوبکر اردستانی که نامش محمد و برادرزاده علی بن الفضل و برادر عبیدالله بن احمد بن الفضل است یکی از روات حدیث بوده که از عبدالرحمن بن ابی حاتم روایت میکرده و درسال سیصدوهشتاد وهفت (۳۸۷) وفات یافته است.

ازجمله روایاتش :

حدثنا ابوبکر محمد بن احمد بن الفضل ثنا عبدالرحمن بن ابی حاتم ثنا یزید بن سنان بمصر وعباد بن الولید قالا ثنا حبان بن جلال ثنا مبارك بن فضالة حدثنی کثیر ابومحمد حدثنی ابوالطفیل قال ضحك رسول الله صلعم حتی استغرب ضحکا ثم قال الاتسئلونی مم ضحکت قال رایت ناسا من امتی یساقون الی الجنة فی السلاسل ما یکرهها الیهم قلنا من هم قال قوم من العجم یسبیهم المهاجرون فیدخلونهم فی الاسلام.

۱۰ـ ابومحمد کثیر بن در الاردستانی :

کثیر اردستانی از قدمای روات حدیث در قرن چهارم میزیسته است اسماعیل بن آدم جرجانی از نوح بن فضاله از لقمان از ابی الدرداء روایت کرده که از خصایل محموده و پسندیده کثیر این بوده که گنجشك از دست کودکان میخریده ورها میکرده که بگنجشکها آزادی داده باشد .

۱۱ـ یحیی بن کثیر بن در الاردستانی :

یحیی فرزند کثیر نامبرده درردیف ده (۱۰) از علماء حدیث روایات بسیار نموده و نیز از پدرخود کثیر نقل حدیث کرده است .

۱۲ـ قاضی ابوطاهر زید بن عبدالوهاب بن محمد شاعر وادیب اردستانی :

در تاریخ نیشابور نقل از معجم الادباء یاقوت حموی مسطور است که قاضی ابوطاهر اردستانی عالم وشاعر وادیب بوده ودرشهر نیشابور مدتی رحل اقامت افکنده واز اصحاب اصم استماع

حدیث کرده وعبدالغفار فارسی از آن جناب روایت دارد ظاهراً ادیب اردستانی بشغل قضاوت هم که در آن زمان ازمشاغل رسمی بوده اشتغال داشته است . قاضی ابوطاهر درقرن چهارم میزیسته است .

۱۳ـ العبدالصالح محمد بن ابراهیم الاردستانی :

طبق روایت شیخ الامام ابومحمد عبدالله بن علی بن سلیمان عفیف الدین الشافعی الیمنی ـ المکی متوفی سنه هفتصدوشصت وهشت (۷۶۸) هجری درجلد سوم مرات الجنان و عبرة الیقظان: محمد بن ابراهیم اردستانی ازحفاظ حدیث وازبندگان صالح و بزرگان علمای عصرخویش بشمار میرفته ودرسال چهارصدو بیست و پنج (۴۲۵) وفات یافته است .

بعضی از محققین احتمال داده اند که این محمد بن ابراهیم اردستانی همان ابوبکر محمد بن ابراهیم اردستانی است ولی با مراجعه بتاریخ وفات که محمد موضوع بحث درچهارصدو بیست و پنج (۴۲۵) وابوبکر درچهار صد و بیست و هفت (۴۲۷) تعیین شده خلاف این احتمال آشکار میگردد .

مؤلف اسماءالبلدان بنقل از ذهبی و یافعی تاریخ وفاتش را چهارصدو بیست وچهار (۴۲۴) نوشته است .

۱۴ـ ابومحمد عبدالله بن یوسف بن احمد بن بابویه الاردستانی :

ابومحمد اردستانی ازعلماء ومحدثین ودرنیشابور اقامت داشته ودرسال چهارصدو نه (۴۰۹) وفات کرده هرچند پدرابومحمد دراینجا یوسف و پدر احمد هم بابویه اردستانی ذکر گردیده ولی بامطالعه دقیق ووحدت تاریخ فوت ومحل اقامت وسایرمشخصات میتوان گفت که باحتمال قوی یکنفر باشد و در استنساخ کلمات یوسف و بابویه و یومین و ماهویه اشتباهی رخ داده است وظاهراً صحیح آن یوسف وماهویه است .

۱۵ـ ابوالحسن محمد بن عبدالواحد شافعی اردستانی :

ابوالحسن اردستانی ازپیروان مذهب شافعی ودارای تألیفات است . نامبرده از ابوعبدالله بن منده وابوبکر بن مردویه وابونعیم اصفهانی وعده ای دیگر روایت کرده وعده ای مانند ابوعلی حداد ودیگران نیز ازاوحدیث کرده اند وازتألیفات اواست :

الدلائل السمعیه علی المسائل الشرعیه که در آن خلاف بین ابوحنیفه ومالك را بحث کرده است تاریخ تألیف کتاب مزبور سال چهارصدو یازده (۴۱۱) بوده است .

۱۶ـ شیخ ابوعبدالله محمد بن احمد الاردستانی :

شیخ ابوعبدالله مردی فاضل و متبحر در علوم بخصوص درصناعت شعر کتابی بنام صناعة الشعر تصنیف وازعلماء شیعه بوده است .

۱۷ـ ابوبکر محمد بن احمد اردستانی :

ابوبکر محمد بن احمد اردستانی ازبزرگان علماء حدیث و ازمشاهیر متصوفه زمان خود بشمار است ازاخباریکه نقل نموده مسافرتهای او بمکه معظمه ونقاط دیگر آشکاراست ولی

بیشتر اخباریکه ازوی منقول‌است درمکه معظمه بوده است وتاریخ آن‌چهارصد و چهل‌وشش (٤٤٦) بوده است .

اینک‌شمه‌ای ازآن‌اخبار که‌در کتاب مصارع‌العشاق‌شیخ‌ابومحمدجعفر بن‌احمدبن حسین سراج‌قاری (٤١٧ـ٥٠٠) درج گردیده نگاشته میشود :

« مجنون دیر هرقل »

اخبرنا ابوبکرمحمدبن احمد الاردستانی بقرائتی‌علیه بمکة فی‌المسجدالحرام بباب الندوة فی‌سنةست‌واربعین و اربعمائه قال اخبرنا ابوالقاسم الحسن‌بن‌محمدبن حبیب قال : حدثنا ابوالفضل جعفربن محمد ابن‌الصدیق بنسف‌قال حدثنا ابویعلی محمدبن مالک‌الرقی قال: حدثنا عبدالله‌بن عبدالعزیز السامری قال: مررت بدیرهرقل انا وصدیق‌لی فقال‌لی : هل‌لک ان‌تدخل‌فتری من‌فیه ملاح المجانین؟ قلت : ذاک الیک فدخلنا فاذا بشاب حسن‌الوجه مرجل‌الشعر مکحول‌العین ازج‌الحواجب کان‌شعرا جفانه قوادم النسور وعلیه طلاوة تعلوها حلاوة مشدود بسلسلة الی‌جدار فلما بصربنا قال : مرحبا بالوفد قرب‌الله مانای منکما بابی‌انتما قلنا : وانت فامتع‌الله الخاصة‌والعامة بقربک وآنس‌جماعة ذوی‌المروءة بشخصک و جعلنا وسائرمن‌یحبک فدائک فقال: احسن‌الله من‌جمیل‌القول جزائکما و تولی عن‌مکا فاتکما قلنا: و ما تصنع‌فی‌هذا المکان الذی‌انت لغیره اهل ؟ فقال :

الله یعلم اننی کمد لااستطیع ابث ما اجد

نفسان‌لی : نفس تضمنها بلدواخری حازها بلد

اماالمقیمة لیس ینفعها صبروليس بقربها جلد

واظن‌غائبتی کشاهدتی بمکانها تجدالذی اجد

ثم‌التفت الینافقال: احسنت ؟ قلنا: نعم ثم‌ولینا فقال: بابی‌انتم‌مااسرع‌الله مللکم‌بالله اعیرونی افهامکم واذهانکم قلنا: هات؟ فقال:

لما اناخوا قبیل الصبح عیسهم و رحلوها فسارت بالهوی الابل

و قلبت من خلال البحف ناظرها ترلو الی و دمع العین منهمل

فودعت ببنان عقد عما عنم ناديت لا حملت رجلاک یا جمل

ویلی‌من‌البین ماذا حل بی وبها یانازح‌الدار حل‌البین و ارتحلوا

یا راحل العیس عرج کی او دعها یاراحل‌العیس فی‌ترحالک الاجل

انی‌علی‌العهد لم‌انقض مودتکم فلیت شعری و طال العهد مافعلوا

فقلنا ولم‌نعلم بحقیقة ماوصف مجنونامنا: ماتوا؟ فقال: اقسمت علیکم؛ ماتوا؟ فقلنا تنظرمایصنع: نعم؟ ماتوا فقال.

انی‌والله‌میت‌فی‌اثرهم‌ثم‌جذب‌نفسه فی‌السلسلةجذبة دلع‌منهالسانه وندرت لهاعیناه و انبعث شفتاه بالدماء فتبلط ساعةثم‌مات فلاانسی‌ندامتنا علی‌ماصنعنا .

ونیزخبردیگری بعنوان‌مجنون علی‌الدرب :

«مجنون علی‌الدرب»

اخبرنا ابوبکرمحمدبن احمدالاردستانی فی‌المسجدالحرام بباب‌الندوة بقرائتی‌علیه

قال . حدثناالحسن‌بن محمدبن‌حبیب‌المذکرقال : سمعت‌اباالفرج احمدبن محمدبن بیان النهاوندی یقول : مررت بدرب ابی خلف فاذا جماعة وقوف علی مجنون فوقفت فهش الی وقال:

سقنی قبل تباریح العطش ان یومی یوم طش بعدرش

حب من اهواه‌قداد هشنی لاخلوت الدهرمن‌ذالک‌الدهش

و نیز خبر دیگری بعنوان حی علی بهم :

«حی‌علی‌بهم»

اخبرنا ابوبکرالاردستانی‌بقرائتی علیه بمکة فی‌المسجدالحرام قال: اخبرنا ابوعبدالرحمن السلمی قال : حدثنا احمدبن سعیدقال : حدثنا عباس‌الرقفی‌قال: حدثناعبدالله‌بن عمر و قال : حدثنا الحسن‌بن‌علی قال : حدثنا ابوغیاب‌البصری‌عن‌ابراهیم‌بن‌محمدالشافعی قال : بینما ابن ابی‌ملیکة یؤذن اذ سمع الاخضر الجدی یغنی فی‌دار العاص بن وائل و یقول :

صغیرین نرعی‌البهم یا لیت اننا الی‌الان‌لم‌نکبر ولم تکبر البهم

قال : فاسرع فی‌الاذان فارادان یقول : حی علی‌الصلوة فقال حی‌علی‌البهم‌حتی‌سمعه اهل‌مکة فجاء یعتذرالیهم .

ونیز خبر دیگری بعنوان :

«غلیل و دموع»

اخبرنا ابوبکر الاردستانی بقرائتی علیه فی‌المسجدالحرام بباب‌الندوة قال: اخبرنا ابن‌حبیب‌المذکر قال : دخلت دارالمرضی بنیسابور فرایت شاباً من ابناءالنعم‌یقال‌له ابو صادق السکری مشدوداً وهو یجلب ویصیح فلمابصربی‌قال : اتروی من‌الشعرشیئا ؟ قلت : نعم‌قال : من‌شعرمن ؟ قلت : من‌شعر من‌شئت‌قال : من‌شعرالبحتری‌قلت: ای‌قصیدة ترید؛ فقال : المع‌برق‌سری ام‌ضوء مصباح ام‌ابتسامتها بالمنظر الضاحی

فانشدته القصیدة فقال : افانشدک قصیدة ؟ قلت : نعم فاخذفی‌انشاد قصیدته:

اقصرا ان شانی الاقصار و اقلا لاینفع الاکثار

حتی بلغ‌قوله

ان جری بیننا و بینک عتب اوتنائت منا و منک‌الدیار

فالغلیل الذی عهدت مقیم والدموع التی‌عهدت‌غزار

فقفز و جعل یرقص فی‌قیده و یصیح‌الی‌ان‌سقط مغشیاً علیه .

خبر دیگری بعنوان :

«آه‌من‌البین»

اخبرنا ابوبکر محمدبن احمدالاردستانی بمکة فی‌المسجدالحرام سنةست وار بعمائه علی‌باب‌الندوة بقرائتی علیه‌قال . اخبرنا ابوالقاسم الحسن‌بن‌محمدبن‌حبیب قال: سمعت

اباعلی الحسن بن احمد بن علی الزنجانی الصوفی باسفرایین یقول: سمعت عبدالعزیز بن سعید المنجوری یقول: سمعت سهلان القاضی یقول: بینا انا مار فی طرقات جبل شوری وقد مررت علی قافلة عظیمة اذا نحن بشاب علی الطریق ذاهب العقل مدهوش عریان وبین یدیه خلقان ممزقات فقال لی: این رایت القافلة قلت: فی موضع کذا. قال: آه من البین! آه من دواعی الحین! فقلت وما دهاك؛ فقال:

شیعتهم من حیث لم یعلموا ... ورحت و القلب بهم معزم

سالتهم تسلیمة منهم ... علی اذ بانوا فما سلموا

ساروا ولم یرثو لمستهتر ... ولم یبالوا قلب من تیموا

واستحسنوا ظلمی فمن اجلهم ... احب قلبی کل من یظلم

خبر دیگری بعنوان:

«یزید بن عبدالملك وحبابة»

اخبرنا ابوبکر محمد بن احمد الاردستانی بقرائتی علیه بمکة فی المسجدالحرام قال: حدثنا ابوعبدالرحمن السلمی قال: حدثنا العباس بن الحسین الفارسی ببغداد قال. حدثنا علی بن الحسین بن احمد الکاتب قال: حدثنا اسمعیل بن محمد الشیعی من شیعة بنی العباس قال: حدثنا عمر بن شبة عن ابی اسحاق قال: بلغنی ان جاریة غنت بین یدی یزید بن عبدالملك:

وانی لاهواها و اهوی لقائها ... کما یشتهی الصادی الشراب المبردا

فراسلتها سلامة فغنت:

علاقة صب کان فی سن الصباء ... فابلی و ما یزداد الا تجددا

فغنت حبابة،

کریم قریش حین ینسب والذی ... اقرله بالفضل کهلا و امردا

فراسلتها سلامة فغنت:

تروی بمجد من ابیه وجده ... وقد اورثا بنیان مجد مشیدا

فطرب یزید وشق حلة کانت علیه حتی سقطت فی الارض ثم قال: افتاذنان ان اطیر؟ قالت له حبابة: علی من تدع الامة؟ قال: علیك

ونیز خبر دیگری بعنوان:

«عمر الوادی والراعی»

اخبرنا ابوبکر الاردستانی بمکة قال: حدثنا ابو عبدالرحمن السلمی قال: حدثنا یوسف بن عمر الزاهد قال: حدثنا جعفر بن محمد بن نصیر قال: حدثنا الزبیر بن بکار قال: حدثنا مؤمل بن طالوت قال: حدثنا مکین العلوی قال: سمعت عمر الوادی قال: بینا اسیر بین القرج والسقیا اذ سمعت رجلا یتغنی ببیتین لم اسمع بمثلها قط وهما:

وکنت اذا ماجئت سعدی بارضها ... اری الارض تطوی لی ویدنو بعیدها

و نیز حکایت دیگری بعنوان:

«المجنون الادیب»

در مکه بباب ندوه از طریق ابوالقاسم حسن بن محمد بن حبیب مذکر وحکایتی دیگر بعنوان «مجنون مصفد بالحدید»: در مکه در مسجدالحرام بباب ندوة از طریق حسن بن محمد بن حبیب در سال چهارصد وچهل و شش (٤٤٦) نقل کرده که پس از سئوالی مجنون درجواب گفته:

الالیت ان الحب یعشق مرة ... فیعرف ماذاکان بالناس یصنع

یقولون قربالصبر انك عالك ... ولاالصبر منی ان احاوله اجزع

و نیز حکایت دیگری بنقل از ابن مذکر بعنوان، لم یقولوا ولم یرحموا:

و حکایت دیگری در مکه در مسجدالحرام بباب ندوه بنقل از ابن مذکر بعنوان: جن بالجنان و حکایت دیگری بنقل مزبور بعنوان: اعین الانس لااعین الجن وحکایت دیگری بعنوان: قمیص سعدون وحکایت یامن یعزعلی و حکایت کل کریم طروب و حکایت موسی فی وقت الکلام و حکایت لی سکرتان و حکایت نوح داود(ع) و حکایت لایقبل الرشوة و حکایت جنون و عشق.

۱۸ـ علی بن احمد بن علی ماهابادی:

آن جناب فرزند احمد بن علی و چنانچه منتجب الدین درفهرست ذکر کرده او نیز ازعلمای حدیث و از فقهای شیعه بشمار میرفته است و خود نیز ازپدرو پسرش افضل الدین نیز ازاوروایت کرده است.

۱۹ـ شیخ افضل احمد بن علی ماهابادی:

احمد بن علی مردم ماه آباد اردستان و از جمله علماء حدیث و فقهای شیعه و از متبحرین درعلوم ادبیه بشمار میرفته که درقرن چهارم میزیسته است از کسانی که ازاوروایت کرده اند پسرش علی بن احمد ماه آبادی میباشد از تالیفات او است: شرح اللمع درنحو والتبیان درنحو والمسائل النادرة دراعراب.

۲۰ـ الشیخ الامام افضل الدین ابوالحسن (یا الحسن) بن علی بن احمد الماهابادی

شیخ افضل الدین ماه آبادی ازمشاهیر علماء حدیث وفقه و ادب صالح وثقة و متبحر درکلیه علوم وصاحب مؤلفات وتصانیف مختلف مانند:

شرح النهج و شرح الشهاب و شرح اللمع

ونیز کتابی در رد تنجیم وکتابی در اعراب و نیز دیوان شعری دارد و رسالاتی در نثر دارد.

شیخ ادیب افضل الدین حسن بن فادار قمی امام اللغة از او روایت کرده و تصنیفات مذکوره را نقل کرده است.

طبق فهرست معارف افضل‌الدین ماما بادی شرحی هم بر نهج‌البلاغة حضرت امیر ـ المؤمنین ع نوشته است وفاتش در سال پانصد و هشتاد وپنج هجری اتفاق افتاده است.

از اشعار اواست که طبق نقل از تاریخ طبرستان درمرثیه عزالدین یحیی مقتول بحکم خوارزمشاه سروده:

سلام الله ما طلع الثریا	**علی المظلوم عزالدین یحیی**
شهید کالحسین بغیر جرم	**قتیل مثل هابیل و یحیی**

۴۱ـ ابراهیم بن علی بن محمد المعروف بابن ابی الفرج الاردستانی:

ابراهیم اردستانی ازروات ومحدثین اردستان است که در قرن چهارم وپنجم هجری در قلعه فخریه کتاب درة‌التنزیل ابوعبدالله محمد بن عبدالله الخطیب الاسکافی را که دربیان تاویل متشابهات قرآن است املاء و روایت نموده است وکتاب مزبور در سال یکهزار وسیصد وچهل وشش هجری قمری درمصر بطبع رسیده است.

ابوعبدالله اسکافی درسال چهارصد وبیست ویک (۴۲۱) هجری وفات یافته است. عبارت آغاز کتاب درة‌التنزیل چنین است:

قال ابراهیم بن علی بن محمد المعروف بابن ابی الفرج الاردستانی رحمة‌الله: هذه‌المسائل بیان‌الایات المتشابهة لفظاً باعلام نصبت علیها من‌المعنی املاها ابوعبدالله محمد بن عبدالله الخطیب رحمه‌الله تعالی فی ـ القلعة الفخریة املاء لماخلافیها ولم یحضره غیری ممن یسوغ‌له حمل‌ما یکتب فیه و یکتب به‌فکتبت من‌لفظه‌المسائل والاجوبة وسئلته ان یصدقها بخطبته فارتجلها کارتجاله سائرالکلام بعدها والله اعان و یسر وله‌الحمد.

۴۲ـ ابونصر احمد بن علی ازواری:

ابونصر مولدش مدینة‌السادات زواره اردستان وشیخی جلیل‌القدر ودرآنجا بریاست و تدوین امور اشتغال داشته است ولی غالب اوقات دراصفهان اقامت وزندگی میکرده ودر سال پانصد و سی ویک (۵۳۱) دراصفهان ازعلی سیدصیرفی استماع حدیث کرده و ابوسعید نیز ازآن‌جناب روایت کرده است.

جزئیات زندگی ابونصر زواره‌ای معلوم نیست ولی چون درسال (۵۳۱) شیخی معمر بوده که حدیث استماع کرده باید گفت لااقل شصت‌سال داشته وبااین فرض سال تولد او در حدود چهار صد و هفتاد (۴۷۰) هجری بوده است و اگر بعمر طبیعی خوداد امه داده باشد میتوان فرض کرد که درحدود سال پانصد وپنجاه (۵۵۰) در گذشته واین موقع مقارن سلطنت سلاجقه بوده است.

۴۳ـ احمد بن عبدالهادی بن احمد بن الحسن الاردستانی:

احمد بن عبدالهادی ازعلماء و محدثین قرن ششم وهفتم اردستان بوده که در نائین مقیم بوده است.

۴۴ـ محمد ربیع بن شرف جهان الحسنی الاردستانی:

محمد ربیع حسنی اردستانی که ظاهراً از سادات طباطبا میباشد در زمانی بعد از قرن هشتم میزیسته و ازبزرگان علماء شیعه و مشایخ فقه وحدیث و ادباء ومورخین عصر خود بشمار میرفته است.

احتمال دارد این محمد ربیع فرزند میرزاشرف جهان جد هفتم سیدمحمدرضای طباطبائی تبریزی صاحب کتاب تاریخ اولاد الاطهار باشد که معاصر شاه سلطان حسین بوده است.

آنچه از آثار اومعلوم است کتابی میباشد که درشرح‌حال علماء و بزرگان نوشته که قسمتهائی ازآن کتاب که مربوط بترجمه حال صاحب بن عباد است و درکتاب ارشاد ابوالقاسم بن احمد بن محمدالحسینی الحسنی القوبائی(۱) درج گردیده برای تزیین کتاب و تکمیل میسور ذیلا آن موارد نگاشته میشود.

درباب اول در مولد و منزل صاحب بدواً شرحی از ابن‌خلکان نقل و بعد میگوید:

«وعن محمد ربیع بن شرف جهان الحسنی الاردستانی فی کتابه انه ولد باربع‌عشرة لیلة بقیت من‌ذی‌القعدة من‌هذه السنة بطالقان من اعمال قزوین» و بعد صاحب کتاب گفته اردستانی را تایید کرده است.

و نیز در باب عدد شاگردان و خلیفه زمان صاحب پس ازنقل قول شهید ثانی راجع بعده شاگردان صاحب وکیفیت تدریس اوچنین مینویسد:

«و قال محمد ربیع بن شرف جهان الحسنی انه اجتمع عنده من‌الشعراء مالم یجتمع عند غیره و الف الثعالبی یتیمة الدهر فی احواله و احوال شعرائه کمامر»

و در این مورد گفتار اردستانی را باشهیدثانی برابر قرارداده است.

نیز در مورد خلیفه زمانش مینویسد:

«و قبض هو فی خلافة القادر کما عن ابن شرف جهان الحسنی الاردستانی».

و نیز درباب اخلاق و احوال صاحب چنین مینویسد:

«و کذایکفی فی شرح احواله و بیان محاسن آدابه و اخلاقه مارایت بخط بعض المشایخ عن محمد ربیع بن شرف جهان الحسنی فی کتابه: انه کان من کلمات الصاحب: من وقع علیه غبارمرکبنا وجب حقه علینا»

در اینجا نیز قول صدوق را مؤید گفتار اردستانی قرارداده است.

و نیز درباب کتب وتالیفات صاحب چنین مینویسد:

۱ـ معرب کوپائی

«و بخط بعض مشایخنا علیه الرضوان وشآبیب الغفران عن الاردستانی فی کتابه کان صاحب الرسائل العربیة والاشعار العجیبه ثم قال صنف المحیط و غیره من الکتب»

ازمجموع کلمات واشارات صاحب ارشاد معلوم میگردد اردستانی از بزرگان علماء عصرخود بوده است

۲۵ـ ابوالفتح البنجری:

ابوالفتح بنجری منسوب بمحله پنجره زواره اردستان است که بنا بگفته مؤلف محاسن اصفهان تالیف قرن پنجم ازمتقدمین فقهاء ومحدثین بشمار میرفته است ومیتوان گفت که درقرن چهارم میزیسته است.

۲۶ـ محمدبن محمدبن احمدبن ابراهیم الزواری:

محمدزواره‌ای دراواخر قرن هشتم میزیسته است و اثری که از او باقیمانده کتاب نهج البلاغه ایست که در ملك مرحوم سید محمد علی بن میرزا محمد معروف به تیماد فتوحی بود و بعداز حیاتش بآقای سیدمحمد مشکوة استاد دانشگاه فروخته شده ودرپایان چنین نوشته شده:

«وذلك فی رجب من سنة اربعمائه تم کتاب نهج البلاغه فرغ من تحریره اضعف عبادالله تعالی واحوجهم الی رحمته وغفرانه محمدبن محمدبن احمدبن ابراهیم الزواری فی یوم الخمیس الثامن والعشرین من شهر ربیع الاول سنة سبع عشر و سبعمائه هجریة النبویة.»

و محمد زواره‌ای علاوه براینکه ازعلماء وقت بودخط نسخ را نیزخوب مینوشته است

۲۷ـ قاضی شمس الدین الاردستانی:

قاضی شمس الدین ازعلماء و دانشمندان زمان شاه عباس کبیر بوده که بشغل قضاوت اشتغال داشته است.

۲۸ـ ابوالفضائل محمدبن عبدالله زواری:

ابوالفضائل ازعلمای قرن یازدهم و ازخوشنویسان زمان خود بوده و بشغل قضاوت اشتغال داشته است وازآثار او است. تحریر کتاب الاستبصار شیخ طوسی که در تاریخ اول محرم یکهزاروپنجاه و پنج(۱۰۵۵) بخط نسخ نوشته و جزء کتابهای اهدائی مشکوة در دانشگاه طهران موجود است.

۲۹ـ سیدگازر:

سیدگازر از دانشمندان عالم بتجوید و تفسیر واز مردم زواره اردستان بوده است و گفته‌اند سید گازر همان سیدغیاث الدین جمشید زواری استاد مولی علی بن حسن زواری می‌باشد.

۳۰ـ رشیدالدین محمدبن صفی الدین محمدمرشدی سپهری زواری:

رشیدالدین ازشاگردان ملاحسنعلی بن عبدالله شوشتری بوده که پس از قرائت کتاب تهذیب الاحکام طوسی نزد ملاحسنعلی مجاز گردیده است واین اجازه ومقابله کتاب مزبور برظهر کتاب استبصار جزء کتابهای اهدائی مشکوة در دانشگاه تهران وجود دارد که در یکهزارودوازده (۱۰۱۲) نوشته شده است.

۳۱ـ قاضی رشیدالدین صفی الدین محمد سپهری زواری:

قاضی رشیدالدین ازبزرگان علماء وقضات قرن یازدهم وپدر رشیدالدین محمدزواری است که خطاوهم در کتاب استبصار اهدائی وجود دارد.

۳۲ـ سیدسراج الدین قاسم بن محمد طباطبائی زواره‌ای:

سیدقاسم طباطبائی مولدش زواره ودرقهپایه اصفهان مسکن داشته است نامبرده از شاگردان میرزشیخ بهائی بوده است.

سیدقاسم درآخرعمر درقم ساکن ودرمیدان ستیه منزل گرفته ونظر بجلالت قدر او میدان مزبور به میدان میرمشهور شده واز احفاد سید مزبور است مرحوم حجة الاسلام حاجی آقا حسین قمی وچون لقب میرقاسم سراج الدین بوده این طایفه معروف بسراجی می‌باشند

ازتألیفات اواست: الحواشی علی الکتب الاربعه و شرح برتشریح الافلاك وحاشیه برتفسیر بیضاوی وغیرلینها واین دو تألیف اخیر درکتابخانه آیت‌الله نجفی مرعشی ساکن قم موجود است.

۳۳ـ عمدة القضات زواره‌ی:

محمدبن غیاث الدین علی زواره‌ای معروف به عمدة القضات یکی ازعلماء وقضات بزرگ ودانشمند قرن دهم بوده که بشغل رسمی قضاوت اشتغال داشته است.

درسال نهصدو نودوپنج(۹۹۵) دراصفهان وفات ودرایوان بیرون امامزاده اسماعیل اصفهان کنارجاده مدفون است.

۳۴ـ سیدغیاث الدین جمشید زواری:

سید غیاث الدین ازبزرگان علماء شیعه ومفسرین قرن دهم بشمار میرفته وعده زیادی ازمحضراو استفاده وکسب کمال نموده‌اند ازجمله شاگردان اواست: علی بن حسن زواره‌ای مؤلف تفسیر ترجمه الخواص یاتفسیرزواره‌ی وغیره.

۳۵ـ زواره‌ی:

مولی ابوالحسن علی بن حسن زواری ازعلماء ومحدثین ومفسرین بزرگ امامیه در قرن دهم هجری بشمار میرفته واگرچه مولدش زواره بود ولی بیشتراوقات زندگی دراصفهان اقامت داشته است.

زواری ازشاگردان میرزمحقق ثانی شیخ علی بن عبدالعال(م ۹٤٥) وسیدغیاث الدین

جمشیدزواری مفسر معروف بوده است و خود نیز استاد ملافتح‌الله کاشی صاحب تفسیر منهج‌الصادقین و نهج‌البلاغة وعده‌ای دیگر بوده است .

برای اینکه عقاید ونظرهای گوناگون که درباره شخصیت زواری و مؤلفات او گفته شده از نظر خوانندگان بگذرد ذیلاً گفته‌های آنان درج میگردد :

طبق گفته روضات‌الجنات بنقل ازجلد سوم سبك شناسی ملك‌الشعراء بهار متوفی : «علی بن حسن زواره‌ای مردی مفسروفقیه ومحدث وفاضل وادیب بوده است در تصانیف و تراجم مایل بتصوف است وی ازتلامیذ سید غیاث‌الدین جمشید زواره‌ای مفسر و شیخ‌علی بن عبدالعال معروف بمحقق ثانی وملافتح‌الله کاشی صاحب تفسیر منهج‌الصادقین وشرح نهج‌البلاغة وغیره ازشاگردان او بوده‌اند .

ازآثار او بفارسی: ۱ـ تفسیرزواری معروف به ترجمة‌الخواص ۲ـ شرح نهج‌البلاغة ۳ـ ترجمه کشف‌الغمه(۱) معروف به ترجمة المناقب که درسال نهصدوسی‌وهشت(۹۳۸) بنام امیرقوام‌الدین‌محمد نوشته شده است (۲) ۴ـ ترجمه کتاب مکارم‌الاخلاق معروف به مکارم‌الکرائم آغازآن :

«حمد بی‌حد وشکر بی‌عد حضرت احدی‌را سزد که سیدبشروائمه اثنی‌عشررا برگزیده بمکارم‌اخلاق » پایان‌آن : «اللهم‌وفقهم لما یحب ویرضی» ۵ـ ترجمه عدة الداعی لابن‌فهد موصوف بمفتاح‌النجاح ۶ـ ترجمه احتجاج طبرسی ۷ـ کتاب وسیلة النجاة در ترجمه اعتقادات شیخ‌صدوق ۸ـ کتاب مجمع‌الهدی درچهل باب مشهور بقصص‌الانبیاء ۹ـ کتاب تحفة‌الدعوات ولوامع‌الانوارالی‌معرفة‌الائمة‌الاطهار که ملخصی‌است ازکتاب‌احسن‌الکبار فی مناقب‌الائمة‌الاطهار تألیف یکی‌ازعلماء شیعه بامرشاه طهماسب با اضافاتی که ازطرف‌مؤلف تدوین گردیده‌است ومقدمه‌ای‌دراصول‌دین دارد وچهارده باب‌شرح‌حال ائمه ۱۰ـ ترجمه‌تفسیر امام حسن‌عسکری ع (بامرشاه طهماسب تألیف گردیده است) ۱۱ـ رساله مرآت‌الصفاء در ترجمهٔ حج‌ومناسك ۱۲ـ حلیة‌الموحدین فارسی روضة الواعظین شیخ مفید ۱۳ـ ترجمه طرائف‌ابن‌طاوس‌و بنام طراوت‌الطائف .

درآخرجلداول طراوت اللطائف سی‌وهشت جلد کتاب ورساله‌برای زواره‌ای معرفی شده‌است » .

منقول‌ازریاض‌العلماء میرزا عبدالله افندی: المولی‌الحافظ الزواری فاضل‌عالم‌جلیل فقیه وکان من‌تلامذة الشیخ علی‌الکرکی‌المشهور فهومن‌علماء دولة السلطان شاه‌طهماسب الصفوی ولم اعثرعلی مؤلف‌له فلاحظ والزواری بفتح‌الزاء المعجمه و فتح‌الوا والمخففة و القبینه ثم‌الراء المهملة نسبة‌الی زواره وهی‌قصبة معروفة بین‌اصفهان قدرایتها منقول‌از هدیة‌الاحباب تألیف محدث قمی‌معاصر متوفی .

« شیخ‌عالم فاضل‌مفسرعلی‌بن‌الحسن زواری تلمیذ شیخ‌علی‌بن‌عبدالعالی و استاد ملا فتح‌الله‌کاشانی وصاحب تألیفات است ازجمله : تفسیرزواری موسوم به ترجمة الخواص و

۱ـ اخیراً دردوجلد بطبع‌رسیده ۲ـ درکتابخانه آیت‌الله مرعشی‌موجود است.

شرح نهج‌البلاغة وترجمه کشف‌الغمه که تالیف کرده آنرا درسال نهصدوسی‌هشت(۹۳۸) و نیز ترجمه کرده مکارم‌الاخلاق وعدة‌الداعی‌واحتجاج‌طبرسی واعتقادات‌شیخ‌صدوق وتفسیرمنسوب بامام حسن ع وزواری منسوب است به زواره که قصبه‌ایست از اعمال اصفهان معروف به قریة‌السادات بجهت کثرت سادات درآنجا »

نگارنده گوید شهرت زواره مدینة‌السادات است نه قریة السادات که محدث قمی فرموده است و فقط در وقفنامه زواره مورخ اوائل قرن‌چهارم هجری زواره قریه نامیده شده است .

منقول‌ازفهرست کتابخانه مجلس‌شورای ملی‌ایران درموضوع ترجمة‌الخواص زواری شماره ۷۹۸ موجود در کتابخانه مجلس :

«مؤلف‌این‌تفسیرعلی‌بن‌حسن زواری است که‌ازعلمای امامیه قرن یازدهم هجری‌بوده است (نگارنده گوید دردهم بوده نه یازدهم) که قرآن‌را بفارسی‌ترجمه وتفسیر کرده و نام آنرا ترجمة‌الخواص گذارده وازتفسیر مواهب علیه استفاده کرده وبنقل مطالب‌آن مبادرت نموده و درترجمه وتفسیرراه اطناب رانگرفته‌جز درسورة محمد وشامل‌مبدء ومعاداست در دوهزاروسیصدوپنجاه(۲۳۵۰) بیت و درسال نهصدوچهل وشش (۹۴۶) یانهصد وچهل هفت (۹۴۷) شعر : ازفضل‌اله چون باتمام رسید تاریخ وی : فضل‌الله است .

تألیف آن بآخر رسیده و احوال خاصه وی را نقل کرده مؤلفات دیگر زواری عبارت است :

۱ـ شرح نهج‌البلاغه (بنام‌روضة‌الانوار)

۲ ـ ترجمه مکارم‌الاخلاق طبرسی‌بنام مکارم‌الکرائم

۳ـ ترجمه عدة الداعی‌بنام مفتاح‌النجاة

۴ـ ترجمه احتجاج طبرسی

۵ـ ترجمه اعتقادات صدوق بنام وسیلة النجاة

۶ـ مجمع‌الهدی درقصص‌انبیاء

۷ـ ترجمه وتفسیرحضرت امام حسن‌عسکری ع

۸ـ تحفة‌الدعوات

۹ـ لوامع‌الانوار الی‌معرفة الائمة‌الاطهار

۱۰ـ ترجمه کشف‌الغمه بنام‌ترجمة‌المناقب

۱۱ـ رساله بنام‌مرآت‌الصفا درترجمه حج ومناسك وزیارات .

۱۲ـ حلیة‌الموحدین که ترجمه فارسی روضة الواعظین شیخ مفید است و در فن مواعظ ونصایح‌معرفی‌خواهدشد .

۱۳ ـ ترجمة طرائف ابن طاوس بنام طراوت اللطائف که همه اینها بزبان فارسی است .

در سال نهصد وشصت وهشت (۹۶۸) از ترجمه کشف الغمه فراغت یافته است و در

آخر جلد اول طرائف اللطائف سی و هشت جلد کتاب و رساله از زواری معرفی شده است.»

منقول از فهرست کتابخانه حضرت رضا ع درموضوع کتاب کشف الاحتجاج :

«کشف الاحتجاج از تالیفات مولانا علی بن حسن زواری مفسر معروف است ـ کتاب مزبور ترجمه احتجاج طبرسی است که بفرمان شاه طهماسب صفوی تالیف فرموده آغاز آن :

(افتتاح این مقال همایون فال عدیم المثال که حسن فصاحت و جمال بلاغتش بزیور بدایع مناقب آل اطهار سلام‌الله علیهم ماتعاقب اللیل والنهار اراسته) وانجام آن: (و تعبد در آن اقتضاء تعبد بچیزی میکندکه تمام نشود صلوة الایان از معرفت آل و عترت) می‌باشد .

در شرحی که علامه نجفی مرعشی معاصر در ذیل یادداشتهای نگارنده مرقوم داشته‌اند ترجمهٔ کمال الدین صدوق نیز که بخط زورای است وترجمه را نیز خود انجام داده در کتابخانه علامه نجفی موجود است .

هرچند تاریخ ولادت ووفات زواری معلوم نیست وکسی متعرض نشده ولی باتوجه باینکه اولین تألیفش درسال نهصدوسی وهشت (۹۳۸) و دراین موقع ظاهراً کمتر ازچهل سال نداشته است وبااین فرض تاریخ تولدش درحدود نهصدهجری بوده وباتوجه باینکه یکی ازمؤلفاتش که طرائف اللطائف باشد درسال نهصدو شصت وهشت (۹۶۸) انجام شده ودرهمانجا برای اوسی وهشت (۳۸) جلدتألیف ذکرشده میتوان گفت باتوجه بعمرطبیعی تاحدود نهصدوهفتاد وپنج (۹۷۵) تانهصدوهشتاد (۹۸۰) حیات داشته است .

۳۶ـ سیدمحمدسعید طباطبائی:

سید محمدسعید بن سراج الدین قاسم بن سید محمد طباطبائی زواری که درقهپایه سکونت داشته یکی ازبزرگان علماء وفقهای قرن یازدهم هجری بشمار میرفته است .

ازمؤلفات اواست . کتاب احیاء الاموات یا روض الجنان فی حیوة الابدان و نیز کتاب مفاتیح الاحکام درشرح زبدة البیان اردبیلی ونیز بنا بگفته علامه مرعشی که درذیل یادداشتهای نگارنده مرقوم داشته‌اند کتابی دراثبات معادنیز تألیف کرده‌است .

سیدمحمد سعید درسال هزارودوازده (۱۰۱۲) متولد و درهزارو نودویك (۱۰۹۱) وفات یافته است .

۳۷ـ ملامعز اردستانی :

سید امیرمعزالدین محمدبن امیرظهیرالدین محمدحسینی اردستانی نزیل حیدر آباد دکن ومشهور به لویزان یا میرمیران از علماء وفقهای قرن یازدهم هجری است که در اردستان متولد و مدتی دراصفهان و سپس درحیدرآباد هندوستان اقامت گزیده است ـ از آثار او کتاب حدیقة الشیعه میباشد که درکیفیت و انتساب آن کتاب به مولا معز اقوال متفاوت است .

مؤلف ریاض السیاحه درگلزار اول درشرح احوال مقدس اردبیلی میگوید :

«اردبیلی ازتصوف بهره‌ای داشته واینکه میگویند کتاب حدیقة الشیعه که رد برمذهب تصوف میباشد ازتألیفات اردبیلی است صحیح بنظر نمیرسد بلکه ازتالیفات ملامعز اردستانی است ومذهب صوفیه نیز الحاق شده وملامعز که مصنف این کتاب است انکار صوفیه نفرموده ونیزملاشاه محمد شیرازی میگفته که من ملامعزاردستانی راکه مؤلف حدیقة الشیعه است دیده‌ام وازمعزی الیه پرسیده‌ام کتاب حدیقة الشیعه را بخود منسوب و ازمذهب صوفیه هیچ نگفت مؤید این مقال نیز نقل نمود که ملامحمود خراسانی که عالم ربانی بود میفرماید که کتاب حدیقة الشیعه که در هندوستان نوشته شده بود دیدم و در آن کتاب مذهب صوفیه نبود چون حدیقة الشیعه ثبوت آن ازمولانا احمد ظاهر نبود ازاین جهت ملامحمد باقر مجلسی در کتاب خود ازمولانا احمدنقل انکار مذهب صوفیه ننموده واسم حدیقه‌را مذکور ننموده با آنکه چندکتاب غیرمشهور ازعلمای شیعه درانکار صوفیه ذکر کرده است ».

وازاین گفتار معلوم میگردد که ملامعزاردستانی مؤلف حدیقة الشیعه‌ای بوده که مذمت صوافیه‌درآن نبوده است .

بطوریکه علامه نجفی مرعشی در ذیل یادداشتهای نگارنده مرقوم داشته‌اند شواهد بسیاری هست که حدیقة الشیعه متضمن این مطالب (رد برصوفیه) از محقق اردبیلی است و مؤلف ریاض السیاحه یا اشتباه کرده یا من باب تجاهل العارف اظهار عقیده کرده‌است.

درفهرست کتابخانه حضرت رضا ع چنین مسطوراست :

«طبق تحقیقی که درامل الآمل شده کتاب حدیقة الشیعه تألیف مقدس اردبیلی است منتهی ملامعزالدین اردستانی باحذف مقدمه وقسمتهای مربوط برد صوفیه و تغییر برخی کلمات کتابرا بخود نسبت داده وبقطبشاه هندی تقدیم نموده است ودر یکهزارو دویست و هفتاد (۱۲۷۰) درطهران چاپ‌شده است »

ازگفتار فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی استنباط میگردد که ملا معز تالیف خاصی نکرده بلکه همان حدیقة الشیعه اردبیلی را باحذف قسمتی وتغییر برخی کلمات تدوین نموده است .

بنظرنگارنده حذف قسمتی که بررد صوفیه است ازطرف ملا معز اردستانی صحیح بنظر نمی‌رسد زیرا محیط اردستان درزمان صفویه اصولا آمیخته بتصوف وعرفان بوده است و بعید خواهد بود که درچنین محیطی اززمان ومکانی عالمی باشد که اینگونه مبارزه نماید ولی ممکن است کتاب حدیقة الشیعه‌خودرا باتوجه بکتاب اردبیلی تدوین منتهی درقسمت مربوط بردصوفیه نظری نداشته ببحث درآن نپرداخته است تااینکه عین کتاب حدیقة الشیعه اردبیلی بوده وتغییراتی درآن داده‌باشد ـ چه مقدس اردبیلی در زمان خود شهره عالم اسلام و تالیفاتش زبانزد خاص‌وعام بوده است وچطور ممکن بوده که قطب شاه هندی از حدیقة الشیعه اردبیلی آگاه نباشد و ملامعز اردستانی آن کتابرا بنام خود تدوین وبقطبشاه‌هندی تقدیم کند .

ملامعزاردستانی تقریباً دراواخرقرن یازدهم میزیسته‌است وحدیقة الشیعه را درسال

یکهزارو پنجاه‌وهشت (۱۰۵۸) بپایان رسانیده‌است وتاریخ پایان را دراین بیت که سروده تعیین نموده است :

بود پنجاه و هشت بعد هزار — که بپایان رسید این گفتار

دیگر از آثار و تالیفات او تفسیر سوره هل اتی است که بامر شیخ محمدبن خواتون عاملی تالیف و بسلطان عبدالله قطبشاه اهداء کرده است و در تاریخ رجب سال (۱۰۴۴) از تألیف آن فراغت یافته است و نسخه‌ای از آن که ممکن است بخط مؤلف باشد در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است اول تفسیر مزبور چنین است (سپاس مکرمت اساس معرفت اقتباس)

۳۸- ابوالشرف بن صفی الدین محمدزواری:

ابوالشرف طبق فهرست کتابخانه مدرسه سپهسالار جلد دوم در بیان کیفیت حاشیه اسفرائنی برشرح جامی درقرن دهم هجری میزیسته و ازجمله علمای امامیه بشمار میرفته است و دریکی از اوراق آن شرحی بر تفسیر فخر نوشته که تاریخ آن نهصدو نودو پنج (۹۹۵) میباشد ظاهراً این ابوالشرف فرزند همان محمدبن غیاث الدین علی زواری مذکور درشماره ۳۴ معروف بعمدة المقتات میباشد .

۳۹- میرزا رفیعای نائینی :

نام آن جناب محمد لقبش رفیع الدین مشهور بمیرزا رفیعا نسبتش بشرح زیر بحضرت امام حسن ازطرف پدر وامام حسین علیهما السلام ازطرف مادر متصل میگردد :

رفیع الدین محمدبن حیدربن زین الدین علی بن حیدربن علی بن بهاءالدین حیدربن کمال الدین حسن بن شهاب الدین علی النقیب بن فتوح الدین احمدبن عمادبن شهاب الدین علی بن حمزة بن اسحاق بن طاهر بن شهاب الدین علی بن محمدبن فتوح الدین احمدبن ابی جعفر محمدبن ابی العباد احمد المشهور برئیس بن ابراهیم طباطبا ابن الامام اسمعیل بن ابراهیم الغمر بن الحسن المثنی ابن الامام الحسن بن علی ع .

میرزا رفیعا درآغاز کتاب شجرة الهیة نسب خودرا چنین بیان نموده: « محمدبن حیدر المدعو برفیع الدین الحسینی الطباطبائی » مؤلف روضات الجنات میرزا رفیعا را باین بیان ترجمه نموده‌است :

« محمدبن السید حیدر الحسینی الطباطبائی المشهور بمیرزا رفیعا النائینی نسبته الی قصبة نائین علی وزن جائین وهی من توابع دار السلطنه اصفهان والواقعة علی رأس عشر فراسخ منها از اعاظم علماء دولت شاه صفی صفوی موسوی و کتاب شجرة الهیه را میرزا رفیعا بنام شاه صفی موسوم نموده است - کتاب مزبور درمراتب اصول عقاید که بفارسی درسال یکهزارو چهل و هفت (۱۰۴۷) تألیف نموده است و کتابهای دیگری نزد دارد که کسی دیگر چنین کتبی را تألیف نکرده است از آن جمله است :

رساله دیگری موسوم به ثمرة در تلخیص کتاب شجرة ورساله دیگری در تشکیک و حواشی بسیاری بر مختلف مولانا علامه و شرح مشهور بر اصول کافی تا اگرچه ناتمام است .

میرزا رفیعای نائینی از جمله مشایخ محمد باقر مجلسی وشیخ حر عاملی بوده است و در اصفهان در تاریخ هفتم شوال یکهزار و هشتاد و یا هشتاد و دو (۸۲ یا ۱۰۸۰) ه در سن هشتاد و پنج سالگی وفات یافته است ودرتخت فولاد اصفهان در زمین با رکن‌الدین مدفون و بامر شاه سلیمان صفوی بقعه عالی بر آن بناء شده که الآن باقی ومزار عمومی است » .

میرزا ابوالحسن جلوه حکیم بزرگ قرن سیزده وچهارده هجری دربیان شرح حال خود اشاره بحالات میرزا رفیعا نموده چنین مینویسد : « ... چون این سلسله از قدیم الایام اکثر از اهل فضل چنانچه صاحب وسائل شیخ حر عاملی رحمه‌الله در وسائل جداعلای مرا که میرزا رفیع الدین محمد معروف بنائینی است و صاحب تصانیف بسیار است که از آن جمله :

حواشی بر اصول کافی و آلان بقعه او درتخت فولاد اصفهان مزار عام وخاص است در عداد مشایخ اجازه خود میشمارد ... » و با اینکه میرزای جلوه مردی افتاده و متواضع بوده و با آنکه ازاعاظم حکماء قرون اخیر بشمار میرفته بمقامات میرزا رفیعا جد خود مباهات کرده است .

حجة‌الاسلام ملاعبدالکریم جزی (متوفی ذیحجه ۱۳۳۹) در تذکرة القبور خود ضمن بیان مدفونین مقبره میرزا رفیعا چنین شرح میدهد:

« ... بفاصله زیادی تکیه میرزا رفیعا است که گنبدی هم دارد و از بناهای شاه سلیمان صفوی است ودر توی عمارت میان آن قبر مرحوم میرزا رفیعای نائینی است که ازجمله علمای کاملین بوده قبر او توی ایوانچه جلو گنبد است صاحب تصنیف و تألیف و کتابهای بسیار وقف نموده که فعلا نزد اولاد او است(۱) و محل انتفاع علماء است و اولاد او ساداتی هستند اردستانی دورنیست بعداز آن مرحوم باردستان رفته‌اند و آن بزرگوار از بزرگان علماء زمان شاه صفی بوده و کتاب شجره الهیه در اصول دین فارسی برای شاه نوشته و رساله ثمره هم نوشته مختصر شجره ورساله تشکیک وحواشی بر مختلف علامه وشرح اصول کافی واز استادهای مجلسی است وفات اودرهزار وهشتاد (۱۰۸۰) یاهشتاد ودو(۸۲) محدث قمی (شیخ عباس) معاصر درهدیة الاحباب مینویسد :

« والمیرزا رفیع الدین النائینی هوالسید الاجل محمد بن حیدر الحسینی الطباطبائی سیدالحکماء والمتالهین وقدوة المحققین والمدققین علامة زمانه ووحید دهره واوانه ذوالفیض القدسی استاد العلامة المجلسی له حواش وتعلیقات علی المختلف و اصول الکافی و شرح الاشارات والصحیفة الکاملة وله رسالة التشکیک و الشجرة الالهیة والثمرة الالهیه وغیرذلک یروی عن المولی عبدالله التستری وشیخنا البهائی توفی ۷ شل سنه ۱۰۸۲ ومزاره باصفهان مشهور وکتب علی قبره :

۱- نگارنده کتاب سرائر ابن ادریس را که میرزا رفیعا بخط خود بر ظهر آن وقف اولاد نموده بود در کتابخانه سیدمحمدعلی نبماد قتوحی دیدم.

بتاریخ فوتش خردمند گفت : مقام رفیعا مقام رفیع .

مؤلف الذریعة تصانیف الشیعه در جلد اول در موضوع کتاب شرح الارشاد الاذهان چنین مینویسد :

« ازمؤلفات میرزا رفیعا است شرح ارشادالاذهان علامه حلی و نام حاشیه نیز بر آن اطلاق میشود » و در فهرست کتابخانه استان قدس رضوی چنین بیان گردیده :

« میرزا رفیعا شرح کافی عربی بر کافی نوشته است بعنوان قوله و حاوی تحقیقات و تدقیقاتی است و آنرا تمام ننموده نسخهٔ موجود در کتابخانه استان قدس تا حدیث شریف: انکم لاتکونون صالحون حتی تعرفوا مذکور درباب معرفة الامام والروایة را دارد و معلوم میشود کاتب آنرا ناتمام گذارده است .

آغاز کتاب

« الحمدلله رب العالمين والصلوة على سيدالمرسلين وخاتم النبيين محمد وآله الطاهرين قوله المحمود له نعمته المعبود لقدرته لماكان انعامه باعثالان يحمد وشكر الماوقع وحسباً لما يقع و قدرته على مايشاء سببا للتذلل و العبودية له اسند المحمودية بالنعمة والمعبودية بالقدرة » .

و پایان آن : « وحيث قال يتقبل الله من المتقين » .

صاحب ریاض العلماء (متوفی حدود ۱۱۳۴) مینویسد : « امیرزا رفیع النائینی هو السید رفیع الدین محمد بن حیدر الحسینی الطباطبائی المعروف بامیرزا رفیعا و نائین بلد قرب اصفهان بثلثة منازل مات رحمه الله فی اوان صبانا فی اوائل سلطنة السلطان شاه سلیمان صفوی »

ازذکر تراجم گوناگون اینطور نتیجه گرفته میشود که رفیع الدین محمد معروف بمیرزا رفیعا نائینی پسر سید حیدر طباطبائی مشهور بنائینی ازعلماء ومحدثین وحکماء متالهین و متکلمین بزرگ عصر خود بشمار میرفته و مانند سایر اجلاء علم ازمشایخ بزرگ مانند شیخ بهائی و ملاعبدالله تستری اجازه داشته و خود نیز بعلامه محمد باقر مجلسی اجازه داده و بنا بقول مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه حکیم (متوفی ۱۳۱۴) از مشایخ شیخ حر عاملی نیز بوده است .

کتاب شجره الهیه و نیز ثمره الهیه ملخص آن که دراصول دین است مقام معنوی و علمی آن بزرگوار را ببهترین وجهی معرف است.

کتاب مزبور حاوی دو مقدمه و هشت مطلب است باین ترتیب :

مقدمه مشتمل بر دو فصل : فصل اول در تقسیم وجود ـ فصل دوم : در ابطال تسلسل مطلب اول : دراثبات واجب الوجود که مشتمل بر دو سلك است ـ مطلب دوم : درصفات ثبوتیه که مشتمل برهفت فصل است :

فصل اول : در علم باری تعالی ـ فصل دوم. قدرت باری تعالی ـ فصل سوم : دراینکه باری تعالی حی است ـ فصل چهارم : در اینکه باری تعالی مرید است ـ فصل پنجم : در

اینکه باری تعالی سمیع و بصیر است ـ فصل ششم : دراینکه باری تعالی متکلم است ـ فصل هفتم: دراینکه واجب الوجود ازلی وابدی است.

مطلب سیم : درصفات سلبیه و مشتمل است برهفت فصل :

فصل اول . دراینکه واجب الوجود مرکب نیست ـ فصل دوم در اینکه واجب الوجود شریك ندارد فصل سوم : دراینکه حلول برواجب الوجود مجوز نباشد ـ فصل چهارم : در اینکه واجب الوجود متحیز نیست ـ فصل پنجم : در اینکه واجب الوجود متحد باغیر نیست فصل ششم : در اینکه واجب الوجود مرئی نیست ـ فصل هفتم : در اینکه واجب الوجود محتاج بغیر نیست .

مطلب چهارم : درافعال واین مشتمل است برده فصل :

فصل اول: درتقسیم افعال وتحسین و تقبیح عقلی ـ فصل دوم : دراینکه فعل قبیح از ازباری تعالی صادر نشود و ازعباد فعل قبیح اراده ننماید ـ فصل سیم: دراینکه افعال الله را اغراض و مصالح باشد ـ فصل چهارم: دراینکه افعال اختیاریه عباد مستند است بخود آنان ـ فصل پنجم. دراینکه اختلال عباد برحکیم روا نیست ـ فصل ششم : درحسن تکلیف ووجوبش ـ فصل هفتم : درعموم تکلیف ـ فصل هشتم : در لطف ـ فصل نهم : درآلام واعواض ـ فصل دهم : در آجال وارزاق واسعار.

مطلب پنجم : دراسماء و مشتمل است برچهار فصل :

فصل اول . درتحقیق اسم ـ فصل دوم : درتقسیم اسم ـ فصل سیم: دراینکه اسماء الله تعالی توقیفی است یا نه؟ ـ فصل چهارم: دراسماء الله تعالی که نودوچهار اسم است.

مطلب ششم : درنبوت واین مطلب مشتمل است برشش فصل :

فصل اول : درمعنی نبی ـ فصل دوم : در حسن بعثت ـ فصل سیم: درآنچه نبی باید بآن متصف باشد ـ فصل چهارم: درطریق معرفت صدق نبی ـ فصل پنجم: دراثبات نبوت نبینا علیه الصلوة والسلام ـ فصل ششم : دروضع شبهه منکرین .

مطلب هفتم: درامامت مشتمل است برهفت فصل :

فصل اول : درمعنی امام ـ فصل دوم . درآنکه نصب امام لطف است ـ فصل سیم : درطریق معرفت امام ـ فصل چهارم درصفاتی که امام باید بآن متصف باشد فصل پنجم: دراینکه امام وخلیفه رسول بعدازاو امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است . فصل ششم: دراثبات امامت ائمه اثنی عشر فصل هفتم: در دفع شبهه منکرین وجاحدین .

مطلب هشتم: درمعاد ومشتمل بر پنج فصل است:

فصل اول: درامکان اعاده مکلفین وغیرهم ـ فصل دوم : درثبوت معاد جسمانی فصل سیم : دردفع شبهه منکرین معاد جسمانی ـ فصل چهارم : دربیان ثبوت اموریکه سمع دلالت دارد بروقوعش بعدازموت ـ فصل پنجم: دربیان وجود جنت و نار .

میرزا رفیعا در تاریخ نهم شهرربیع الثانی یکهزار وچهل و هفت (۱۰۴۷) مطابق دونسخه ایکه دراختیار نگارنده میباشد ویکی ازآنها درسال هزار وشصت و هفت (۱۰۶۷)

ودیگری در سال هزاروهفتاد وسه (۱۰۷۳) تحریر گردیده از تألیف این رساله فراغت یافته است .

تاریخ ولادت میرزا رفیعا :

تاریخ ولادت میرزا رفیعا بسته بتعیین سال فوت است ـ چه بطوریکه مسطور افتاد برخی وفات میرزارفیعارا در هزار وهشتاد (۱۰۸۰) وبعضی هشتاد ودو(۸۲) نوشته‌اند ولی بنظر نگارنده هیچ یك از دوتاریخ یعنی هشتاد وهشتاد ودو صحیح نیست وتاریخ صحیح فوت یکهزار وهشتاد وسه میباشد واینکه درماده تاریخ روی قبر میرزارفیعا باین عبارت: «مقام رفیع مقام رفیع» که بحساب جمل مطابق با یکهزار وهشتاد ودو(۱۰۸۲) میباشد بعضی‌ها استناد نموده‌اند ظاهراً درمتن عبارت شعر تحریف شده وصحیح آن این عبارت: «مقام رفیعا مقام رفیع» بوده است وبااضافه شدن الف که بحساب جمل یك است تاریخ فوت چنانچه اظهارعقیده شد یکهزار وهشتاد وسه (۱۰۸۳) خواهدبود واین اشتباه ممکنست درموقع خواندن سنگ قبر پیدا شده باشد یا اینکه درموقع حجاری اشتباه شده باشد وبخصوص اینکه شعر بدون الف ازوزن اصلی خارج میشود وبااین ترتیب چون طبق ترجمه روضات الجنات میرزا رفیعا درحین فوت هشتاد وپنج (۸۵) سال داشته است تاریخ تولدش مقارن سال نهصد ونود وهشت(۹۹۸) وسال سوم سلطنت شاه عباس کبیر اتفاق افتاده است .

راجع باینکه میرزارفیعا بنائینی معروف شده بطور وضوح معلوم نیست زیرا اصولا سادات طباطبای ساکن نائین از زواره بآنجا مهاجرت کرده‌اند واین موضوع بیشتر درادوار اغتشاش مانندزمان تراکمه وافاغنه اتفاق افتاده است وشایدپدرمیرزا رفیعا ازهمان ساداتی بوده که بنائین هجرت نموده است ولی ازطرف دیگرهم اقوام واقاربشان ساکن زواره بوده‌اند و هم در زواره صاحب ضیاع وعقار بوده‌اند وضیاعی هم دراطراف نائین داشته‌اند وچون اغلب سادات طباطبا منسوب بزواره میباشند بلحاظ سابقه سکونتی که میرزارفیعادر نائین داشته برای امتیاز ازسایر سادات زواره بنائینی معروف شده یا اینکه میرزارفیعای دیگری هم بوده که ساکن زواره بوده برای امتیاز ازوی بنائینی معروف شده است.

میرزا رفیعا بطوریکه معروف است دارای چهار پسر بوده که شرح آن درجغرافیای تاریخی زواره مذکوراست(به بخش اول کتاب مراجعه شود) و پسر بزرك او میرزا ابوالحسن ملقب به بهاءالدین بوده است که سادات درمیانی فعلی ساکن اصفهان وسادات میرزارفیعای زواره و اردستان ازنژاداو بشمارمیروند .

میرزا رفیعا مورد توجه سلاطین وامرای وقت بوده وازاینرو میرمحمد سعید امیر جملةالملك اردستانی که شرح حال او درترجمه امراء نگاشته شد بمیرزا رفیعا وکالت میدهد که املاکی را دراردستان وجاهای دیگر خریداری ووقف برطلاب نجف نماید وخودامیر جمله متولی و میرزارفیعا ناظرباشد و چنانچه اعقاب هر کدام منقرض گردید دیگری قائم مقام او باشد و چون نسل امیر جمله منقرض می گردد میرزا رفیعا قائم مقام اودرتولیت میشود و این تولیت تازمان حاضر ادامه داشته است منتهی مقداری ازآن موقوفات بعنوان اشخاص بثبت رسیده است .

۴۰ـ مولانا محمد مؤمن اردستانی :

مولانا ازعلماء و فضلاء میرز معاصر مجلسی است که دراصفهان میزیسته است .

۴۱ـ محمد قاسم بن محمد مؤمن اردستانی :

محمدقاسم پسرمولانا محمد مؤمن ازشاگردان محمد باقر مجلسی است که تعلیقاتی فلسفی دارد و نیز فهرستی برمشیخه کتاب من لایحضره الفقیه نوشته است.

مجلسی درحاشیه کتاب من لایحضره الفقیه که دردانشگاه طهران موجوداست بخط خود برای اردستانی اجازه روایت نوشته است ومقام علمی اووپدرش مولانا محمد مؤمن را ستوده است ودر ۱۱۱۲ محمدرضا مجلسی باو اجازه داده است.

۴۲ـ ملاحافظ زواری :

ملاحافظ زواری ازشاگردان علامه نورالدین علی بن عبدالعالی محقق کرکی متوفی (۹٤۰) بوده وبنا بگفته صاحب ریاض شخص فاضل وعالم وجلیل وفقیه بوده است ملاحافظ زواری غیر ازشاه ملاحافظ قاری اصفهانی است که کتاب جامع الفوائد فخرالمحققین را در سال نهصد و شصت و سه (۹٦۳) نوشته ونام اوملامحمدشهیر بشاه ملاحافظ قاری ابن لطف‌الله اصفهانی است .

۴۳ـ سیدابوالحسن تقی الدین محمد طباطبائی زواری نائینی:

سیدابوالحسن ازعلمای دوره شاه عباس ثانی بشمار میرفته و در مشهد مقدس اقامت داشته است ازآثارش مقابله کتاب من لایحضره الفقیه است که با نسخه میرحسن قاری رضوی مقابله نموده است ودر کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است ـ تاریخ مقابله بیستم شوال یکهزاروهفتادودو(۱۰۷۲) بوده است .

ظاهراً این سیدابوالحسن همان تقی الدین محمد جداعلای طوایف میرمحمد شفیع اردستان وزواره وحاجی میرزاهاشم وحاجی میرزا ابوالحسنیها وجدلیها و سادات قاضی نور نائینی میباشد که برای استحضارکامل طالب آن به بخش اول کتاب مراجعه نماید .

۴۴ـ شرف الدین علی میرمیران:

شرف الدین علی میرمیران فرزند غیاث الدین مسعود نسبش بشرح زیر بامام حسن مجتبی ع میرسد :

« شرف الدین علی بن غیاث الدین مسعودبن تقی الدین محمدبن حیدربن غیاث الدین محمدبن مرتضی بن علی بن حیدر بن بهاءالدین حیدر بن کمال الدین حسن بن شهاب الدین علی بن عبادبن ابی المجد (احمد)ابن حمزة بن اسحاق بن طاهربن علی بن محمدبن احمدبن محمدبن احمدبن ابراهیم طباطبا ابن اسماعیل بن حسن مجتبی ابن الامام حسن ع » ازجمله علماء وفضلاء وعرفاء وخوشنویسان خطوط شکسته و تعلیق ونسخ بشمار میرفته است کتابهای چندی استنساخ نموده که بنظر نگارنده رسیده است ازآن جمله : نسخه رساله جبرواختیار خواجه نصیرالدین طوسی که درجمعه شانزدهم ذی‌قعدة‌الحرام یکهزاروهفتادوشش ازاستنساخ آن فراغت یافته

است بخط تعلیق رساله دیگر درآداب المتعلمین است که بخط تعلیق نوشته ودرتاریخ سال یکهزار وهفتاد ونه (۱۷۰۹) ازاتمام آن فراغت یافته است .

رساله‌دیگری درطرزسلوك است که ظاهراً مؤلف ونویسنده‌اش‌خود میرمیران وتاریخ فراغت شهرصفریکهزارو هفتادو نه (۱۰۷۹) بوده است .

رساله دیگری‌است ازملامحسن فیض کاشانی که تاریخ‌ندارد ولی‌پیدا است که درحدود همان تاریخ نوشته شده ازجمله فرزندان اواست :

۱ـ نورالهدی ملقب بقاضی‌نور که جدسادات طباطبائی نائین‌بوده ونبیره حاجی سید سعید طباطبائی‌بشرح زیرازوی منشعب شده :

وحاج‌سیدسعیدبن‌جعفربن‌نورالهدی‌بن جعفربن‌نورالهدی(ملقب بقاضی‌نور) ابن‌شرف الدین علی‌میرمیران ودیگرطایفه مصطفوی نائینی باین‌شرح :

حسن‌بن‌محمدعلی‌بن مصطفی‌بن‌جعفربن علی‌اکبربن معصوم‌بن صفی‌الدین‌نورالهدی وسایرطوایف قاضی‌نوریهای نائین‌وجندق وبیابانك .

۲ـ محمدمحسن‌بن شرف‌الدین علی‌میرمیران‌جد سادات‌حاجی میرزا ابوالحسنیهای اردستانی وجدلیها .

۳ ـ محمد مهدی بن شرف الدین علی میرمیران جد سادات حاجی میرزا هاشم و قندی ها .

٤ـ میر معصوم‌بن شرف‌الدین‌علی میرمیران جداعلای طایفه میر محمد شفیع‌زواره واردستان .

۴۵ـ زین‌العابدین طباطبائی :

زین‌العابدین طباطبائی که ازاقوام میرمیران وساکن‌اردستان بوده از دانشمندان و عرفاء وخوشنویسان‌خط تعلیق‌بشمار میرفته است . از آثارش رساله‌ای است در باب شیخ بمرید ملفق ازعربی وفارسی که درتاریخ سال یکهزارو هفتادو شش (۱۰۷۶)ازتحریرآن فراغت یافته است .

۴۶ـ میرمحمدحسین‌بن محمد رفیع معروف بمیرمحمدحسین اول :

میرمحمد حسین‌اول معروف بامام وملقب بشیخ الاسلام بعد از طی سه واسطه نسبش بمیرزا رفیعای نائینی فیلسوف متاله وعالم‌مشهور متصل میگردد .

میرمحمد حسین‌ازعلمائی‌بوده که درزمان هجوم‌افاغنه باصفهان خانه‌اش‌محل‌تحصن بوده است وهرکس‌بخانه‌اش داخل میشده ازشرافاغنه درامان بوده است .

شیخ‌الاسلام درتاریخ یکهزارو صدو هفتادو پنج (۱۱۷۵) در زمان کریم خان‌زند در اصفهان برحمت حق بپیوست وقرب مسجدآب بخشان مدفون گردید . تاریخ وفاتش را بنظم گفته‌اند .

گفتا رفیق ازپی‌تاریخ آن امام یارب‌بخلد جای محمدحسین‌باد

میرمحمد حسین‌آنچه معلوم‌است دارای دوپسرمعروف‌بوده که یکی‌ازآنان‌میرمحمد صادق‌پدر سید محمد مظهر وجد میرزا ابوالحسن جلوه حکیم معروف و دیگری میر سید محمد جداعلای طایفه حاجی‌میرزا رفیعای ساکن زواره میباشد .

۴۷ـ میرسید محمدعلی طباطبائی :

میرسیدمحمدعلی‌طباطبائی‌برادرمیرمحمد حسین‌اول است که دراصفهان اقامت داشته وازعلماء مبرز زمان خود بوده تألیفات زیادی دارد که ازآن جمله است :

۱ـ حواشی برتفسیربیضاوی ۲ـ رساله درحرمت تراشیدن ریش ۳ـ رساله‌درنماز جمعه ٤ـ رساله دررجعت ودرآن رجعت را ازضروریات دانسته است .

قبرش درقبرستان کنار جاده ستی‌فاطمه میباشد ولی‌تاریخ فوت اومعلوم نیست .

مجمرمجتهدالشعراء متوفی(۱۲۲۵)وسید محمد بحری برادرش از فرزندان میرسید محمدعلی بوده‌اند .

میرسید محمدعلی در سال یکهزار و صدو شصت ویك (۱۱۶۱) هجری وقفنامه‌ای راکه بموجب آن حاجی میرمحمد حسین طباطبائی زواره‌ای مقداری از املاك موغاررا برسادات سید روح‌الله اردستانی وقف‌کرده امضاء نموده است .

۴۸ـ سید محمد بحری :

سید محمد بحری فرزند میرسید محمد علی‌بن محمد رفیع از احفاد میرزا رفیعا نائینی ازعلماء و فضلاء و شعراء بوده و در اصفهان از محضر اساتید فضل و علم استفاده نموده است آنچه مسلم است در زمان خود از مشاهیر اهل علم و فضل بوده و شعر نیز میسروده است .

۴۹ـ میرمحمدصادق‌بن میرمحمد حسین :

میرمحمد صادق‌فرزند میرمحمد حسین‌اول‌ازجمله علماء وفضلاء بوده که درقبرستان زواره مدفون است وبرسنگ قبرش عباراتی محکوك است که دلالت برعلو مقام و طبع و فضائل‌علمی و اخلاقی اودارد میر محمدصادق دارای دو پسر معروف بوده : یکی سید محمد مظهر پدر جلوه حکیم معروف ودیگر محمد حسین دوم ملقب بشیخ‌الاسلام‌دوم که‌در جای خود خواهد آمد .

۵۰ـ میرسیدمحمدبن میرمحمد حسین اول :

میرسید محمدبنا بمعروف ازعلمای زمان خود بوده وگاهی در اصفهان وزمانی در زواره بسرمیبرده ودرقبرستان زواره‌مدفون‌است دراغلب کتابهای موقوفه‌میرزارفیعانائینی آثاری ازمیرسید محمد مشاهده میشود .

میرسید محمد دارای دو پسر معروف بوده : یکی حاجی میرزا رفیعا و دیگری حاجی میرزا حیدرعلی که هریك بطوریکه در بخش اول کتاب بتفصیل ذکرشده سلسله‌ایرا تشکیل‌داده‌اند .

۵۱- میرزا میرمیران:

آن جناب بنا بمعروف ازمردم مدینةالسادات زواره وازسادات طباطبا و ازمشاهیر عصرخوددرعلم وزهد وورع بشمار میرفته ودراواخردورهصفویه میزیستهاست میرزامیرمیران دارای دوپسر بوده یکی حاکم کاشان ودیگری که موسوم به شفیعا وازخوشنویسان خط شکسته ومعروف بوده بسمت مستوفی گری اشتغال داشته است.

میرزاوالا شاعر زوارهای موسوم به حبیب درباره اوچنین سروده :

آن شفیعا کیست من خودمیریم   هرزمان گوید بروح نیرین

۵۲- حاجی ملاعبدالعظیم بن محمد تقی:

حاجی ملاعبدالعظیم ازمردم آران بیدگل کاشان بوده که پس ازطی تحصیلات مقدماتی در قم بتحصیل علوم مختلفه اشتغال داشته وازمحضر بزرگان علماء من جمله میرزای قمی ونراقی استفادت نموده وبدرجه اجتهاد نائل گردیده است- دردرس میرزای قمی باسید رشتی شرکت میکردهاست وپس از طی مراتب تحصیلی بقصد زیارت بطرف مشهد حضرت رضا ع حرکت میکند وچون بموغار اردستان میرسد یکی ازماههای مقدسه بوده اورا دعوت باقامت واداء نماز جماعت وموعظت می نمایند برحسب اصرار توقف می نماید دراین گیرو دار یکی از مدرسین سابق او بقصد تشرف بارض اقدس ازآنجا عبور میکند (در ازمنه سابقه که وسایط نقلیه خودرو نبوده بیشترمردم مجاوراردستان ازراه جندق وبیابانك وطبس بمشهد مسافرت میکردهاند واردستان درطریق واقع میشده) وقتی حاجی ملاعبدالعظیم را ملاقات میکندپرسش میکند آیا عالمی که مقدم برشما باشد وجوددارد جواب منفی میدهد مدرس اورا اندرزمیدهد که مبادا درچنین جائی توقف نماید ازاینرو بطرف مشهد مقدس عزیمت میکند ومدتی درآنجا مشغول تحصیل میگردد .

میگویند وقتی وارد مشهدشد وحجرهای انتخاب کرد مقداری پشیزداشت درزیرحصیر حجره گذاشت وهرموقع نیازی داشت ازآن برمیداشت یکمرتبه متوجه شدکه مخارج او بیش ازمبلغی است که دربدو امرداشته ازاینرو پولهای زیرفرش را شماره کرد و طولی نکشید که تمام شد بفکر فرورفت و درآن شب بخواب دید که اگر پولها را نشمرده بودی برای امر معاش کافی بود ولی دیگر توقف درمشهد موردی ندارد .

چون ازمشهدمقدس مراجعت کرددراردستان وزواره مردم اورا دعوت باقامت وامامت وموعظت وتدریس نمودند ومشارالیه نیز قبول نموده وچندی اقامت نمود ومجددا قصدعزیمت بقم را نمود ولی مردم زواره و اردستان مانع شدند وناچار زنی درمحله باب الرحی اردستان وزنی درزواره اختیار نمود. وگاهی دراردستان بامامت مسجدخسرو ودرزواره درمسجد کرسی ونیزدر اردستان وزواره بتدریس مشغول بود اغلب هم بمنبرمیرفت وباصوت بسیار خوبی که داشت مردم را موعظت میفرمود معروف است وقتی که شب در اردستان منبرمیرفت وبصوت عالی میخواند در زواره آهنگ صدایش را میشنیدند .

در حوزه درسش اغلب فضلای محل حاضر میشدند ملاحسین مهرآبادی جدنگارنده هم از محضر او استفادت نموده یعنی جدپدری ازجدمادری کسب علم کردهاست.

دراین اثناء که حاجی ملاعبدالعظیم ازهرجهت مورد توجه مردم واقع گردید و شهرت خاصی حاصل نمود لطفعلیخان ترشیزی(۱) بقصد تشرف بکربلا و نجف بزواره میآید وچون از کربلا مراجعت میکند املاکی خریداری ومدرسهای در زواره بناء میکند و آن املاك را وقف برمدرسهٔ مینماید وحاجی ملاعبدالعظیم رامتولی قرارمیدهد ومقررمیگردد که بعد ازاو تولیت بااعلم اصلح اولاد او باشد که قابلیت تدریس درمدرسه داشته باشند اعم ازپسری و یا دختری ودرصورت فقدان اعلم واصلح دربین اولاد اوبااعلم واصلح محل باشد .

رقبات موقوفه عبارت از **شش طاق** ونیم قریه **شهراب** و تمام مزرعه **حسن آباد** سلی و**مزد آباد** پائین بودهاست که فعلاتماماً درتصرف وقف است واین تولیت تاتاریخ تحریر دربین اولادپسری اوبوده است .

حاجی ملاعبدالعظیم از علمای با زهد وورع بشمارمیرفته وبسفرحج مشرفشده ونیز سایرمشاهد مقدسه رازیارت نموده واوقاتش همیشه باموزخیریه مصروف بوده چندین قرآن بخط نسخ خوب نوشته ووقف نمودهاست آخرین قرآنی را که درپایان عمر نوشته وخاتمهای برآن نوشته ذیلا برای نمونه نوشته میشود :

«قدتشرف بکتابة هذا بتوفیق الله فی سنة ثمان واربعین بعدمأتین والف من الهجرة وانا اقل الخلیقة العبد الخاطی ابن محمدتقی عبدالعظیم ارجو من الله الکریم ان یجعله ذخراً و وسیلة لیوم لاینفع الالطفه العمیم - وقف مؤبد وحبس مخلدساختم این کتاب آسمانی و فرقان سبحانی را بردوستان محمد وآل آن حضرت علیهم السلام آنرا تلاوت نموده ثواب آنرا هبه نمایند با روح مقدسه این شفعاء روزدرماندگی وتولیت آنرا بعدازاجابت دعوت الهی و انتقال ازاین دارفانی معوض ساختم باصلح اولادخود ودرصورت تساوی اسن وبا وجودتساوی عمل بقرعه خواهندنمود وباانقراض العیاذبالله بااصلح علماء آن زمان خواهدبوده تاباینجا که میرسد ثواب آنرا نثارواقف ووالدین ومنسوبان این روسیاه درثواب شریك سازد وبعد نوشته شده وکان ذلك فی سنة ۱۲۴۸» حاجی ملاعبدالعظیم ازنژاد **فیروزان** معروف **بابولؤلؤ** بودهاست که شرح حال اودرتواریخ مسطوراست .

پسرهای معروف حاجی ملاعبدالعظیم : حاجی ملامحسن ازاعاظم علمای نجف وحاجی ملامحمدحسین ازعلمای ساکن اصفهان بشمارمیرفتهاند نسبت بجزئیات احوال تمام اولاد او بجغرافیای نژادی زواره وشهراب دربخش اول کتاب مراجعه شود .

تاریخ وفات حاجی ملاعبدالعظیم وولادتش معلوم نیست ولی مسلم است که تاریخ اتمام قرآن که دربالانوشته شد مقارن اواخر عمراو بودهاست وچون درسن شیخوخیت و کهولت بوده ودرحدود هشتادسال داشتهاست بنابراین سال ولادتش درحدود یکهزارویکصد وهفتاد(۱۱۷۰) خواهد بود وتاریخ وفاتش نیز تقریباً دریکهزاردویست وپنجاه(۱۲۵۰) اتفاق افتادهاست و

۱- کاشمری

با این فرض در زمان سلطنت کریم‌خان زند متولد و در زمان فتحعلی‌شاه قاجار وفات یافته و زمان کریم‌خان و آغامحمدخان و فتحعلی‌شاه را درک کرده است .

۵۳- میرزا سعیدا :

میرزا سعیدا از احفاد میرزا رفیعای نائینی و از علمای دوره آغا محمدخان قاجار و فتحعلیشاه بشمار میرفته و در اصفهان اقامت داشته است.

میرزا سعیدا درسال یکهزار و دویست و پنجاه و یک در سلطنت محمدشاه وفات و در صحن **تکیه میرزا رفیعا** واقع در تخت فولاد اصفهان مدفون گردید.

۵۴- ملاحسین مهرآبادی :

ملاحسین فرزند ملامحمد بن ملاعلی بن ملارفیع بن ملاظهیر مهرآبادی است که نیاکانش همه از روحانیون و اهل علم بوده اند پس از طی تحصیلات مقدماتی نزد پدر خود **باردستان** رفته و از محضر مرحوم **حاجی ملاعبدالعظیم** بطوریکه قبلا اشارت رفت استفاده میکرد و از دیگران گوی سبقت میربود مکرر حاجی ملاعبدالعظیم میگفت : ملا حسین مهرآبادی مجتهد خواهد شد.

معروف است که برای امتحان صحت و امانت او وقتی مقداری پشیز زیر فرش گزاردند و آزمایش نمودند و در نتیجه امانت و درستکاریش مورد تصدیق قرار گرفت.

پس از آنکه مدتی در آنجا اشتغال داشت برحسب توصیه حاجی ملاعبدالعظیم روانه کاشان گردید و مدتی در مدرسه سلطانی آنجا در محضر حاجی **ملامحمدحسین طاهرآبادی** استفاده نمود - وقتی وارد مدرسه شد کتاب و سایر وسائل خود را بردوش داشت در گوشه‌ای نشسته مباحثه طلاب را گوش میداد متوجه شد که موضوعی را باشتباه بحث میکنند - با آنان تذکر داد ولی قانع نشدند و مطلب را بمحضر حاجی ملامحمدحسین طاهرآبادی مدرس عرضه کردند - مدرس ملاحسین را احضار و مورد نوازش قرار داد و برای او مقرری تعیین و حجره خود را در اختیارش گزارد پس از مدتی باو اظهار کرد که وسیله ازدواج برایش فراهم کرده در صورت تمایل انجام شود ولی ملاحسین از نظر علاقه بحضور نزد والدین قبول ننموده و از کاشان معاودت و چندی هم از محضر علمای اصفهان استفادت نموده است .

مرحوم **ملاحسین** در زمان خود از علماء معروف و زهاد اردستان و مورد توجه عموم بوده است - برای او کراماتی نقل میکنند .

وفاتش در حدود سال یکهزار و دویست و هفتاد و سه (۱۲۷۳) اتفاق افتاده و در قبرستان مهرآباد مدفون و مزار عمومی است.

آن مرحوم دارای چند پسر بوده که از معاریف آنان **ملا میرزا** (میرزا محمد) بوده است .

۵۵- میرزا محمدحسین دوم ملقب بشیخ‌الاسلام :

میرزا محمدحسین دوم فرزند محمدصادق بن میرمحمدحسین اول از علماء و فضلاء و

اخباری بوده و در اردستان اقامت داشته معروفست زمانی که **شیخ جعفر کبیر** از راه اردستان برای تشرف بارض اقدس عبور میکرده باو اطلاع میدهند که شیخ‌الاسلام اخباری است - دستور میدهد که او را چوب بزنند ولی میرمحمدحسین خود را مخفی میکند تا اینکه شیخ اردستان را ترک و از این ورطه نجات پیدا میکند.

میرزا محمد حسین معاصر مرحوم حاجی سید محمدباقر شفتی بوده و در قبرستان اردستان مدفون است .

۵۶- ملامحمدحسین اردستانی :

ملا محمدحسین اردستانی از علماء و فضلاء اوائل دوره قاجاریه بوده که در اردستان سکونت داشته و باسروش اصفهانی معاصر بوده است .

۵۷- میرزا هاشم میدان

میرزاهاشم میدان از علمای زواره و در دوره محمدشاه قاجار میزیسته است.

۵۸- میرزا محمدعلی جدلی اردستانی :

میرزامحمدعلی جدلی فرزند میرزامرتضی بن میرزا محمد کریم بن محمد محسن بن شرف‌الدین علی معروف بمیرمیران از اجله علمای زمان خود که اوائل دورهٔ قاجاریه باشد بشمار میرفته و مورد اعتماد مردم بوده است و ازین رو او را **جدلی** گفته اند که در مجادله با کلیمیان در محضر **ولیعهد** در تبریز غالب شده و بجدلی مشهور و برایش مستمری برقرار شده است .

۵۹- میرزامحمداسمعیل جدلی اردستانی :

میرزا محمد اسماعیل جدلی فرزند میرزامحمدعلی جدلی است که در زمان خود از علماء وزهاد و مرجع امور شرعیه اردستان بوده است .

میرزامحمداسماعیل جدلی دارای چند پسر بوده که شرح آن در جغرافیای نژادی اردستان دربخش اول کتاب مسطور است .

۶۰ - حاجی آقا سیدحسین زواره‌ای :

حاجی آقاسیدحسین امام جمعه زواره و از سادات طباطبا فرزند سیدمرتضی بن میر محمد حسین بن حاجی میر محمد باقر بن میر محمد حسین از علماء و فضلاء زمان خود (زمان محمد شاه و ناصر الدین شاه) بوده و سمت امام جمعه زواره را نیز داشته است.

نامبرده سه پسر باسامی:

۱- سیدمحمدباقر ۲- سیدمرتضی علم‌الهدی ۳- میرزاعلیرضا داشته است.

۶۱- سید میرزا بن میرزا عبدالله زواره‌ای :

سیدمیرزا زواره‌ای از طایفه حاجی میرزا آقا علی و از علماء و مرجع امور شرعیه زواره و مورد اعتماد خواص و عوام بوده است و بخصوص اغلب نوشته‌جات شرعی در محضر او تدوین میگردیده است.

نامبرده دردوره سلطنت ناصرالدین‌شاه میزیسته‌است.

۶۲ـ ملامیرزا مهرآبادی :

میرزا محمد معروف به ملامیرزا فرزند ملاحسین بن‌ملاعلی مهرآبادی است که قبلا ترجمه‌حالش‌رقم گردید نامبرده پس ازطی‌تحصیلات مقدماتی‌مدتی‌درکاشان واصفهان‌بتحصیل اشتغال‌داشته وپس‌ازفوت پدرش‌درسال‌یکهزار ودویست وهفتاد وسه (۱۲۷۳) بـا زینب‌جان دختر محمد باقرعرب عامری ازدواج مینماید واز آن‌تاریخ‌ببعد متصدی‌امورشرعیه میشود و درآن هنگام سنین‌عمرش بالغ‌برسی(۳۰) سال بوده و بنابراین تاریخ‌تولدش‌سال‌یکهزار ودویست وچهل وسه (۱۲۴۳) خواهدبود ودرماههای آخرسال‌یکهزار وسیصد وسه(۱۳۰۳) هجری‌بمرض تب ونوبه درمهرآباد در گذشت ودرقم‌درمحل‌**علی بن جعفر** مدفون گردید وباین ترتیب‌عمرش‌قریب شصت سال‌بوده‌است.

مرحوم **ملا میرزا** علوطبعی داشته که پیوسته‌قناعت را بر هرچیزی‌ترجیح میداده و شخصاً ازطریق زراعت امرار معاش مینموده است . مردی بازهد و تقوی و بی‌آزار بـوده چون صوت خـوبی داشته در منبر نیز شهرت پیدا کرده و بیشتر ازاین طریق افـاده میکرده است .

از فرزندان معروف‌او ملامحمدحسین ظهیری مهرآبادی‌معروف باخوندبزرگ بوده که بعدازپدر مرجع‌امورشرعیه شده است .

۶۳ـ ملامحمد موغاری :

ملامحمد موغاری از اجله علماء و فضلاء اوائل دوره ناصرالدین شاه قاجار بشمار میرفته و میگویند سه نفر محمد بوده‌اند که در محضر درس یکی از علمای بزرگ حاضر میشده‌اند که یکی ازآنهاهمین **ملا محمد موغاری** و دیگر **سید علی محمد باب** و سومی **ملامحمد ابیانه‌ای** بوده است .

۶۴ـ حاجی‌میرزا اسماعیل طباطبائی شیخ‌الاسلام اردستانی:

حاجی میرزا اسماعیل شیخ‌الاسلام فرزند میرزا محمدحسین دوم ازعلماء ومحدثین عصرحجةالاسلام رشتی بشمارمیرفته‌ازسیداستجازه کرده وسید باواجازه نداده است ـ سپس **شیخ الاسلام** بنجف مشرف ودرآنجاا**زصاحب جواهر**اجازه گرفته وسواد آنرا برای اطلاع مرحوم سیدفرستاده‌است.

بعدازمسافرت‌نجف **بهندوستان**مسافرت و چندسال درآنجا اقـامت داشته است ـ میگویند‌در موقع‌ورود بهندوستان او را فوق العاده تجلیل نموده‌اند بطوریکه چهارفرسخ هودج او را روی دست بـردند بعداً بمکه معظمه مشرف و در مـوقع مراجعت وفـات کرده است .

شیخ الاسلام علاوه برفضل وعلم وزهد **خط شکسته** را بسیار زیبا مینوشته و در ترسل ونامه نگاری زبردست بوده است نامه‌ای‌راکه در راه‌هندوستان‌دربندر **سورت** بیکی ازبرادرانش باردستان نوشته دونزدنگارنده است هم‌مقامات معنوی اورا درنزد مردم وهم

طرزنویسندگی و خوبی خط و روحیه اوراگواهی‌میدهد.

۶۵ـ حاج‌ملا اسماعیل کبودانی :

حاجی ملا اسماعیل فرزند ملایعقوب اردستانی ازعلماء و روحانیون ونیاکانش‌همه‌از سلسله اهل‌علم بشمارمیرفته‌اند ودر اردستان مرجع‌امورشرعیه وکارهای‌نیکوئی از قبیل بنای آب‌انبار انجام‌داده‌است که تاکنون‌باقی‌است ـ فرزند معروفش ملایعقوب‌بوده که خوداواز علماء بشمار است .

۶۶ـ حاجی میرزا رفیعا زواره‌ای :

حاجی میرزا رفیعا فرزند میرسیدمحمدبن میرمحمدحسین اول‌طباطبائی‌است که‌خود وپدر وجدازعلمای محل محسوب میشده‌اند ـ حاجی میرزا رفیعا در ابتدای امر ساکـن اصفهان بوده وپس‌ازاینکه امر تولیت موقوفات میرجمله بنا بتصویب سیدرشتی‌باو واگذار گردید در زواره اقامت گزید ـ مدتی‌هم‌در**هندوستان** بوده ودرآنجا با زنی ازمنسوبـان امرای سندازدواج کرده که ازآن اولادی نداشته است.

از حاجی میرزا رفیعا بطوریکه دربخش‌اول کتاب‌بحث‌شده شش‌پسر وچنددختر باقی مانده‌بودکه خودهریك تیره و خانواده‌هائی را تشکیل داده‌اند واغلب‌فرزندان‌اومردمانی بافضل وکمال‌بوده‌اند دراین‌خانواده بیش‌ازهرخانواده دیگرزواره واردستان‌طبیب وجود داشته است .

۶۷ـ حاجی سیدمهدی نهری :

حاجی سید مهدی نهری از نزدیکان ومنسوبان‌حاجی‌میرزا رفیعااست که‌درهندوستان سکونت داشته و ازکسانی‌بوده که مورد توجه دربار وقت واقع‌شده و مأمورمیشودکه نهر حسینی‌راکه فعلا درکربلای معلی جاری است جاری‌نماید وچون این مأموریت را بخوبی انجام میدهد به **نهری** ملقب میشود و فعلا هم احفاداوکه در اردستان وکربلا سکونت دارند به نهری اشتهاردارند.

حاجی سیدمهدی مورد احترام و علاقه مردم سند بوده و حتی باولاد اوهم از طرف دربار سند کمك میشده است .

فرزند نهری میرزا حسین طباطبائی‌بوده که‌ازجمله فرزندانش حاجی میرزااسدالله طباطبائی معروف بسندی ساکن‌اردستان که وفات یافته‌بوده‌است .

۶۸ـ ملاشفیع اردستانی :

ملا شفیع اردستانی‌پسربلاواسطه **ملامحمد صادق‌اردستانی حکیم** معروف است که در قرن دوازدهم میزیسته است ملا شفیع در زمان خود از علماء بوده و بعداً هم احفادش از قبیل **ملامحمدقاضی** و **ملا احمد** و **ملا غلامعلی** در سلك اهل علـم و فضل بوده‌اند .

۶۹- ملاابوالقاسم اردستانی :

ملا ابوالقاسم اردستانی از احفاد **ملامحمد صادق اردستانی** است و از فضلاء و علمای قرن سیزدهم وچهاردهم بشمار میرفته مخصوصاً درنحو وصرف ومعانی بیان تبحری داشته است .

۷۰- ملااحمد اردستانی:

ملا احمداردستانی از احفادملامحمدصادق اردستانی و درسلک اهل علم بشمار میرفته است وجداعلای شیخ احمدبن ملاغلامعلی معاصر میباشد .

۷۱- ملامحمد طاهر اردستانی :

ملامحمدطاهر نیز ازاحفاد **ملامحمدصادق اردستانی** است که در اصفهان اقامت داشته ودرسلک اهل فضل وعلم بوده است . وی پدر ملامحمدصادق روشن صاحب **دیوان روشن** است که درجای خود ترجمه خواهد شد.

۷۲- ملامحمد حسین بن محمداسمعیل :

ملا محمد حسین سبط عالم عارف ربانی **ملا محمد صادق اردستانی** است باین شرح :

ملا محمد حسین بن محمد اسمعیل بن حاج محمد ابراهیم بن ملامحمدصادق اردستانی است که در یزد سکونت داشته و از علماء و فضلای زمان خود بوده است ودر کربلای معلی در درس **صاحب جواهر** و درس شیخ حاضر میشده و مجاورت اختیار کرده تا فوت شده است .

از مؤلفات او است :

۱- **مقالید** درفقه - ۲- **فلک المشحون** در اصول - ۳- **کلمه باقیه** دراخلاق - ۴- **قسطاس المستقیم** درشرح حاشیه ملاعبدالله .

قسطاس المستقیم بوسیله یکی از شاگردانش موسوم به **محمدغلامرضا** نوشته شده وآن نسخه را نگارنده نزد مرحوم حاجی سیدحسین شهشهانی متوفی (اسفند ۱۳۴۰) ملاحظه نمودم از خصوصیات این کتاب:

۱- این کتاب شروع میشود : اللهم وفقنا للا تمام - بسم الله الرحمن الرحیم و پس از دیباجه مختصری که بیشتر راجع بامور منطق براعت استهلال بکار برده است و ابتدای آن :

« احلی تهذیب منطق المتکلمین » و پایان آن: « الذین هم نتایج اشکال الوجود » است سپس میگوید .

« اما بعد فیقول العبد الاثم الجانی محمد حسین الیزدی ابن محمد اسمعیل سبط العالم العارف الربانی الموحد الهمدانی محمدصادق الاردستانی .. وسمیته بالقسطاس المستقیم والمکیال القویم » .

۲- کتاب مزبور بعربی سلیس و فصیح وشرح مشکلات حاشیه ملاعبدالله یزدی است .

۳- درپایان کتاب مینویسد : « وقدفرغنا بتاییدالله تعالی من تالیفه عشیة یوم مبارک و هویوم الجمعة الاول من العشر الثالث من الشهر الثانی عشر من السنة الرابعة من العشر السادس من المأته الثالثة من الالف الثانی من الهجرة النبویة المصطفویة علی مهاجرها الف سلام و تحیة والحمدلله الذی هدانا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله وصلی الله علی رسوله واله خیرةالله »

وازاین عبارات معلوم میشود که تاریخ تالیف مقارن شب جمعه اول ذی حجة الحرام سال یکهزارو دویست وپنجاه وچهار (۱۲۵٤) بوده است .

سپس کاتب مینویسد :

« قد فرغ من کتابة هذا الکتاب المستطاب الموسوم بالقسطاس المستقیم حسب الامر المطاع اللازم الاتباع مولانا المکرم وملاذنا المعظم قبلتنا الحقیقی ومقتدائنا التحقیقی مؤلفه اعنی شیخنا واستادنا ومن به اعتماد نافی الدین و الدنیا الشیخ محمدحسین سلمه الله تعالی اقل العباد عملا واکثرهم خطا وذللا محمد غلامرضا فی یوم السبت ثامن والعشرین شهر جمادی الاولی من سنة ثلاثة و سبعین ومائتین بعدالالف من الهجرة النبویة علی هاجرها الف الف سلام و تحیة سنه ۱۲۷۳ » از تقریرات کاتب معلوم میگردد ملامحمدحسین مردی عالم وزاهد ومورد توجه عموم بوده و در ۱۲۷۳ حیات داشته است ومرحوم محدث قمی (شیخ عباس) در فوائد الرضویه مینویسد که مؤلف قسطاس در یکهزار ودویست وهفتاد ودو فوت کرده وتصورمیکنم که دراستنساخ اشتباه شده باشد وصحیح آن یکهزار ودویست وهفتاد وسه باشد.

۷۳- حاجی ملامحسن بن حاجی ملاعبدالعظیم :

حاجی ملامحسن فرزندبزرگ **حاجی ملاعبدالعظیم** وازاجله علمای نجف بشمار میرفته مسموع افتاده که درزهد وورع کمتر نظیرداشته است.

حجة الاسلام ملامحمد حسین فشارکی (۱۳۵۳ - ۱۲۶۶) محضرش را درک کرده بوده و مکرر از زهدش سخن گفته است و اطلاعات بیشتری از زندگانی آن مرحوم در دست نیست .

۷۴- حاجی ملامحمد حسین بن حاجی ملاعبدالعظیم :

حاجی ملا محمدحسین از علمای معروف وبتقدس و ورع موصوف و در اصفهان در **مسجدقطبیه** امامت داشته است - یکی ازفرزندانش میرزا محمدعلی بوده که در مسجد قطبیه امامت داشته وپس ازاوفرزندش **آقاکمال** این سمت راداشته است.

۷۵- میرزامحمدصارم الدین :

میرزا محمدصارم الدین فرزند شیخ محمد ابراهیم بن محمداسماعیل بن حاج محمد ابراهیم بن ملا محمد صادق اردستانی است که معاصر علامه نوری بوده و در حائر حسینی اقامت داشته است و در نیمه دوم قرن سیزدهم و اوائل قرن چهاردهم هجری می‌زیسته است - از تألیفات او است:

لواء الحمحمد تاریخ تألیف یکهزاروسیصد و چهار(۱۳۰۴) ومطبوع در بمبئی دریکهزار وسیصد وپنج(۱۳۰۵).

صارم الدین علاوه برمراتب فضل و علم صاحب طبع شعر بوده وبعربی وفارسی اشعاری سروده ودیوانی داشته است که درآخرلواء الحمدوقصیده ازاشعارش را که در مدح امیر ـ المؤمنین علی ع و اول آن هفتاد بیت است ودومی آن پنجاه وهشت (۵۸) بیت مخمس است آورده ودرآخراشعار مخمسش گفته :

صارم الدین عبدکم بفناکم	**سادتی قداتاکم و رجاکم**
مستجیر بحبکم و ولاکـم	**وهویرجوفی النشاتین جفاکم**

املا وصلکـم و خیر تفون

و در فارسی نیزمراثی دارد و در واقع عالم وشاعر ذوالمسانین بوده است

۷۶ـ حاجی ملا محمدعلی بن حاجی ملاعبدالعظیم :

حاجی ملا محمد علی فرزند حاجی ملا عبدالعظیم از روحانیون و اهل فضل و از محضر پدرش کسب کمال و فضل نموده و بعدازفوت پدر تولیت موقوفات مدرسه زواره را عهده دار بوده است.

حاجی ملامحمدعلی دارای چندپسر بوده که ازمعاریف آنان حـاجی ملا اسماعیل که شرح حالش خواهدآمد بوده است .

۷۷ـ حاجی ملااسماعیل بن حاجی ملا محمدعلی :

حاجی ملا اسماعیل فرزند حاجی ملامحمد علی بن حاجی ملا عبدالعظیم از علمـای معاصر باشیخ محمدحسن نجفی (۱۲۱۷ـ۱۲۳۵) بوده که مورد اعتماد او وحل وفصل امور شرعیه مینموده و در اصفهان سکونت داشته است وتولیت موقوفات حاجی لطفعلی خان نیز بعد ازپدر بعهده او بوده که بوسیله برادرش حاجی ملامحمد اداره میشده است .

حاجی ملا اسماعیل مردی عالم ومتقی وباورع وصاحب فضایل اخلاقی بوده و در زمان فوت دیناری مال دنیا نداشته است ـ اصل وقفنامه مدرسه زواره که درترشیز (کاشمر فعلی) تنظیم شده بوده و دارای ده مهر من جمله مهر امام جمعه ترشیز (کاشمر) راداشته است در اختیار آن مرحوم و فعلا درنزد نواده اوموجود است .

۷۸ـ حاجی میرزامحمدجدلی :

حاجی میرزا محمدجدلی فرزند میرزا محمداسماعیل جدلی مردی فاضل و عالم وبا ورع بوده ودرسفرحج بدرود زندگی گفته است. (۱۳۲۶ق)

آن مرحوم دو زن اختیار کرده بوده یکی دختر ملامحمدتقی بن حاجی ملامحمدعلی که ازآن دو دختر داشته است ودیگری دختر میرزاعلی اکبرسلطان الواعظین که ازآن یکپسر بنام سیدابوالفضل هاشمی اردستانی متولد گردیده است که اونیزمدتی درسلک طلبه علم بوده و سپس داخل خدمت وزارتفرهنگ واخیراً بازنشسته شده است .

۷۹ـ حاجی سید مرتضی علم الهدی زواره ای :

حاجی سیدمرتضی علم الهدی فرزند حاجی سیدحسین امام جمعه زواره درزمره علماء و فضلاء زمان خود محسوب ودر مسجدجامع زواره سمت امامت داشته است ـ پس از فـوت از وی چندپسر باقی ماند که معروفترین آنها حاجی میرزاحسام الدین امامی که سمت امامت مسجدجامع زواره را بعدازپدر داشته ودیگری میرزا مظفرامامی ازوکلای دادگستری بودند وهردورخ درنقاب خاک کشیده اند .

۸۰ـ حاجی ملامحمد مهرآبادی :

حاجی ملا محمد مهرآبادی فرزند حسن بن جمال ازطایفه جمال مهرآباد است که مدتی درکاشان بتحصیل علوم دینیه مشغول وپس ازفراغت ازتحصیل درآنجا اقامت گزیده و در سال یکهزار وسیصدونوزده (۱۳۱۹) قمری هجری زندگی رابدرود گفته است .

حاجی ملامحمد مردی متقی وباورع وبافضل ومورد ستایش وتوجه مردم بوده است.

۸۱ـ حاجی سیدمحمدعلی زواره ای :

حاجی سید محمدعلی فرزند میرابوطالب بن میرمحسن بن میر تقی بن میر محمد شفیع است که در مدرسه متصل به مسجد سید اصفهان واقع در محله بید آباد تحصیلات معمولی زمان را بپایان رسانیده ومعاصر باحجة الاسلام حاجی سیداسدالله رشتی (۱۲۹۰ـ۱۲۲۷) بوده است .

حاجی سید محمدعلی در زواره مقیم و در مسجدکرسی ونیزمسجد با غبازان امامت داشته و در سن نود و شش سالگی فوت ودرقبرستان زواره مدفون است.

۸۲ـ سید اسماعیل بن حاجی سید محمدعلی زواره ای :

سیداسماعیل فرزند سیدمحمدعلی مذکور درردیف بالادر زواره بتحصیل علوم مقدماتی پرداخته و سپس درسال یکهزار وسیصد ودوازده (۱۳۱۲) هجری قمری بطهران عزیمت ودر آنجا مشغول تحصیل ومشق خط گردیده است اغلب متون فقه و کتب عربیت را تحصیل کرده وخط نسخ را بسیارخوب مینوشته ـ چندقرآن نوشته آخرین اثراوتابلوی بوده که درآن آیه نور را نوشته وتزیین نموده وپایان آن عبارت :

« کتبه اقل ابناء العلماء سید اسماعیل الطباطبائی الزواره ای سنه ۱۳۲۲ قمـری هجری » میباشد .

نامبرده درسال یکهزار ودویست ونود وچهار(۱۲۹۴) هجری قمری متولد و درسال یکهزار وسیصد وسی وشش هجری قمری در طهران بمرض مشمشه درگـذشته ودرقبرستان چهارده معصوم خارج دروازه حضرت عبدالعظیم مدفون است .

۸۳ـ سید حسین طباطبائی زواره ای :

سیدحسین ازطایفه میرمحمدشفیع غیرازمیرمحمدشفیع معروف بوده که سالها درنجف اشرف تحصیل وسپس بزواره مراجعت واین اواخردرطهران ودرامین زندگی میکرده وفوت

ودرعلی بن جعفر مدفون است .

۸۴- سید محسن بن سید حسین:

سید محسن فرزند سید حسین نوشته شده درردیف پیش ازعلمای معروف و درمدرسه صدر طهران مقیم بوده است.

نامبرده درسال یکهزار وسیصد وسی وسه (۱۳۳۳) هجری قمری فوت ودرعلی بن جعفر قم مدفون است .

۸۵- شیخ محمدعلی کچوئی :

شیخ محمدعلی بن حسین بن علی بن بهاءالدین ازعلماء و نویسندگان کچوی اردستان است که درقم متوطن شده وازاوست کتاب: **انوارالمشعشعین فی بیان شرافة قم والقمیین** بفارسی مرتب بردوازده باب ودرهربابی چندفصل دربیان زمین قم وکسانیکه در آنجا وارد شده اند وعلماء وشعراء ومهندسین میباشد ودرسه مجلداست وازتألیف جلداول آن در تاریخ یکهزار وسیصدوهفده (۱۳۱۷) قمری هجری فراغت یافته ودرسال یکهزاروسیصد وبیست وپنج (۱۳۲۵) هجری قمری بطبع رسیده است.

طبق شرحی که علامه معاصر سیدشهاب الدین نجفی ذیل یادداشتهای نگارنده مرقوم داشته اند اصل کتاب مفصل است وآنچه طبع شده ملخص جلداول بوده وجلد ثانی در احوال امام زادگان است ونسخه ایکه نزدایشان موجود است همان جلد دوم است وجلدسوم در احوال محدثین قم است .

آن مرحوم داماد حجةالاسلام آقا میرزا ابوالحسن فرزند آیت الله حاج ملا محمد صادق قمی بانی مدرسه حاجی درقم بوده است واعقابی دارد و خودش از حاجی نوری روایت مینماید وفاتش دریکی ازسالهای یکهزار وسیصد و سی و پنج (۱۳۳۵) هجری قمری یا (۱۳۳۶) یا (۱۳۳۷) یا (۱۳۳۲) واقع و قبرش در مقبره شیخان است.

در قم طایفه ای هستند که اصلا کچوئی می باشند ونوعاً شغل معماری وبقالی دارند و معروف به گل فشان وطائفه الهی میباشند .

۸۶- سیدیوسف موغاری :

سید یوسف موغاری ازعلماء وفضلای موغار بوده که تحصیلات خودرا درکاشان باتمام رسانیده واغلب درکاشان درمدرسه سلطانی اقامت داشته دراواخر سن ازگرانی ۱۳۳۶ قمری در موغار دارفانی را وداع گفته است.

بطوریکه ازمرحوم والد شنیدم سیدیوسف مردی درویش مشرب وخوش عقیده و با فضل بوده است.

۸۷ - ملا اسمعیل موغاری :

ملا اسماعیل مردی فاضل وزاهد و متقی واز ائمه جماعت موغار بشمار میرفت درحدود سال یکهزار و سیصد وپنجاه (۱۳۵۰) قمری هجری وفات وبلاعقب بود.

۸۸- ملامحمدحسین ظهیری مهرآبادی:

ملامحمدحسین معروف به آخوندبزرگ فرزند ملامیرزای مهرآبادی است که پس از طی تحصیلات مقدماتی درنزد پدرش چند سال در مدرسه زواره بتحصیل اشتغال داشته سپس بکاشان عزیمت و در آنجا درمدرسه سلطانی اقامت گزیده و بدرس وبحث مشغول میگردد . ازمحضر حاجی میرسیدمحمد علوی بروجردی نحووصرف ومعانی بیان وازمحضر حاجی میرزافخرالدین نراقی فقه واصول استفاده نموده است برای اینکه باعلمای اصفهان هم محاضراتی نموده وکسب فیض کند چندسال هم دراصفهان اشتغال وازمحضر میرزابدیع معروف و میرزاعبدالعلی هرندی وآخوند ملامحمد کاشانی استفاده کرده است .



ملامحمدحسین ظهیری از سالهای یکهزاروسیصدوسه (۱۳۰۳) قمری هجری بعد که پدرش وفات یافته رسماً بمراجعات امورشرعیه سفلای اردستان مشغول شده وتاپایان سال یکهزار وسیصدوچهارده شمسی (۱۳۱٤) که زندگی رابدرود گفته بهمان شغل اشتغال داشته است.

نامبرده ازروحانیون وارسته وبی آلایش و متواضع و نافع بحال مردم بوده است و از هیچگونه کمک ومساعدتی دریغ نمیکرده وپیوسته مردم را ارشاد وراهنمائی مینموده وازاینرو موردتوجه عموم مردم بوده است چنانچه کسی باو دشنام هم میداد حرفی نداشت وصرف نظر میکرد جه بسا میشد که دشنام دهنده وقتی عکس العمل اورا میدید یا میشنید از کرده خود پشیمان شده و خجل میگردید ومعذرتها میخواست .

خط شکسته را نیکو مینوشت و درتنظیم نوشتجات شرعی مهارتی داشت اغلب بمنبر میرفت و بموعظت و ذکرمصائب معصومین میپرداخت وچون حسن صوت داشت درمردم مؤثر بود.

ملامحمدحسین درسال یکهزارو دویست و هشتاد قمری هجری درمهرآباد سفلای اردستان متولدو درپایان سال یکهزار و سیصدوچهارده شمسی (۱۳۱٤) چهار ساعت ازشب پنجشنبه ۲۵ ذیحجه ۱۳۵٤ قمری که فردای آن عیدنوروز سال یکهزاروسیصد وپانزده (۱۳۱۵) شمسی

هجری بود بدون عارضه کسالت ندای حق را لبیک گفت و جان بجهان آفرین تسلیم کرد و در قبرستان مهرآباد درمجاورت غربی شارع مدفون گردید.

از آن مرحوم پنج پسر باسامی ابوالقاسم دفیعی مهرآبادی (نگارنده) حبیب‌الله ظهیری مهرآبادی ـ محمد ظهیری مهرآبادی ـ رضا ظهیری مهرآبادی ـ ابوالفضل ظهیری مهرآبادی باقی مانده است که هر کدام دارای فرزندان متعددمی باشند.

۸۹ ـ حاجی میرزامحمد شیخ العلماء اردستانی :

حاجی میرزا محمدفرزند حاجی سیدباقر بن میرمحمد شفیع اردستانی طباطبائی است که سلسله نسبشان در جغرافیای نژادی اردستان در بخش اول کتاب ذکر شده است.

نامبرده از روحانیون و علمای زمان و اجله سادات طباطبای آن سامان بوده وبزهد و تقوی موصوف وبنیك نامی معروف و از طرف قاطبه مردم اردستان مورد احترام و تکریم بوده است .

حاجی میرزامحمد در تاریخ سال یکهزارودویست وپنجاه ویك (۱۲۵۱) قمری متولد و در تاریخ سال یکهزاروسیصدو چهل و دو (۱۳۴۲) هجری قمری در نودویك سالگی وفات یافته و جسدش از اردستان بنجف اشرف حرکت و در آنجا مدفون گردیده است.

مرحوم حاجی شیخ العلماء دارای فرزندانی بود که از معاریف آنان میرزا محمد علی اردستانی و میرزا عبدالوهاب معروف بحکیم و سیدمحمدباقر بوده که همگی رخ در نقاب خاك کشیده واعقابی دارند.

۹۰ ـ میرزا محمدعلی متولی اردستانی :

میرزا محمدعلی فرزندمیرزا ابوالقاسم ازطایفه سادات سیدروح‌الله اردستانی و ازعلمای جامع و باتقوی وزهد زمان خود بشمار است.

مرحوم متولی علاوه براینکه در اردستان مورد توجه عموم و امامت داشته متولی موقوفات مدرسه نیم‌آورد اصفهان نیز بوده است وچون بشرائط وقف عمل میکرده ازطرف بزرگان علماء اصفهان ازقبیل حجة‌الاسلام سیدمحمدباقر درچه‌ای (۱۲۶۴ـ۱۳۴۲) وشیخ عبدالکریم جزی (م ـ ۱۳۳۹ق) وحاجی ملامحمدحسین فشارکی (۱۳۵۳ـ۱۲۶۶) نیز تأئید میگردیدو مورد احترام بوده است.

مرحوم متولی درسال یکهزارو سیصدوچهل قمری دراردستان درگذشت و بریاض قدس انتقال یافت .

فرزند ارشد آن مرحوم عطاءالله جدلی بود که چندی بعد از پدر بمرض سل وفات یافت از فرزندان معروف او درزمان تحریر هلال‌الدین جدلی است که تولیت موقوفات مدرسه نیم‌آورد رانیز عهده دار است .

۹۱ ـ ملا غلامعلی اردستانی :

ملاغلامعلی فرزندملامحمد معروف بقاضی از علمای زمان خود محسوب و درامورشرعیه دخالت داشته است در تنظیم نوشتجات شرعی کمال مهارت را بکارمیبرده است.

ملا غلامعلی پس از طی شش واسطه بملا محمد صادق اردستانی معروف به پهلوی حکیم ربانی متصل میگردد .

نامبرده درروزجمعه یازدهم رمضان یکهزار وسیصدو چهل و چهار (۱۳۴۴) هجری قمری درسن هفتادوپنج سالگی دار دنیاراوداع نمود وبدارآخرت شتافت و باین ترتیب تاریخ تولدش یکهزارودویست و شصت و نه بوده است .

دکتر سیدشهاب‌الدین نیری معروف به محیی‌الحکمه در تاریخ وفات او سروده است.

روز جمعه یازده روز از صیام   روح پاکش شد ز آلایش بری
یکهزارو سیصدوچهل باچهار   رفته بود از هجرت پیغمبری

۹۲ ـ ملایعقوب کبودانی :

آخوند ملایعقوب معروف بجلالی فرزند حاجی ملااسماعیل بن ملایعقوب بن حاجی ملا اسماعیل است که در محله کبودان اردستان بامامت وحل وفصل امورشرعیه اشتغال داشته ـ نامبرده از علماء وروحانیان زمان خود بشمارو ازهرجهت مورد احترام بوده است.

در سال یکهزاروسیصدو بیست و هفت (۱۳۲۷) شمسی در سن کهولت (هشتاد سالگی) بدارباقی شتافت وفرزندان و دوستان خودرا داغدار ساخت .

۹۳ ـ حاجی میرزا محمدواعظ زواره‌ای :

حاجی میرزا محمدفرزند میرزا باقرمعروف بمیرزا کوچك از احفاد میرزا رفیعای نائینی بشرحی که در جغرافیای نژادی زواره دربخش اول کتاب مذکور شده است. ازعلماء وعاظ معروف بود که در اوائل سلطنت رضاشاه پهلوی برحمت ایزدی پیوست ازاولاد معروف آن مرحوم سیدمحمدعلی نهادفتوحی بود که شرح حالش جداگانه خواهد آمد.

۹۴ ـ حاجی میرزا علی اکبر بن حاجی میرزاعبدالله زواره‌ای:

حاجی میرزاعلی اکبر معروف بمدنی از سلسله سادات طباطبا بشرحی که در جغرافیای نژادی زواره دربخش اول کتاب مسطور است از فضلاء وخوشنویسان خط شکسته بوده که تحصیلات مقدماتی را درکاشان وسپس مدتی دراصفهان بتحصیل اشتغال داشته است.

نامبرده در زواره مقیم و بامور فلاحت میپرداخته ودر کارهای حل وفصل امور شرعیه دخالت نمیکرده است .

تقریباً دراواخردوره سلطنت رضاشاه پهلوی و اوائل سلطنت اعلیحضرت محمدرضاشاه برحمت حق پیوست وچندپسر ازخود بیادگار گذاشت .

۹۵ ـ شیخ محمدحسین مهردورنی :

شیخ محمدحسین مهردورنی مردی عالم و فاضل و پرهیز کار و برای احتیاط درامور شرعیه دخالت نمیکردو اغلب بامور تجارت وزراعت میپرداخت مکنتی هم داشت درسال (۱۳۳۲ش) وفات یافت مهردورن از قراء برزاوند اردستان ودرمجاورت کجان و نهوج واقع شده است.

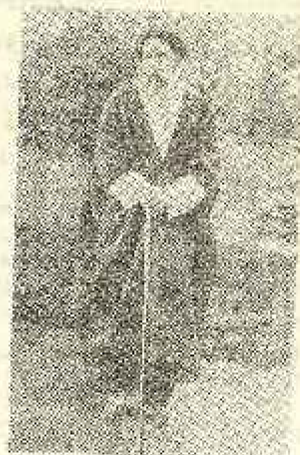
از اعقاب آنمرحوم شیخ محمد مهردورنی است که درهمان مهردورن مانند پدر بشغل

زراعت وتجارت اشتغال دارد .

۹۹ ـ سید حسن مدرس سرابه‌ای :

سید حسن مدرس فرزند سید اسماعیل بن سید عبدالباقی بن حاجی میرعابدین طباطبائی مردم سرابه از دهات کچو یه‌مثقال بلوک سفلای اردستان که از اجله سادات طباطبای زواره محسوب و بستگانش از زواره بسرابه مهاجرت نموده‌اند .

مدرس پس از طی تحصیلات مدتی در اصفهان بتدریس علوم معقول و منقول میپرداخت واز علمای عصر خود محسوب بود ودر اثر انقلاب استبداد بمشروطه از طرف علماء اعلام بعنوان طراز اول مجتهدین مجلس شورای ملی در دوره دوم تعیین و انتخاب گردید و مدتها وارد عالم سیاست



بود که جزئیات حال او در تواریخ معاصر ضبط است و برای تیمن وتبرک عین شرحی را که خود آن مرحوم در جواب روزنامه اطلاعات نوشته وآن جواب در شماره ۶۴۶ ـ ۸/۸/۱۳۰۶ روزنامه مزبور درج گردیده است ذیلاً مینگاریم :

« بسم الله الرحمن الرحیم ـ خدمت باشرافت مدیر محترم روزنامه اطلاعات وفقه الله تعالی « تقاضا فرموده‌اید سر گذشت خود مرا از لحاظ شریف بگذرانم اجابةً بنحو اختصار تصدیع « میدهم ولادت من در حدود یکهزار ودویست وهشتاد وهفت هجری که تقریباً فعلا (۱۳۰۶) ش « قریب شصت سال زندگانی را طی نموده‌ام مولدم قریه سرابه کچو از توابع اردستان پدرم « اسماعیل جدم میرعبدالباقی از طایفه میرعابدین که فعلا هم اکثر آنها در آن قریه میباشند از « سادات طباطبائی واصلا زواره‌ای شغل پدر وجد من منبر و تبلیغ احکام الهی جدابی من « میرعبدالباقی از زهاد محسوب بودند مهاجرت بقمشه واقع در جنوب اصفهان در خط وضریق « فارس نموده مرا هم در سن شش سالگی تقریباً بجهت تربیت هجرت داده بقمشه نزد خود بردند « سن صباوت را خدمت آن بزرگوار بسر برده چهارده سال تقریباً از عمرم گذشت که جدم « مرحوم شد حسب الوصیه آن مرحوم تقریباً در سن شانزده سالگی بجهت تحصیل باصفهان « آمدم سیزده (۱۳) سال در اصفهان مشغول تحصیل بودم در سن بیست و یکسالگی پدرم مرحوم شد

« مدت توقف در اصفهان قریب سیزده سال شد قریب سی نفر استاد در این مدت از علوم « عربیت وفقه واصول ومعقول درك کردم که از برجسته آنها در علوم عربیت مرحوم آقامیرزا « عبدالعلی هرندی نحوی بوده که تقریبا هشتاد سال عمر داشته صاحب تصانیف زیاد ولی از « بی اقبالی دنیا مهجور ماند ودر علم معقول مرحومین جهانگیرخان قشقائی وآخوند ملا « محمد کاشانی که هردو عمر خود را در مدرسه صدر اصفهان بآخر رسانیده بوضع زهد دنیا « را وداع فرمودند .

« بعداز واقعه دخانیه بعتبات عالیات مشرف شدم بعداز تشرف حضور حضرت آیت‌الله « حاجی میرزا حسن شیرازی رحمة‌الله علیه بجهت تحصیل توقف در نجف اشرف را اختیار « کردم علماء و بزرگان آن زمان را یتمناً و تبرکاً کلا درك کرده و از اغلب استفاده نمودم « ولی عمده تحصیلات من خدمت مرحومین مغفورین حجتین کاظمین خراسانی و یزدی بوده « تشرف من در عتبات تقریباً هفت سال شد » .

« بعد مراجعت باصفهان نمودم در مدرسه جده کوچك مدرسه ایست باین اسم در اصفهان « مشغول تدریس فقه واصول شدم بترتیبی که فعلا هم در مدرسه سپهسالار مشغولم و از خداوند « توفیق میخواهم که بهمین قسم بقیه عمر را مشغول باشم . بعداز مراجعت از عتبات در اصفهان « فقط از امورات اجتماعی مباحثه و تدریس را اختیار کرده بودم تا زمان انقلاب استبداد « بمشروطه مجبوراً اوضاع دیگری پیش آمد که میتوان گفت اسم الخرق علی الراقع بر حسب امر « حجج اسلام عتبات عالیات ودعوت دوره دویم مجلس شورای ملی بعنوان طراز اول نظارت مجلس « شورای ملی بطهران آمدم ودوره های مجلس را تاحال ادراك کرده‌ام دیدنیها را دیده‌اید « وشنیدنی‌ها را شنیده‌اید در مدت چندسال انقلاب از جمله وقایعی که بر من روی داده دوسال « مهاجرت است با مجاهدین ایرانی در جنگ عمومی که بمسافرت عراق عرب و سوریه واسلامبول « منتهی شد که تفصیل آن را مجالی باید و نیز دودفعه مورد حمله شدم یکی در اصفهان در مدرسه جده « بزرگ در وسط روز چهار تیر تفنگ وغیره بمن انداختند ولی موفق نشدند و آنها را « تعقیب نکردم ومرتبه دوم سال گذشته بود که جنب مدرسه سپهسالار اول آفتاب که بجهت « تدریس بمدرسه میرفتم در همین ایام تقریباً ده نفر مرا احاطه نمودند و فی الحقیقة « تیر باران کردند از تیرهای زیادی که انداختند چهار عدد کاری شد سه عدد بدست چپ « مقارن پهلو جنب همدیگر زیر مرفق وبالای مرفق و زیر شانه حقیقة تیراندازان قابلی « بودند در هدف کردن قلب خطا نکردند ولی مشیت الهی سبب را بی‌اثر نمود یکعدد هم « بمرفق دست راست خورد ولاحول ولاقوة الابالله العلی العظیم فی هفتم شهر ربیع الثانی « یکهزارو سیصد و چهل وشش مدرس » .

ازشرحی که مرحوم مدرس نگاشته اصول زندگانی او معلوم میگردد و برای خوانندگان جزئیاتی مبهم میماند ازقبیل اینکه طایفه میرعابدین از کجا تشکیل وچه شده که بسرابه کچو یه‌مثقال مهاجرت کرده و چرا مدرس در کودکی از پدر و مادر جدا و بقمشه برده شده است و نیز بقیه زندگانی او ازسال ۱۳۰۶ تا تاریخ شهادت که تاآن حد که مقدور است بشرح ذیل بیان میگردد :

آنچه معروف محل است دراواخر سلطنت فتحعلیشاه قاجار مردم سرابـه گجویه مثقال ازمیرعابدین نام از سادات طباطبای مدینة السادات زواره دعوت میکنند که درآنجا اقامت گزیده و امورات شرعی آنان‌را از هرقبیل فیصله دهد . میرعابدین هم قبول کرده و درسرابه اقامت می کند و بتدریج احفاد اوزیاد میشوند و طایفه میرعابدین تشکیل میگردد ظاهرا بین میرعابدین ومیرعبدالباقی فاصله‌ای دربین نبوده است .

سیداسماعیل پسرمیرعبدالباقی و نبیره میرعابدین دخترسیدکاظم سالارطباطبائی را که با طایفه میرعابدین قرابت داشته‌اند ازدواج مینماید وازآنها سید حسن کـه بعد بنام مدرس مشهور گردیده متولد میشود .

چون اغلب دخترسید کاظم در زواره نزد پدرش زندگی میکرده درموقعی که مدرس شش ساله بوده و فصل‌درو رسیده یکی از ملاکین زواره مشغول حصاد بود و کودکان زیادی من‌جمله مدرس درآنجا گرد آمده بودندکه برخی برای تماشا وپاره‌ای برای خوشه‌چینی ملاك برای اینکه کودکان را دور کند باترکه انار باآنان‌حمله میکند . سید حسن مدرس‌هم مورد حمله واقع ویك ترکه ببازوی اواصابت میکند .

کودك شش‌ساله با فزع وزاری نزد مادرش میرود وزاری میکند وکم‌بکم این قضیه بگوش پدرش سیداسماعیل میرسدتصمیم‌میگیرد پسررا ازمادر جداکند وببرد بنزد خودش بسرابه ولی‌برای‌اینکه دومرتبه مادرش اورا بزواره نبرد دنبال‌پدرش میرعبدالباقی‌روانه قمشه (شهرضا) میکند و در آنجا میماند تا همانطورکه خود مدرس شرح داده زندگیش ادامه‌پیدامیکند وچنانکه تفصیل آن داده‌شده دوره زندگانی‌سیاسی‌مدرس درمجلس‌شورایملی شروع میگردد .

میگویند وقتی مدرس درزواره مورد اهانت واقع‌شد طوری مخفیانه اورا ازآن‌محل خارج کردندکـه‌کسی مستحضر نگردد و وقتی کـه مدرس از اصفهان بعنوان طراز اول بطهران میآمد باندازه‌ای اورا تجلیل و بدرقه کردندکه‌کمتر نظیر داشت ـ کسانی که درگذشته‌اند و زمان هر دو موضوع را درك کرده‌اند اینگونه تحـولات را درس عبرت پنداشته‌اند .

مدرس بطوریکه خود درشرح حالش‌نوشته درسال هزارو دویست وهشتاد وهفت‌متولد ودرسال یکهزار ودویست ونودوسه بقمشه مهاجرت وازسال یکهزاروسیصدوسه (۱۳۰۳ق) دراصفهان‌بتحصیل‌مشغول وازسال یکهزاروسیصدو شانزده قمری (۱۳۱۶ ق) بنجف اشرف مشرف و درسال یکهزارو سیصدو بیست وسه قمری (۱۳۲۳ ق) از نجف معاودت و در اصفهان بتدریس مشغول گردید و در سال انتخابات‌دوره دویم مجلس‌شورای ملی‌بطهران عزیمت نمود .

مدرس‌ازسال ۱۳۰۶ شمسی‌ببعد گرفتار حبس وتبعید گردید و مدت یازده سال بدین منوال درکلات وکاشمر (ترشیزسابق) بسربرد وبالاخره در دهم آذرماه یکهزار و سیصدو هفده (۱۳۱۷ ش) شمسی مطابق باليلة بیست و هفتم رمضان یکهزارو سیصدو پنجاه و هفت (۱۳۵۷ق) قمری رهرستم ازدست دژخیمان زمانه چشید وشبانه او را درآنجا دفن کردند

برای اطلاع از شرح وقایع شایسته است بکتاب تاریخ عبدالله مستوفی و بپرونده دادرسی دژخیمان این‌بزرگوار مراجعه‌شود تادرجه قساوت قتلةومظلومیت اوهویدا وروشن گردد . آیت‌الله نجفی مرعشی‌ازآن مرحوم اجازه روایتی دارد وخود اوهم ازآخوند ملامحمدکاظم خراسانی مجاز بوده‌است .

۹۷- سید میرزا اردستانی :

سید میرزا فرزند سید اسماعیل بن میرعبدالله بن سیدمرتضی بن حاجی‌میراسماعیل از سادات‌حسینی‌اصفهان موسوم بخاتون‌آبادیهااست که جداعلایش حاجی‌میراسمعیل‌ازاصفهان باردستان مهاجرت کرده است .

مرحوم سید میرزا تحصیلات خودرا دراصفهان بپایان رسانیده و درآنـجا اقامت گزیده درمسجد سرخی امامت داشت و دوزن هم اختیار کرده بود ولی‌ازهیچکدام‌فرزندی نداشت بفقروفاقه زندگی‌میکردمردی فوق‌العاده باورع‌وتقوی بود نگارنده مکرردرحجره او وارد شدم‌که متاجردرس‌میداد حجره او درمدرسه جده‌کوچك بود وسالها درآن‌حجره تدریس میکرد وعده‌ای از فضلاء از محضر او استفاده‌کردند ازآن جمله سید محمد رضا ذفتی بیدآبادی بود .

مرحوم سید میرزا درسن‌کهولت تقریباً هشتادسالگی درماه رمضان‌سال یکهزار و سیصدو چهل‌وهفت(۱۳٤۷ق) قمری‌هجری دار دنیارا وداع گفت و در تکیه ملك نزدیك حوض دم در ورودی بچند قدم فاصله مدفون گردید .

۹۸- میرزاعباس مه‌آبادی :

میرزاعباس فرزند جعفربن محمد باقراردستانی بوده‌که در ماه‌آباد ریگستان‌زواره تولد یافته وبا اینکه درسن بلوغ بتحصیل اشتغال یافته درنتیجه‌پشتکار وجـدیت از فضلاء زمان خود محسوب وخط شکسته را بسیار خوب مینوشته ـ در تشکیلات سال یکهزار و سیصدوشش (۱۳۰٦ش) شمسی دادگستری (وزارت مرحوم علی‌اکبرخان‌داور) بسمت‌رئیس دادگستری اصفهان‌تعیین‌ومدتی‌باین‌شغل باقی تااینکه درچند سال‌قبل‌وفات یافت ـ فرزند معروف‌اومیرزاابوالفضل ماه‌آبادی است‌که بخدمت وزارت فرهنگ اشتغال‌دارد .

۹۹- مؤید موغاری

شیخ جعفرمعروف بمؤید موغاری درخانواده متوسطی بدنیاآمده وپس از فراغت از مکاتیب محلی‌دراصفهان بتحصیل‌اشتغال‌ودرمدرسه صدرسکونت‌داشته وازمحضر اغلب‌مدرسین ازقبیل شیخ‌علی‌مدرس‌یزدی متوفی(۱۳۵۳ق) وشیخ محمدحکیم خراسانی‌متوفی(۱۳۵۵ق) وسید محمد نجف‌آبادی متوفی(۱۳۵۸ق) استفاده نموده است و در حدود سال یکهزارو سیصدو هشت (۱۳۰۸ش) شمسی بموغار معاودت و درآنجا بامور شرعیه اشتغال داشت‌در اثر کسالتی که عارضش شده و برای مداوا بطهران آمده بود درآنجا فوت نمود خداوند اورا بیامرزد .

۱۰۰- شیخ‌محمد جعفر شارح القران ذاغلی:

شیخ‌محمد جعفر مردم‌ذاغل‌سفلای اردستان ازعلماء ومجتهدین است که درسن‌هیجده سالگی بفکر تحصیل افتاده وبا اینکه هیچگونه وسیله‌ای برایش فراهم نبوده وپدری نداشته وفقیرونیازمند بوده وباوضع سختی مدتی درمهرآباد وبعد در زواره وسپس درکاشان‌مشغول تحصیل‌بوده است .

دربدو امرروزها عملگی میکرده وشبها درس میخوانده بتدریج هفته‌ای سه‌روز کار میکرده وبقیه ایام هفته را درس میخوانده - شبها ازچراغ‌حوض خانه استفاده میکرده .

حاجی محمدتقی نیل فروش تاجرکاشانی که‌ازوضع‌او مطلع میشود وسائل کارش را فراهم میکند وجداً بتحصیل مشغول میشود وسپس بنجف اشرف مشرف و طولی نمیکشد که از فضلاء حوزه درس‌آخوند ملامحمدکاظم خراسانی وفاضل شربیاتی بشمار میرفته است .

پس از اقامت طولانی در نجف و استجازه از عده‌ای از علماء و مجتهدین بزرگ بر طبق درخواست قوام‌الملک شیرازی بنمایندگی مردم شیراز بشیراز مهاجرت ودرآنجا مرجع امور شرعیه می‌گردد و بیش از چهل سال درشیراز اقامت می‌کند اخیراً گاهی بطهران مسافرت می‌نمود تا در سال یکهزار و سیصدو بیست و هفت (۱۳۲۷ش) در طهران درگذشت و در ابن بابویه مدفون گردید در هنگام فوت قریب به هشتادسال‌داشت

ازمرحوم‌شیخ‌محمدجعفرشارح‌القرآن‌فقط دختری باقی است که ازاواخرپس ازفوت عیال اولش که قبلادرازدواج‌امام جمعه شیراز بوده از زن‌دومش متولد شده است .

تالیفاتی نیزداشته از قبیل عدالت سلطان که بطبع رسیده و مختصراست که هنگام مراجعت سلطان احمد شاه قاجار از فرنگ درموقع ورود بشیراز باو تقدیم‌شده و دیگر کتاب نصرت الاسلام دررد منکرین اسلام که بچاپ نرسیده وهنگام فوت جزء کتابهای او بوده که درمنزل مشهدی ابراهیم ذاغلی‌وجود داشت .

۱۰۱- حاجی‌میرزا حسام‌الدین امامی زواره‌ای:

حاجی میرزا حسام الدین امامی فرزند حاجی سید مرتضی‌بن‌حاجی‌سیدحسین‌بن سید مرتضی‌بن میرمحمد حسین‌بن حاجی‌میرمحمد باقربن میرمحمد حسین بوده است که درخانواده‌ای اهل‌علم وفضل بدنیاآمده وپس‌از فراغت ازتحصیلات مقدماتی درزواره‌مدتی دراصفهان‌ونجف‌اشرف بتحصیل اشتغال داشته است :

آن مرحوم ذوقی مخصوص بحل‌لغز و معما داشت ومکرر بانگارنده در این گونه موضوعات مباحثه ومذاکره میکرد- درسالهای اواخر در زواره بامور کشاورزی وامامت مسجد جامع اشتغال‌داشت

درحدود پایان سال‌یکهزارو سیصدوسی ویک(۱۳۳۱ش) درحضرت عبدالعظیم بعد از عمل‌جراحی وفات یافت و برای همیشه سر درنقاب خاک کشید خداوند او را بیامرزد و عاقبت دیگرانرا بخیر کند .

رونوشت وقفنامه محمدبن احمدرستم معیار قرشی مربوط بزواره‌را که درقرن هشتم

تهیه‌شده بوددرنزدآن مرحوم ملاحظه ویادداشت کردم .

۱۰۲- سیدحسن‌ابن سیدمرتضی زواره‌ای:

سیدحسن ازطایفه معروف بملامرتضی وازعلمای زواره که مرجع‌امورشرعیه بوده‌است نامبرده چهارپسر باسامی:

۱- حاجی‌سید مرتضی ۲- میرزامحمد علی‌معروف بشریعتمدار ۳- میرزا ابوتراب ۴- میرزا خلیل‌داشته که‌آنان‌نیز بدارآخرت سفر کرده‌اند .

۱۰۳- میرزا نصراللهبن سیدمرتضی‌زواره‌ای:

میرزا نصرالله فرزند سید مرتضی از طایفه معروف بملا مرتضی (ظاهراً همان سید مرتضی‌بوده وخود نیزازعلماءزمان‌بوده است) ازفضلاءوقت وامام مسجدپامنار(بن کویه) بوده است .

ازآن مرحوم فقط پسری‌بنام سید مرتضی‌معروف بفقیه مرتضوی باقی بوده که بعداز پدر سمت‌امامت مسجدمزبوررا داشته است وچندسال قبل‌فوت شد .

۱۰۴- حاجی آقا سیدمرتضی‌زواره‌ای:

حاجی‌آقا سید مرتضی‌فرزند حسن‌بن سید مرتضی ازعلماء ومرجع امور شرعیه‌بوده است وتقریباً درچهل‌سال‌قبل یعنی‌یکهزاروسیصدو شمسی(۱۳۰۰ش)وفات یافت ازآنمرحوم دوپسر باسامی:

۱- میرزا حسن‌عالمزاده که‌از فضلاء وخوشنویسان بوده ووفات یافته‌است ۲- حاجی میرزا حسین‌عالمزاده ازقضات‌سابق‌دادگستری باقی‌ماند .

۱۰۵- میرزا محمدعلی‌شریعتمدار زواره‌ای :

میرزا محمدعلی معروف بشریعتمدار فرزند سید حسن‌بن سید مرتضی از روحانیون ومرجع امور شرعیه زواره بشمارمیرفت ودرزواره سکونت داشت واصولا این‌خانواده‌مورد احترام‌بودند چندسال پیش‌فوت شده وازآن مرحوم دوپسر باقی‌است که‌اولی‌سیدمحمدشریعتی ازاهل‌علم ودومی سرهنگ‌سید حسین‌پرتو که درشهربانی خدمت میکند :

۱۰۶- سیدمرتضی‌بن‌سید نصرالله زواره‌ای :

سید مرتضی فرزندسیدنصرالله معروف بفقیه مرتضوی ازطایفه ملامرتضی ازروحانیون باتقوی و باورع بوده که بعدازپدر بامامت مسجد پامنار(بن کویه) زواره مشغول بوده است و درچند سال قبل درسن کهولت بدرود زندگی کرده‌است .

ازآن مرحوم فرزندانی باقی‌مانده که شرح‌آن در جغرافیای نژادی زواره دربخش اول کتاب ذکرشده است .

۱۰۷- میرزا محمد علی حجت:

میرزا محمدعلی فرزندمیرزامعصوم معروف‌به‌حجت‌ازسادات طباطبا وازطایفه‌میرزاآقا

علی است که تحصیلات خودرا درزواره واصفهان انجام داده ودرمحل بامورشرعیه اشتغال میورزیده ودراواخرعمرازنظرکسب معیشت بتدریس در مدارس جدید میپرداخته است چند سال قبل فوت وازاودوپسر باقی‌مانده‌است .

۱۰۸- حاجی میرزا حسن فاطمی اردستانی:

حاجی میرزا حسن‌فاطمی فرزند سید میرزاابن حاجی‌سید اسماعیل‌بن سیدمحمد بن حاجی میراسماعیل‌ازسادات حسینی‌اصفهان است که جداعلایش حاجی میراسماعیل‌ازاصفهان باردستان مهاجرت وسکونت اختیار نموده است حاجی میرزا حسن‌فاطمی تحصیلات‌خودرا دراصفهان وازمحضر مرحوم حجة‌الاسلام سیدمحمد باقر درچه‌ای نیزاستفاده نموده است و یکسال قبل‌ازفوت بزیارت مکه معظمه مشرف گردید.

بعدازتشکیل ثبت‌اسناد دراردستان‌متصدی دفتراسنادرسمی بودو کمتر کسی ازعمل‌ایشان شاکی بوددر اواخرسال‌یکهزاد وسیصد وسی(۱۳۳۰ش) شمسی‌دراردستان زندگی رابدرود گفت ودرقبرستان‌آنجا مدفون گردید .

از مرحوم فاطمی چند فرزند باقی‌ماند که معروف آنان سید محمد فاطمی است‌که دراصفهان سکونت دارد .

۱۰۹- ملامحمد جعفرمهر آبادی آدرمنابادی :

ملامحمد جعفرفرزند حسن‌بن باقر از طایفه محمد حسین مهر آباد سفلای اردستان درمهرآباد متولد وتحصیلات علوم قدیمه را درکاشان و اصفهان انجام داده است - پس‌از فراغت ازتحصیل برحسب توصیه شریعتمدارصفهانی درقریه‌آدرمناباد برخوانی بامورشرعیه پرداخته ومورداحترام عموم مردم‌آنجا بوده است سرانجام درتاریخ نوزدهم رمضان‌المبارك یکهزاروسیصد وچهل وهشت قمری(۱۳۴۸ق) درسن کهولت دارفانی‌رابدرود گفت وازخود پسرانی بنام شیخ حسین و شیخعلی علیمی بیادگار گذاشت - شیخعلی‌هم درسال یکهزار و سیصد وچهل شمسی‌در گذشت.

۱۱۰- مدرس کهنگی :

حاج میرزا محمد حسین مشهور بمدرس فرزند حاجی‌سید محمدابراهیم‌بن حاجی میرزا سید علی‌طباطبائی ازمردم کهنگ برزاوند وازسلسله سادات طباطبا درسال یکهزارو هشتاد وهشت(۱۲۸۸ق) قمری متولد شده است .

نامبرده عمری رابتحصیل وتدریس وامامت طی کرده - دراصفهان از محضر حاجی میرزابدیع‌هرندی(م-۱۳۱۸ق)ومیرزا ابوالمعالی(۱۳۱۵-۱۲۴۷)ومیرزامحمدهاشم‌چهار سوقی(۱۳۱۸-۱۲۲۵ق) وشیخ محمدعلی‌ثقة‌الاسلام (اوائل قرن چهاردهم) وشیخ محمدتقی معروف بآقانجفی(۱۳۳۲-۱۲۶۲ق) وحاجی‌آقانورالله مسجد شاهی علوم منقول وازمحضر میرزاابوالقاسم‌رشتی‌وآخوندملامحمدکاشانی(م-۱۳۲۳ق) وجهانگیرخان‌قشقائی(م-۱۳۲۷ق) علوم معقول استفاده نموده‌است .

ازسال‌یکهزار وسیصد وهفده (۱۳۱۷ق)قمری بعتبات عالیات مسافرت ودرآنجا از محضرآقایان :

حاجی آقا رضا همدانی و آخوند ملامحمد کاظم خراسانی وسیدمحمد کاظم طباطبائی یزدی کسب فیض نموده‌است .

ازسال‌یکهزارو سیصدوبیست ویك(۱۳۲۱ق) قمری باصفهان‌معاودت و بتدریس وفلاحت اشتغال یافته وگرد هیچگونه کاری دیگرنپرداخته است .

تقریرات دروس‌اساتیدنجف خودمانندآخوند ملامحمدکاظم خراسانی وسیدمحمدکاظم طباطبائی یزدی را نوشته و رساله‌ای‌هم بفارسی درمعنی بدا تألیف‌کرده که درسال یکهزارو سیصد وهفتاد وهفت(۱۳۷۷ق) قمری بطبع رسیده است .

درمسجدعلی نیزسمت‌امامت داشته وعده‌ای‌ازمردم شهراصفهان بایشان‌اقتدامینمودند. مرحوم مدرس کهنگی از سادات طباطبای مدینة‌السادات زواره بوده که اجدادش بکهنگ مهاجرت کرده بودند خودش مردی فقیه وعالم و بعلت غنای طبع و داشتن ثروت‌کافی در امورترافع‌وامثال‌آن دخالت نمیکرد وبالاخره درتاریخ هفدهم شهرجمادی‌الثانیه یکهزار وسیصد وهفتاد وشش(۱۳۷۶ق)قمری بدرود جهان گفت واز خود یك فرزند بنام ابوالمجد بیادگار گذاشت .

یکی‌ازشعراء معاصر (مصاحبی) درمرثیه او گفته است :

دریغ و درد که در روزگار چرخ کبود — ببوستان نبوت ز جور پنجه گشود
گلی ز گلشن احمـد بچید وداد بباد — که رخنه‌ها بدل صحبت زمانه نمود
سلیل پاك نبوت خدیو ملك ولایت — که هرکسیش برفعت در این زمانه‌نبود
علیم علـم رسالت فرید فقه و درایت — اصیل اصل اصول وکـلام نامحـدود
وثیق علم رجال و حسن بحسن فعال — کریـم بحرکـرامت بدو حقیقت‌جود
بنام بود محمد حسین و حجت شرع — غـریق قلـزم رحمت بدو بدار خلود
امـام قائم برحق ولی عصر زمان — زفقد و رحلت وی ازدوچشم اشك گشود
ندای ارجعی ازحق‌شنید وجان بسپرد — بسوی روضه رضوان شرق کرد وصول
هزاروسیصد وهفتاد وشش جمادی‌ثانی — بگفت ملك جهان را بعشق حق بدرود
مصاحبی اگر ازطبع‌آتش‌افشان گفت: — بروح پاك محمد هـزار بار درود

۱۱۱- میرزا ولی‌الله فقیهی اردستانی :

میرزا ولی‌الله فقیهی فرزند مرحوم میرزا محمودبن میرمحمد حسین‌بن سیدباقربن میرمحمدشفیع‌طباطبائی ازبزرگان سلسلهٔ سادات طباطبای‌اردستان است که پس‌ازطی‌مراحل مقدماتی در اردستان سالها دراصفهان درمدرسه نیم‌آورد مشغول تحصیل علوم دینیه بوده وازمحضرمیرزااحمدمدرس‌اصفهانی(م-۱۳۴۸ق)وآیت‌الله‌شیخ‌عبدالکریم جزی (م-۱۳۳۹ق)و آیت‌الله دهکردی (۱۳۵۳-۱۲۷۲ق) ودیگران استفاده نموده وپس‌ازفراغت ازتحصیل‌در

اصفهان مدت کمی هم درنجف اقامت وباستفاده ازمحضر علماء آنجا اشتغال ورزیده وبعداز آن دراردستان بامامت وارشاد مردم پرداخته است .

درسال یکهزاروسیصد وسی ودو(۱۳۳۲ش) هجری دراردستان دارفانی‌را وداع گفت وازآن مرحوم دوپسر باسامی :

۱ـ سید علی فقیهی که درفرهنگ خدمت میکند .

۲ـ سید مهدی فقیهی که او نیز درفرهنگ خدمت میکند .

بیادگار گذاشت خداوند اورا بیامرزد که مرد وارسته‌ای بود .

۱۱۲ـ ملاعبدالله صالحی شهرابی :

ملا عبدالله صالحی فرزند حسن بن امام‌بخش از مردم قریه شهراب سفلای اردستان که در میان خانواده گمنامی بدنیا آمده ودراثر جدیت و کوشش شخصی درسن بزرگی بتحصیل اشتغال یافته وپس ازمدتی اشتغال دراصفهان واستفاده ازمحضر مدرسین درشهراب مرجع امورشرعیه وامامت واقع ودر اواخر عمرسمت سردفتری اسناد رسمی رانیز داشته است :

نامبرده دارای خط نسخ خوب بوده وگویا چندسی پاره قران نوشته‌است .

مرحوم ملاعبدالله درسن هشتاد وپنجسالگی تقریباً در یکهزار وسیصد وسی(۱۳۳۰) شمسی دارفانی را وداع کرد وازخود چند دختر ودوپسر باسامی :

۱ـ حسین فیضی ازصاحب‌منصبان ثبت‌اسناد .

۲ـ حسن صالحی .

بیادگار باقی گذارد .

۱۱۳ـ سید محمدعلی نیماد فتوحی:

سیدمحمدعلی فرزند حاجی‌میرزا محمدبن‌میرزا کوچك بن حاجی میرزا حیدرعلی بن میرزا سید محمد بن میرزا محمد حسین است و اوصاف و فضائل این طایفه محتاج بتوضیح نیست .

سید محمدعلی درسال یکهزار وسیصد و دوازده(۱۳۱۲ق) در زواره متولد وپس از فراغت ازتحصیلات مقدماتی‌در زواره چند سال درمدرسه جده کوچك اصفهان اشتغال داشته است وچون ذوق وافری بتتبع درعلوم مختلفه داشته کتابخانه‌ای تشکیل داده بود که الحق قابل توجه بود مخصوصاً کتب خطی آن که اغلب از زمان مؤلف بود .

پس ازفراغت ازتحصیل دراوائل تشکیلات جدید دادگستری بطهران آمده وبشغل وکالت مشغول‌شد وآخر کارگاهی‌درطهران وزمانی‌در زواره بسرمیبرد تا اینکه‌بمرض‌سرطان معده مبتلا ودرتاریخ بیست وپنجم بهمن یکهزار وسیصد وسی وچهار(۱۳۳٤ش) چندساعت ازشب گذشته داردنیا را وداع کرد وازخود دودختر بیادگار گذاشت .

۱۱۴ـ میرزاعبدالحسین عظیمی زواره‌ای:

میرزا عبدالحسین فرزند مرحوم حاجی ملامحمدبن حاجی ملامحمد علی بن حاجی

ملاعبدالعظیم تحصیلات مقدماتی را در زواره ودراصفهان بتحصیل علوم عربیت وفقه مدتی اشتغال داشته‌است وپس ازفراغت درزواره ساکن وبامورفلاحت میپرداخت دراواخرعمر درمدارس جدید بتعلیم نوباوگان مشغول بودتااینکه دراوائل سال یکهزار وسیصدوبیست ویك(۱۳۲۱ش) دارفانی‌را وداع گفت وچندین دختر ویك پسر بنام محمد عظیمی که فعلا رئیس فرهنگ زواره میباشد باقی گذارد .

۱۱۵ـ ملاحسین لیلازی مهرآبادی :

ملاحسین فرزند اسمعیل بن علیرضا معروف بآخوند کوچك مردی درویش مسلك و شیدا تحصیلات خودرا درکاشان انجام داده وازمحضر اغلب فضلای کاشان استفاده کرده است چون خوش مشرب ونیکومحضر بود عموم معاشرینش دوستش داشتند منبرهم میرفت ومردم را ازبی‌اعتباری دنیا وتوجه باخرت آگاه میکرد سرانجام درسن حدود شصتسالگی درحدود سالهای بین ۱۳۱۰ و۱۳۱۵ شمسی داردنیاراوداع گفت‌وازخودصه پسر که‌معروف‌آنان ابوالحسن لیلازی است ویکدختر بیادگار گذارد .

۱۱۶ـ ملاعلی رئیس مزدآبادی :

ملاعلی رئیس فرزند یوسف رئیس درخانواده متوسطی درمزدآباد علیای سفلی متولد شده ودرسن تمیز بتحصیل اشتغال یافته ـ مدتی از محضر ملامحمد حسین ظهیری مهرآبادی استفاده کرده وچندی هم درسایر نقاط بتحصیل اشتغال داشته وپس از بی‌نیازی ازتحصیل در مزدآباد محل تولد خودساکن وبامورفلاحت وروحانیت اشتغال ورزیده است .

پدرش را ازاینرو رئیس میگفتند که رئیس جلوداران احشام مصطفی‌قلیخان سهام‌السلطنه عرب بوده‌است ـ چند سال قبل فوت ودوپسر ازخود بیادگار گذاشت که ارشد آنان ملاباقر رئیس است

۱۱۷ـ ملاعلی کهیازی :

ملاعلی کهیازی مردم کهیازسفلی است که‌سالهادراصفهان ازمحضر مدرسین وعلماء استفاده نموده آخرعمر درآنجا نیزاقامت نموده است درچندسال قبل وفات‌یافت پسری ازاو باقی‌است بنام ملاباقر که بخطابت‌وموعظت اشتغال دارد .

۱۱۸ـ میرزا محمدعلی مهدوی اردستانی:

میرزا محمد علی اردستانی فرزند حاجی‌میرزامحمدشیخ العلماء که شرح حال ونسبش درباب‌خود گذشته درتاریخ ذی‌قعدة‌الحرام سال یکهزار دویست ونودوپنج(۱۲۹۵ق) قمری هجری متولد گردیده و پس از فراغت ازتحصیلات مقدماتی در اردستان سالها در اصفهان درمدرسه نیم‌آورد بتحصیل اشتغال داشته واز محضر اغلب علماء آن زمان استفاده کرده است .

در حدود سال ۱۳۱۰ شمسی بطهران مهاجرت و با اختیار شغل قضاوت عسکری در ارتش شاهنشاهی اقامت گزید بعدازسالها خدمت بازنشسته شد ودرتاریخ شنبه هیجدهم بهمن

ماه یکهزاروسیصدو وسی‌هشت(۱۳۳۸ش)مطابق دهم شعبان (۱۳۷۹ق) ساعت ده بعدازظهر بمرض سرطان‌حنجره درگذشت وبا تجلیلی تمام در ابن‌بابویه بخاك سپرده شد که بعتبات عالیات نقل شود .

مرحوم اردستانی درتاریخ وفات‌کاملترین‌ومسن‌ترین شخص درخانواده سیدباقر بودو درحقیقت شیخ‌طایفه بشمار میرفت . ازصفات‌خوب‌آن مرحوم‌عطوفت ومهربانی‌نسبت‌و باقارب بود ازاعقاب‌اودودختر ویك‌پسر بنام هدایت‌الله‌مهدوی اردستانی‌باقی‌است که درخدمت‌وزارت صنایع اشتغال دارد .

۱۱۹- ملامیرزا امامی اردستانی :

ملامیرزا امامی‌فرزند ملاحسن‌بن ملااحمد امام جامع اردستان در اردستان متولدو تحصیلات معموله زمان‌را واجدبود وبعدازپدر عنوان امام مسجد جامع‌را نیزداشت ودرچند سال قبل‌درسن شصت سالگی‌وفات یافت .

۱۲۰- یموت زواره‌ای :

میرزا سید حسین یموت فرزند محمد مهدی معروف بمیرزاکوچك فرزند میرزا مهدی یموت شاعروعارف اوائل دولت قاجاریه پس‌ازفراغت از تحصیلات مقدماتی مدتی‌در کاشان وسپس دراصفهان‌بتحصیل علوم معمولی‌زمان اشتغال داشته وسپس در زواره مقیم ودر چندسال قبل‌فوت وپنج‌پسر باسامی که دربخش جغرافیای نژادی زواره صفحات۲۰۲و۲۰۳ مذکور گردیده باقی گذاشت .

حاج میرزا علی‌اکبر نیری اردستانی:

حاجی میرزا علی اکبرنیری فرزند میرزامحمد اسماعیل‌بن حاجی میرزا علی‌اکبر ازسادات سید روح‌الله اردستانی‌ونواده میرزا محمدسعیداست که‌پس‌ازطی تحصیلات‌مقدماتی در اردستان مدتی دراصفهان بتحصیل اشتغال داشته است وسطوح فقه واصول معموله زمان‌را بخوبی‌فراگرفته‌وبااینکه مردی معمر وکهن سال بود هنوز نکات برجسته فقه واصول وسایر علوم را درنظرداشت وحاضرالذهن بود .

درشهراردستان ساکن و گردهیچ کاری‌جزفلاحت نمیگردیدفرزنداتی نیزتربیت کرده است که هرکدام شخصیتی‌دارند وازطریقی‌بجامعه خدمت میکنند .

مرحوم نیری در سال۱۳۳۶شمسی‌فوت کرد و دوستان خود رامتأثر ساخت .

۱۲۱ - حاجی میرزا علی طباطبائی کچوپه‌ای :

حاجی‌میرزاعلی‌طباطبائی فرزند حاجی‌سید یوسف‌بن حاجی سید حسین‌بن حاجی‌سید علی اصغرطباطبائی است که شرح حال‌اودرباب خوش نویسان اشاره گردیده ودرجای خود انشاءالله خواهد آمد.

بطوریکه‌خودش‌برای‌نگارنده‌مرقوم‌داشته سلسله‌نسب‌او بشرح‌زیر بحضرت‌امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام میرسد :

«شجره واعقاب این اقل بخط مرحوم حاج‌سید علی‌اصغرزواره‌ای ساکن قریه کچو مثقال اردستان اینست :

حاج‌میرزا علی‌بن‌حاج سید یوسف‌بن حاج سید حسین‌بن حاج سیدعلی‌اصغر‌بن‌محمد قاسم‌بن میرعلی عسکر‌بن میرقاسم‌بن میرعلی‌بن‌ابی المجد‌بن حمزة بن اسحق بن‌طاهر‌بن علی‌بن‌محمد‌بن احمد‌بن ابراهیم‌بن اسمعیل‌بن ابراهیم‌بن‌حسن‌بن حسن‌بن علی‌بن ابیطالب علیهم‌السلام» .

ولی‌مطابق تحقیقاتی که نگارنده بعمل‌آورده‌ام این شجره درچند جا افتاده دارد : یکی‌بعداز میرعلی‌وقبل‌از **ابی المجد** که‌احتمال دارد حد اقل‌پنج واسطه داشته است ودیگری بعداز **محمدبن‌احمد** دو واسطه ازبین رفته است ودرهرحال این شجره نامه ازآغاز تا **سیدعلی اصغر** وازا**براهیم**تا**علی بن ابیطالب**بدون نقص است .

حاجی میرزا علی طباطبائی درتاریخ شوال یکهزار وسیصد ودوازده (۱۳۱۲ق)در قریه کچویه مثقال متولد گردیده وپس‌از وصول بسن هفت‌سالگی بتحصیلات معمولی درمحل مشغول سپس برای کسب علوم دینیه باصفهان عزیمت واشتغال ورزیده است - سطوح فقه و اصول و علوم معموله را ازمحضر علمای اصفهان کسب ومدتها در کچویه مثقال وجوگند و گاهی درشهر اردستان بامامت وموعظت اشتغال داشت .

ازآثار نیك ایشان یکی ساختمان **دبستانی** در کچویه مثقال که موقوفاتی نیزدارد و دیگر تعمیرمدرسه **حاج حسین نورالدین** در اردستان است .

حاج میرزاعلی درسن هفتاد سالگی در رجب یکهزار وهشتاد وسه(۱۳۸۳ق) مطابق آذر(۱۳۴۲) دارفانی را درطهران وداع گفت ودرقم مدفون گردید .

ازمتوفای مزبورچندین اولاد پسرودختر باقی‌ماند که اغلب‌پسرها تحصیل علوم دینی کرده‌اند ازآن‌جمله‌حاجی آقا حسین‌وحاجی‌آقاحسن طباطبائی‌میباشند .

فصل سوم ـ ریاضی‌دانان و حکمای اردستان

۱ـ مولانا محمد اردستانی :

مولانا محمد اردستانی از فضلاء و دانشمندان و ریاضی دانان عصر الغ‌بیك بوده و در فن نجوم و هیئت و لاسیما علم رمل و اسطرلاب و اعداد تخصص و مهارتی بسزا داشته است .

میرزا الغ‌بیك چون میل مفرطی بعلوم ریاضی و خود نیز در هندسه موقعی بزرك داشته از هر طرف ریاضی‌دانان را تشویق و بگرد وی جمع میآمدند من‌جمله مولانا محمد اردستانی بود که در خدمت الغ‌بیك منزلتی داشت و از مولانا محمد حکایات بسیار نقل کرده‌اند من‌جمله حکایتی است که در تاریخ حبیب‌السیر نقل از روضة‌الصفا منقول است :

«مولانا محمد اردستانی اعجوبه زمان و نادره دوران بود و در علم رمل و طالع مهارت کامل حاصل کرده احکامش اصلا تخلف نمینمود و در آن باب از آن جناب حکایات بسیار منقول است و قبول این حکایت که از مولانا علاءالدین مروی است از مطالعه کنندگان این اوراق مامول حضرت مخدومی مرحومی در روضة‌الصفا آورده که مولانا علی‌قوشچی فرمود که روزی درمجلس همایون میرزا الغ بیك نشسته بودم که مولانا محمد اردستانی درآمد جناب الغ بیك اورا گفت رملی بکش و از آنچه درضمیر من است اعلام نمای مولانا محمد ملاحظه طالع وقت نموده و رملی کشیده گفت سئوال از حرم است و خاموش شد پادشاه فرمود که علی‌قوشچی محرم ما است آنچه بخاطرت رسیده بی‌تحاشی بگوی ـ مولانا گفت که پادشاه از دو خاتون که درحباله نکاح دارد یکی را میکشد و دیگری را که دختر خان است طلاق میدهد میرزا الغ‌بیك از تطلیق دختر خان که بصفت زهد و عفت آراسته بود و اورا بسیار دوست داشت استبعاد نمود وهم در آن چند روز خاتونی را که مولانا محمد بکشتن او حکم کرده بود بعالم آخرت فرستاد و دختر خان از وقوع این حادثه شادمان شده چندان شماتت فرمود که میرزا الغ‌بیك درغضب رفته اورا طلاق داد» .

از جزئیات حالات مولانا محمد و وفات او اطلاعی دردست نیست .

۲ـ ملامحمد صادق اردستانی :

ملامحمد صادق اردستانی که معروف به پهلوی است از اجله فلاسفه و حکمای قرن یازدهم و دوازدهم هجری و از بزرگان الهیون و عرفای زمان خود بشمار است و چون این شخص بزرگوار درعصر شاه سلطان حسین صفوی و در دوره تصوف و عرفان میزیسته اخبار و حکایات مختلفی درباره او نقل گردیده است.

چنانکه میگویند . بلحاظ اینکه مولانا مردی صوفی‌مشرب بوده مورد بی‌مهری **مجلسی ثانی** (ملامحمد باقر متوفی ـ ۱۱۱۰ق) واقع گردیده و دستور داده مولانا را از اصفهان شبانه خارج کنند و چون فصل سرما بوده طفل کوچك او که در همان اوان متولد شده بود تلف گردیده است . وسپس مجلسی در اثر خوابی که می‌بیند نسبت باو تغییر عقیده داده و اورا بشهر عودت میدهد و از آن تاریخ ببعد مورد لطف و محبت او واقع میگردد .

مؤلف طرایق‌الحقایق که خود نیز از صوفیه است بنقل از بستان‌السیاحه شیروانی در ترجمه اردبیل و سبب انقراض دولت صفویه چنین مینگارد :

«مولانا محمد صادق اردستانی وحید زمان و فرید دوران بود و شاه سلطان حسین بعد از اذیت و آزار بسیار حکم براخراج آن زبده اخیار نمود و طفل صغیر آن جناب در اثنای راه از شدت برودت هوا تلف شد خلاصه در حدود سنه هزار و صد و سی و چهار (۱۱۳۴) از جور روزگار راحت شد مزارش در تخت فولاد اصفهان ملاذ ارباب حاجات است .

گویند در سنه مذکوره که **محمود بن میرویس غلجائی** از جماعت افغان اصفهان را غارت و پای تخت خود نمود **ملازعفرانی** مرید وی بوده مکرر میگفت که چرا و برا این همه آزار کردید و ما هر وقت قصد آمدن ایران مینمودیم در عالم واقعه شیری مانع بود و شبی دیدم که آن شیر از اصفهان بیرون رفت و دیگر مانعی نیست فوراً سوار شدیم و آمدیم تحقیق نمودم همان شب بود که مولانا را ازشهر بیرون بردند» .

مؤلف کتاب ریاض‌السیاحه در گلزار اول در اوصاف شاه سلطان حسین چنین میگوید:

«نخست آنکه اولیای دین و مشایخ را آزار نمودی چنانکه مقرب سبحانی ملامحمد صادق اردستانی قدس سره که وحید زمان و فرید دوران بود بعد از ایذای بسیار حکم براخراج آن زبده اخیار نمود و طفل صغیر آن جناب در عرض راه از شدت برودت هوا وفات یافت .

چون خدا خواهد که پرده بردرد میلش اندر طعنه پاکان برد

جاهلان عالم نما و عالمان جهالت پیرا باعتقاد آن شاه نادان نسبت باصحاب ایقان آنچه لازمه حکم و عدوان بود ظاهر ساختند و مانند حکام بنی‌امیه هرجا مرد خدائی را یافتند برانداختند .»

و نیز همان مؤلف در بستان السیاحه همان بیانات را نقل میکند و در پایان میگوید که : از مولانا **محمد صادق اردستانی** رساله‌ای در **وجود** در میان است.

شیخ محمدعلی حزین لاهیجی (۱۱۸۱ ـ ۱۱۰۳ق) که از تلامذه حکیم اردستانی بوده در تذکره خود که پس از مراجعت از سفر شیراز که از طریق یزد بوده نوشته چنین می گوید .

«پس بخدمت سلطان‌المحققین افضل‌الحکماء الراسخین المولی الاعظم والحبر الاعلم مظهر المعارف والحقایق مکمل علوم السوالف و اللواحق محیی الحکمة ابوالفضایل **مولانا محمد صادق اردستانی** علیه الرحمة که از متوطنین اصفهان و بتدریس زمره‌ای از ازکیای فاضل می‌پرداخت رسیده باستفاده مشغول شدم وی از اساطین حکماء بوده و قرنها باید که مثل او کسی ازمیان دانشمندان برخیزد بمن عاطفتی بی‌پایان داشت و در خدمتش

کتب مشهوره وغیر مشهوره حکمیه و نظریه عملیه بسیار خوانده‌ام و حق آن فیلسوف کامل برمن زیاده از استادان دیگر است و تا هنگام رحلت استفاده من از خدمت ایشان منقطع نشد در سال اربع و ثلثین و مائة بعد الالف هنگـام محاصره اصفهان برحمت ایزدی پیوست . »

در جای دیگر همان کتاب میگوید : «دیگر جامع فضایل و مرجع افاضل مولانا حمزه گیلانی است که از اعاظم تلامذه فیلسوف اعظم **مولانا محمد صادق اردستانی** علیه الرحمة واصدقاء من بود زیرا در اواخر ایام محاصره رحلت افتاده ».

مرحوم حجة‌الاسلام ملا عبدالکریم جزی (م - ۱۳۳۹ ق) در تذکرة القبور چنین می گوید :

« از طرف پل خواجو که بروی آخر پل دست چپ چند قبر هست وسط آنها معروف است بقبر پلوی که **آخوند ملامحمد صادق اردستانی** است که از عرفاء و اهل ریاضات بوده و کرامات از او نقل میکنند ومعروف است که او را مجلسی از اصفهان بیرون کرده به ملاحظه وگمان صوفی بودن و بعد پشیمان شده و در برگشتن در تخت فولاد منزل کرده و وارد شهر نشده و بچشم کشف اول شب عزگی‌های اهل اصفهان را دیده و آخر شب نیز شبهای آنرا دیده و این واقعه تفصیل معروفی دارد العهدة علی راویها و از جمله نواده‌های او است مرحوم **آقا محمد مهدی** پاشنه طلای یزدی که از جمله علمای کاملین و فاضلین یزد بوده چنانچه ولد صالح آن مرحوم آقای **آقا شیخ عبدالصالح** که فعلا از علمای یزد است نقل نموده واظهار تمجیدهم از آخوند ملامحمد صادق نموده بالجمله ظاهر حسن حال او است و قبر مرحوم میرزا محمد سعید اردستانی که هم عالم و هم شاعر ممتازی بوده جنب آن است و **پلوی گفتن** برای آن است که چون پهلوی پل واقع است از کثرت استعمال یا بمناسبت قرب لفظ پل به **پلو** عمداً یا اشتباهاً پلی را پلوی گفته‌اند والحال که زمان ما است مشهور به **پلوی** شده یا برای آن است که گویند تجربه شده که هر که برسر قبر او فاتحه بخواند یا همان شب یا آن هفته بپلو میرسد و این اسم سابقاً درباره صاحب بن عباد بوده که بعد ذکر او میاید . »

از مجموع این اقوال استنباط میگردد که مولانا محمدصادق اردستانی مقام علمی و معنویش اجل از این بوده که مجلسی او را قدح کند بخصوص که مجلسی در سال (۱۱۱۰ ق) وفات یافته و مولانا در (۱۱۳۴ ق) وقاعدتاً درموقع فوت و حیات مجلسی شهرتی نداشته و قاعدة او ان شهرت مولانا بعداز وفات مجلسی بوده است و نسبتی هم که بشاه سلطان حسین صفوی می‌دهند صحیح بنظر نمی‌رسد زیرا خانواده صفوی اصولا صوفی مشرب بوده‌اند وگذشته از اینها شیخ محمدعلی حزین که خودشاهد وناظر اوضاع زمان بوده ازچنین مقولاتی اظهاری نکرده و اگر خدای نخواسته برای استادش اینگونه پیش آمدها شده بود ذکری میکرد. چیزیکـه مسلم است وی از اساطین حکماء و فلاسفه عصر خود بشمار میرفته و عـده زیادی ازمکتب او استفاده کرده‌اند و شاید حکمائی که ازآن آن تاریخ بعدقدم بعرصه وجود گذارده‌اند از بقایای مکتب او بوده‌اند .

مولانا محمد صادق اردستانی بطوریکه ضمن اقوال نقل گردید درسال یکهزار

و یکصد و سی وچهار (۱۱۳۴ ق) قمری برحمت حق و اصل گردیده و از خلال سطور تلمیذش(شیخ محمدعلی حزین) استنباط می‌شود که درهمان موقع محاصره وسختی درگذشته است وباتوجه باینکه استادزمان خودبوده قاعدة بایستی درحدود هفتاد(۷۰)سال سن او باشد وبااین حساب تاریخ تولد اوسال یکهزار وپنجاه وچهار (۱۰۵۴) خواهد بود .

مولانا محمدصادق اردستانی چندین پسر داشته که همه ازعلمای زمان خود بوده‌اند و وطبقات آنان نیز بیشتر درسلك اهل فضل وعلم وادب بشمار میرفته‌اند مانند آقا محمدمهدی پاشنه طلای یزدی وپسرش شیخ عبدالصالح یزدی وشیخ محمد حسین بن محمد اسماعیل یزدی صاحب قسطاس المستقیم وملا شفیع اردستانی وملامحمد صادق روشن وپدرش ملامحمد طاهر و میرزا محمد صارم الدین وملامحمد قاضی اردستانی واحفادش .

ازجمله شاگردان مولانا یکی **مولانا حمزه گیلانی** است که خود نیز درزمان استادش شهرت بسزائی داشته و تقریرات استاد را جمع وتدوین نموده وبنام **الحکمة الصادقیة** خوانده است صاحب تتمیم الامل (شیخ عبدالنبی قزوینی) اورا چنین توصیف نموده :

فیلسوف اعظم وحکیم افخم درزمان استادش بغایت مشهور گردیده است واز اواست رساله‌ای درباب تحقیق نفس ومسائلش که با کتاب ششم ازطبیعیات شفاء برابر است که منظور کتاب قوی النفس باشد ونیز از او است: رساله تشکیك که درسال یکهزار ویکصد وچهل ونه(۱۱۴۹ ق) نوشته شده ومعلوم میشود که این رسالات قبل از فتنه افغان دراصفهان نوشته شده بوده ولی تمام نشده بوده وبعد ملااسمعیل (۱) که ظاهرا همان خواجوئی معروف باشد پاکنویس کرده واز **ملامحمدعلی بن محمدرضا** که ظاهراً تونی باشد درخواست نموده که آنرا تکمیل نموده ودیباچه‌ای برآن بنویسد وانجام داده ودر اول آن این رباعی را آورده است :

ای طالب حکمت توزمن گیرخبر	تاچندروی دربدرای خسته جگر
خودرا برسان بشهرحکمت اما	شو داخل آن شهرمنتظم ازدر

ونام آن رساله را **الحکمة الصادقیة** نهاده ومرتبش کرده است بربیست وهشت فصل وشیخ عبدالنبی قزوینی برفصل اول ودوم آن حاشیه نوشته است.

دیگر از شاگردان اوفقیه حکیم **محمد صالح بن محمد سعید خلخالی** است که از مولفات اواست :

اباة المرضیه در شرح مبحث وقت وقبله از روضة البهیه که در سال یکهزار و صدو نود و دو (۱۱۹۲ ق) ازتألیفش فراغت یافته و اول آن: «الحمدلله الذی خلق اللیل والنهار » می‌باشد .

دیگر از تلامذه مولانا محمدصادق اردستانی **شیخ محمدعلی** بن ابی طالب بن عبدالله بن علی بن عطاءالله ازاحفاد شیخ ابراهیم زاهد گیلانی مرشد شیخ صفی اردبیلی میباشد که درسال یکهزار وصدوسه قمری (۱۱۰۳ ق) متولد ودرسال یکهزار وصدوهشتاد ویك (۱۱۸۱ ق) در

---

(۱) ممکن است ملامحمد اسماعیل بن حاج محمد ابراهیم بن ملا محمد صادق اردستانـی نواده مولانا باشد .

بنارس هندوستان وفات یافته است .

نامبرده بشیخ‌علی‌حزین معروف ودارای تألیفات ومنظومات زیادی است که قسمتی ازآن شرح‌داده میشود :

۱- آداب دعوة‌الاسماء‌والاذکاربفارسی ۲- آداب‌العزلة بفارسی ۳- آداب‌المعاشرة ۴- ابطال‌التناسخ بفارسی ۵- ردالتناسخیة ۶- اخبار ابی‌تمام ۷- اخبارالشیخ ابراهیم ۸- اخبارابی‌الطیب ۹- اخبارعبدالله ۱۰- اخبارصاحب‌بن عباد ۱۱- اخبار صفی‌الدین الحلی ۱۲- اخبارمهیارالدیلمی ۱۳- اخبارخواجه‌نصیرالدین‌طوسی ۱۴- اخبارهشام‌بن عبدالحکم ۱۵- الازل والابدوالسرمد ۱۶- نجوم‌السماء ۱۷- الادعیةوالادویة ۱۸- ابطال الجبروالتفویض ۱۹- اصول‌الاخلاق ۲۰- الامامة ۲۱- الانساب ۲۲- اقسام‌المسدقین ۲۳- جواب‌الاسئلةالصیمریة ۲۴- اصول‌علم‌التعبیر ۲۵- شرح‌اسماءالحسنی ۲۶- الاسنی درتفسیرآیه ثم‌دنی‌فتدلی فکان‌قاب قوسین اوادنی ۲۷- انیس‌الفؤاد فی حقیقةالاجتهاد ۲۸- الحسن والقبح‌بفارسی ۲۹- حصر ضروریات الدین بفارسی ۳۰- حل بعض‌اشعار الخاقانی ۳۱- الحلیات بفارسی ۳۲- التعلیقات علی‌الاموالعامة من‌شرح‌التجرید ۳۳- تعلیقات علی‌التذکرةلابن‌رشد ۳۴- التعلیقات‌علی‌التلویحات لشهاب‌الدین المقتول ۳۵- التعلیقات علی‌شرح‌المقاصد ۳۶- التعلیقات علی‌غوامض‌المجسطی ۳۶- التعلیقات علی فصوص‌الفارابی ۳۸- التعلیقات علی‌الفلکیات من‌الشفاء ۳۹- التعلیقات علی‌المطارحات لشهاب‌الدین‌المقتول ۴۰ التعلیقات علی‌مقامات‌العارفین من‌شرح‌الاشارات ۴۱- التعلیقات علی کتاب‌النجاةلابن‌سینا ۴۲- حیوةالاخوان بعربی ۴۳- الحیوة و الممات بفارسی ۴۴- خرابات مثنویات که عدد آن چهار صد و هفتاد بیت است ۴۵- خلاصةالمنطق ۴۶- الخلافیات فی بعض‌المسائل‌التی اشتهر الخلاف فیهابین‌الاسلامیة‌المحمدیة ۴۷- خلق‌الاعمال ۴۸- خوارق‌العادات والکرامات‌والمعجزات‌بفارسی ۴۹- خواص‌بعض‌السوروالایات بفارسی ۵۰- خواص‌الحیوان بفارسی ۵۱- الخواص‌المجربه بفارسی ۵۲- دیوان وکلیات حزین که مشتمل است برشرح حال خود و ابناء زمانش ونیز مختصری از تاریخ هجوم افاغنه بایران وکیفیت آن و علمای معاصرین او ومقدار زیادی از اشعار خود که حزین تخلص داشته است .

۵۳ - کتاب اجازات بخط خودش که علامه معاصر سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی آنرا دیده است .

۵۴ - رساله ای درمناجات بفارسی دراین‌دورساله امضایش محمدبن ابی‌طالب‌است.

۵۵- کتاب‌التخلیة والتحلیه بفارسی ۵۶- تذکرةالشعراءالمعاصرین معروف بتذکره‌حزین مطبوع ۵۷ - تذکرةالعاشقین مطبوع بفارسی منظوم ۵۸- تراجم‌المعاصرین‌من العلماء ۵۹- تفسیرآیه‌نورتاشجرةالطور ۶۰- تفسیرسوره‌اخلاص ۶۱- تفسیرالصمد ۶۲- تفسیرسورة الحشر ۶۳- تفسیرسوره هل‌اتی ۶۴- تفسیرالاسماء ومعانیها ۶۵- تقسیم‌الاسماء و معانیها ۲۶- کتاب‌التوفیق بین‌الحکمة‌والشریعةوتوافقهماودفع‌شبه المتوهمین‌للمخالفة ۶۶- التوجیه بقول قدماءالمجوس‌فی‌المبدء ۶۸- تواریخ‌السلاطین ۶۹- ترجمه محمدبن‌ابی‌عمیر ۷۰- ترجمه افضل‌الدین محمدالعارف‌الکاشانی ۷۱- ترجمه‌دعاء العلوی‌المصری ۷۲- ترجمه دعاء مشلول ۷۳- ترجمه‌رسالةالعلم ۷۴- رسالةفی‌الرؤیةوالبحث‌فیهامع‌الشیخ‌السهروردی ۷۵- شرح‌بعض خطب‌امیرالمؤمنین ۷۶- شرح‌بعض فصول‌افلاطون ۷۷- شرح حدیث - العبودیة جوهرةالخ ۷۸- شرح‌حدیث عرفت‌الله بفسخ‌العزائم وحل‌العقود ۸۹- شرح دعاء عرفة ۸۰- شرح‌رسالة درحرکة ۸۱- شرح رسالةفی عمل المسبع و المتسع ۸۲- شرح رسالةعیسی‌بن‌مهرعةالحکم ۸۳- شرح‌رسالة لمصارالمضرخفیفا ۸۴- شرح‌رسالةالنفس ۸۵- شرح‌شواهد مطول ۸۶- شرح عیون اخبارالرضا ۸۷- تجددالامثال ۸۸- شرح قصیدة ابن‌فارض ۸۹- شرح‌قصیدة جیلانیه‌لامیة ۹۰- شرح‌قصیدة ممدوده ۹۱- شرح آیةقل‌الروح من امرربی ۹۲ - شرح لامیةالعجم ۹۴- شرح مصباح الشریعه ۹۴- شرح مطلع‌الانوار در هیئت .

دیگر ازشاگردان فیلسوف اردستانی آقامحمد صادق تفرشی‌است که‌در دوران جوانی باصفهان آمده‌و ازمحضر مولانامحمدصادق اردستانی‌استفاده کرده و بوطن‌خودمعاودت‌وبعد از سقوط‌صفویه ملازمت‌رضاقلی میرزا فرزندنادررا اختیار ومورد غضب واقع و سپس عفو گردیده‌ومدتی تبعیدبمشهد خراسان بوده‌و بعداز سال‌یکهزار و صد و شصت (۱۱۶۰ ق) (قتل نادر) بوطن خود مراجعت ودر راه وفات ودر جوار حضرت عبدالعظیم حسنی در ری بخاك سپرده شد .

از آثاراوست مثنوی درمظالم‌حکام زمانه‌خطاب‌بمظلومین.

ای‌برون از خانمان افتاده‌ها　　　　درقفس از آشیان افتاده‌ها

ونیز شاهنامه‌ای‌درهفتصد (۷۰۰) بیت که نسخه‌آن در کتابخانه‌مدرسه‌سپهسالار موجود است‌ومنظومه سوزو گداز .

تخلص آقا محمدصادق تفرشی‌صادق‌است که درشعر بکار می‌برده .

از آثارمولانا محمدصادق‌اردستانی دورساله‌در جعل‌است که‌یکی‌موسوم‌به‌رسالةالجعلیة الصادقیة ودیگری‌معروف به‌افادات ملامحمد صادق اردستانی در جعل ودیگری در تفسیر آیه‌نور ودیگری‌بنام تباشیر درعرفان‌است که‌آنراعلامه معاصرسیدشهاب‌الدین مرعشی‌نجفی ملاحظه نموده‌است .

چون دورساله‌مربوط بجعل‌دراختیار نگارنده‌بودوممکن بوددر اثرمرورزمان ازبین برود ,برای‌تزیین کتاب بضمیمه‌درج گردید .

۱- رساله‌جعلیه‌صادقیة که از نسخه‌مرحوم حاجی‌سیدحسین شهشهانی اصفهانی متوفی (۱۳۴۰ش) استنساخ‌شده‌وحاکی‌است که‌مؤلف آنرادرسال یکهزار وصد وبیست‌ویك (۱۱۲۱ق) تمام نموده .

۲- رساله‌دیگر که آن‌نیزدرباب جعل‌است‌واستخراج ازمجموعه‌ایست بخط‌احمدبن علی‌محمدالرشتی‌الگیلانی ازطلاب‌مدرسه نیم‌آورداصفهان‌درتاریخ (۱۲۱۹-۱۳۲۰ق) قمری هجری که در کتابخانه‌مرحوم سیدمحمدعلی نیمادفتوحی‌موجود وبعد ازفوتش به‌آقای‌مشکوة استاد دانشگاه فروخته شده‌است .

بطوریکه ازیکی ازاحفاد مولانا(شیخ احمدشفیعی اردستانی)شنیده‌ام آن مرحوم حواشی نیز برشفاء نوشته ومحقق خوانساری نیز درحواشی خود برشفاء نقل نموده‌است.

مولانامحمدصادق اردستانی آنچه معلوم است سه‌فرزندپسر داشته که حاج محمدابراهیم و محمدشفیع وملاطاهر بوده‌اند .

۱ـ حاج محمدابراهیم بیزدمهاجرت و درآنجا سکونت اختیارکرده واغلب احفاد او اهل علم وکمال بوده‌اند وتااین تاریخ دربین خانواده‌شان عالم وفاضل وجوددارد.

۲ـ ملامحمد طاهرمقیم اصفهان بوده و ازاحفاداو است ملاصادق تخلص روشن که شرح حالش درباب شعراء خواهدآمد.

۳ـ ملامحمد شفیع اردستانی که مقیم اردستان بوده واحفادواولادی ازوی بوجودآمده‌اند وبین آنان نیزاهل علم وفضل زیاد بوده‌است.

شرح اولادو احفادمولانا محمدصادق اردستانی در بخش اول کتاب درجغرافیای نوادی اردستان بتفصیل سخن رانده‌شده است که بایدطالب به آن قسمت مراجعه کند.

رسالهٔ جعلیهٔ صادقیه

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ نسبت مجعول بجاعل ممکن نیست که بفردیت باشد چه فرد اگرچه درتصور محتاج است بتصورطبیعت ـ نهایت آنکه طبیعت محتاج است بفرد در وجود عینی چه اگرهیچ فردی از آن طبیعت موجود نباشددرعین طبیعت موجود نخواهدبود بالضروره پس وجود فردحافظ وجود طبیعت است پس چگونه ممکن است بودن مجعول فردی از طبیعت و ایضاً طبیعت خواه جنسی وخواه نوعی در حدذات خود نیست مگرهمان طبیعت ـ باین معنی که نه در آن ماخوذاست وجودونه عدم ونه وحدت ونه کثرت ونه کلیت و نه جزئیت و نه غیراز آنها ازسایراحکام اگرچه درواقع خالی نیست از اینها چه درواقع یاموجود است یاموجود نیست ـ ویاواحداست ویاواحد نیست بلکه کثیراست و هکذا درسایر احکام نهایت آنکه این معانی درذات آن طبیعت ماخوذ نیست بنحوعینیت وجزئیت بلکه اینهاهمگی خارجنداز آن طبیعت بماهی هی متساوی النسبه است به آنها ومحتاج است در اتصاف بهریک از اینها بسببی خارج ازذات خود ـ مثلاهست دوعین بوست کنند ونیست درعین هرگاه معتبر نشود یا عدم سبب وهکذا درسایراحکام ـ پس چگونه ممکن است قول باینکه مجعول فرداست وجاعل طبیعت وایضاً جعل باین تقدیرمتصورنیست چه جاعل بماهوجاعل واجب است که در وجود پیشی داشته باشد برمجعول خودودانسته شد که طبیعت وفرد موجودندبیک وجودولهذاطبیعت محفوظ است بوجودفرد وگویا همین قدر کفایت دارد درابطال این احتمال و ایضاً ممکن نیست که مجعول جزوی از جاعل باشد نه جزو مقداری ونه ترکیبی چه برتقدیر اول جعل عبارت خواهد بوداز متجزی شدن جاعل بسببی از اسباب وبرتقدیرثانی عبارت خواهدبوداز منحل شدن جاعل بچیزی که از آن مؤلف شده بود بسبب واردی براو چه شیئی خود بخود منحل نمی‌شود بچیزی که ازاوترکیب یافته وهمین قدر نیز کافی است در ابطال این شق وبطلان این دوشق اظهراست از اینکه مخفی باشد براحدی پس باقی نماند ازاحتمالات مگر قول بغیریت مطلقه یعنی نسبت مجعول قیاس بجاعل خود محض یگانگی است باینکه مجعول از وجهی عین جاعل باشدواز وجهی غیر چه قبول باینکه نسبت محض عینیت باشد سفسطه است وقسم اول ازاین دوقسم باطل است چه غیریت مستلزم آنست جائز باشد ـ شدن هرچیزی ازهر چیزی بلکه براین تقدیر جائزاست عدم بلکه واجب است استناد اشیاء بعض ببعضی بنحو علیت و معلولیت وقول باین قول هذیان وهرج ومرج است پس قسم سیوم حق است نهایت آنکه تصورآن خالی از خفائی نیست ـ پس لازم است برما بیان این قسم بنحویکه خفاء ازمیان برخیزد ـ میگوئیم :»

« احدی از عقلاء راشکی دراین نیست که مجعول را ممکن نیست رتبت ومنزلت جاعل »

«بلکه‌واجب است که‌در این‌وجود دون‌رتبه جاعل باشد چه‌فوقیت یامساوات ازجمله‌محالات»
«است بادله‌عقلیه ومادون‌مادون است بمحض فقدان مرتبه‌فوق وچیزی که نسبت‌بچیزی باین»
«نسبت‌باشد ممتاز نیست ازآن‌چیزمگر بمحض‌فقدان ونقصان‌وفقدان نیست‌مگرعدم‌آن کمال»
«وچون مغایرت‌هرچیزی باچیزی‌بجز آنکه‌باهریك ازآن‌دو متغایر جهت‌امتیازی‌باشد از»
«دیگری‌متصور نیست.پس‌در ما نحن‌فیه‌جهت امتیاز مجعول‌ازجاعل بجز فقدان کمال‌وتمامی»
«جاعل‌نیست ودرجاعل بجزاز تمامی‌وکمال امری‌نیست‌حتی اینکه اگرممکن‌باشدرفع‌آن»
«نقصان‌از مجعول‌جاعل خواهدبود بالضرورة وهمچنان در آن‌جانب نیزوهرگاه امری»
«چنین‌است پس‌درست است‌آنکه مجعول‌از وجهی‌عین جاعل‌است و ازوجهی غیرجاعل‌عین»
«است یاقطع‌نظر ازنقصان که لازم‌جاعلیت مجعول‌است وغیراست هرگاه‌اعتبارکنی تواورا»
«بانقصان‌ولهذا مجعولات‌و مخلوقات‌را آثارمی‌نامند چه‌اثرهرچیزی‌علامت‌آن‌چیز است که»
«حکایت کندآن چیزراحکایت ناقص‌وحکایت ناقص‌ممکن نیست‌مگر نسبت‌میان حاکی و»
«محکی‌عنه نسبتی‌باشد که مذکورشداگرچه اصلاربط وهوهویت نباشدممکن نخواهد بود»
«حکایت‌راگرربط‌محض‌عینیت باشدحکایت. حکایت‌تامه خواهدبود نهایت‌اینکه‌رافع‌جعل»
«وجاعل‌ومجعول خواهدبود و مفروض‌خلاف اینست وبالجمله بماهومجعول ممکن‌نیست که»
«مقابل‌افتد جاعل خودرا بلکه من‌کل‌الوجوه تحت حیطه جاعل است وممتازنیست مگر»
«بجهت فقدان‌مرتبت جاعل‌وبهمین وبس‌محتاج است بجاعل و ازاین‌جهت است که منشاء»
«امکان مجعول‌است حتی‌اینکه رفعش‌مستلزم رفع ممکن‌است بماهو ممکن ولهذاقیل:»

«چو ممکن گرد امکان برفشاند | بجز واجب‌دیگر گردی نماند»

«پس‌هرگاه امرچنین‌است پس‌هر ممکن‌زوجی‌است ترکیبی چنانچه مأثوراست از»
«معلم‌اول وچون‌هرممکن مرکب است‌ازوجهی که بجاعل دارد به‌آن‌وجه باقی‌است‌وهالك»
«نیست کل شئی‌هالك‌الاوجهه و ازوجهی که به‌آن‌وجه فاقدو هالك‌است پس‌ممکن نیست‌ربط»
«میان جاعل‌ومجعول بجزربطی که مذکورشد یعنی‌هوهویت ازوجهی وهرگاه‌معلوم‌شدربط»
«جاعل بمجعول میگوئیم که جعل‌عبارت است‌از اظهارنظر کردن جاعل از خود مثال ذات»
«خودرا یعنی‌حاکی‌ذات خودراپس‌اگرجاعل‌بذات خودفاعل‌است بلکه بغیرذات خودجاعل»
«است ازخود مظهراست ولیکن نه بخود ونه ازبرای غیرخود مانندعقل‌ونفس وسایرممکنات»
«ووجه بودن ایزدتعالی‌بسیط محض‌است من کل‌الوجوه واورا وجهی‌بخود ووجهی‌بغیرخود»
«نیست چه بذات خودبرپااست وچیزیکه بذات خود موجود است ممکن‌نیست که فاعل‌باشد»
«چنانکه‌الابذات‌خود بلکه‌فاعل‌است عالم‌است بذات‌خودوهکذا درسایرصفات‌جلالیه‌وجمالیه»
«وچون فاعل است بذات خود ناچار خود غایت فعل خود است چه کل فعل او است پس»
«چگونه ممکن است که غایت امر دیگری باشد سوای‌ذات فاعل کل‌ذات بذاته ایزدتعالی»
«است پس غایت فعلش نیز خود است بخلاف سایر فواعل چه اینها بسیط‌الذات نیستند»

«بلکه مرکبند از دو وجه وجهی که بجاعل خود دارد که بآن موجود باقی‌اند و وجهی»
«بخود که بآن وجه معدوم وهالکند پس ناچار فاعلند بآن وجه نه باین وجه وچون بآن»
«وجه فاعلند از آن جهت که آن وجه است و آن وجه جدائی ندارد با جاعل پس فاعلند»
«از برای جاعل وکل را فعل باری تعالی دانستن و نسبت دادن فعل بغیر ایزد تعالی»
«منافی یکدیگرنیست چه ایزدتعالی فاعل کل‌است وغیراونه فاعل بذاته است‌آنچه‌را فاعل»
«است واین‌دومعنی باهم‌جمع‌است ومنافاتی‌بایکدیگرندارد قدتمت‌الرساله الصادقیه‌الجملیه»
«فی‌اواخرشهرشوال‌سنه۱۱۲۱»

رساله دوم که آن نیز درباب جعل است :

فی الجعل

بسم‌الله الرحمن الرحیم .

واعلم یا اخی ایدك الله تعالی بتاییده اینکه ضابطه کلیه در جعل اینست که مجعول نمیتوان «
«بود که بسیط محض شد هر چند جاعل بسیط محض باشد زیرا که حقیقت اظهار کردن جاعل است»
«مثال ذات خودرا ومثال ذات نمیتواند بود که عین ذات باشد والاچه جعل وجه جاعل وچه
«مجعول ونه غیر ذات ازماده اووالامثال او نخواهد بود»

«پس ناچار ازوجهی هوهو زیرا که چون ازذات ناشی است هوهو وچونکه در مرتبه او»
«نیست فهولیس هو واین لیسیت نیست سوای نقصان ونقصان سوای عدم ـ غیریت نیست سوای عدم»
«بمعنی اینکه ما به الغیریة والامتیاز نیست سوای فقدان آن مرتبه پس ناچار در مجعول ترکیبی»
«هست ازوجود وعدم ومراد بوجود فعلیت است نه معنی بدیهی واین است معنی قول حکیم ارسطو»
«الممکن زوج ترکیبی وباین تحقیق ظاهر شد نیز اینکه صادر اول عقل است زیرا که مبدء اول تعالی»
«شانه چون فوق تمام است معلول بی‌واسطه او باید که تمام باشد زیرا که تمام بماهو فاقد مرتبه»
«فوق تمام است والاناقص خواهد بود وازاین لازم میاید طفره درافاضه والطفرة مطلقا سواء»
«کانت حسیه اوعقلیه باطلة بالبدیهة کما لایخفی علی الفطن وازاین ظاهر شد که جهت غیریت مجعول»
«نیست بالذات کل بالعرض وامکان مستند بهمین جهت است پس مستند بجعل جاعل نخواهد بود»
«بالذات ومعلول معلول همین نسبت دارد بعلت خودش که علتش داشت بمبدء اول وهکذا ما بعد»
«او وهمچنین نسبت تا اینکه منتهی شود ترتیب وجود بمعلولیکه انقص از او متصور نباشد وباو»
«میایستد بدو وجود وبعد از او ابتدای علت است بعکس بدو حذو النعل بالنعل تا اینکه منتهی»
«شود دائره وجود بمامنه بیدء والیه یعود نهایت اینکه در سلسله وجود هر مرتبه بعد جهت»
«هوهویه دراو ضعیف میشود وجهت غیریت قوی وچونکه منتهای بدو ماده متصوره جسمی است»
«که نام او جسم است ناچار لازم اوست امری که دراو وغیر او یعنی هر جزو از او که فرض کنی»
«غیر جزو دیگر است یعنی فاقد او است »

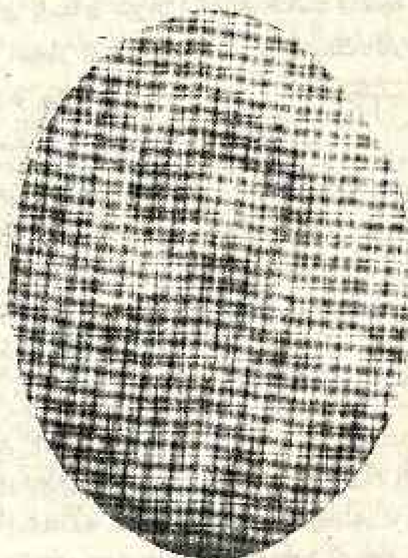
« پس هر گاه جسم با آن امر موضوع شود از برای فاعل بناچار مختلف القابلیه خواهد بود»
«وهر گاه چنین باشد فعل مختلف خواهد شد بی آنکه کثرتی لازم آید در فاعل ذاتاً وجهة واعلم»
«یا اخی اینکه آنچه گفتنی بود گفته شد وحذر کنید از اینکه سرسری نظر کنید زیرا که فقیر»
«راگمان اینست که این مطلب را تمامتر از این بیان نمیتوان نمود وتاحال از برای احدی»
« بیان نکرده والسلام علی من اتبع الهدی » .

«من افادات مولانا محمد صادق اردستانی»

۴ـ میرزا ابوالحسن جلوه :

وقتی که خلعت حکمت بقامت بشر رسا آمد وانسان بیگانه بفلسفه طبیعت آشنا شد جز آنانکه از سرچشمه یؤتی الحکمة من یشاء بهره بردند ـ نخستین زمینی کـه آفتاب حکمت بر آن تابید خاك فلسفه آمیز وحکمت خیز یونان بود .

ادواری گذشت و روزگاری سپری شد که اشعه تابان حکمت از دریچه قلوب مردم یونان میتابید وحکمت را دردامان آن خاك چون طفل خردسال می‌پرورانید ـ تا کودك حکمت بگاه بلوغ رسید وخط کمال برعارض او دمید ـ افلاطون و سقراط پا بعرصه ظهور نهادند ودرمیدان حکمت وفلسفه جولان دادند ـ تا آنکه گوی سبقت را ربودند و زنـده



جاوید ماندند وحکمت اشراق ومشاء را بیادگار گذاردند ـ مشرق که این آرزو را دردل میپرورانید وبامقناطیس شوق حکمت یونان‌را بسوی خود می کشانید در دوره هارون الرشید دیگ استعدادش بجوشید وبیمن همت فلسفه یونان‌را بمشرق کشید .

طولی نکشید که حکمت پیراسته شد وبنور معرفت آراسته ـ مسلمانان چنان دردریای حکمت شناور شدند که افلاطون سرانگشت حیرت بدندان گرفت روز بروز مشعل حکمت برتابش خود میافزود وآسمان معرفت مصفی میگردید تا آنکه معلم اول ازخاك فاراب سر برآورد وحکمت وفلسفه را زیور دیگرداد ـ حکمت یونان فراموش وناطقه افلاطـون و ارسطو خاموش گردید ـ دیگر حکمت ازوی شمردند ووقعی بحکمت پیشین ننهادند .

چندی نگذشت که آسمان حکمت ومعرفت وفلسفه طبیعت بآفتاب بوعلی روشن شد و فضای دانش وعرفان بگل وجودش گلشن گردید ـ خورشید حکمت بوعلی چنان تابش کرد که ازخاور بباختر منعکس گردید ومشرق‌را زندگی معنوی ونام جاوید بخشید .

بیماران مادی‌را بتاتوق شفاء داد و گمگشتگان وادی وهم‌را باشارات اشارتی کرد ـ پیوسته کوکب منیرحکمت ازآسمان ایران طالع بود وبر فروغ خود می افزود تا آنکه ستاره حکمت بربام‌خواجه طوسی‌فرودآمد وصحنه گیتی‌را منور کرد. مدارج دانش‌را پیمود فلسفه الهی‌را روح نوی‌داد وبتجرید واخلاق ناصری ازحکمت عملی‌یادگاری باقی نهاد.

روزگاری دراز ازدوران طوسی سپری نشد که ازمهد انوشیروان یعنی خطه اردستان حکیم سترگی چون مولانامحمد صادق اردستانی‌برخاست ودفتر فلسفه وحکمت‌را زیروزبر کرد ورسالاتی درجمل‌نوشت وبطالبان حکمت ودانش تسلیم‌کرد وشاگردان مکتب‌او همهٔاز حکماء زمان خود گردیدند .

درهمان اوان فضای باصفای شیراز بگلهای حکمت و غنچه های فلسفه و شکوفه معرفت معطر گردید نسیم اسحار اوراق اسفار را بجای مشک‌تاتار بهرشهرو دیار آورد و دماغ حکمت ودانش‌را ازنو بوی‌آگین‌ساخت دراین‌حال ازجنوب وشمال ایران‌ستارگانی درخشیدند وبفلسفه وحکمت رونقی‌دادند .

فیض‌کاشانی ولاهیجی درحکمت عملی کوشیدند وگوهرمراد وشوارق ومکارم‌اخلاق را ودیعه نهادند ـ مدتها گذشت وروزگاری بسرآمدکه جزنور ضعیف وضوء ضیئلی ازحکمت و وفلسفه‌درخطه‌ایران دیده نمیشد وهمان‌افکارپیشین بود که مطرح اهل فن‌بود ـ ستاره‌حکمت محترق وانجمن‌دانش‌تاریک که نورنودی ظاهر گردید و حکمت وفلسفه را منور ساخت در این گیرودار صحرای حکمت سبزه برآورد وحاجی سبزواری سربرآورد ـ مطالب حکمت ونکات فلسفه‌را مانندگهرمنظوم ومنثور وآویزه گوش طالبان معرفت ساخت .

پس‌ازسبزواری ایران کدرگردید وآسمان فلسفه را تیرگی درگرفت گلهای فلسفه پژمرده گردید وبجزمادی ومادیات دیگرکسی‌چیزی نشنید ـ که ناگاه ازشب‌آبستن‌حکمت سحرگاهان فرزندی بزاد وبیالای افق‌آمد وبطرف جنوب ایران شد وازآن آفتاب تابان جلوه تجلی‌کرد ـ جلوه درجلوه خود چنان ظهوری‌کرد که غبار ازچهره حکمت‌برگرفت وبیدق تحقیق‌را بربام فلسفه فراکوفت‌حکمت را روان تازه بخشید وجامه نوپوشید‌حکمت باو خاتمه یافت وفلسفه ازاودرنگذشت ـ مشکلات بوعلی‌را حل کرد وچون گوشواره در گوش شفاءآویزه کرد .

نکات اسفارکه ناتمام بود تکمیل‌کرد ومعضلات آنرا روشن‌ساخت ـ گویا عالمی‌بود پرازحکمت وعالمی‌بود غرق دریای معرفت .

ازاین‌رو جنوب ایران اورا تنگ‌آمد و بمرکزآن دارالخلافه طهران رخت‌کشید و درمدرسه دارالشفاء حجره برگزید. طلاب ازاطراف بروی‌گردآمدند و ازمنبع سرشار و ینبوع کلماتش‌کامیاب شدند ـ درحقیقت باردیگربازارحکمت الهی‌وفلسفه طبیعی رواج‌یافت باندازه‌ای درحکمت متوغل که درعالم‌تجرد منطوی‌بود وچنان‌درلجه معرفت غوطه‌ورشدکه بردای عزلت وزهد ملتوی‌بود جزمبدء حقیقی منظوری نداشت وجز تدبر در اطوار خلقت بفکردیگری نپرداخت .

باز درآخرکار بعجزخود اقرارکرده میگوید :

مدت‌سی سال کنجکاوی کردم ‌ ‌ قول ارسطو و فکرهای فلاطون
مشکل‌من‌حل‌نگشت زین‌همه کوشش ‌ ‌ برسخن من گواست قادر بیچون
من که چنینم قیاس‌کن دیگران را ‌ ‌ این‌نه قیاسی‌است ناپسنده ومطعون

این‌حکیم‌بزرگ وفیلسوف سترگ قرن‌سیزده وچهارده‌هجری میرزا ابوالحسن‌جلوه است شرح حال‌آن جناب‌چنانکه نامه‌دانشوران نوشته بطوری است که خود مرحوم **جلوه** برای **اعتضادالسلطنه** وزیرعلوم نوشته و عیناً درج‌میگردد :

« شرح‌حالات این اقل‌السادات ابوالحسن‌بن سیدمحمد طباطبائی‌براین‌طریق‌است: »

مرحوم والدم که درعلم‌طب ماهربودو درفنون‌شاعری قادرچنانچه مرحوم‌فاضل‌خان گروسی‌در انجمن‌خاقان که احوال‌شعرای متاخرین ازمعاصرین خودرا مینویسدشرح حال اورا که متخلص بمظهر استبطریق اختصار نوشته‌است دراول جوانی از راه قندهار و کابل بحیدرآباد سندرفت ـ میرزا ابراهیمشاه که وزیر میرغلامعلی‌خان بوداورا بمصاهرت‌اختیار کرده دخترخودرا که خواهرمیرزا اسمعیل‌شاه‌بود بازدواج اودرآورد ورفته‌درحضرت **میرغلامعلی‌خان** منزلتی‌پیداکرد وقتی‌بضرورت خواستندسفیری‌بهندوستان بفرستنداورا برگزیدند وبکلکته‌نزد فرمانفرمای‌هندوستان بسفارت‌اختیارکردند ـ سرجان‌ملکم‌انگلیسی در تاریخ‌سیاحت ایران کیفیت‌ملاقات‌اورا درهندوستان واستعلام کردن احوال‌سلاطین‌صفویه راازاودرنوشتن رساله دراین‌باب نوشته‌است.

پس‌از بازگشتن از ماموریت چون مساعی جمیله از او بروز کرده بودبعضی درحق او چنانچه رسم است حسد بردند و ببعضی چیزهای خلاف واقع امیررا درحق اوبی‌میل کردند ـ بمجرد اینکه‌بی‌میلی امیررا دانست‌ترک آن‌مملکت کرده عیال و خانه‌که داشت بهمان‌حالت‌گذاشته متوجه احمدآباد گجرات‌شد ـ دراحمدآباد مشغول تجارت و از این وضع‌وحالت نیزقوامی گرفت‌چندی نگذشت که‌برامیرسند صداقت‌وراستی اوانکشاف‌پذیرفت وغدر بدخواهان‌آشکار شدکاغذها نوشته‌ومعذرت‌خواسته واصرارکردند در معاودت قبول نکرد وجوابهای‌خشن‌نوشت .

من **دراحمدآباد** گجرات درذی‌قعده یکهزار ودویست‌وسی وهشت(۱۲۳۸ ه. ق) متولد شدم‌مدتی بهمین‌حالت‌دراحمدآباد زندگانی کرد بعداسبابی فراهم‌آمد کهازاحمدآباد به‌بمبئی آمد .

چندی که درآنجاماند اقارب اصفهان و زواره خاصه مرحوم عمو(۱) که مردی‌فاضل و دانا بود و ممایبدرنگه‌هندوستان وتوقف ایران‌را نوشته‌وآدم مخصوصی‌راازاقارب‌بجهت این کار فرستادند .

والد قبول کرده متوجه‌اصفهان شد ـ زمان‌توقفش درسندو هندوستان‌سی‌وشش(۳۶) سال‌بود چون‌اکثر اقارب‌دراردستان وزواره که ازمضافات اصفهان‌است متوطن بودند هم

(۱) میر محمد حسین دوم

درزواره خانه‌وهم دراصفهان گاهی در زواره متوقف‌وگاهی دراصفهان ـ من در ابتدای ورود اصفهان‌هفت (۷)ساله بودم‌و هفت‌سال بعدازآن پدرحیات‌داشت پس‌او بناخوشی وبا درزواره درگذشت (۱)

من‌چون بمرتبه‌ای‌نبودم که بتوانم خودرا حفظ کنم وغمخوار وپرستاری نداشتم از مسافرت هندوستان آنچه‌پدر اندوخته‌بود وازاو مخلف‌شد بتلف رفت وکار من به پریشانی کشید ـ چون‌این‌سلسله ازقدیم‌الایام اکثراز اهل‌فضل چنانچه صاحب وسائل شیخ حرعاملی رحمه‌الله دروسائل جداعلای مراکه میرزا رفیع‌الدین محمدمعروف بنائینی‌است و صاحب تصانیف بسیاراست که ازآن‌جمله حواشی‌براصول‌کافی والان بقعه او درتخت فولاد اصفهان مزارعام و خاص‌است درعداد مشایخ‌اجازه خودمیشمارد ومن‌احوال این گذشتگان ازاقارب خود میشنیدم بااین‌پریشانی شوق‌تحصیل درمن‌پیدا شدباعدم اسباب‌باصفهان‌رفتم ودرمدرسه معروف‌بکاسه‌گران حجره‌ای گرفته مشغول کارشدم‌تاآنکه‌از مقدمات‌علوم الهیه‌درنزدمیرزا حسن‌حکیم باعتقاد خودم‌فارغ‌شدم چون فطرتها در میل‌علوم مختلف است‌خاطر من میل بعلوم عقلیه کرد درتحصیل‌فنون معقول از الهی‌وطبیعی که در ایران متداول است سیماالهی باآنکه اول جوانی‌رفیق دوست بودم دوست‌گیر وصحبت باشعراء وظرفاء راخوش داشتم‌وبا همسایگان‌معاشرتی تمام‌وگاه‌گاه بحسب‌وراثت درمجالست باشعراء شعری میگفتم‌تاوقتی که مراازطرز سخن‌آگهی‌حاصل شدوخوب‌وبدشعررا تمیزدادم و دانستم که شعرخوب گفتن‌لازم ایام شباب‌است‌وهمه دانند که اینگونه معاشرتها مانع‌همه‌چیز است ـ خاصه‌تحصیل‌خودرا باز نداشتم وهمواره‌اختلاس وقت‌بجهت اینکارمیکردم تااینکه مشغول‌مطالعه و مباحثه‌شدم وآنی نیاسودم واتفاق‌چنان افتاد که اکثرطلاب دقیق‌و بافهم بامن در این کار مراوده میکردند و باایشان‌اهمال مطالب‌ومداهنه ممکن نبود ـ این‌معنی مرا برآن داشت که دراینکار که بعقیده بعضی‌باطل است‌وبعقیده برخی‌بی‌حاصل کوشش بلیغ کرده‌وحظی‌وافر بردم.

مدتی‌دراصفهان بهمین‌شغل اشتغال‌داشتم تا ازدرنگ اصفهان بجهت شیوع‌تهی دستی واصرار درعیب‌جوئی و متعرض‌شدن مردمان بدون جهت بیکدیگر و واجب‌الاطاعة دانستن بعضی‌خودرا دلتنگ‌شدم بطهران آمدم برحسب انس وعادت وعدم قدرت برمنزل علیحده بمدرسه دارالشفاء فرود آمدم‌والان‌که سنه یکهزارو دویست‌ونودوچهار(۱۲۹۴ه.ق)هجری است‌بیست‌ویکسال است‌در طهرانم‌و دراین‌مدت بجزاین امربی‌فائده که مطالعه‌ومباحثه‌علوم مذکور باشد بشغلی وخیالی دیگرنپرداختم وچون دانستم تصنیف تازه صعب‌بلکه غیرممکن چیز مستقلی ننوشتم‌ولی حواشی بسیار که برحکمت متعالیة که معروف باسفار است و غیره نوشته‌ام واکنون دردست‌بعضی طلاب‌است ومحل انتفاع است.

واین مدت یا از روی فطرت یا اضطرار قناعت را پیشنهاد خویش کردم و از من تقاضائی تحریراً وتقریراً بظهور نرسید وبی دعوت‌اگرچه‌دوستان مشتاق بودند‌نرفتم‌بالفعل اکثر طلاب‌از شهرهای‌مختلف که میل‌بمعقول دارند گرد من‌جمعند هرجمعی بخیالی برخی

(۱) ۱۲۵۲ ه. ق

محض آموختن‌اصطلاح و طایفه‌ای بجهت‌آراستن مجالس وشرذمه‌ای بجهت‌صداقت‌و ساده‌لوحی واعتقاد‌بعالم‌تجرد شرح این‌طایفه‌است : ثلة‌من‌الاولین وقلیل‌من‌آلاخرین باری:

هرکسی ازظن خود شد یارمن — وز درون من نجست اسرار من

نامه دانشوران در ترجمه **جلوه** چنین مینویسد :

ابوالحسن‌بن محمدالطباطبائی سیدی‌است جلیل‌الشان عالمی عظیم‌المکان فاضلی فصیح‌البیان واز حکمای‌بی‌مانندو صاحب زهدوتقوی‌است اسوة اصحاب قدس‌ونهی کمالات صوری و معنوی بیش‌از اندازه تحریر فضائل ظاهری‌و باطنیش زیاده ازحدتقریر مرجع طلاب ومدققین وملجاحکماء و محققین است بطیب خلق‌و رقت خلق که اورا است‌هرکس روزی خدمتش‌را درک کرد دیگر ارادتش‌را ترک نکرد و غیرازراه دوستیش‌را نپوید اورا است‌همتی‌عالی وطبعی‌متعالی چنانچه‌هیچگاه درخیالش‌تحصیل مالی‌نگذشته و امانی‌وآمالی نداشته بمضمون‌الثینع منیع و الحریص انیس‌للحرمان پای مناعت او دامن قناعت کشیده تمنا ازآشنا وبیگانه‌نکرده باآنکه‌با بیشتری ازارکان‌ملت و رجال‌دولتش الفت است‌بقدر ذره‌ای‌از وجودش کلفت برکسی وارد‌نیاید وطبعی‌را ازشخصش انزجار حاصل‌نیاید مجلسش مرجع خاص‌وعام و مدرسش مجمع‌فضلای ایام‌است اکنون که سال هزاردویست‌ونودوچهار (۱۲۹۴) است دردارالخلافه طهران بتدریس‌علوم حکمیة مشغول هرروزه در حوزه ایشان بجهت تلمذ گروهی‌ازطلاب‌وفضلاء گردآیند واستفاده‌خدمتش‌را مغتنم‌شمارند تلامیذآن‌جناب که‌بیشتر اهل‌فضل‌و تقوی‌هستند درحضرت ایشان‌همواره مواظب‌تحصیل علوم‌الهی وطبیعی و ریاضی‌را مراقب تکمیلند‌زیاده از حد طلاب‌رادوخدمتش ازعلوم‌بهره و فایده‌پیدا میگردد و اشعاریکه‌در بدایت گفته‌اند بقدری فصیح‌وملیح است که بلغاء را آن‌رویه‌و فضلاء را کمتر آن سجیه‌دست دهد تخلص ایشان درشعر **جلوه** ودر بعضی تذکره هاهم‌اسمشان‌ضبط‌است.

سپس نامه‌دانشوران میگوید : اگرچه شعر وشاعری درجنب کمالات و علومش نمونه‌و از خرمن‌فضل‌و هنرش خوشه‌ای‌است این‌اشعار که حاوی‌مراتب توحیدو مناقب‌اهل‌بیت است برحسب خواهش‌آن مرحوم‌درج میگردد:

خویش نه بشناسی ای فرو شده درتن — تن بهل این غفلت دراز بدر کن
چند نمائی که تو منی بنه این ریو — ای تن خاکی که نیستی تو همی من
گر تو منی چون برفق و قاعده گاهی — از چه منم اندرآن زمان خوش‌وروشن
وقتی اگر جان فسرده گردد و نالان — از قبل رنج تن خلاف مبر ظن
زانکه گهی افتد آنکه پژمان گردد — مرد ز ویرانی سرای نشیمن
چرخ بدست قضا فلاخن گردان — خلق بدو در میان سنگ فلاخن
مهبط احجار این فلاخن نیلی — کس نبداند بغیر ایزد ذوالمن
دلت در این غمکده نگردد شادان — خواه بگلشن خرام و خواه بگلخن
گردون چون هاون‌است و کوبه‌حوادث — نرم شدم اندر این منطبق هاون
ذره‌ای از مهر این‌جهان‌سد راه است — رمزی ازین دان حدیث عیسی و سوزن

باطنت ار تیره ظاهری عمات هیچ　　　گنده بغل را چه سود عنبر و لادن
دامن تو قدسیان بلابه بگیرند　　　گر تو بر این خاکیان فشانی دامن

این قصیده در تذکیه اخلاق و بقاء نفس و تجرد روح انشاد شده است و قصیده ذیل در منقبت حضرت امیرمؤمنان است :

خدیوشرق بر تخت حمل بگرفت چون مسکن　　　چمن شد منبت لاله دمن شد مربع سوسن
زبر افکند شخص بوستانی مر لباس زر　　　بجای آن همی پوشید بر تن سبز پیراهن
بسرو اندرقماری ناله زن چون ناله بربط　　　بشاخ اندر عنادل نغمه کش چون نغمهٔ ارغن
طلوع اختر از گردون همی دیدی سپس زین بین　　　ز خیل لاله و نرگس طلوع اختر از گلشن
همی بینی عروس باغ را کز سوری و نسرین　　　بگوش اندرش آویزه بدست اندرش اورنجن
ستاك و باغ از برگ زمین و راغ از سبزه　　　یکی بومی است بافرش و یکی بامی است بی روزن
مکلل فرق نسترون بسان تارك خسرو　　　پریشان طره سنبل چو زلف شاهوار من
همی گرید که دایه ابر اینك مرسله لؤلؤ　　　نثاران دختران باغ را بگسسته از گردن
پی خونریزی بهمن شتابان ابر روئین تن　　　ز برقش بر بکف صارم ز دودش بر بتن جوشن
یکی مرغی است آبستن یکی پیلی است پرنده　　　ندیدم غیر از این پیل پرنده مرغ آبستن
خروش آرد چو پیل مست و غران همچو شیر نر　　　خم اندر خم چو زلف یار و گویا هم سخن چون من
همی آکنده بر لؤلؤش دامن گوئیا رفته　　　بدریوزه بدربار ولی حضرت ذوالمن
امیر مؤمنان حیدر که جبرائیل و میکالش　　　پی خدمت همی استاده اندر ایسر و ایمن
نبودار بهر ایجاد تو میدیدم که تا محشر　　　همی آدم شدی عنین و حواگشتی استرون
نمیدانم چه ناشایسته از گردون پدید آمد　　　که با رشته مجره گردیش اندر هوا آون
گمانم اینکه از بهر غلامی غلامانت　　　زنادانی وجهول آویخت یکروزیت در دامن
زپیر چرخ پرسیدم که روشن از چه شد چهرت　　　که مهرش نام و دیگر پای تا سر تیره و ادکن
بپاسخ گفت کز حجاب در کاهش بپنهانی　　　بخاك درگهش رخساره سائیدم بسعد یمن
چو خورشیدش اگر بودی همه تن چرخ طباخت　　　بمطبخ آن زمان شاید که میبردش پی هاون
بمیدان از پی رزم آوری در زیر چون باره　　　بمجلس از پی بزم آوری بر فرق چون گرزن
همادم چرخ اخضر گریه آرد بر که بر انسان　　　هما دمهر انور گریه دارد بر که بر معدن
پی ناورد خصم دین ز بهر حق نه بهر کید　　　چو آری پای گردون سا فراز کوهه توسن
زشمشیر جهان گیر فلك سوز شرر بارت　　　زمین معرکه گردد یکی افروخته گلخن
چه گلخن کش چو گلشن هست سرو و لاله و قمری　　　ز کوس و نیزهٔ خطی و خون پیکر دشمن
ز اجساد دلیران خرمنی بینم در آن میدان　　　که بر او چرخ پنداری یکی موری است بر خرمن
بدشت رزم اندر گیر و دار شیر فش مردان　　　چو سازدگا و دم ٬ هرا و دارد کرنا شیون
بسان کودك و پستان همی بینم در آن ورطه　　　بشخص مرگ خود مایل همه گردان شیر اوژن

زکه خیزد همار سیل در آن دشت که خیزد　　　ز سیل خون گردان از تنی بیسر سری بی تن
هلالی شکل شمشیرت همواره در صف هیجاء　　　شکافد مغفر فولاد و درد جوشن آهن
شگفتی بینم از تیغت که بر رخساره گردان　　　همی کارد زریر و بار میگیرد از اوروبن
همیشه تا بود خاك قدومت زیور دیده　　　همواره تا بود مدح وجودت زینت ارسن
عر آن چشمی که غیر از حضرتت جوید بود اعمی　　　عر آن نطقی که غیر از مدحتت گوید بود الکن

محدث قمی (شیخ عباس) در **هدیة الاحباب** در بیان ترجمه **جلوه** چنین نوشته است:

« ابوالحسن جلوه ابن محمد الطباطبائی الاصفهانی الحکیم المتأله المتخلی عن ترهات هذا العالم الفانی از احفاد سید الحکماء والمتألهین آمیرزا رفیع الدین نائینی استاد علامه مجلسی است - در سنه هزار و دویست و سی و هشت (غرلح) در احمد آباد گجرات متولد شده و در اصفهان تحصیل کرده و اوقات فراوان صرف معقول نموده پس از تکمیل بطهران انتقال فرمود و در مدرسه دارالشفاء توقف نمود و بتدریس علوم حکمیه اشتغال جست تا آنکه در طهران داعی حق را لبیك گفت و در جوار شیخ اجل ابن بابویه قمی بخاك رفت و قبرش فعلا در میان یکی از حجرات باغ آنجا معروف است ».

مؤلف الذریعة الی تصانیف الشیعة راجع برساله **اثبات الحرکة الجوهریة** مینویسد:

اثبات الحرکة الجوهریة از مؤلفات سید متاله حکیم **میرزا ابوالحسن** بن سید محمد طباطبائی زواره‌ای اصفهانی مشهور به میرزای **جلوه** می باشد که در طهران مدرسه **دارالشفاء** منزل داشته و در سال یکهزار و سیصد و سیزده قمری (۱۳۱۳) یکسال پیش از وفات جلوه بچاپ رسیده است.

مرحوم **جلوه** هفت سال داشته که **از سند** باصفهان آمده و تا سال یکهزار و دویست و هفتاد و سه (۱۲۷۳ ق) که بطهران آمده جمعاً مدت سی و پنج سال در سند و اصفهان و زواره توقف داشته است - چنانچه از فحوای یکی از قصایدش که در بساب فوت پدر سروده معلوم می گردد :

پدرش او را در زمان کودکی بمعلمی دانشمند سپرده بود که کسب دانش و هنر نماید و موقعی که **مظهر** بمرض **وباء** در زواره در گذشته (ظاهراً سال ۱۲۵۲ هـ ق بوده) با اینکه جلوه بیش از چهارده سال نداشته و در امور دنیا وی استعدادی نداشته از لحاظ علم و ادب وارد و شایق بوده و با آنکه خواهران بی نوا و مادرك بی غمخوار داشته و ثروت پدر را نیز از دست داده بوده از همه چیز صرفنظر کرده و بتحصیل خود ادامه داده تا اینکه بمرتبه‌ای رسیده که خود فرموده است :

آنچه کشیدم ز روزگار نیارد　　　شرح دهد این بیان مختصر من
اینهمه بگذشت بنگر ار بدون گشته　　　شهره آفاق دانش و هنر من
با همه سختی و رنج و محنت نگذشت　　　جز پی تحصیل دین شب و سحر من
گر که ضیاع و زرم نباشد غم نیست　　　علم و سخن می بود ضیاع و زر من

مرحوم جلوه بطوریکه در نقل اقوال و شرح احوال مسطور گردید از سال یکهزار و

دویست وهفتاد وسه (۱۲۷۳) که وارد طهران شد در مدرسه دارالشفاء که در مقابل جلوخان مسجدشاه فعلی واقع بوده ودر سال یکهزار و سیصد وپانزده (۱۳۱۵) شمسی به‌منظور تسطیح خیابان معروف بپوذرجمهری خراب گردیده است و فعلا محل خیابان است منزل نمود و وقتی که شخص وارد مدرسه می‌گردید در زاویه جنوب غربی خلوتی بود که دارای دو حجره بود مرحوم جلوه در این خلوت ساکن بوده وجود دریك اطاق و کماشته اوهم دراطاق دیگر سکونت داشته‌است.

حوزه درس میرزای جلوه مرتب ومنظم واز اطراف فضلاء برای استفادت بمحضر او می‌آمدند ودرحدود صدنفر همیشه ازمحضرش استفاده می کردند.

از جمله شاگردانش:

حاجی سیدنصراله تقوی و شیخ محمدحسین خلخالی وشمس العلماء و آقاشیخ ضیاء دری و وهابزاده ساکن بندرپهلوی ومیرزاطاهر تنکابنی و آشتیانی (میرزامهدی) و علامه سیدشمس الدین محمودحسینی مرعشی نجفی متوفی (۱۳۳۸ق) و **علامه استاد شیخ محمد اسماعیل محلاتی نجفی** وسیدعباس بن سیدعلی شاهرودی متوفی (۱۳۴۵ ق) وسید**حسن صاحب الزمانی** متوفی (۱۳۵۰ ق) بوده‌اند که همه از فضلای عصر و اساتید بشمار می‌رفته‌اند.

علت اینکه سیدحسن بصاحب الزمانی معروف گردیده بشرحی است که در **لغت نامه دهخدا** در حرف ح نوشته باین شرح:

وحسن صاحب الزمانی (حَ سَ نِ رِ حِ بُ زَ) (اِخ) (سید...) ازتلامذه میرز میرزا ابوالحسن جلوه وشیخ فضل‌الله نوری ومیرزا حسن اشتیانی وغیرایشان ازاساتید عصر بوده. محمد قزوینی گوید: وی مردی فوق‌العاده باهوش وتند فهم وسریع‌الانتقال وباذهنی وقاد وخاطری نقاد بود وبسیارخوش مشرب وخوش‌محضرودرعین حال بسیارجدلی وسریع‌الغضب ومتلون وهوسناك ومتناقض باشخص خود دراقوال واحوال وافعال وعقاید بود مثلا گاه مانند مردی متدین بلکه متعصب در دین ومواظب برادای وظائف عبادات واجتناب از محرمات خودرا نشان میداد وگاه بر عکس مظهر مردی سست اعتقاد بلکه ملحد وزندیق و آشکارا تارك تكاليف شرعی ومرتکب معاصی ومناهی ظاهرمیگشت وبلکه گاه ازاین حدود نیزتجاوز کرده وبکلی منکرادیان وشرایع ونبوت وامامت وبعث ونشور میگردید وچندان درمجالس دراین‌مقوله‌مباحثات پای میفشرد وجدال ونزاع می کرد که مکرر دیده شدکاربجائی می کشید که مخالفین او چون ازعهده جواب اعتراضات او برنمیآمدند برمیخاستند واورا تامیتوانستند بامشت ولگد وچوب میزدند وتمام اعضاء اورا از شدت ضرب کبود ومجروح میکردند و میرفتند واوتا چندین روز نالان وکوفته ومجروح ازخانه بیرون نمیتوانست بیاید وهیچیك ازاین اقوال وافعال متضاده بخود بسنگی وتظاهر بنظر نمیآمده بلکه ظاهراً بسبب اوضاع و احوال مرامی او بود - باری مجموع این صفات وحالات عجیب ومتناقض مجتمع درشخص اومصحوب بافضل سرشار واطلاع وسیع ازعلوم متداوله وقت ازحکمت وفلسفه وکلام وفقه وحدیث وتفسیر وآراء ومقالات وغیرها بود وذهن تند فروزان او وحافظه خارق‌العاده اش

وشدت ولع او بخصوص درمباحث حکمی وکلامی و مذهبی وجدال ونزاع درامثال اینگونه مسائل باندازه‌ای صحبت ومجالست اورا مطبوع کرده بود که شخص هیچوقت باختیار نمیخواست از اوجدا شود ودوستداران فضل وکمال وارباب ذوق وحال صحبت اورا بجان ودل خریدار بودند وبایکدیگر دراین باب مسابقه مینمودند وبدخلقی‌ها وتندی لهجه اورا برای تمتع در مجالست او باکمال تسلیم تحمل میکردند.

اما وجه شهرت او به‌صاحب الزمانی‌ء این بود که وی دراوایل شباب درسفری ازاسفار بتحریك **شیخ احمد کرمانی** که غیرازهمنام وهمشهری خود **شیخ احمد روحی** ازلی کرمانی مترجم معروف کتاب **حاجی بابا** ازانگلیسی بفارسی است درحدود همدان و کرمانشاهان ادعاء کرده بود که صاحب الزمان موجود شیعه است وچون علاوه برمزیت سیادت منظری بسیار خوش وهیبتی بسیارمطبوع داشته باچشمان سیاه وبشره سفید وریش سیاه خفیف وعمامه ژولیده که روی‌هم‌رفته صورت بسیارشبیه بود بشمایلهای خیالی که نقاشان ازبعضی ائمه تصویرمینمایند ودرخانه‌ها ودکانها بدیوار آویخته‌وهمه کس دیده است شبیه بود لهذا جمع کثیر ازاهالی قصبات والوار واکراد آن نواحی باو گرویده بودند بمجرد انتشاراین خبر ووصول آن بمسامع اولیای دولت حکم مؤکد ازطهران صادرشد که اورا باشیخ احمد کرمانی توقیف نموده تحت‌الحفظ روانه طهران نمایند وپس از ورود بطهران هردورا بحبس افکندند.

شیخ احمد کرمانی از کثرت آلام واسقام و بد رفتاری با او پس ازمدتی درهمان حبس بمرض اسهال درگذشت ولی سید حسن چون جوان وبی‌تجربه وسید بود وبعلاوه بایکی از اعیان دولت وقت نزدیکی داشت و او وساطت نمود او را مستخلص ساختند و سید خالصاً مخلصاً از آن دعاوی وخیالات توبه نصوح نمود ومدت‌العمر گرد آن هوا وهوس و وساوس نگردید.

دراواخرعمرسیدحسن درمشهد مقدس توطن گزیده‌بود وازقرار مذکور درهمان‌جا در پائیزسال هزاروسیصدوپنجاه (۱۳۵۰) قمری وفات یافت (۱)

این مرد درفعالیتهای مشروطه خواهان نیزشرکت داشته ورنجها کشیده است رجوع بتاریخ مشروطه کسروی صفحه ۴۹ شود.

مرحوم جلوه علاوه برطلاب وفضلاء باعلمای معرزمانند حاج شیخ مرتضی انصاری (۲) (۱۲۱۴-۱۲۷۱) وحاجی میرزا حسین نوری (۱۲۵۴-۱۳۲۰) نیزدوستی داشته وحاجی میرزا حسن اشتیانی وپسرش شیخ مرتضی اشتیانی که ازمجتهدین مسلم زمان بودند مراوده داشته‌است وقتی **ملاعلی سبزواری** که ازوعاظ معروف وفاضل بوده ولی بموجب احکام حاج میرزا حسن اشتیانی پدروشیخ مرتضی اشتیانی پسرموردتکفیر واقع گردیده وقتی مرحوم جلوه مبتلا بدرد چشم بوده وملاعلی بعیادت آمده بوده از اتفاق اشتیانی‌ها هم پدروپسر برای عیادت میآیند وقتی ملاعلی سبزواری آنانرا ازدور مشاهده میکند ازحجره جلوه خارج میگردد و پدروپسروارد میشوند - هنگامی که ازنزد جلوه خارج میشوند جلوه بشیخ مرتضی میگوید

---

(۱) ازوفیات معاصرین بقلم محمدقزوینی مجله یادگارسال سوم شماره ۴.

(۲) غدیرسال ولادت فراغ سال وفات.

اگر ملاعلی دراطاق مانده بود و آقا میپرسیدند چرا ملاعلی مکفر را راه داده‌ای جواب میگفتم اگرطبیب برای دردچشم دیدن‌کافری را تجویز کرده باشد چه کسی کافرتر از ملاعلی سبزواری است که دونفرمجتهد مسلم اورا تکفیر کرده‌اند. شاه ورجال دربارهم نسبت بجلوه ارادت میورزیدند واغلب بخدمت اومیرسیدندچنانچه معروف است وقتی ناصرالدین‌شاه برای دیداردخترخود بمسجدشاه میرفته بودنزدیك مدرسه دارالشفاء کهمیرسند بصدراعظم میگوید خوب است جلوه راهم ملاقات کنیم وبدون خبروارد اطاق‌جلوه میشوند ـ درآن‌موقع پشت جلوه بطرف درب اطاق‌بوده ودستمالی‌میشسته است ناصرالدین‌شاه بصدراعظم میگوید: میرزا حسن جلوه همین است ؟ جلوه میشنود و همانطور که مشغول بوده و نمیدانسته گوینده کیست جواب‌میدهد بشرط‌اینکه **ابولی** بآن‌اضافه شود یعنی‌میرزا ابوالحسن گفته شود شاه میگوید معلوم است جلوه طبع لطیف دارد چون حکیم متوجه میگردد که شاه است ودر مقام تغییر وضع وبدوش گرفتن رداء وگذاردن عمامه برمیاید شاه ممانعت میکند وملاحظه مینماید در طاقچه‌های اطاق شیشه‌های رنگانگ چیده شده میگوید ظاهراً جلوه هم مشروب میل‌میکند حکیم جواب می‌دهد درصورتیکه شاه‌هم مایل باشند میل فرمایند . شاه پاسخ می‌دهد برای تیمن وتبرك بموقع است که قدری شربت صرف شود پس‌از نوشیدن شربت بمذاق شاه‌مطبوع واقع میشود ـ میپرسد این شربت‌در کجا تهیه‌شده که باین اندازه مطبوع است حکیم‌جواب می‌دهد این‌شربت ازمیناب‌برای سلطان‌دل‌تهیه شده نه‌سلطان‌آب و گل ونیزمعروف‌است وقتی ناصرالدین‌شاه درسردرعمارت شمس‌العماره نشسته بوده‌وباانیس‌الدوله مشغول‌صحبت بوده که جلوه از روبروی عمارت‌شمس‌العماره میگذشته است شاه‌بانیس‌الدوله میگوید این شخص‌پیر مردمعمم **سید ابوالحسن جلوه** است ـ انیس‌الدولـه میگوید جلوه معروف همین است شاه‌جواب می‌دهد جلوه کسی‌است که امروزدرعلم ودانش و حکمت در کشور من نظیر ندارد ومن اورا بغایت دوست دارم ـ خلاصه‌اینکه جلوه مورداحترام تمام طبقات مردم بوده‌واو راگرامی می‌داشتند .

میرزا حسنعلی خان امیرنظام‌گروسی نیز باوکمال ارادت داشته وقتی سفری هم باتفاق جلوه بآذربایجان کرده است قصیده‌ای هم‌جلوه درستایش اوسروده‌است .

راجع باحترام جلوه در نزد طبقـات مـردم حکایتی است که **مجله یغما** بنقل از مرحوم احتشام‌السلطنه بوساطت آقای سید حسن تقی‌زاده آورده است کـه در اینجا عیناً درج می‌شود:

« مرحوم احتشام‌السلطنه باینجانب‌حکایت کرد که وقتی شاهزاده ظل‌السلطان بآفتی در چشم مبتلا شد و از اصفهان بطهران‌آمد وقصد کردبرای معالجه باروپا برود. ناصرالدین شاه اجازه نداد وگفت بهترین کحال فرنگستان را آنچه مخارج باشد می‌دهم و اینجـا می‌آورم ـ پس باصرف مبالغ گزاف **گالزووسکی** مشهورترین طبیب فرانسوی‌را راضی کردند برای مدت کوتاهی از پاریس بطهران بیاید وآمد ودرقصر ظل‌السلطان که بعدهـا مقر وزارت معارف شد وهنوز هم‌هست جای‌گرفت و مشغول معالجه چشم شاهزاده شد در این بین در اوقات فراغت خود دیگران را هم معاینه و معالجه میکرد البته بدون اجرت

پس مردم طهران خبر شدند که طبیب نامداری که کور را بینا میکند اتفاقا بطهران‌آمده وریختند آنجا و برای نشاندادن چشم‌خود بر همدیگر سبقت میجستند و ازآن‌جمله بودند اعیان و معاریف و شاهزادگان ورجال و اشراف بطوریکه درآن چندساعتی که اودراطاق پشت طالار بزرك مشرف برباغ و در بیرونی مشغول پذیرائی‌مرضی بود نه‌تنها طالار از منتظرین‌پربود بلکه دنباله‌صفوف تادرباغ و خیابان‌هم میرسید ولذا آن طبیب‌نامدار ترتیب نوبت مقرر کرده بود که هرکس‌بنوبت‌یکی بعدازدیگری پیش‌او برود .

روزی مرحوم علاءالدوله برادر بزرك احتشام‌السلطنه برای معاینه چشم نزد طبیب فرانسوی رفته بود وبرادرش‌راکه زبان فرانسه می‌دانست نیز برای کمك همراه خودبرد. مشارالیه نقل کرد که پس‌ازانتظارزیاد که‌نوبت علاءالدوله رسیدما وارداطاق **گالزووسکی** شدیم و پشت سرما بترتیب نوبت صفوفی از انبوه مردمان محترم منتظر بودند ـ در ورود نزد طبیب از پنجره مشاهده شد که آخوندی (در واقع سیدی) وارد باغ‌شد کوتاه قد وپیر وعصا در دست با قد خمیده از در بیرونی از خیابان وارد باغ می‌شود بمجرد دیدن او علاءالدوله عقب کشیده و بکحال فرانسوی گفت خواهش‌میکنم آن‌آقا راکه‌واردمیاید مقدم بدارید و نوبت مرا باو بدهید ومن بازمنتظر میشوم . **مسیو گالزووسکی** باکمال‌تعجب و قدری تغیر گفت:

یعنی چه‌اگرشما از نوبت خود صرف‌نظر می‌کنید نوبت بتالی شما میرسد وشاید صد نفر پشت سرشما هست تانوبت بآن آخوندحقیر‌برسد ـ علاءالدوله جواب‌داد بهرحال من نمیایم و یقین هم دارم که تمام رجال و محترمین هم که بعد از من نوبت دارند صرفنظر خواهند کرد تاآن‌آخونداول معالجه‌شود.

پس اول علاءالدوله ازاطاق بیرون‌آمد و طبیب فرانسوی با حیرت مشاهده کرد که هرکسی را بنوبت یکی بعدازدیگری نزدخود خواند همان حرف‌را گفتند که اول‌باید آن سید معالجه‌شود و همه راه‌دادند تاآن دانشمند عصاکوبان وآهسته باطاق کحال‌رفت . آن آخوند سیدمرحوم میرزا ابوالحسن جلوه بود که هرکس‌نظرش باو افتاد در مقام تکریم باعقب گذاشت و این امر تأثیر غریبی‌در حکیم فرانسوی کرد که قدك‌پوشی بخاطر علمش برخزپوشان دراین مملکت تقدم‌دارد وجمله بحرمت‌او کرنش و تعظیم‌میکنند. »

دیگر معروف است وقتی بین فقهاء و حکماء زمان ناصرالدین‌شاه که سردسته‌فقهاء حاجی میرزاحسن آشتیانی وسردسته حکماء **میرزا ابوالحسن جلوه** بوده است‌اختلافی حاصل میشود.

شاه مقرر می‌دارد که مجلسی ازهر دو دسته‌تشکیل و موضوع مورد اختلاف‌رامباحثه نمایند گویا از طرف دسته فقهاء سر و صدای زیادی میشود ولی جلوه خاموش می‌ماند و حرفی نمیزند ـ پسرحاجی‌میرزا حسن‌آشتیانی ازجلوه می‌پرسد که شما چرا خـاموشید جلوه بالبداهة این شعر را درجواب‌میسراید :

این دیگ زخامی است کهدر جوش و خروش‌است
چـون پخته شد و لـذت دم برد خموش است

بالاخره جلوه در سن هفتاد وشش سالگی درلیله جمعه ششم ذی‌قعده سال یکهزار و سیصد وچهارده (۱۳۱٤) قمری درمنزل حاجی کاظم ملك التجار درگذشت و بااحترامات فائقه جنازه آن دانشمند در ابن‌بابویه مدفون گردید و شاهزاده نیرالدوله که از ارادتمندان فیلسوف شهیر بود بقعه‌ای برمزارش بناء کرد و قطعه ذیـل را طرب اصفهـانی در تاریخ وفاتش سرود :

آه کز جور جهان و فلك شعبده بـاز   گنج دانائی و حکمت‌شده درخاك‌دفین
میرزا بوالحسن جلوه حکیم دانـا   آنکه‌درحکمت‌ودانش بندش مثل وقرین
روح‌پاکش‌چوزفردوس‌برین‌بودنخست   شدکنون طایرروحش سوی‌فردوس‌برین
اوج علیین‌شد جلوه‌گه جانش وبـاز   جان پاکش چو فـلك رفت سوی‌علیین
آنکه ازبودن او شاد دل حکمت بود   مرد ازمردن اوشد دل حکمت غمگین
ای‌دریغا که‌شدی خاك نشین برسرراه   آنکه افلاطون بودی برهش خاك نشین
ششم ماه شب جـمعه سـه ذی قعـده   برفلك جلوه کنان شدسوی فردوس‌برین

از آثار مرحوم جلوه چنانکه قبلا مذکورافتاد:

۱- کتاب **اثبات‌الحرکة الجوهریة** است که درحاشیه شرح هدایه میبدی در سال یکهزار و سیصد و سیزده(۱۳۱۳) قمری‌چاپ شده است.

۲- رساله‌ای درترکیب واحکام‌آن موجود درکتابخانه رضویة .

۳- حواشی دیگری‌هم‌برمبدء و معاد ملاصدرا نوشته که آنهم‌درسال‌یکهزار وسیصدو سیزده(۱۳۱۳) چاپ شده است.

٤- آثار منظوم او است که باهتمام مرحوم میرزا علیخان رسولی تدوین و با مقدمه بقلم آقای سهیلی خوانساری‌درسال‌یکهزار و سیصد و چهل و هشت (۱۳٤۸) قمری بطبع رسیده است .

۵- تصحیح مثنوی مولوی است که در طهران بوسیله‌میرزا محمود کتاب فروش‌بچاپ رسیده است .

٦ - شرح حـالی است که از سید حسین مجمر نوشته و در ظهر دیوانش بچاپ رسیده است .

۷- شرح حالی‌است که از خود وپدرش بنامه دانشوران نوشته است.

کتابخانه‌جلوه بوسیله وارثش که حاجی‌میرزامحمدبن حاجی‌میرزاتقی‌خواهرزاده‌اش باشد بکتابخانه مجلس‌شورای‌ملی فروخته شده است .

خواهر مرحوم جلوه زوجه حاجی میرزا تقی بوده وحاجی‌میرزامحمدفرزندخواهر جلوه بوده است وچون شخصاً زن اختیارنکرده وعقبی‌نداشته‌میراثش نصیب‌خواهرزاده‌اش گردیده است.

دیوان‌جلوه مشتمل‌برموضوعات مختلفه است . چند قصیده درباب توحید وبقای‌نفس

است و نیز منقبت حضرت‌امیر‌مؤمنان که گذشت و نیزدرتوحیدواثبات واجب ومعاد وتجرد و بقاء نفس ومدح حضرت ختمی‌مرتبت گفته :

رنجه شد این زنده جانم ازتن مردار   مرداری تـن مـرا فکند در آزار
دوستی ضد بضد نزاید جز رنـج   رنجش جان را زجان نشاید انکار
جانت اگرنیست‌پس‌بگو که‌چه‌فرق است   شخص ترا از کلوخ و سنك و سپیدار
فرق اگر نیست گرت زین سه بخوانند   از چه شوی همچو دیك تافته ازنار
آخر واگو چه باز رفت ز مخنوق   ظاهر و باطن بجای مانده و ستوار
مایه فضل و شرف هگـرز نـزیبد   وضع‌ونسب‌بابخار(۱) یا دم دوار(۲)
جان بزید جاودان از آنکه نمیرد   زنده ذاتـی بپاس ایـزد دادار
زاری باطن نه اختیار که عجز ***   یـاد دهد از وجود قادر جبار
این نه زعادت بود که منکر یزدان   نیز چنین است گوش کن هوشدار
چرخ اگر نیست پاکه هست فروتر   زانچه شمردند جرم ثـابت و سیار
پاکه زمین را است جنبشی‌بشب وروز   کاین شب واین روز زان برایدهموار
نیست بر اینها همه اگر چـه دلیلی   لیك تو بپذیـر ولانسلم بگـذار
زین چه شود تا توگول نادان گردی   منکر والا وجود صانـع مختار *
صانع بیچون که او است اول و آخر   خالق مادون که او است‌اخذ و غفار
در همه جا حاضر است ونیست‌مکانی   بر همه‌کس ظاهراست ونیست پدیدار
از همه‌گان خارج است و در همه‌داخل   از همه بیگانه است و با همگان یار

(شعرفوق‌اشاره‌ببیان‌حضرت امیرالمؤمنین‌علی‌است که‌فرموده‌اند. **داخل‌فی‌الاشیاء لا کممازجة‌الاشیاء وخارج‌عنها لا کخروج‌الاشیاء .**)

زین عجبی و صفها بسی است خدا را   از پس او بر شگفتها کن اقـرار *
گرت بگویند این جهان ز سر و بن   حادث و فانی است این فسانه‌مپندار
پاکه همین جسم روز حشر کند عود   این بمگو نزد عقـل نیست بهنجار
خود تو بسی چیزها ندانی این نیز   در عدد آنچه مـی ندانـی بشمار
چون‌که خدا هست و جان‌نمیرد هرگز   توشه این راه دور با خود بردار
توشه ندانی که‌چیست مهر رسول است   آنکه بود دائره جهان را پرگار
خلق همه خفته‌گان بدنـد بباطـن   مر همه را کرد دست فضـلش بیدار
شکر خدا را که ما فریفتگـان را   داد رهائی ز دیو مـردم ادبار
خط امان است مهرش از تف دوزخ   دوزخ افروخته ز مردم و احجار
مهرش بگزین بجان اگر که نخواهی   خویش بر آن نار تفته هیچ نگونسار

(۱) اصل   (۲) پاینده وزنده

در پس دیوار سخت باشد مینو رخنه دیوار سخت کردن دشوار
خود چهل و اند عمر من بگذرفت از همه آدم کنون بصدق ستغفار

(این قصیده معلوم میشود در سال یکهزار و دویست وهفتاد و نه (۱۲۷۹) یعنی ششمین سال ورود جلوه بطهران سروده شده است چه در هزار و دویست و سی و هشت (۱۲۳۸ ق) متولد و در سال هزار و دویست و هفتاد و سه (۱۲۷۳ ق) بطهران ورود نموده است.)

مدح نبی ملح زار و آل نبی نیز آلی کش اول است حیدر کرار
سگ بنمك زار پاك گردد و نیکو لاشه کلبی از آن کشم بنمکزار
تا که ستایش نبی و عترت او را عالم و جاهل کند بمنبر و بازار
باد مرا مهر این سترگان در دل باد مرا فعل این بزرگان کردار

قسمت دیگر راجع بایام طفولیت وفوت پدر و ماندن خواهران ومادرك خود و تلف شدن پدر و شرح حال خود گفته است :

ظل خداوند با خرد پدر من بود زمانی دراز تاج سر من
زان هنری مرد فر خجسته منم رقصان بودی همیشه دل بیر من
تا ننهم پا بخاك فرش زمین بود دیده دایه و رهی برهگذر من
گفتی پا خاك پای من چو گذشتم ای تو همه زیب تارك و بصر من
زود سپردم باوستادی دانا تا که نباشد بجاهلان حشر من
دایم گفتی بمن برفق و مدارا علم و خرد پیشه گیر ای پسر من
کان که هنر نیستش پشیزه نیرزد مانده است این نکته ازمهان نظر من
بود چنین تا که عمر او سپری شد از غم مرگش شکسته شد کمر من
مال بشد باب رفت و خانه بماندند دا دَرَك و خواهران بی‌پدر من
در غم انجام قوت ایشان هر دم خون شد و آمد ز دیدگان جگر من
آتش جان مرا کسی ز احباء آب نیفشاند غیر چشم تر من
آنچه کشیدم بروزگار نیارد شرح دهد این بیان مختصر من

قسمت دیگر در شرح پیری و ناتوانی و حکمت و مدح حضرت امیرمؤمنان گوید :

کرد مرا پیر گردش فلك دون تا چکند زین سپس ستاده‌ام ایدون
مشکم کافور گشت و نوز(۱) نرفته است از دلم این مهر سرخ وزردی بیرون

مرقعی این اشعار راسروده که موهای حکیم سفید شده بود و در واقع اشاره بآیه شریفه **واشتعل الراس شیبا می باشد.**

خود زنکی وقت وضع حمل بنالید وای فلاتنم بنالسه کردی مقرون

(۱) مخفف هنوز .

گفت فرینش بنالـه لفظ کمر گوی هیچ مگوی آنچه نیست عادت و قانون
گفت دراین حال زار وپا بلب گور گفت نیارم کنم مـزود و مدهون
مرگ بمن رو بروی نشسته است می‌نتوانم سخن کنم کم و افزون
مدت سی سال کنج کاوی کـردم قول **ارسطو** و فکرهای **فلاطون**

(مرحوم جلوه این قصیده را در سال یکهزاروسیصد وسه (۱۳۰۳) هجری‌قمری که سی سال از ورود او بطهران می گذشته سروده و درآن تاریخ شصت وپنجسال داشته‌است).

مشکل من حل نگشت زین‌همه کوشش بر سخن من گوا است ایزد بیچون
منکه چنینم قیاس کن دیگـران را وین نه‌قیاسی است ناپسنده ومطعون
خونها خوردم ز تنگ عیشی گرچه خوردن خون نیست درشریعت‌ماذون
بودم چرکین همارهٔ جامه کـه نابود قدرت آنم که شست جامه بصابون

این اشعاراشاره بزحماتی‌است که مرحوم حکیم درزمان تحصیل دراصفهان وطهران متحمل شده است .

سرجهانرا و رازهای نهـان را هیچ نداند کسی ز عاقل و مجنون
میسویان آگهند اگرنه ازاین رمز از پی گفت و شنید حاضرم ایـدون
کیست بداند سپهر برشده خود چیست؟ یا که زبهرچه راست گردش گردون
باغ چرا در بهار خرم وشاد است باز فسرده ز چیست در مـه کانون
آن یکی ازحسن سرخ وصاف چو خورشید آن یکی ازعشق زرد و گوژ چو عرجون
راهزنانند همچو غـول بپرهیز ای شده برقول وفعل ایشان مفتون
جـز سخنان خـدای‌پاك و پیمبر مر همه را میشمر فسانه وافسون
سوی شریعت گـرای ومهر علی جو از بن دندان اگر نه قلبی و وارون
غیرعلی کس نکـرد خدمت احمـد غمخور موسی نباشد الا هارون
کـرد جهانی ز تیغ زنده بمعنی ازدم تیغش اگرچه ریخت همی خون
صورت انسانی و صفـات خـدائی سبحان‌الله ازاین مرکب ومعجون
ساحت جاهش بعقـل نتوان پیمود نتوان با موزه درگذشت ز جیحون
تیره روانم اگرچه از ره تحقیق هست بـانواع معصیتها مرهون
زاب مدیحش ز خویش جمله بشویم آری شوید همی پلیدی سیحون
تا که نباشد بسان شادی انـدوه تا کـه نباشد بطعم شکر افیون
باد زبانی مرا بمدحش گویا باد روانی مرا بمهرش مشحون

قصیده‌دیگری درشرح مسافرت‌خود ازاصفهان بطهران ومدح **ناصرالدین‌شاه** گوید:

بشهرجم چو دلم ناامید گشت ازیار نمود وسوسه دیوم که سر کشم زنگار
سفر گزینم و بدرود دوستان گویـم که درحضرت‌مرا قدرماند و نه‌مقدار

سروده‌اند بزرگان که‌ای هنرورمرد   بهر دیار که خوار آمدی‌مگیرقرار

که گرعزیز چوجانی‌چودیرماندهست   همارهمرد ازدو درگرند ودرتیمار

از آن بسیج سفر را خیال می‌بستم   ز توشه ره خویش و زباده رهوار

همی نیافتمی توشه غیر خون جگر   همی نیسافتمی باره غیر پای فـکار

ولیك‌بودم ازاین‌شاد کز برای وداع   خجسته روی درآید بکلبه‌ام دلدار

من‌این‌خیال بسر نارسانده کامدو گفت   یکی که‌آمدت آن سرو قدسیم عذار

زجای جستم وبیرون درسنادم لیك   تمام بسر کله ونی بپای خود شلوار

که دیدم آمدو برزیر آن یکی‌یکران   بزور پیل وبـریشم‌دم وفلك‌رفتار

فرشته طلعت وگلگون نژاد وآهوچشم   نکات‌سنج‌وادافهم وچست‌وشیرین‌کار

تا پس‌ازچندین شعر باینجا میرسد :

همی بناله وگریه برون شدم‌ازشهر   که‌تاکه گشت نهانم ز دیده شهرودیار

وسپس بعدازچند شعر بمدح ناصرالدین‌شاه قاجارمیپردازد .

قصیده‌ای نیزدرشکایت از روزگار واشرار واخلاق اهل‌آن گوید که مطلع‌آن اینست:

سختاکه دل گرفت‌ازاین بوم‌وبرمرا   این زندگی بکار نیاید دگر مرا

از پشت بام تا بگزیدم همی سفر   در مختنم نبود بهی زین سفرمرا

بی‌بـرگی ونوائی زارم بکشته بود   امداد اگرنکردی خون جگرمرا

برخوان کس‌نگشتم‌حاضر نخوانده‌زانك   آماده بد زخون جگر ماحضر مرا

از دولت قناعت خوش زیستم بعز   ایوای اگر نبودی اینگون حضرمرا

باهر که مهر کـردم اوکرد دشمنی   خود دشمنند گوئی جنس بشر مرا

استغفرالله‌این همه کفران‌نعمت است   گوئی که‌دیو برده است ازراه مرمرا

ازصفات‌حمیده جلوه قناعت ومناعت‌طبع بوده که بمضمون‌القنیع‌منیع هیچگاه ازکسی نه‌تحریراً ونه‌تقریراً باآنکه اغلب‌رجال دولت ووجوه ملت ارادت‌کیش اوبودند خواهشی ننمود وبحالت فقرو فاقت که درحکیم بغایت شهرت وجود داشت چنانکه درچند جا اشاره فرموده است وگذشت بسرمیبرد ـ علت‌مسافرتش ازاصفهان بطهران هم همانا‌شیوع‌تنگدستی اوبوده است .

ارادتمندان جلوه‌بسیار بودند چنانکه ناصرالدین‌شاه کراراً برای دیدارآن‌جناب‌قدم رنجه میکرده وحکیم‌نیز دروصف اوقصایدی دارد که‌ازآن جمله است :

دلبرم‌آمیزشی دارد بهرکس جز بمن   رسم معشوقی‌است‌این‌یا بامنستش سوءظن

من عفیف‌وسوءظن باشد گنه‌پس‌چون کنم   که نه بپسندم بوداو راگنه درهیچ فن

ونیز گوید :

چون که‌بر درگاه‌شه‌زنگی‌غلام‌است‌آسمان   تا ابد زین موهبت عالیمقام است آسمان

چونکه نام‌بندگی جوید نیاساید زکار   این چنین بایداگردربند نام است‌آسمان

تا پایان‌آن‌که میگوید :

شاه دوران‌ناصرالدین شه‌که دراصطبل‌او   از مجره ابرش زرین لگام است‌آسمان

دیگر از مریدان مرحوم جلوه **میرزا علی اصغر خان** امین‌السلطان است که نیز قصایدی درمدح وی سروده که ازآن جمله است :

تو هر قدر که عزیزوپسندیده‌ای بجهان   مرا بعشق‌بدان‌پایه دان‌نژند وتوان

دیگر از مریدان جلوه است **میرزا علی اصغر خان** اتابك اعظم که در مدح او سروده :

تاختنی‌کرد خال و زلف تو بر من   تاختن دشمنان چیره بدشمن

تا اینکه میرسد باین‌شعر که میگوید :

همچو هنرهای‌خواجه‌بزرگه اتابك   آنکه ازاوشاد خلق وغمگین معدن

دیگر از ارادتمندان ومجذوبین او **میرزا حسن‌علیخان** امیرنظام گروسی‌است که حکیم قصیده‌ای دروصف اوباین مطلع دارد.

مرا ز جور امیر نظام بس افغان   که دادم بمکارم بزیر بارگران

شنیده بودم کاین میرداد دارد رحم   نکرد‌رحم‌چراپس باین نژند توان

غزلیات مرحوم جلوه نیز در دیوان مطبوع زیاد است که نمونه‌آن باین مطلع‌است:

دلم خیال وصال توای پسر دارد   ببین که قطره خونی چها بسر دارد

بسوخت آتش عشقت مرا وتندیشی   که آه سوختگان گه بکه اثر دارد

دلم برفت ندانـم کجا بگوید فاش   کسی زگمشده من اگر خبردارد

چه گریه‌ها که‌ازاین‌جزع‌پرگهردارم   چه خنده‌ها که‌از‌آن‌لعل‌پرشکردارم

زاشك‌غیرت بحرم زناله وحشت‌دشت   مراهوای تومعروف بحر وبر دارد

بحسن او دو گواهند‌آه واشك روان   بحسن بین چه گواهان معتبر دارد

مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه دوخواهر داشته که یکی زوجه حاجی میرزا تقی بن محمد حسین شیخ الاسلام اردستانی از احفاد میرزا رفیعای نائینی بوده ودیگری در رستم آباد شمیران شوهرداشته که کسان اوحیات‌دارند وشخصاً‌چون تأهل‌اختیارنکرده وازعلایق دنیوی وارسته بوده خلف وفرزندی نداشته است .

فصل چهارم - در شرح حال علماء ادب و مترسلین

۱- ضریر نحوی:

شیخ احمد بن عبدالله ماه آبادی معروف بضریر نحوی از مردم مه آباد اردستان و از تلامذه شیخ عبدالقاهر جرجانی متوفی درسال چهارصد و هفتاد و یك (۴۷۱ ه‌ق) میباشد که از فحول نحات و نویسندگان در ادب بوده است .

ازجمله آثار او کتاب **شرح لمع** در نحو است که متن آنرا ابن جنی تالیف کرده است .

۲- شیخ امام افضل الدین الحسن بن علی بن احمد بن علی الماهابادی :

شیخ امام افضل الدین حسن بن علی بن احمد بن علی ماهابادی که مردم ماه آباد اردستان است ازمشایخ فقیه ثقة عالم فاضل جلیل محدث حافظ صدوق ابوالحسن علی بن عبدالله بن الحسن المدعو بحسکاء بن الحسین بن الحسن بن الحسین بن علی بن بابویه القمی ملقب بمنتجب الدین مؤلف کتاب معروف فهرست منتجب که بیش از صد نفر ازمشایخ اواست و ولادتش در پانصد و چهار (۵۰۴) ووفاتش در پانصد و هشتاد و پنج (۵۸۵) بوده بشمار میرود.

منتجب الدین در کتاب فهرست خود گفته است که افضل الدین از پدرش و پدرش از جدش احمد بن علی روایت می کرده وتصانیف اورا ذکر کرده که از آنجمله است :

کتاب الاعراب و گفته است که افضل الدین اجازه داده است که ازتمام تصنیفات و روایاتش نقل کنم .

دیگر از کتابهای افضل الدین کتاب **شرح النهج - شرح الشهاب - شرح اللمع - درر التنجیم** و دارای دیوانهای منظوم و منثور بوده عالم در ادب ومتبحر وفقیه وثقه بوده و تصانیف زیادی داشته است که پاره‌ای ازآنها ذکر شد.

۳- شیخ ظفر بن الهمام بن سعد الاردستانی :

شیخ ظفر اردستانی فرزند همام بن سعد از ائمة لغت ومتبحر درفن خود بوده است که بامام اللغة مشهور گردیده و در عصر شیخ منتجب الدین (۵۸۵ - ۵۰۴) زندگی میکرده است .

۴- شیخ ابوعبدالله محمد بن احمد بن الاردستانی :

شیخ ابوعبدالله محمد معروف به **ابن الاردستانی** از بزرگان علمای شعر وادب و فاضل ومتبحر بوده وازآثار اواست :

کتاب **صناعة الشعر** که در فن شعر سرودن تدوین نموده است .

۵- ابوعلی اردستانی:

یکی از مترسلان و نحو دانان اردستان چنانچه در کتاب محاسن اصفهان تألیف مافروخی (قرن پنجم) مسطور است ابوعلی اردستانی بوده که ترجمه حال او بخوبی معلوم نیست واحتمال دارد که همان **احمد بن محمد بن الحسن الامام المرزوقی ابوعلی** باشد که طبق ترجمه بغیة الوعاة تألیف جلال الدین عبدالرحمن الاسیوطی (م-۹۱۰) بسیار با ذکاوت وفطانت بوده و خوش قریحه در تصنیف وتالیف واقامه براهین وحجج وتصانیف آن محاسن زیادی دارد و نحو را در نزد ابوعلی فارسی (م-۳۷۷) خوانده است وصاحب بن عباد براو داخل شده وبرپا نخاست پس ازآنکه صاحب بمنصب وزارت رسید ظلم کرد او را.

از تالیفات اواست : **شرح حماسه - شرح الفصیح - شرح المفضلیات - شرح اشعار هذیل - شرح الموجز** وتصنیفات دیگری وفات او در ذی الحجه چهارصد و بیست و یك (۴۲۱) اتفاق افتاده است .

ونیز احتمال دارد منظور **حسن بن تمیم** الصفار اصفهانی نحوی باشد که اورا ابونعیم (م- ۴۳۰) در تاریخ اصفهان باین شرح ترجمه نموده:

حدیث کرده است ازعبدالواحد بن غیاث الدین وابی مروان عثمانی وصاحب بغیة الوعات گفته اسناد اورا درطبقات الکبری ذکر کرده‌ایم .

واحتمال دیگر اینکه حسن بن عبدالله ابوعلی اصفهانی معروف به **لکذه یالغذه** باشد که طبق گفته یاقوت حموی (م-۶۲۶) ببغداد قدم گذارده ودر نحو ولغت پیشوا ودر فنون ادب آشنا بوده ودرقیاس وارد بوده فنون مزبور را از **باهلی صاحب الاصمعی و کرمانی صاحب اخفش** فرا گرفته است.

درمجلس زجاج نیز حاضر میشده است و از جانب او می نوشته است - پس از آن با او مخالفت کرده و چیزهائی را که می نوشته مخالفت می کرده وبین او وبین ابوحنیفه دینوری مناقضاتی بوده است و درهمان طبقه او بوده است وکسی نظیر او در زمان آخر حیات درعراق نبوده است .

کتابهای : **النوادر - خلق الانسان - نقض علل النحو - خلق الفرس - مختصر در نحو - البشاشة والبشاشة - التسمیة - الرد علی ابن قتیبة فی غریب الحدیث - الرد علی ابی عبیدة** وغیر ذالك ازتصنیفات اوست.

از جمله اشعارش :

ذهب الرجال المقتدی بفعالهم	والمنکرون لکل امر منکر
و بقیت فی خلف یزین بعضهم	بعضا لیستر مستور من معور
ما اقرب الاشیاء حین یسوقها	منه و ابعدها اذالم تقدر
الجد انهض بالفتی من کسبه	فانهض بجد فی الحوادث اوذر
و اذا تعسرت الامور فارجها	و علیك بالامر الذی لم یعسر

فصل پنجم در احوال عرفاء ومتصوفان:

گذشته ازیکعده ازعرفاء که درفصل علماء ومحدثین ذکر گردیده وعده ایکه باحوالشان دسترسی حاصل نگردید ترجمه کسانی که شرح حالشان معلوم است بشرح زیرمینگارد :

۱ـ شیخ المشایخ جناب شیخ کبیر اردستانی:

شیخ المشایخ والعارف الکامل **جناب شیخ کبیر** اردستانی ازبزرگان عرفای زمان خود وقبل از سلسله سهروردیه بوده است وسلسله طریقت او بدین ترتیب است که بعدازچند واسطه بحضرت رضا ع منتهی میشود .

شیخ کبیر خود ازمشایخ طریقت اغلب بزرگان عرفاء ازقبیل **سهروردی وبزغش** شیرازی و**پیرجمال** اردستانی و **پیرمرتضی** علی اردستانی وکاموئی وغیره بوده است .

قبرجناب شیخ کبیر **دردشت** شهراردستان واقع است .

۲ـ شیخ صدرالدین موغاری :

شیخ صدرالدین موغاری ازعرفای موغار اردستان است که سلسله طریقتش ازطریق شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی شروع میگردد وپسرش شیخ رکن الدین ابوالفتح **معروف** به **بابارکن** نیزمرید پدربوده است .

۳ـ باباعارف موغاری:

شیخ عبدالسلام بابا عارف موغاری ازمشایخ طریقت پیرمرتضی علی اردستانی و پیر جمالی اردستانی وامام الدین محمد وعلاءالدوله زواره ای وسلسله طریقتش باین ترتیب است:

شیخ عبدالسلام ازشیخ **فخرالدین** عراقی واو از **بهاءالدین** زکریای ملتانی و او از **شیخ شهاب الدین** سهروردی واو از **شیخ ابوالنجیب عبدالقاهر** سهروردی واو مرید **شیخ احمد غزالی** تا میرسد بمعروف کرخی .

شیخ عبدالسلام درقریه موغار مدفون وبقعه اش مزارعمومی می باشد .

۴ـ بابارکن الدین :

شیخ رکن الدین ابوالفتح ازعرفای موغار اردستان بوده که بکشف وشهود موصوف ودرقریه موغار مدفون است .

وی مرید پدرش شیخ صدرالدین واومرید شیخ بهاءالدین زکریای ملتانی بوده است .

۵ـ بابا احمد طرقی:

بابا احمد طرقی ازعرفای طرق بوده که درقدیم جزء اردستان بوده وحتی در سال سیصدو شانزده (۳۱۶) هجری هم که احمد رستم طرق وطار راوقف کرده این تعلق تذکرداده شده ودرزمان آل بویه یك حاکم درنطنزواردستان حکومت میکرده وحتی دردوران قاجاریه هم حاکم نطنزواردستان محمدحسین خان عرب بوده که مقرحکومتش شهراب اردستان بوده وآلان هم سادات طباطبای زواره واردستان در نقاط مختلف نطنز بشرحی که دربخش اول کتاب ذکرآن رفته است اقامت دارند ازآن جمله آقای سیدجعفر آزمایش وگیلداد گستری واقادیش که دربخش اول کتاب شرح داده شده میباشد.

بابا احمد مردی چوپان بوده که اصولا ازسواد خواندن ونوشتن عاری بوده است ولی بطوری بامبدء ارتباط داشته که هیچ سری براومخفی نبوده است .

بطوریکه پیرجمالی اردستانی در کتاب مرآت الافراد مینویسد مقامی بسیار شامخ در عرفان داشته وما آنچه را پیرجمالی نوشته نقل میکنیم:

« نقل است که شیخ صدرالدین شنوی رحمة الله علیه تمام احادیث خواجه صلی الله علیه وآله وسلم خوانده بود ودرصحیح وغیرصحیح شبهه داشت مدتی مناجات میکرد وازحق تعالی درخواست میکرد که حضرت مصطفی را صلی الله علیه وآله وسلم درخواب ببیند ـ آخر این دولتش حاصل شد ازمصطفی صلی الله علیه وآله وسلم اجازت خواست که حدیث بخوانم نزدت یامحمد حضرت خواجه صلی الله علیه وسلم فرمود بولایت نطنز روجائی که آنرا طرق گویند و **بابااحمد طرقی** را طلب کن و حدیث پیش او بخوان شیخ چون از خواب بیدار شد بطرق رفت وباباحمد طلب کرد نمی یافت طرقیان گفتند هیچ احمدنامی که این قابلیت دارد دراین ولایت نیست .

درویشی گفت یك پیرشبان هست احمد نام دارد والاهیچ نخوانده است وصحرائی است وروز وشب باگوسفندان می باشد شیخ گفت بنمائید شاید که او باشد نماز شام بیامد و یك پشته هیزم برپشت مبارك خود بسته بود وگله گوسفند در پیش داشت ـ شیخ درپیش رفت وحال خود عرضه کرد باباحمد اجابت فرمود وانکار نکردو هم آنجا هیزم بنهاد وپشت بهیزم بازند وگفت ای شیخ صدرالدین بخوان ومن سردرپیش دارم هرگاه سربرآرم بدانکه صحیح نیست وهرگاه که از جای خود سرنجنبانم توبخوان ـ شیخ فرمود آنچه صحیح بود چون میخواندم سرمبارك ازجای خود برنمیداشت وآنچه موضوع بود سرمبارك برمیداشت چون حدیث تمام بخواندم برخاستم وسئوال کردم که ای بابا احمد چون داستی تواین احادیث را فرمود که حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود و سرمبارك درپیش انداخته و مرا تعلیم کرده بود که هرگاه من سربرآورم توبردار وچون سرنجنبانم تونیز نجنبان شیخ وداع کردورفت .»

بابا احمد دردهی معروف ببا احمد در نزدیکی کچوپه شقال قسمت سفلای اردستان مدفون وبقعه اش مزارعمومی است .

۶- شیخ محمد زواره‌ای :

شیخ محمد زواره‌ای از عرفای معروف قرن نهم و مراد پیر مرتضی علی اردستانی بوده است .

شیخ محمد مرید خواجه **عزالدین حسین کاموئی** و او مرید پدرش **خواجه صائن‌الدین اصفهانی** واومرید پدرش **خواجه زین‌الدین‌عبدالسلام** معروف بخلیفه شاه واومرید امام‌الدین محمد ووی مرید **شیخ نجیب‌الدین‌علی بن بزغش‌شیرازی** و وی مرید **شیخ‌شهاب‌الدین سهروردی** ووی‌مریدعم‌خود **شیخ‌ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی** ووی مریدشیخ‌**احمد غزالی** تامیرسد بمعروف کرخی.

۷- شیخ‌علاءالدوله زواره‌ای :

شیخ علاء الدوله از عرفای زواره اردستان بوده که از مشایخ سلسله طریقت پیر جمالی اردستانی بوده است وددزمان‌خود اشتهاری بسزا داشته‌گویا درزواره مدفون است.

۸- سید قاسم :

سیدقاسم ازعرفای قرن نهم بوده ومیگویند پیرمرتضی علی اردستانی وعده دیگر از وی استفاده کرده‌اند .

۹- پیر مرتضی علی‌اردستانی :

پیرمرتضی علی اردستانی فرزند امیر شمس‌الدین محمد اردستانی‌ندیم شاه منصور (م-۷۹۰) میباشد ومادرش ازاحفاد انوشیروان عادل بوده است .

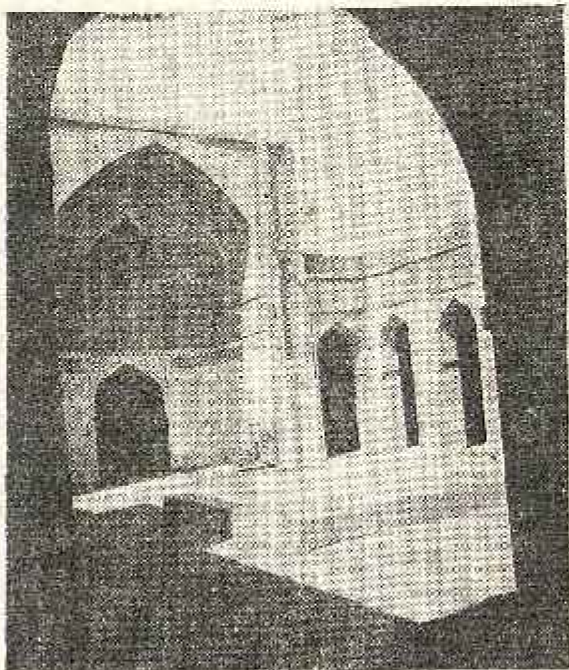
بطوریکه درکتاب **روح‌القدس** پیرجمالی اردستانی مرید پیر مرتضی مسطور است امیرشمس‌الدین محمد دریکی ازجنگهای شاه منصور باترا که مقتول میگردد وپیرمرتضی دران موقع بیش‌ازچهارسال نداشته است سپس‌شاه‌منصور بشیرازمنتقل میشود وپیرمرتضی و خانواده امیر شمس‌الدین محمد بشیراز میروند و تا کشته شدن شاه منصور (۷۹۰) در شیراز بوده‌اند ازآن‌تاریخ ببعد که تقریباً پسری هشت‌ساله بوده باردستان میرود ودرآنجا مشغول کسب فضل وبذل وبخشش‌میکردد چون‌ازپدرش ثروت هنگفتی باقی‌مانده بود پیوسته مشغول دستگیری‌بوده است وچون‌بسن‌بلوغ میرسد وازمحضرعرفای‌زمان استفادت میکرده مبادرت بساختن‌خانقاهی‌درمحله‌فهره اردستان‌میکندودرمجاورت مسجدسفید سردشت‌مدرسه وخانقاهی بپامیکند و از اطراف عرفاء بدورش جمع میگردند - از مریدان معروفش پیر **اسحاق اردستانی وپیرعلی وپیرجمال** اردستانی میباشند .

پیرجمالی دربسیاری ازکتب خود در مقامات مختلف پیرمرتضی را ستوده و او را از بزرگان عرفاء دانسته است وحکایاتی از او نقل کرده که برای تیمن و تبرك بعضی از آن حکایات عیناً نقل میشود

۱- نقل ازکتاب روح‌القدس :

«درضمن بیان شمه‌ای ازبزرگی وفضل سلطان‌المحققین ومرآت‌المتصوفین ومحراب

العارفین پیرمرتضی‌علی‌اردستانی قدس‌الله روحه‌العزیز و کیفیت‌احوال شریف‌او بموجبی که ازلب ودندان دُرر باراوشنیده که‌فرمود که ازوالده خودکه ازنسل‌انوشیروان عادل بود شنیدم که مارا پسری بودبسن‌چهارده رسیده شبی‌پدرحضرت پیرکه ازاکابراصفهان وندیم خاص ومقرب شاه منصوربود **امیرشمس‌الدین محمد** نام داشت رحمة‌الله‌علیه نشسته بود چنانکه برسم اکابر باشد وددمجلس او درشان **سلطان بایزید** درغضب شدآن پسرکه سن



خانقاه پیر مرتضی اردستانی

چهارده بود قولنجی پیدا وبنزع افتادپدرش بدرگاه شیخ رفت وزاری‌نمود وشیخ فرمود که این‌پسرخود رفت واماپسردیگری در راه‌است‌وچون تولدنماید ازآن‌ما خواهدبوده ومنظور پیرمرتضی‌علی‌اردستانی‌بوده که بعدازآن پسرچهارده ساله متولدگردیده است .

۲- درخاتمه کتاب روح‌القدس گوید :

«واخرش‌مشتمل‌است برهمان‌ظهورحضرت پیرمرتضی‌علی‌اردستانی قدس‌الله روحه‌العزیز که ازارباب‌تصرف ومحبت وعشق وحقایق ومعرفت است واهل‌معرفت ازاوسیروسلوك‌عاشقان دانسته واگربشرح بزرگی‌اومشغول شوم‌کاغذ وقلم‌نباشد امرو ارشاد اوپیوسته دلیل شده در اسرارمریدان درزمانی که نزدیك‌بودیم - درزمانی که نزدیك‌بود خرقه‌مبارك بیرون کند و باین فقیرارزانی‌دارد این‌وصیت فرمودکه اول باید درویشان را دوست داری ونماز فرش بپا داری و سنن مؤکده فرونگذاری و دائم الاوقات با درویشان نشینی چون از صحبت

دورافتی بصلوات بر حضرت خواجه کاینات مشغول شوی وطمع درمال هیچکس نکنی وجمهور آفریدگار راحقیر نه‌بینی...».

۳ـ دریکی‌از رسالات **مرآت الافراد** گوید :

«آن روزکه بحضرت صاحب‌الزمان ومخزن‌الهی و بحر نامتناهی بیت‌الحرم ربانی پیرمرتضی‌علی‌اردستانی‌علیه‌السلام رسیدم ازاوسئوال کردم ازدوستی ودشمنی‌صحابه و رضوان وجنت وامثال آنها حضرت پیرفرمودکه اگراز روی‌شرع میپرسی‌جواب این‌مسئله‌دادن‌کار مانیست واگراز روی فقر و معنی‌اللهم‌اهدقومی فانهم لایعلمون میپرسی اگرامام الشهداء خصوص الفقراء مخصوص‌الاولیاء ونورحدقةالزهراءوقرةعین المرتضی وانیس‌قلب‌المصطفی امیرالمؤمنین حسین‌الشهید بکربلاصلوات‌الله وسلامه علیهم اجمعین **ویزید** هردو درآرند ودراین مقام عداوت **یزید** درتوپیداشود نه‌عالم فقراست .».

٤ـ درجای دیگرهمان کتاب گوید :

« و این فقیر ازلب ودندان حضرت‌سالار محققان پیر **مرتضی علی اردستانی** علیه‌السلام شنیده‌ام که فرمودند حدیقه سنائی وفصوص شیخ محیی‌الــدین اعرابی قدس‌الله روحهما در یك ورق مثنوی‌مولانا جلال‌الدین رومی است واین فقیر در این‌شب که همین شب پانجدهم(۱) ماه ذی‌قعده است تحقیق ازحضرت بهترین انبیاء و اولیاء محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه و آله وسلم‌معلوم کردم که فرمودند کتاب به‌ازمثنوی نیست‌خواه میلاج‌شیخ‌عطار و خواه دیگر کتابهای‌اوچه‌جای کشاف».

۵ـ درجای‌دیگرآن کتاب درمعنی‌آیه‌**وللاخرة خیرلك‌من‌الاولی** گوید:

« وگواه این حال‌است که‌حق سبحانه و تعالی‌میفرماید وللاخرة خیرلك من‌الاولی که سلطان‌المحققین‌پیر **مرتضی علی** صوفی اردستانی در معنی این‌آیت چنین فرمود: که آخرت در آن حال بود که حضرت مصطفی صلی‌الله علیه و آله وسلم چند روز فرمود که جبرئیل‌نیامد و منافقان طعنه‌زدند خیرلك‌من‌الاولی درآن وقت است ونکته‌های غریب در این‌حال هست».

۶ـ درجای دیگر همان کتاب در معنی‌المخلصون‌علی‌خطر عظیم می‌نویسد :

« واین‌فقیر از نوح وصالح و یونس و دیگر پیغمبران نمیگویم که از پیر خود قطب العارفین وسیدالافراد وسلطان اولیاء محب و محبوب مصطفی ومرتضی‌پیر **مرتضی علی** اصفهانی ساکن اردستان خبر می‌دهم که چون همای ولایت او از عالم هدایت سایه بر سر گسترانید و باز همت‌آن پادشاه فقراء چشم عنایت برجهانیان انداخت شفقت بجانب‌عراق بیشتر داشت بحکم حب‌الوطن من‌الایمان اصفهان از شهرسبا معمورتر گشت‌چون حضرت پیر را نشناختند وبی‌ادبانه با اوزیست میکردند حق‌تعالی در دل‌سلطان وقت‌انداخت و کرد آنچه کرد...».

۷ـ درکتاب شرح‌الواصلین که تاریخ ختم‌آن هشتصد و هفتاد وشش(۸۷۶) هجری

---

(۱) پانزدهم

است در موردی می‌سراید :

« یکشبی در نزد پیرم مرتضی مجتمع بودند قومی آشنا
با دو زانو با دو صد حسن وصفا خوش در آمد پیش پیرم مرتضی
گفت با آن گنج بی رنج و ملال که فرستاده مرا یك مرد حال
که ندارد دست وپا تاگم(۱) زند تا دمی با تو نشیند دم زند
گفته با من که بگو با آن خدیو که نبازد پرده‌های مکر و ریو
نعل وارونه نه‌بندد زینهار در دل سائل نیندازد غبار
چشم من بینا بدان گنج گرانست جان من مایل بدان مهر ونشانست
منصفم دانم که بس درمانده‌ام بر خود آیات فنا برخوانده‌ام
نیك می‌دانم که آن آزاد مرد قادر است و ناظر هر رنج‌ودرد
درد دوری دارم ای مایه وصال گرچه‌نزدیك است آن‌خورشیدحال
من نمی‌دانم که هستم در نقاب یاکه خود در پرده است آن‌آفتاب
باری القصه رهی بنمایدم که ز گفت او دری بگشایدم
راز بی‌رمز و اشارت باز گو تا توانم باز گفت ای راز گو
گفت با سائل انیس عاشقان که چگویم در حق دارای جان
که خدا از ذکر وفعل ما بری‌است بود ما در پیش آن روکافری است
فعل قائم قول موزون ای پسر مرتبه پیدا کند در رهگذر
هر عمل که در زمین و آسمان صورتی پیدا کند بگذر از آن
من بگویم که تواند بشنود ورنه بتواند بصورت بگرود
من بقول حق نمایم این گشاد هرکه بتواند بیابد این مراد
راه حق بالا است آن بالا بلا است آنقد و بالا طلبکار فنا است
منکسر شو تو که گر جویای اواست یا ببو آن خاك‌کان بویای او است
کس ندارد قوت رفتار او جان بهایش نیست در بازاراو
هر که شد فانی مسکین و غریب طالب او میشود بی‌شك حبیب
امرو تلقینش که بی‌روی وریااست بی‌ریا اینست آنجا که خدا است
راه نزدیك است گو دوری مکن در خرابات آی و مستوری مکن
تا وجود شخص هست و زندگی سرکشی‌ها هست اندر بندگی
هست اندر بندگی صد گون‌غبار نیست کس‌واقف بدان جز کردگار
آن غزا که‌حرب غزو اکبر است در همه خیرات روح و پیکر است
آن جدا کردن نه کار بندگانست کار آن علام سر سرجانست

---

(۱)گام زند

خیز ورو برگو بدان افتاده یار   که بکلی نیست شودر پیش یاره

۸ـ در جای دیگر همان کتاب راجع به **پیرمرتضی** گوید :

و یکشبی در نزد پیرم مرتضی   مجتمع بودند قومی آشنا
مرغ عشقش در بدن پرواز کرد   نالهای برحسن گل آغاز کرد
سوزدل آورد خوش اندر سخن   تا بردسر گشتگان را در وطن
وصف کرد از مرتبه مردان فرد   تا کند از هم جدا نامرد و مرد
حسن خوهای مشایخ باز گفت   از محبت راه پاکان پاك رفت
وصف خوبان گرچه ناید در حروف   عقل برمی‌دارد از گفتن وقوف
زانکه میاید همه‌درجای خویش   تارسد هرسکه بر سیمای خویش
کاه وجو کرده خدا زا دستور   زاد اهل آسمان ذکراست ونور
زادمستان چیست نقلست و شراب   منزل حق چیست دلهـای خراب
اندرین تکرار مردی بی‌ملال   دست زد دردامن آن پیر حال
که نمودی شرح سرهنگان راد   بازگو احوال خود ای کیقباد
ذکر پارو دی و فردا ای‌سوار   مشتهی وقت را ندهد شمار
تو بگواحوال خویش وروزخویش   مرهم تازه بنه بر جای ریش
تارهم ازفکر وفکر و از ملال   تا بنوشیم از دست ما جام‌حال
جام حال ای ساقی دور زمان   خوش بودخوش‌درحضورحاضران
چون‌شنیدآن ناله وجوش غریب   گرم‌شد برعاشق خودچون‌حبیب
عاشقان پرده بی‌جا می‌درند   که بعهد یار در پرده درند
بعد ازآن با محرمان‌آن‌پیرراد   کام شکر بار بی‌غم برگشاد
گفت هی‌هی ناظران روز من   نیستید اگه مگر از سوز من
سوز من می‌سوزد آثار عمل   خرقه‌ام نی بند دارد نی بغل
زین سبب اندر رقم من نیستم   نیست کس خود واقف این‌زیستم
رزق‌من از کشت‌و ازانبار نیست   غنچه من متصل با خار نیست
من سئیس اسب و استر نیستم   عیسیم خر بنده و خر نیستم
مردگان را زنده سازم از نظر   برپرم بر آسمان بی‌بال وپر
آهوان بی‌بند در دام آورم   بی‌سبب از دوست پیغام آورم
مهدیان‌راگوش وچشم ودل دهم   مهرخان‌را جان ودل منزل دهم
زانکه من من نیستم درنزدیار   پیش آن خورشید کی ماند غبار
برق عشقم‌نیستم شمع و چراغ   زان ندارم تارودود اندر دماغ
این تقرب این وصال بی‌ریا   دادم ای یاران ز فضل مصطفی

این‌می ومیخانه ونقل و شراب   ای‌عزیزان داده بامن بوتراب
نیستم من جنس کالانعام و عام   دلربای دلبرانـم والسلام
بعدازآن‌روبرجمالی کرد و گفت   که‌نهان کن‌دردرون‌این گنج‌مفت
هیچ منما با صغیر و با کبیر   تا که رخ بنمایدت حسن امیر
چون‌شوی‌رسوا بچشم‌خاص وعام   در صف‌آورمه‌رخان باجام وکام
پیشتر از وقت هرکو رخ نمود   همچو شیطان می‌شود کورو کبود
چون شنیدم این ندا ازمرتضی   برگزیدم جـاده فقر و فنا »

۹ـ پیرجمالی دردیوانش درشرح کودکی‌پیرمرتضی‌اشعار مفصلی‌دارد که چون‌حاکی شرح‌حال **پیرمرتضی** است‌چند بیت نگاشته میشود :

باین کیفیت که‌پس ازذکر چند شعر حاکی ازاینکه‌پیرمرتضی‌پس از کشته شدن پدر کودکی‌چهارساله بوده وباتفاق شاه‌منصوربشیراز میرود وپس‌ازچندسال باردستان‌برمیگردد تاارشاد شود میسراید :

باردیستان رفت بار دیگر   که تا فیض یابد ز اهل نظر
در آن حین شناسای اسرار جان   چو گنجی نهان بد در اردیستان

و بعد میگوید : پس از اینکه بسن چهارده‌سالگی رسید مردم‌همه باومتوجه‌شدند و خرقه پوشید:

« زمیراث بودش‌بسی ملك ومال   همه‌بذل میکردآن خوش‌خصال »

پیرمرتضی‌ظاهراً درهفتصدو هفت هجری دراصفهان متولدگردیده وآنچه مسلم است ازهشتصد و شصت ببعد حیات نداشته واحتمال کلی‌دارد که در زمان **الغ‌بیك** ویا **بابراول** کشته شده‌باشد چه در **اصول‌الفصول** باین‌موضوع اشاره شده که درزمان تراکمه مقتول گردیده است وچون‌دراغلب تراجم پیرمرتضی‌را پیرمرد عنوان کرده‌اند بایدگفت درزمان کشته شدن لااقل‌هفتادسال‌داشته است ودراین‌صورت تاریخ‌وفاتش‌هشتصدوپنجاه وهفت(۸۵۷) بوده است که هفت سال‌پس‌ازفوت شاهرخ تیموری (۸۵۰) باشد .

طریق ارادت پیر مرتضی بشرح زیر است :

پیرمرتضی مرید**شیخ‌محمدزواره‌ای** اومرید **خواجه‌عزالدین‌** کاموئی اومرید والد خود **خواجه صائن‌الدین اصفهانی** واو مرید والد خود **خواجه زین‌الدین عبدالسلام** (خلیفه‌شاه) واو مرید **خواجه امام‌الدین** محمد و اومرید **شیخ نجیب الدین علی‌بن‌بزغش‌شیرازی** واومرید **شیخ شهاب‌الدین سهروردی** واو مریدعم خود **شیخ‌ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی** واومرید **شیخ‌احمد غزالی** تامیرسد **بمعروف کرخی**.

طریقه دیگر :

پیرمرتضی ازپیر **امام‌الدین نائینی** واو از **شیخ‌علاءالدین زواره‌ای** واو ازامام‌الدین واو ازشیخ‌**عبدالسلام** کاموئی‌واو ازمریدان **شیخ‌عبدالسلام باباعارف**

موغاری وشیخ محمد **اصفهانی** و شیخ عبدالسلام ازشیخ **فخرالدین عراقی** و او از **بهاء الدین زکریای ملتانی** و او از **شیخ شهاب الدین سهروردی** تا برسد **بمعروف کرخی** .

پیرمرتضی مانند پیرجمالی درمدرسه‌ای تحصیل نکرده بلکه ازشیخ وپیر ومرشد علم طریقت را تحصیل واکتساب نموده تابجائی رسیده که خود پیرومرشد گردیده است و مقامی حاصل نموده که شرح آن در گفتار پیرجمالی مذکور گردید .

پیرمرتضی بااینکه علم رسمی تحصیل نکرده بوده ولی بطوریکه گفته شد درتفسیر عرفانی آیات قرآن تبحری داشته و ازاطراف عالم برای استفاضه ازمحضرش می‌آمدند .

هرچند معلوم نیست که پیر مرتضی فرزندی از خود باقی گذارده باشد ولی میتوان استنباط کرد که چون دارای زنی بوده که قبرش درپهلوی قبرپیرمرتضی میباشد شایداولادهم داشته وممکن است **محمدنجیبا** که درنهصدوبیست (۹۲۰) هجری در اردستان سکونت داشته وپسرش امیراویس کشته شده واز مفاخر آل نوشیروان قلمداد شده فرزند پیرمرتضی باشد.

اگرچه احتمال هم دارد که **محمدنجیبا** پسر **امیرشمس الدین محمد** پدر پیرمرتضی باشدولی این احتمال بعیداست چه اگر **محمدنجیبا** پسر امیرشمس الدین محمد باشد بایدبزرگتر از پیرمرتضی باشد وبطوریکه گفتیم پیرمرتضی درتاریخ هفتصدوهشتادوهفت (۷۸۷) متولدشده واگرمحمد نجیبا درسال هفتصدو هشتادوچهار (۷۸۴) هم متولدشده باشد درسال نهصد و بیست (۹۲۰) سن او بالغ بریکصدوشش سال میشود و این موضوع باسن طبیعی وفق نمیدهد و مخصوصاً که امیراویس درموقع کشته شدن (۹۲۰) سی سال داشته است ومستلزم این خواهد بودکه محمد نجیبا در سن یکصد و شش سالگی دارای فرزند شده باشد و این نیز از غرائب است ـ احتمال سوم این که محمد نجیبا فرزند پسر دیگری از امیرشمس الدین محمد بوده است .

پیرمرتضی دربقعه‌ای بنام بقعه پیرمرتضی واقع در **محله فهره اردستان** مجاور **مسجد سفیدسردشت** مدفون و مزارعمومی است و عده‌ای نیز بمقامات معنوی او معتقد و مریدند .

وضع ساختمانی بقعه درجغرافیای اردستان بتفصیل ذکر گردید است .

۱۰ـ پیرجمالی اردستانی :

الف ـ مولد پیرجمالی :

آنچه معروف و در افواه مردم محل شایع است پیرجمالی در ده **کچویه‌سنگ** در نزدیکی شهراردستان متولدگردیده است و بطوریکه خود پیرجمالی دربعض ازگفتارش اشاره کرده نیاکانش نیز اهل علم وهنر ونژاد اصلی آنان ازشیراز بوده است .

ب ـ نام پیرجمالی :

در نام پیرجمالی اختلاف گفتاراست چه صاحب ریاض العارفین (رضاقلی خان هدایت) در ترجمهٔ اومینویسد :

«جمال الدین محمداردستانی پیری شوریده حال مرید پیر مرتضی علی اردستانی» و هموودر درمجمع الفصحاء چنین مینویسد :

«قطب العاشقین وغوث الموحدین شیخ المجرد وعارف الموحد جمال الدین محمد» و نیز درذیل جلد سوم کشف الظنون درحرف دال درتعیین مؤلف **دیوان جمالی** مسطوراست .

«دیوان جمالی ـ فارسی هوجمال الدین محمد اردستانی صاحب استقامت نامه» ونیز درحرف الف کتاب مزبور درتعیین مؤلف استقامت نامه مینویسد :

«استقامت نامه ـ فارسی فصیح ـ هوجمال الدین محمدالاردستانی المتوفی تسع وسبعین وثمانمائه» ولی صاحب طرایق الحقایق نام او را احمد مینویسد .

در فهرست کتابخانه مجلس شورایملی نیز نام او را احمد نوشته‌اند ـ آقای سعید نفیسی نیز درتاریخچه ادبیات ضمیمه سالنامه پارس‌راجع بشعراء وعرفای قرن نهم او را احمد ذکر کرده است .

آنچه نگارنده تحقیق وتتبع و دریافته‌ام نام اصلی پیر جمالی همان محمد است بخصوص که درشجره نامه خانوادگی آنان نیزمحمد مسطور ودرجغرافیای اردستان درطایفه محمد شفیع بتفصیل نگاشته شده است واحمد که درطرایق الحقایق ذکرشده اشتباهی است که ازدو منشأ حاصل گردیده یکی اینکه پسر پیرجمالی کمال الدین محمد بوده که در یکی از رسالات مرآت الافراد نام برده‌شده ودیگراینکه چون لقب طریقت او محمد شاه بوده تصور کرده‌اند نام اواحمد است .

کوچه وخانه‌ای نیزدراردستان وجود دارد که بنام محمدشاه خوانده میشود معروف است که این خانه مسکن پیرجمالی بوده است .

ج ـ لقب پیرجمالی :

لقبش را تمام مترجمین **جمال الدین** ذکر کرده‌اند وبعضی اوقات با اضافه کلمه پیر اورا پیرجمال خوانده ولی آقای سعیدنفیسی یکی دیگر ازالقابش را فضل‌الله گفته‌اند که مدرک آن برای اینجانب معلوم نگردید .

د ـ تخلص پیرجمالی :

تخلصش درکتب اشعار **جمالی** است ومصنفین گاهی اورا **پیرجمالی و پیرجمال** نیزخوانده‌اند .

هـ ـ تاریخ ولادت پیرجمالی :

تاریخ ولادتش تصریح نگردیده ولی دریکی ازرسالات کتاب **مرآت الافراد** که تاریخ ختم تالیف آن هشتصدو شصت وشش (۸۶۶ق) هجری است میگوید که: «پنجاه سال است با این مردم مبارزه میکنم» ومعلوم میشود درآن موقع پنجاه سال ازعمرش گذشته وچون پنجاه را ازهشتصدوشصت‌وشش کم کنیم تاریخ‌ولادتش هشتصد و شانزده (۸۱۶) هجری خواهد بودکه مقارن سال نهم سلطنت شاهرخ تیموری است .

احتمالات دیگری نیزهست که درشرح مدت زندگانی پیرجمالی ذکرخواهدشد .

و ـ سرگذشت پیرجمالی:

بطوریکه ازتتبع درگفته‌های منظوم و منثور پیرجمالی استنباط می‌گردد وی‌درآغاز امر بتحصیل‌علوم رسمیه پرداخته‌ومدتی درمدارس زمان بقیل‌وقال اشتغال‌داشته تااینکه‌یابناء زمان متوجه میگردد ودرمییابد که : علم‌رسمی سربسرقیل‌است وقال نه ازآن کیفیتی‌حاصل نه حال وبالنتیجه مانندکسی که‌گمشده‌ای داشته باشد باطراف واقطار مسافرت میکندهمین موقع‌بوده که مردم اورا دیوانه خطاب می کرده‌اند وچون‌درآن زمان دیوانه‌ای بنام احمد وجودداشته اورا نیزاحمد واحمد ومیگفته‌اند وشاید اینکه صاحب طرایق‌الحقایق نام او را احمد خوانده منشاش همین نکته باشد .

معروف است درطی سیاحت که بدنبال مرشدی میرفته بمکه معظمه مشرف و در آنجا پرده کعبه راگرفته ازخداوند میخواهد که اورامرشدی ارائه کند که بتواند ازوی درک‌فیض کند چون سراز دعابرمیگرداند مردی رامشاهده میکندکـه مانند ساربانی پاهای خودرا بپیچیده است وبه‌پیرجمالی‌میگوید: دعایت مستجاب شدبرودر **اردستان** نزد **پیرمرتضی علی** اردستانی تورا ارشادنماید ـ پیر ازآنجاحرکت کرده میرود بمصر درآنجا زنی راکه ازاهل طریقت وصفابوده ملاقات میکند وازپیرمرتضی‌استفسارمیکند گفته مرد ساربان‌مانند راتصدیق‌میکند ومیگوید چنین‌است ـ ازمصربقم‌مسافرت میکند ودرآن‌شهرنیزازپیرمرتضی جویا میشود وهمان‌نشانی اردستان راباومیدهند وقتی‌وارد اردستان میشود سرگردان‌بوده که بکجا مراجعه کند دراین گیرودار همان مردپاپیچیده راملاقات میکند میگوید: کجارا میخواهی‌جواب‌میدهد خانقاه پیرمرتضی‌علی‌اردستانی‌میگوید همراه من‌بیا تاترا نشان دهم وقتی درب خانقاه میرسند‌آن مرد میگوید خانقاه اینجاست ووارد خانقاه‌میشود بعدشخصی خارج‌میشودوپیرجمالی‌را بخانقاه دعوت‌میکند وقتی‌وارد خانقاه میشود می‌بیند همان شخص پاپیچیده که درخانه کعبه ودرموقع ورودباردستان دیده همان پیرمرتضی‌علی‌اردستانی‌است وازاینجا ارادتش‌بمرشد شروع میگردد .

چون موقع صرف غذا میشود وسفره رامیگسترانند پیر مهمان دیگری نیزداشته که بسیارکثیف وناخنهای اوبلند بوده بطوریکه پیرجمالی میل‌نکرده درخوردن غذا شرکت کند ـ بعداز صرف غذا مهمان کثیف خارج میشود وپیرمرتضی از پیرجمالی میپرسد چرا غذا نخوردی پاسخ می‌دهد :

چون ناخنهای آن مرد کثیف بود طبعم کراهت داشت که غذا بخورم ـ پیر مرتضی می گوید : الهی با سگ هم‌کاسه شوی که مهمان مرا تحقیر کردی و خطاب می کند برو که باسگ هم‌کاسه شوی .

پیرجمالی‌ازشدت افسردگی بیرون میرود ومیرسد بقریه **ثالث‌آباد** نزدیکی شهر اردستان ومردی راملاقات میکند که‌دردرب خانه‌اش ایستاده‌است ـ پیرجمالی‌میگوید‌مهمان نمیخواهی‌ مرداورابداخل‌خانه‌هدایت میکند وبزنش دستورمی‌دهد مقداری غذابرایش بیاورد زن می‌گوید ظرف نداریـم مرد دستور می‌دهد ظرف‌سگ را تمیز کـرده غـذا بریز و برایش بیاور زن هم دستور شوهر را اجراء وظرف را نزد مهمان میگذارد وبمجرداینکه

دست پیرجمالی‌داخل ظرف میشود سگ متوجه میگردد که کسی درظرفش دست کرده‌فوری سر را داخل‌ظرف میکند ناگهان پیرجمالی متوجه میگردد که دعای پیرمستجاب وباسگ هم‌کاسه شده است .

پیرجمالی‌ازعمل خودنادم وباخود شرط میکندکه‌درآینده خودرا دراختیارپیرقرار دهد و برمی گردد بخانقاه ـ وقتی وارد میشود پیر مرتضی دستور می‌دهد که برایش غذا حاضر کنند ومجدداً مهمان کثیف حاضرمی‌شود وبایکدیگرغذا میخورندآن وقت‌پیرمرتضی باومی گوید : حالا میتوانی وارد طریقت شوی واز همینجا پیرجمالی درطریقت وارد شده و کارش بجائی میرسد که ازعرفای معروف قرن نهم میشود و خود سلسله‌ای بنام سلسله پیر جمالیه تاسیس میکند .

ز ـ سیاحتهای پیرجمالی:

آنچه ازمحتویات نوشته‌های پیرجمالی‌معلوم میگردد ازموطن خود که اردستان‌باشد بسایرنقاط نیزمسافرت وسیاحت کرده است .

دریکی از رسالات: کتاب **مرآت الافراد** گوید: «مقصودآنکه این‌فقیربادرویشان بخاک نشینان عـراق رسیدند و نگـذشتند وکوچ این فقیر هنوز در اصفهان ساکن است وخاطربجانب‌آن فرزند و یاران ودوستان متعلق است بغایتی که این‌فقیربادرویشان طوف ولایت **اردستان** وپیرامن‌آن دیار گردند وخاطردرآن‌ملک انس‌نگرفته» که میرساند تامرز عراق واصفهان واطراف اردستان بسیاحت پرداخته است .

ودرجای دیگرمیگوید: «برسر مرقدابی محمدروزبهان منزل کرده بودم وبرای‌من کشفی گردید وانوارمصطفی ومرتضی‌را زیارت کردم» چه‌مرقد ابومحمد روزبهان درشیراز است دیگرمسافرت اوبچین‌است که درکلیاتش باین شرح‌اشاره شده :

یکدوسالی قبل‌ازاین رفتم **بچین**   تـا بیاموزم ز **چین** اسرار چین

ونیز در رساله **نورعلی‌نور** میگوید :

از زمین دیـار **اردستان**   اوفتادم بملك **ترکستان**
زان جمالی ز بوم اردستان   کرد پرواز سوی ترکستان
تاکشد خاری ازبخاری‌مست   تاکه ازبودخود بشویددست

که حکایت دارد بترکستان مسافرت وسیاحت کرده است وبعد میگوید :

که‌یمنی رسیدم **باردیستان**   چوشمشیرمسری‌سوی‌سیستان

که موقع مراجعت ازترکستان گفته‌است .

درجای دیگر رساله **نورعلی‌نور**میگوید :

ساقیا مـی بیار و عـذر بیار   که بهار است و موسم گلـزار
خیمه دل ز چـاه غـم بـرکن   سایبان در ره **مصلی** زن
کـه فقیر و غریب و رهگـذری   در بیارنـد سر بـدیو و پری

با **جمالی** زدند تا دم عشق | که سوی **روم ومصر** و گه **بدمشق**
که **بشیراز** و گاه در **لیلاز** | باز گویند راز با دمساز

که از این چند شعر معلوم میگردد بنقاط روم و مصر و دمشق وشیراز ولیلاز که همان دوفرسنگی اردستان قدیم میباشد مسافرت وسیاحت کرده است .

ح ـ مسلك پیرجمالی :

پیرجمالی چنانچه از خلال اقوالش هویدا است مردی عارف وصوفی ومعتقد بکلیه فرایض وسنن مؤکده از حضرت رسول اکرم بوده وباصطلاح از صوفیان متشرعه محسوب میشده وفریضه کوچکی یامؤکدی از وی ترك نمیگردیده است . درتأیید این نکته شرحی است که در کتاب **کشف الارواح** معروف به **یوسف وزلیخا** نامه مینویسد که عیناً نقل میشود :

« ای عزیز اهل تصوف بچند گروه شده اند چنانکه قومهای دیگر ـ آنها که بصورت شرع حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم عمل میکنند یعنی خود را حاضر و ناظر حقیقت شرع گردانند بشناخت ذات میرسند وعارف صفات گوناگون میشوند وعارف قادر میشوند وآنها که متابعت حضرت خواجه علیه افضل الصلوات واکمل التحیات بجانیاورده اند صفات فانی در صفات باقی یکی بینند لوندان و حیوان صفتانند نه صوفیان صفه بارگاه قبولند ـ ازلوندان آموخته اند که همه حق است .

ای اخی اگر بصحبت این قوم رسی زود بگذر که ایشان ازاهل صورت پلیدترند تو اینقدر بدان که هر که ذکر هر شبی بیشتر میکند آن شب در ابتدای حال داخل باشد و در انتهاء واصل وصلی الله علی محمد وآله وسلم » .

ونیز درجای دیگر همان کتاب درباب تقسیم خلایق گفته :

« ای عزیز بدان که خلق عالم بچند گروهند قومی صفت انبیاء واولیاء دارند وایشان را هم صفتها است ذکر شان در نظم گفته شود صفت اولیاء وانبیاء آنست که مشفق ونیکخواه اهل عالم باشند وبسبب دوستی که باهمه کس دارند مرتبه شان روز بروز زیاد شود وقومی دیگر اهل اسلامند که خود وعیال ومال واسباب خود دوست دارند واستقبال فرزندان خود کنند ودر آمدن ایشان بدنیا عیشها کنند وحال آنکه ایشان میآیند که ایشان را بدور کنند وبجای ایشان نشینند همچنان که چنان باشد که فرزندان وخویشان را دوست دارند در محبت این قوم شرکی خفی است **وقومی** دیگر صفت **فرعون** دارند که نخواهند هیچکس در دنیا وجودش باشد خواهند که دایم خود باشند وشب وروز درفکر خون باطل باشند این قوم سحره عالمند که هر چند که فرعون بکرد موسی نزاید ونباشد موسی پیدا شد وبکرد آنچه کرد وبرادران یوسف نمیخواستند که یوسف باشد وبجائی نرسید ـ **ای عزیز** هر کرا خدا عزیز کند به پیش اوسر باید نهاد که در تبدیل یافتگان آثار قدرت آلهی است وهر که در پیش قدرت حق سر ننهد البته نیست شود اگر باز نگردد وتوبه نکند **حضرت** سرور اهل محبت وبرهان ابدالان وغواص بحر محبت ومعرفت وهادی سر گشتگان بیابان عشق ودستگیر بیچارگان زاویه درد **مولانا جلال الدین رومی** قدس سره العزیز درمثنوی صفت ابدالان که درهر مقامی سیر کنند ذکر کرده است حاضر باش بیت » :

روستائی گاو در آخر ببست | شیر آمد خورد وبر جایش نشست
روستائی شد در آخر بهر گاو | گاو را میجست هر سو کنجکاو
دست میمالید بر اعضای شیر | پشت و پهلو گاه بالا گاه زیر
شیر گفت ار روشنی افزون بدی | زهره اش بدریدی و دل خون شدی
این چنین گستاخ زان میخاردم | که در این شب گاو می پندارم

ای عزیز امت مصطفی کسی است که بمتابعت آن حضرت هر روز بقدر هفتاد منزل بگذراند وهر هفتاد سال درباشه مقام باشد ذکر او در اول کتاب گذشت » .

ونیز اندرز مرشد و پیر او **مرتضی علی اردستانی** بطوریکه در شرح احوالش گذشت واز کتاب **روح القدس** نقل گردید این بود که : اول باید درویشان را دوستداری ونماز فرض بپاداری وسنن مؤکده فرونگذاری و دائم الاوقات بادرویشان نشینی چون از صحبت دورافتی بصلوات برحضرت خواجه کاینات مشغول شوی وطمع درمال هیچکس نکنی وجمهور آفریدگار را حقیر نه بینی .

ط ـ مذهب پیرجمالی :

مذهب پیرجمالی وهمچنین مرشدش پیرمرتضی بطور مسلم تشیع بوده واز خلال مؤلفاتش نیز این نکته بخوبی روشن میگردد وشاید علت قتل این دو بزرگوار که دراصول الفصول هدایت اشاره گردیده روی این عقیده بوده است .

پیرجمالی دراکثر گفتارش آثار تشیع پیدا است وبرای وضوح امر قسمتی از این گفته ها را ذکر مینماید :

دریکی ازمباحث کتاب **شرح الواصلین** میگوید :

« عن امیرالمؤمنین وامام المتقین وحبیب حبیب رب العالمین علی المرتضی علیه التحیة والسلام انه قال : انا من رسول الله علیه و آله وسلم کالعضد من المنکب وکالذراع من العضد وکالکتف من الذراع ربانی صغیرا واخانی کبیرا ولقد کان لی منه مجلس سر لا یطلع علیه غیری وانه اوصی الی دون اصحابه واهل بیته ولا قولن مالم اقله لاحد قبل هذا الیوم سألته مرة ان یدعو لی بالمغفرة فقال افعل ثم قام فصلی فلما فرغ من صلاته رفع یدیه بالدعا فسمعته یقول : اللهم بحق علی عندك اغفر لعلی فقلت یارسول الله ماهذا فقال یاعلی او احدا کرم منك علی الله فاستشفع به الیه صدق رسول الله وصدق ولی الله علیهما الصلوة والسلام » .

معنی حدیث :

روایت کرده اند از حضرت امام الموحدین و سید الاولیاء علی مرتضی علیه التحیة والسلام که فرمود من نسبت بحضرت مصطفی صلی الله علیه واله و سلم همچون بازویم نسبت با دوش وهمچون ساق دستم نسبت با بازو وهمچنین کف دستم نسبت باساق است ـ درزمانی که طفل بودم حضرت مصطفی صلی الله علیه واله وسلم مرا پرورانید وچون بزرگ شدم مرا ببرادری قبول فرمود و بدرستی که مرا باآن حضرت صلی الله واله وسلم مجلسی وصحبتی پنهانی بود که هیچ کس غیر از من برآن مطلع نبود وبدرستیکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وصیت بمن

فرمود از میان یاران اهل بیت‌خود هرآینه خواهم گفت چیزی که‌تاامروزباهیچکس نگفته‌ام یکبار درخواست کردم‌ازآن‌حضرت‌صلی‌الله‌علیه وآله وسلم که‌دعای‌آمرزشی‌ازجهت‌من کند‌پس فرمود چنین کنم بعدازآن برخاست و نمازگزارد چون‌ازنمازفارغ شد هردو دست مبارك بدعا برداشت شنیدم که میگفت الهی بحق کرامتی که‌علی نزد تو دارد علی رابیامرز پس گفتم یا رسول‌الله این چه دعائی است که‌میکنی‌پس‌حضرت مصطفی صلی‌الله علیه و آله وسلم فرمود که ای علی هیچکس گرامی‌تر از تو نیست پیش خدای تعالی تا او را بشفاعت نزد خدای تعالی یادکنم گوش‌بنظم دار و معنی حقیقت حدیث بشنو و صلی‌الله علی النبی الامی العربی محمد واله وسلم :

گوش جان پیش‌آر وبشنوشرح حال   تـا شوی ناظـر ابا اهل وصال
این چنین فرموده بی‌شك مرتضی   که قوی دستم یقین از مصطفی
بازوی من متصل با دوش او است   ساعد و بازوم در آغوش اوست
این کف بخشنده‌ام ای طالبان   اختیارش هست از آن‌گنج روان
هر که دست دل به دست من دهد   او ز دست مکر شیطان وارهـد
ور شود از زور دست من بری   کی ز دستم جان برد آن خیبری
مصطفی شهر است ومن همچون‌درم   مصطفی جان است ومن‌چون پیکرم
شهر بی‌درجـان بی پیکر یقین   نیست اندر آسمانها و زمین
مصطفی از ذات حق من ذات او   جان او مات خدا من مات او
زندگی ای‌دوستان در مردن است   مردنی چه شیوه جان بردن‌است
من چوروحم‌مصطفی خودروح‌روح   مهر تابان او و من باب فتوح
هرکه با او روح من یاری کند   خوی همچون من بستاری کند
چشم او بینای حسن حق شود   ناظر آن گنبد از رق شود
آنچه هست و بود و خواهد بود هم   در تصرف آورد بی‌درد و غـم
بساز بدهد جنسها بـا جنسها ❊   بی‌ملال و منت و سعی و بها
ای جمالی پرده بر خوبان فکن   جسم خوبان به‌که باشد در کفن
حالیا شفقت نما بر خاص و عام   تا جهان خرم کند حسن کلام
بی‌طمع برگو دو حرفی آشکار   بوکه‌کم گردد شرارت در دیار
زانکه نصح بی‌طمع یاری کند   با همه غمخوار غمخواری کند
تا نسوزد جان مسکین غریب   جوهر افشان کی شود بحر حبیب

در جای دیگر از همان کتاب که نسبت بحضرت‌مصطفی‌صلی‌الله علیه‌واله‌وسلم‌میگوید:

وچونکه‌شرح‌الواصلین‌است‌این‌کتاب   وا نمایم حسن ماه و آفتاب
این چنین فرموده بی‌شك مرتضی   که قوی دستم یقین از مصطفی
بازوی من متصل بادوش او است   ساعد و بازوم درآغوش او است

این کف بخشنده‌ام ای طالبان   اختیارش هست از آن‌گنج روان
هرکه دست دل بدست من دهد   او ز دست مکر شیطان وارهد
ور شود از زور دست من بـری   کی ز دستم جان برد آن خیبری
مصطفی شهراست ومن همچون درم   مصطفی‌جان‌است و من‌چون پیکرم
شهر بی‌درجان بی‌پیکر یقین   نیست اندر آسمانها و زمین
مصطفی از ذات حق من ذات او   جان او مات خدا من مات او
زندگی ای دوستان در مردن‌است   مردنی چه شیوه جان بردن است
من چو روحم مصطفی‌خودروح‌روح   مهر تابان او و من باب فتوح
هرکه با او روح من یاری کند   خون همچون من پرستاری کند
چشم او بینای حسن حق شود   ناظر آن گنبد از رق شود
آنچه هست و بود و خواهدبود هم   در تصرف آورد بی‌درد و غم
بـاز بدهد جنسهـا با جنسهـا   بی‌ملال و منت و سعی و بها
ای جمالی پرده برخوبان فکن   جسم خوبان به‌که باشد در کفن
حالیا شفقت نما بر خاص و عـام   تا جهان خرم کند حسن کلام
بی‌طمع برگود و حـرفی آشکار   بوکه کم گردد شرارت در دیار
زانکه نصح بی‌طمع یاری کند   با همه غمخوار غمخواری کند
تا نسوزد جان مسکین غـریب   جوهر افشان کی شود بحرحبیب

در جای دیگر از همان کتاب که نسبت بحضرت مصطفی صلی‌الله علیه وسلم و علی علیه‌السلام می‌گوید:

چونکه‌شرح‌الواصلین‌است‌این‌کتاب   وا نمایم حسن ماه و آفتاب
از محمد گویم و از آل او   وز علی بوطالب و دنبال او
از محمد کریم و پیغمبری   وز علی و حمله‌های حیدری
از محمد کریم و آثار او   وز علی و شوکت و مقدار او
از محمد گویم خلق عظیم   وز علی و کوثر و روح علیم
از محمد گویم و یاری او   وز علی و عفو و ستاری او
از محمدگویم و فقر و فناش   وز علی و ذوالفقار و خون بهاش

وبعلاوه‌در تالیفاتش که نگارنده‌دیده‌ام کمتر جائی است که‌بذکر خلفای‌اربعه‌بپردازد و یاتوصیفی کرده باشد وهر موردی‌هم که احترام کرده درمظان تقیه‌است.

ی- مدت زندگانی پیرجمالی:

مدت زندگانی پیرجمالی‌از نظر آغاز بتفصیل روشن نیست ولی‌بطوریکه‌قبلامذکور گردید با توجه بشرحی که در کتاب **مرآت‌الافراد** نوشته ممکن‌است‌سال‌تولد او هشتصدو

شانزده (۸۱۶) یا اینکه چون در بین رسالات مرآت‌الافراد تاریخ هشتصد و شصت وچهار (۸٦٤) ذکر گردیده سال تولد هشتصد وچهارده (۸۱٤) باشد و در اینصورت و با توجه باینکه تاریخ وفاتش هشتصد وهفتاد ونه (۸۷۹) می‌باشد مدت عمر او شصت و سه یاشصت و پنج سال خواهد بود و احتمال دارد اینکه درمرآت‌الافراد گفته است پنجاه‌سال است با مردم مبارزه می‌کنم منظور ابتدای مبارزه بوده نه ابتدای‌عمر و در این صورت باید گفت وقتی وارد مرحله تصوف وعرفان شده با مخالفین بمبارزه پرداخته است وقاعدةً سی‌سال داشته که باین مبارزه پرداخته‌است و با این ترتیب چون در تاریخ هشتصد و شصت وشش (۸٦٦) هشتادسال داشته است درموقع فوت‌نودوسه ساله‌بوده و با این فرض تاریخ ولادت او سال هفتصد وهشتادوشش (۷۸٦)خواهد بوده ولی‌آنچه معلوم‌است تـالیفات پیرجمـالی یعنی‌رسالاتش از هشتصد و شصت (۸٦۰) ببعد شروع شده است ولی‌دیوان اشعارش ممکن است جلوتر شروع شده باشد ـ هرچند ممکن است از تتبع کامل در رسائـل و نوشته‌های او تاریخ قطعی زندگانیش روشن گردد ولی متاسفانه برای نگارنده مقدور نگردید که این نکته‌را روشن‌نمایم ـ زیرا نوشته‌ها وتالیفات‌اوپراکنده وهرقسمتی درکتابخانه‌ای و کشوری‌موجوداست که‌دسترسی‌بآن نیست .

یا ـ شخصیت پیرجمالی :

پیرجمالی در زمان خود که قرن نهم هجری‌باشد ازلحاظ کثرت گفتار وورود درعالم زهد وعرفان وتصوف‌از معروفترین وبزرگترین‌عرفاء محسوب‌میشده‌ومورداحترام سلاطین وامرای‌عصر بوده وازطرفی‌هم‌محسودمخالفین واشخاص تنگ‌نظرقرار میگرفته و پیوسته از اینجهت موردمبارزه وزحمت وآزاربوده‌است.

برای‌اینکه اقوال گوناگون تذکره‌نویسان و مترجمان‌درباره شخصیت‌اوروشن گردد بچندترجمه در اینجا اکتفاء می‌کنیم :

۱ـ ترجمه آتشکده آذر بیگدلی :

«مولانا پیرجمال ـ اصل آن‌حضرت ازقصبه اردستان من‌توابع‌اصفهان‌است‌ـ گوینده «مرد صاحب‌دل ونه چون دیگران مقید بآب وگل‌بودم و از مریدان حضرت پیرمرتضی» «علی است ومرقدمطهر پیرمرتضی دراردستان‌است وحضرت‌پیر جمال دیوان مبسوطی در» «مراتب‌عرفان دارندچون‌این‌مختصر قابل درج‌آن عمه‌لآلی وگهرنبودتیمناً این‌یك رباعی» «ازایشان‌ثبت‌شد رحمة‌الله‌علیه :

رباعی

«کی‌بو که‌سر زلف تورا چنگ زنم   صد بوسه بر آن لبان گلرنگ‌زنم»

«پیمان پریرخان سنگین دل را   در شیشه کنم‌پیش توبرسنگ زنم»

۲ـ ترجمه مجمع‌الفصحاء :

«قطب‌العاشقین وغوث‌الموحدین شیخ المجرد و عارف‌الموحدجمال‌الدین محمد پیری‌شوریده حال و ازعلایق‌دارفانی وارسته و بعالم باقی دل‌بسته و بریاضت‌اشتغال داشته

مرید پیرمرتضی اردستانی(از نواده انوشیروان) بوده‌پس ازشیخ‌عطار آنجناب عالیمقدار بکثرت شعر و ازدیاد گفتار دربار معروف و مشهور است و قریب پنجاه هزار بیت دارد آنجناب درزمان‌میرزاشاهرخ وسلاطین تراکمه‌میزیسته است وفات اودرهشتصدوهفتاد و نه (۸۷۹) هجری‌اتفاق‌افتاده‌است.

مؤلفات ومنظومات‌آنجناب بسیار است و این اسامی که در اینجا ذکر میشود ازآن جمله است:

الف ـ منظومه کشف‌الارواح

این‌منظومه‌بطور مثنوی‌سروده‌شده و از جمله‌اشعارش اینست :

پس و پیش وجود ای شاه کونین   توئی پیدا و روشن عین در عین

بجز توکس ندانم در جهان من   نه‌بینم‌جز رخت از این و آن من

کسی کو بر گزینندش بعـالم   دهندش جام زهر و شربـت غم

سر افرازیت باید تـا قیامت   ملامت کش مـلامت کش ملامت

ب ـ منظومه شرح‌الواصلین :

کیست انسان‌آنکه‌انسش باخدااست   که دوایش درد ودرد او دوا است

هر دلی کو نیست دائم دردنـاك   نیست‌واصل نیست‌واصل نیست پاك

ج ـ منظومه روح‌القدس :

بـاسم عظیم و بـذات قدیم   که‌عشق‌است‌وهست‌هرچه هست ای‌حکیم

بگیسوی آشفته پر شکن   که‌عشق‌است‌وهست هرچه‌هست ای‌شمن

درآن دشت وکشور بهم زد دو بـال   جهان شد منقش ز زر و زال

به پیش تو عین است وشین است‌وقاف   چگویم چگویم ز سیمرغ و قاف

د ـ منظومه فتح‌الابواب .

هـ ـ منظومه مهر افروز :

بطور مثنوی و از آن است:

حکمت و همت و محبت یار   هرکه‌باید یقین شود سالار

انبیای خدا چنین باشند   که‌چو خورشیدبی‌نشان‌باشند

اولیاء نیز در دیار علوم   سیرشان‌مختلف‌بودچو نجوم

و ـ منظومه کنزالدقائق :

بطور مثنوی و ازاشعارش است :

تازه نکاری طلب ای جان و دل   تاکه روان بگذری از آب و گل

چشم از این نیك و بدیها بدوز   هرچه بجز او است سراسر بسوز

ای دل آزرده بگو شرح پوست   دوست غیور است مجوغیر دوست
قامت دلجوی دلارام من   برده بکلی ز دل آرام من

ز ـ منظومه تنبیه‌العارفین :

آنانکه در این جهان فانی   جویند حیات جاودانی
از هستی خویش عار دارند   بر دل همه داغ یار دارند
همخانه و یار مقبلان باش   همراه و رفیق بیدلان باش
با هر که یکی شوی همانی   زنهار مباز زندگانی

ح ـ منظومه محبوب‌الصدیقین :

از اشعارآن است :

دل بمحبوب ده که زنده شوی   شه شوی گر بشاه بنده‌شوی
بندگی کن که زندگی یابی   زندگی خود ز بندگی یابی
غم و اندوه تو ز بی‌یاری است   خواجه این مفلسی نه‌بی‌کاری است

ط ـ منظومه مفتاح‌الفقر.

ی ـ منظومه مشکوةالمحبین.

یا ـ منظومه معلومات مثنویات.

یب ـ منظومه استقامت نامه.

یج ـ منظومه نورعلی‌نور.

ید ـ منظومه ناظر و منظور.

یه ـ منظومه مرآت الافراد.

یو ـ دیگراز اشعار متفرقه پیرجمالی است :

چشم در ره دار و جان بیدار و دل در انتظار
تا مراد جان و دل ناگه درآید در کنار »

۳ـ ترجمه ریاض‌العارفین :

« جمال‌الدین محمد پیری شوریده حال مرید پیر مرتضی اردستانی پس ازشیخ‌عطار بکثرت شعر معروف است و قریب پنجاه هزار بیت دارد و اسامی بعضی از منظومه‌های او اینست :

۱ـ کشف الارواح ۲ـ شرح‌الواصلین ۳ـروح‌القدس ٤ـ فتح‌الابواب ۵ـ مهرافروز ۶ـ کنزالدقایق ۷ـ تنبیه العارفین ۸ـ محبوب الصدیقین ۹ـ مفتاح‌الفقر ۱۰ـ مشکوة المحبین ۱۱ـ معلومات‌مثنویات ۱۲ـ استقامت‌نامه ۱۳ـ نورعلی‌نور ۱٤ـناظرومنظور ۱۵ـ مرآت الافراد وفاتش درهشتصدو هفتاد و نه (۸۷۹) ازاشعارش :

چشم درره‌داروجان بیدارو دل‌درانتظار   تامراد جان‌ودل ناگه‌درآید‌در کنار »

۴ـ ترجمه طرایق‌الحقایق:

« مؤسس‌سلسله‌پیرجمالیه **پیرجمال‌الدین**احمداردستانی‌است واردستان‌قصبه‌ایست از مضافات‌اصفهان وقریب پانزده قریه ازتوابع اواست واین‌بزرگوارصاحب تصانیف بسیار و منظومات زیاده‌ازپنجاه هزاربیت که مطالب بینه‌را مشتمل‌است واین‌فقیرقریب بیست وهشت رساله نظم و نثرآن جناب را داشتم دریك مجلد بکتابتی خوش‌خط وخالی ازغلط مخدومی بسرقت برد،خدایش‌عوض‌دهاد اگر بیاورد که بکارش نمیخورد واسامی بعضی ازآنها اینست :

۱ـ کشف‌الارواح ۲ـشرح‌الواصلین ۳ـروح‌القدس ٤ـفتح‌الابواب ۵ـ کنزالدقایق ۶ـ تنبیه‌العارفین ۷ـ محبوب‌الصدیقین ۸ـ مشکوة‌المحبین ۹ـ مهرافروز ۱۰ـمعلومات ۱۱ـ استقامت نامه ۱۲ـ نورعلی‌نور ۱۳ـ ناظرومنظور ۱٤ـ دیوان قصاید و غزلیات و ترجیعات ۱۵ـ مرآت‌الافراد ۱۶ـمفتاح‌الفقر ۱۷ـ مصباح‌الارواح ۱۸ـاحکام‌المحبین ۱۹ـ نهایة الحکمة ۲۰ـ بدایة المحبة ۲۱ـ بدایة المعرفة ۲۲ـ شرح الکنوز ۲۳ـ مثنویات وغیره .

خلاصه آن‌جناب‌ازاماجد محققین واعاظم عارفین میباشد وفاتش درهشتصدوهفتادونه (۷۷۹) بوده است ودراصول الفصول مذکور است که درکتابی دیده‌ام که گفته‌اند آنجناب شهید شده و در **بستان‌السیاحة** مسطوراست که‌درزمان شاهرخ میرزا‌بن‌امیرتیمور و ملوك تراکمه بوده وازاشعار آنجناب است :

آنچه‌من‌بینم‌اگرخلق جهان دیدی یقین   روزوشب‌همچون‌فلك‌سرگشته‌وجویاستی
زاهد ازامروز دیدی‌چشم‌پرآشوب‌دوست   کی ورا پژمردگی وعده فرداستی
هرکه اومجروح تیر غمزه جانان‌نشد   کافراصلی‌است گرشیخ‌است‌وگرمولاستی
مهدی و هادی من جزنوریادم کی بود   عاشقانرا کارکی با مومن و ترساستی

ولـه قدس سره :

دل دید سرزلفی عاشق شد و شیدائی   گفتم که چه سرداری گفتاسررسوائی
گفتم‌که چـه می‌بینی کارام نمی‌گیری   گفتاکه بروواپرس زان دلبرهرجائی
عالم همه حیرانند وآشفته و سرگردان   جزآنکه‌توبرهانیش‌ازخویش‌وبخودائی

اما سلسلهٔ ارادت واتصال طریقت ایشان بجناب معروف بدین‌ترتیب است :

وی (پیرجمال) مرید **پیرمرتضی علی اردستانی** است و او مرید **شیخ محمد زواره‌ای** بوده و او مرید **خواجه عزالدین حسین‌الکاموئی** و او مرید والد خود **خواجه صاین‌الدین اصفهانی** و او مرید والد خود **خواجه‌زین‌الدین عبدالسلام** و او مرید **خواجه امام‌الدین محمد** بوده و او مرید **شیخ نجیب‌الدین علی‌بن بـزغش شیرازی** و وی مرید **شیخ شهاب‌الـدین سهروردی** و وی مرید عـم خود **شیخ ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی** و وی مرید شیخ احمد غزالی و طریق وی **بجناب‌معروف** مکرر ذکر شده سابقاً ودر کتاب اصول‌الفصول ازروی خط شیخ عبدالله المدعو بشاه میرلبست خرقةالتشبه من غیر استحقاق واستیهال وکمال‌الخجلة والانفعال‌من

بمولینا ومقتدانا **المولی فخرالدین احمد** وهولبس بکمال الاستعداد والاستحقاق من ید
خاتم العشاق وسید اهل الاذواق **الشیخ سعدالدین ابی سعید العلوی الحسینی البزغشی**
وهولبس من ید سید العارفین وسندالعاشقین **پیر جمال الدین الاردستانی** الی آخرماذکر
ناه ودربستان السیاحة مسطوراست درذکر سلسله **پیر جمال الدین اردستانی** که:

او(پیرجمالی اردستانی) از **پیر مرتضی علی اردستانی** واو از**پیر امام الدین
نائینی** واو از **شیخ علاءالدوله زوارهای** و او از **شیخ زین الدین نائینی** و او
ازپدر خود **شیخ عبدالسلام کاموئی** واوازمریدان **شیخ عبدالسلام بابا عارف موغاری**
و **شیخ محمد اصفهانی** و شیخ عبدالسلام بابا عارف موغاری از **شیخ فخرالدین
عراقی** واو از**بهاءالدین زکریای ملتانی** واو از **شیخ شهاب الدین سهروردی**
انتهی ومخفی نماناد که شیخ فخرالدین عراقی و امیرسید حسین هروی هردو از مریدان
بهاءالدین زکریا هستند بی‌واسطه ودرنفحات از رساله **کنزالرموز** جناب سید حسین نقل
نموده وبعدازآن مذکور نموده که دربعضی کتب نوشته چنین یافتم که سیدمرید **شیخ رکن الدین
ابوالفتح** است ووی مرید پدرش **شیخ صدرالدین** ووی مرید پدرخود شیخ بهاءالدین زکریا
ملتانی قدس الله ارواحهم است».

وازطریق دیگر در ریاض السیاحة بعدازشهاب الدین سهروردی نوشته شده :

«**شیخ ابوبکر عبدالله** نساج طوسی واو مرید **شیخ ابوالقاسم علی گرگانی** و
اومرید **سعدبن سلام نواقل الحرمین ابی عمران مغربی** واومرید **شیخ عبدالعزیز** و
اومرید **شیخ جمال عبدالحمید** و او مرید شیخ المشایخ و العارف الکامل **جناب شیخ
کبیر اردستانی** قدس سره وبالاخره بحضرت رضا(ع) میرسد».

۵ ـ ترجمه فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ایران :

«جمالی تخلص جمال الدین احمد اردستانی اصفهانی مشهور به پیرجمال متوفی بسال
هشتصد وهفتاد ونه (۸۷۹) میباشد که از عرفای معروف قرن نهم هجری بوده وسلسله پیر
جمالیه ازسلاسل صوفیه بدین عارف منسوبند ودر نثر ونظم قادر وماهر بوده و همه اقسام
شعر رانیکو میساخته ودرکتابهای خود بیشتر بشرح وتفسیر سور آیات کریمه قرآن واحادیث
ماثوره از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وشرح بیانات واشعار سنائی ونظامی وعطار ومولوی
پرداخته ومکرر باشعار خواجه حافظ تمثل جسته وکلیات او گنجینه اخلاق وآداب وسیروسلوك
میباشد وبیشتر ازکتابهای وی شامل رساله‌های کوچك وبزرگ بنثر ونظم میباشد ومؤلف طرایق
الحقایق گوید : نسخه‌ای ازکلیات جمالی راکه شامل بیست وهشت کتاب و رساله بوده در
حدود پنجاه(۵۰) هزار بیت کتابت داشته مالك بوده وازوی دزدیده‌اند واین کتابها راکه
دراینجا میاوریم :

**شرح الواصلین ـ روح القدس ـ مصباح الارواح ـ احکام المحبین ـ نهایة
المحبة هدایة المعرفة و شرح الکنوز** رشته‌ای ازآنچه دونسخه بالا شامل آنها است
نیز ازکلیات جمالی داشته است .

جمالی درآخر **فتح الابواب** پیش از خاتمه درصفحه ۱۳۲ نام بسیاری ازمؤلفات و

منشآت خودرا برده ونیز درصفحه ۵۳۲ وصفحه ۵۳۳ و ۵۴۴ نام **شرح الکنوز ومفتاح** را
(این کتاب اخیررا درمولدنبی اکرم معرفی نموده) ودرصفحه اخیر تفصیل مطالبی را بکتاب
هدایة المعرفة حوالت داده وبایستی این کتاب که درطرایق الحقایق نام برده شده یکی باشد.

جمالی نام بیشتر این مؤلفات وآثارخود را بمناسبت درکتابهای خود آورده وشاید
اگر تتبع کامل گردد نام آثار دیگری از او بدست آید .

ودر صفحه ۲۹۷ ملاقات خودرا باالغ بیك بن شاهرخ درسمرقند یادنموده ودرهمین جا
کشته شدن اورابدست پسرش عبداللطیف متذکر شده است ودرصفحه ۵۶۰ تذکر داده که
محبوب الصدیقین بسال هشتصدوشصت وشش (۸۶۶) تألیف گردیده ودرصفحه ۵۲۹ دریکی از
مباحث کتاب **مرآت الافراد** گوید: امروز که هشتصدوشصت وهفت (۸۶۷) سال ازهجرت میگذرد
ودرصفحه ۵۳۵ سال هشتصد وشصت ونه (۸۶۹) را یاد نموده که درباره روزه‌داران صحبت
میکرده ودرصفحه ۶۱۲ یك رباعی انشاد شده بسال هشتصد وشصت وچهار (۸۶۴) موجود است
که اینك آغاز هریك از مندرجات کلیات جمالی را میاوریم :

فتح الابواب : انا فتحنا لك فتحاً مبیناً لیغفر لك الله ماتقدم وما تأخر .

ربنا افتح ربنا افتح بیننا   بین قوم الحق والنصر واعدنا
پرده شد دور ازرخ وازلف وخال   پرده درشد پرده درحسن وجمال

مهرافروز : ای عزیز بدانکه نبوت وقدرت از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه
وآله وسلم راضی‌اند الخ .

کنزالدقایق :

مسئله صبح سعادت دمید   وسوسه ظلمت عادت دمید

تنبیه العارفین: الحمدلله رب العالمین والصلوة علی نبیه محمد وآله ـ ای فرزند
یك لحظه بنده‌وار بنشین وخاموش مباش الخ .

محبوب الصدیقین :

مژده از نور عشق شد خرم   ظلمت شب درید جامه غم

مفتاح الفقر :

اعلم یا اخی الدنیا والاولیاء ـ ای عزیز محمود غزنوی از بیان الخ .

مشکوة المحبین :

ای گزیده جهان وهرچه دراوست   جان عالم توئی وعالم پوست

معلومات :

ای رفیق ره حریف مدام   وی طلب کار رند دردآشام

مثنویات :

عشق تو مرا بباد بر داد   خشنودم ازآن که سخت ترباد

استقامت نامه :

استقم دل که باز حسن حبیب   میکند عشوه‌ها بعشق غریب

نورعلی نور :

روی فی‌الخبرعن رسول‌الله صلی‌الله‌علیه وآله وسلم انه‌قال اول ما خلق‌الله العقل .
ترجمه ـ اول آنچه خدای تعالی‌آفرید عقل بود الخ بخش دوم کتاب بدین حدیث آغاز میکردد :

قال‌النبی صلی‌الله علیه وآله وسلم : اول ماخلق‌الله نوری...

مصطفی هور و نور مشهور است   علی بوالعلا علی نـور است

ناظر ومنظور:

در معنی‌الله نورالسموات والارض مثل نوره کمشکوة...

زبان میگشایم بحمد کریم   بحمد کریـم رحیم قدیـم

مرات‌الافراد :

ای آنکه مشتاق جمال دوستی و میخواهی کـه معرفت آلهـی فهم کنی طلب صحبت درویشان کن الخ .

قصاید :

صبح روشن گشت یا مهتاب بر بالاستی   یا ز نور دلبرم عالم چنین بر پاستی

ترجیعات :

خورشید بکوه دل بر آمد   ساقی قدحی که دلبر آمد

مستزادات :

تامهدی فرخنده‌ازاین‌غاربرآمد   جسم همه جان شد
این‌صبح‌سعادت زرخ یار برآمد   زان فتنه عیان شد

غزلیات (درنعت مصطفی) :

ای‌منزل‌صدق‌ویقین‌وی‌بحرکان مصطفی   ای کز توپیداشد وفا یامصطفی یا مجتبی

ایضاً :

آتش‌عشقت بسوخت جمله وسواسها   باز مقامی گرفت برسر کوی بقا

رباعیات :

خوش‌چندنباشم که‌تو خوش‌دلخواهی   زان ناله نیارم که تو بس آگاهی
گرشرح غم عشق تو من فاش کنم   در هم ریزد جهان زمه تا ماهی

مفردات وغیره :

دیده بدیده سر ساقی حوض کوثر   ازجام‌کام‌بخشش خوردم شراب‌دیگر

ایضاً غزلیات :

امروز دمسازی‌کنم فردا بگیرم دامنت   امروزجانبازی‌کنم فردابگیرم دامنت

کشف‌الارواح :

بنامت نامه را سر بر گشایـم   که اندر کوی ظلمت میسرایم

آثار جمالی‌جز کتاب **قصاید** و **غزلیات** و **رباعیات** و **مستزادات** و**مثنویات** و **ترجیعات** همه مرکب ازنظم‌ونثرمیباشد ولی برخی‌ازآنها نظمش‌غالب وپاره‌ای نثرش‌بیشتر است وچنانکه پیش‌ازاین‌اشاره شده بعضی‌ازکتابها مشتمل بررساله‌های چندی است و تشیع وی نیزاز نثرونظمش‌آشکاراست » .

۶ـ ترجمه آقای سعید نفیسی:

آقای سعید نفیسی‌استاد دانشگاه تهران دردیباچه سالنامه یکهزاروسیصد و بیست و دو (۱۳۲۲) شمسی‌پارس دربیان تاریخ ادبیات قرن نهم چنین مینگارد :

« جمال الدین فضل‌الله احمد اردستانی معروف به پیرجمالی یا جمالی از عـرفای بسیار مشهور قرن نهم بود ومؤسس طریقه مخصوصی در تصوف که‌بنام او بطریقه پیرجمالیه معروف بوده است ودرهشتصد وهفتادونه (۸۷۹) درگذشته است پیرجمالی کتابهای بسیار بنظم ونثرفارسی پرداخت :

بیان‌الحق‌فی‌احوال‌سیدالمرسلین یا حقایق‌احوال المصطفی که مثنوی بزرگی است شامل هفت منظومه :

۱ـ **مصباح‌الارواح** که درهشتصدو شصت‌وهشت (۸۶۸) بپایان رسیده ۲ـ**احکام المحبین** ۳ ـ **نهایةالحکمة** ٤ ـ **بدایة المحبة** ۵ ـ **هدایة المعرفة** ۶ـ **فتح الابواب** که درآخرجمادی‌الاخرة هشتصدوهفتادو سه (۸۷۳) بپایان رسانده ۷ـ **شرح الواصلین** که درهشتصدو هفتادوشش(۸۷۶) تمام کرده است .

مؤلفات دیگراو ازاین‌قراراست :

منظومه **شرح‌الکنوز** و **کشف‌الرموز** که درهشتصدو شصت و چهار (۸۶٤) بپایان رسانده ـ **مرآت‌الافراد** مجموعه چهل‌ونه (٤۹)رساله کوچك ـ منظومه **روح‌القدس**ـ **تنبیه الغافلین** نظم و نثر ـ منظومه **مهر قلوب** ـ **قدرت نامه** ـ **نصرت نامه** ـ **فرصت نامه** ـ **مرآت‌الحبیب** ـ **رباعیات** درشرح منظومه سفوت‌اهل‌التحقیق‌**افضل الدین** کاشانی‌ـمنظومه‌**مهرافروز** و **آفتاب‌ظلمت‌سوز**ـ **کنزالدقایق** و **میزان‌الحقایق**ـ **کشف‌الارواح**ـ **مدح‌الفقر**ـ **معلومات اسرارالقلب** و **مفهومات انوارالقلوب**ـ **فتح‌الابواب** و **حقیقةالاداب** درتصوف ـ **مکاتیب** » .

۷ـ ترجمه مؤلف بستان السیاحة :

ترجمه بستان السیاحة و ریاض‌السیاحة بشرحی‌است که ضمن ترجمه مؤلف طرایق الحقایق بیان گردیده است .

یب ـ سلسله طریقت پیرجمالی:

سلسله طریقت پیرجمالی بنا بآنچه درشرح سلسله طریقت پیرمرتضی‌علی اردستانی بیان گردید بشرح ذیراست :

پیرجمال‌الدین اردستانی مرید **پیرمرتضی** واومرید **شیخ‌محمد زواره‌ای** و

او مرید **خواجه عزالدین حسین کاموئی** رحمه‌الله واو مرید **خواجه صائن الدین اصفهانی** واومرید **خواجه زین‌الدین عبدالسلام** (خلیفه شاه) واو مرید **خواجه امام‌الدین** محمد واومرید شیخ کامل **فاضل شیخ شهاب‌الدین سهروردی** و اومرید شیخ‌المشایخ عارف‌کامل **شیخ ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی** واومرید **شیخ احمد غزالی** طوسی واومرید **شیخ ابوبکر عبدالله نساج طوسی** واومرید **شیخ ابوالقاسم گرگانی** واومرید **سعدبن‌سلام نواقل‌الحرمین ابی‌عمران مغربی** واومرید شیخ عبدالعزیز واومرید **شیخ جمال عبدالحمید** واو مرید **جناب عارف کامل شیخ کبیر** اردستانی واو ازطریق معروف کرخی سلسله طریقتش بامام متصل میشود .

یج - سلسله پیرجمالیه :

بطوریکه قبلا اشاره گردید سلسله مخصوصی ازمسلك پیرجمالی منشعب گردیده که به سلسله **پیرجمالیه** معروف است .

آنچه دراین باب منقول است شرحی میباشد که شیخ عبدالله شاه میرنوشته است و سلسله خودرا (سلسله پیرجمالیه) باین ترتیب به پیرجمالی میرساند .

شیخ عبدالله مرید مولانا **فخرالدین احمد** واو مرید **سعدالدین ابی‌سعید العلوی الیزغشی** (ابوالفتح شهاب) واو مرید جناب **پیرجمال‌الدین احمد اردستانی** سرسلسله پیرجمالیه وسلسله طریقت آنجناب که قبلا ذکر گردیده است .

ید - آثارپیرجمالی:

ازمجموع اقوال وگفتارگوناگون تذکره نویسان بخوبی معلوم میگردد که آثارپیر جمالی ازرسالات وکلیات موجوده خیلی بیشتربوده ودر اثرمرور زمان و برحسب طبیعت روح آن عارف بزرگ که خاموشی وانزوارا میطلبیده پراکنده ودرزوایای فراموشی مانده است گفته های نویسندگان راجع بآثار پیرجمالی چندین منبع دارد :

اول - گفته‌های خود پیرجمالی در کتاب **شرح‌الواصلین** تألیف شده درهشتصد وهفتادو شش (۸۷۶) که باغلب تألیفات خودکه قبل ازکتاب مزبور تألیف یافته اشاره نموده است .

اینك برای استحضار قسمتی ازاشعار که محتوی نام بعضی از مؤلفات منظوم و منثور پیرجمالی است ذیلا مینگارد :

تاکه **نوروناظرت** گرددعیان   در دوگیتی همچو نوردیدگان

که بیت اول برساله نورعلی نور وجزءآخر برساله ناظرومنظور اشاره شده‌است.

تا که خوبان رو **بمرآت** آورند   حسن خود باکام و لذات آورند

که بیت اول اشاره بکتاب **مرآت‌الافراد** است که خود مشتمل برچهل ونه رساله کوچك است .

لیك با مرآت باید **فقر** حال   خوش بود رزق حلال اندر وصال

که بیت اول اشاره برساله **مدح‌الفقر** است .

گر بود **روح‌القدس** همراز دل   سور عشق آید شود دمساز دل

که فرداول آن اشاره بکتاب **روح‌القدس** است .

زانکه درحال **استقامت هم بود**   تا کرشمه نبود مستان سر زند

که فرد اول آن اشاره بکتاب **استقامت نامه** است .

آن کرشمه لازم **محبوب** دان   تاکند هرلحظه قصدملك وجان

که اشاره بکتاب **محبوب‌الصدیقین** است .

اندراین‌دم باید ل **کشف‌روح**   تا که عاشق‌یابد ازجانان فتوح

که اشاره بکتاب **کشف‌الارواح** یا **یوسف‌نامه** است .

چونکه دل یابدفتوح ازحسن‌غیب   گربود **مصباح** نبود هیچ‌عیب

که فرد دوم آن اشاره بکتاب **مصباح‌الارواح** است .

درچنین‌حالت بخوا**حکام** عشق   تا بدور اندر بماند جام عشق

که فرداول آن اشاره بکتاب **احکام‌المحبین** است .

گر نباشد بر نفس پیغام عشق   چون بدورآید بگواین جام عشق

در**نهایت** گویم این راز غریب   که **بدایت** در شنیدم از حبیب

که فرد اول شعردوم اشاره بکتاب **نهایة‌الحکمة** وفرد دوم آن اشاره بکتاب **بدایة‌المحبة** است .

هرکرا باشد **هدایت** درطریق   **فتح ابوابش** بود دائم رفیق

که فرداول اشاره بکتاب **هدایة‌المعرفة** وفرد دوم اشاره بکتاب **فتح‌الابواب** است

ورنمودم‌خوی و**وصف عارفین**   سربسر تر**کیب**و**ترجیع** ای‌معین

که فرد اول اشاره بکتاب **تنبیه‌العارفین** و فرد دوم اشاره **بترکیبات و ترجیعات** است .

رو بچنگ آور تو**مفتاح** ای‌پسر   تا نکه داری تو انوار نظر

که فرد اول آن اشاره بکتاب مفتاح الفقراست .

هم**کنوز** وهم **ورموز** آور بدست   تاتوانی **حسن‌معلومات** بست

که فرداول اشاره بکتاب **شرح الکنوز وکشف الرموز** و فردوم اشاره بکتاب **معلومات** است .

حسن‌**مهرافروز** درپرده نشان   تا ز دست درد دل یابی‌امان

که فرد اول اشاره بکتاب **مهرافروز و آفتاب ظلمت سوز** است که بصورت منظومه می‌باشد .

گر همی خواهی تواین کام‌ومراد   که شودحالات وذوقت **مستزاد**

که فرددوم اشاره بکتاب یارساله **مستزادات** می‌باشد.

آن‌قصاید که حدیث مفردانست   که سلاح ورهبرجان وروانست

که فرد اول اشاره بمجموعه **قصاید** و شطرآخر اشاره برساله **مفردات** است

درترنم چون **غزل**میخوان‌مدام   تا نگه داری می وساقی و جام

که فرد اول‌اشاره بکتاب **غزلیات** است.

تاکه اندر کفه **میزان یار**   باوفا باشی و موزون ای سوار

که فرد اول اشاره بکتاب **میزان‌الحقایق**است.

شرح کردم حالت نفس و نفس   وصف روز و ذکر شبهاوعسس

ای زیمن‌عشق وآن حسن امین   **گشت پیداسفرشرح‌الواصلین**

که فردآخراشاره بکتاب شرح‌الواصلین است.

زان ببستم راه این علم غیوب   که همی تا بدبدل**مهر قلوب**

که فرد آخراشاره بکتاب مهر قلوب است.

درمثنوی‌مذکورپیر جمالی بیست وشش‌فقره مؤلفات خودرا حکایت کرده ومعلوم‌میشود که تمام‌این کتب ورسالات قبل‌ازسال‌هشتصدوهفتاد وشش(۸۷۶) کهسال‌تألیف شرح‌الواصلین است تالیف شده است.

و نیز درمرآت الافراد نام کتابهای ذیل‌را برده است:

توکنزودقایقبخوان ای‌رفیق   بدان میر مردان و سر دقیق

که فرداول‌اشاره بکتاب **کنزالدقایق** است.

چوآئینه میدار **شرح الکنوز**   که مرآت جانست وبحر رموز

که فرد اول اشاره بکتاب شرح‌الکنوزاست.

بمیزان اهل **حقایق** نشین   که میزان نماید جمال حبیب

که فرد اول‌اشاره بکتاب **میزان‌الحقایق** است.

و نیز دررساله راجع بحدیث لی‌مع‌الله وقت لایسعنی فیه‌الخ می گوید: ودرشرح کنز بدان‌اشارت رفته است که منظور ظاهراً کتاب دیگری غیر از شرح الکنوز باشد ودر رساله دیگر گوید: «و این کتاب راکه **مرآت‌الافراد** نامش نهاده‌اند» که‌منظور کتاب **مرآت الافراد** است.

و دررساله دیگر نام کتابهای **مشکوة وکشف‌الارواح**را برده است.

و بااین ترتیب بیست و هفت کتاب و رساله خود را در کتب شرح **الواصلین** و مرآت‌الافراد نام‌برده و احتمال می‌رود چون در دو جا ازکتاب مرآت نام برده یکی از آنها **مرآت‌الحبیب** باشد.

و باین‌طریق بیست و هشت جلد کتاب خود را درکتب مزبور نامبرده است و تصور می‌رود کتابهای دیگری که دیگران اشاره کرده‌اند تغییر نام باشد.

کتاب مرآت‌الافراد در سال هشتصد و شصت و شش(۸۶۶) تألیف‌شده‌است.

دوم- گفته تذکره‌نویسان مانند ریاض‌العارفین وطرایق‌الحقایق و قسمتهائی که در ظهر کتابهای‌منسوب به پیرجمالی نوشته‌اند و از نویسندگان معاصرآقای سعید نفیسی نام کتب بیشتری را برده‌اند که جمعاً بالغ بربیست وپنج فقره است.

سوم- دیوانها و کلیاتی‌ازپیرجمالی در کتابخانه‌های معروف ازقبیل کتابخانه‌مجلس شورایملی ایران وکتابخانه‌ملی ملك وکتابخانه فرهنگ وغیره موجود است که هریك‌شامل رسالات وقسمتهائی می‌باشد که با یکدیگر اغلب تفاوت دارد و معلوم می‌گردد این‌عارف نامی باندازه‌ای گفته‌های نظم و نثر دارد که همه‌کس تا اندازه‌ای که توانسته است جمع - آوری و تدوین کرده و اگر کسی بخواهد تمام گفته‌های این مرد بزرگ‌راجمع کند‌عمری مانند نوح‌لازم‌دارد.

ه - تحصیلات پیر جمالی:

بطوریکه از خلال گفته‌های پیرجمالی معلوم می‌شود در بدایت حال بتحصیل علوم رسمی اشتغال داشته و چنانچه از مؤلفاتش هویدا است در فن ادب وترسل‌فارسی وعربی کمال مهارت را داشته و در فن حدیث و درایت وفقه وفلسفه وعرفان نیز کمال ورود را حایزبوده و درتفسیرعرفانی سرآمد مفسرین‌عصرخود محسوب میشده است.

بهترین تفسیر عرفانی او کتاب **کشف‌الارواح** و یا یوسف‌نامه است که قبل از سال هشتصد و هفتاد وشش (۸۷۶) تألیف گردیده و باندازه‌ای درتفسیر عرفانی سوره **یوسف** مهارت بخرج داده که مزیدی برآن تصورنیست و برای نمونه قسمت مربوط‌بآوردن بشیر پیراهن‌یوسف را بکنعان دراینجا ذکر می کنیم:

و قوله‌تعالی: اذهبوا بقمیصی‌هذافالقوه علی وجه ابی‌یات بصیراً و ائتونی باهلکم اجمعین - فلما فصلت العیرقال ابوهم‌انی‌لاجد ریح یوسف‌لولا ان تفندون قالوا‌تالله انك لفی‌ضلالك‌القدیم - فلماان‌جاءالبشیرالقیه علی وجهه فارتد بصیراً. قال‌الم اقل‌لکم‌انی‌اعلم مالاتعلمون. قالوایااباناستغفرلناذنوبنا اناکناخاطئین. قال‌سوف استغفرلکم ربی‌انه‌هو - الغفور الرحیم. صدق‌الله العظیم وصدق‌رسوله‌الکریم:

نظم:

چو یوسف‌خواست‌ازحق استقامت   ندا آمد که بنما روی قامت

چو کیلت گشت وافی‌ای شه راست   بیاید این جهان‌ازعدلت آراست

چو گشتی ازچه و از بند آزاد   مکن بابندیان خویش بیداد

ز زیر پرده بیرون آچو مردان   بزن تخت عدالت سوی میدان

که نیك‌وبد کنون‌در گردن‌تواست   نفس گر در نیازی‌بردن‌تواست

مکن بازی که‌شاهی کار سخت است   بسی زهرنهان همراه‌تخت‌است

اگرعدل آوری بخت بلند است   وگر غافل‌شوی‌تخته‌وکمنداست

بگو هر لحظه‌ای شه با دل خویش   که خواهی دید حق و باطل خویش
چو بشنید آن ندا آن شاه محرم   بخواند اخوان خود بالجمله آندم

حکایت فرستادن یوسف پیراهن نزد یعقوب

ز تن بر کند آن جامه پراز نور   نهاد اندر میان رخت مشهور
با خوان داد با آن مال بسیار   که تا منزل برند آن نور و آن نار
بگفتا بعد از آن کای رهنمایان   که گشته بر شما این راه آسان
غم و شادی نمی‌بینید در راه   که هستید از خود و از دوست آگاه
برید این جامه شادی بر پیر   که داده این برید راه تقدیر
که قشر انداختم چون یافتم مغز   شده نفس حرونم راضی و نغز
بوایم بود هفده درهم قلب   که نفسم بود همچون گرگ یا کلب
کنون روی زمین با گنج و اقبال   شده خاك درم بی‌فکر و آمال
بیمن همرهان فضل آن شاه   بمنزل در بدیدم حاصل راه
چو جامهٔ غم شما بردید آن روز   خزان بود آن زمان نوروز امروز
شما بردید آن جامه پراز خون   که شد یعقوب از آن مجروح و محزون
برید این جامه تا آن باب هر گنج   نماید تان دگر انعام بی‌رنج
که آن انعام مخفی بود و پردرد   بسا سالك در این ره گشته رخ زرد
دل اخوان بشست آن چرب گفتار   که راضی بد دلش از وصل دلدار
بساز ای سالك بیچاره یك چند   ابا جور و ملامت باش خرسند
که بهر خاص خاص خاص سلطان   بود در راه دایم بند و زندان
یقین تا راهرو منزل نه‌بیند   سرور جان حضور دل نه‌بیند
جمالی در طریق و راه مردان   بجان و دل شده همراه مردان
هر آنچه دیده میگوید یکایك   سخن چین نیست در تصنیف بیشك

ای عزیز اهل صورت که راضی بصورت کلامند و دایم‌الاوقــات محتاج پیغامند و هرچه بشنوند دل بدان نهند اگرچه محال باشد و اگر به‌بینند آنچه حقیقت محض باشد که موافق طبع خودشان نباشد بدان مشغول نشوند بلکه منکر شوند گوش بنظم دار :

قمیص مشکبوی آن گلندام   گرفتند آن سحرخیزان بی‌نام
بروفی شادمان بودند و خندان   بوجهی دل کباب و دیده گریان
بهم گفتند آن اخوان در آن راه   که ما آگه شدیم از امر الله
ز ما گمراه‌تر کس بوده باشد   که در پالودگان آلوده باشد
که کرده است اینکه ما کردیم با خویش   که جان خویش کرد از دست خود ریش
در این شرمندگی در ره نشستند   بنو با یکدیگر عهدی ببستند

شرح کنیز یعقوب

کنیزی داشت آن یعقوب بیدل   که محرم بود اندر خان و منزل
کنیزك داشت فرزندی بصد ناز   که بودش روز و شب همخواب و همراز
چو جانش داشتی آن پور دایم   که مهر مادران را نیست قائم
یکی سری است در مهر ای برادر   که چون مادر نمی‌سوزی در آذر
که خوش پیدا است اندر طفل و مادر   چه دانی کیست طفل و کیست مادر
یقین مهر خدا در بندگان است   حقیقت زان سبب دائم نهان است
یقین میدان که هرچه فاش و پیدا است   نه ذات است آن صفات نور پیدا است
صفات و نور بی‌مفزند ای پیر   نبند اگه ز معنی همچو تفسیر
در این میدان که مهر تابناك است   معانی فاش در گفتار پاك است
بخواهم سوخت این پرده یکی روز   بگویم شرح سر و سازش و سوز

شرح حال بشیر

تو گوش دل دمی پیش بشیر آر   که تا کمتر کشی ای خواجه آزار
بشیر و یوسف مه روا بــا هم   همی خوردند نان و شور با هم
بشیر آن کاسه و نان هردو برداشت   که یوسف خستگی و درد سر داشت
که یوسف داشت در سر ناز بسیار   بشیر از دست او میدید آزار
خیال و فکر یوسف بیش از آن بود   که بتوان گفت یا خود فاش بنمود
همی خندید بر کنعانی فاش   که در کنعان نمی‌گنجید بالاش
که قد و قامت خوب بلندش   مناسب بود با زلف کمندش
که در سر داشت آن بدخوی شاهی   نمیخورد هیچ تمر و شور ماهی
شکر میخواستی یا شیر یا قند   دلش دایم بدی زان روی در بند
بشیر انداختی رویش شکستی   چو بشکستی رخش پایش ببستی
چو بستی پای او رفتی برباب   بگفتی گفتنیهای بــاداب
چو بد یعقوب حیران و خرابش   نکردی گرچه بد کردی عتابش

فروختن یعقوب بشیر را

بشیر از بهر این بفروخت یعقوب   که تا یوسف نگردد پست و معیوب
که بی‌شك هر که با پستان نشیند   مقام معتبر هرگز نه‌بیند
خوشا آن کس که با همت بلندان   بود همراه دائم با دل و جان
بشیر افتاد اندر مهر جان سوز   دلش می‌سوختی دایم شب و روز
که با یوسف همیشه بود همراه   ز هجر روی یوسف میزدی آه

چو آه عاشقان آتش فروزد   بیکدم هر دو عالم را بسوزد
و لیکن شعله عشق ای برادر   بجان و دل زند پیوسته آذر
که گر در عالم افتد آتش عشق   نبوت می‌شود نور وعش عشق
وگر آن آتش افتد در دل ریش   ولایت می‌شود ای نیك اندیش
برون افتاد آن نوبت حرارت   که می‌بایست در عالم بصارت
که احسن نیست آن نور هویدا   نشان حسن چبود جان شیدا
که آن مخفی است درفرزند آدم   که احسن نیست جنس روی عالم
از آن اسرار جان کس می‌نه بیند   کسی بیند که باوصلش نشیند
وصال سر نصیب بندگان است   که جذب بندگی بندگران است
نصیب اهل صورت ذکر آن است   که سر عشق جان جان جانست
بشیر بنده زاد و بنده آئین   که شدتشویش ازاوروز نخستین

افتادن بشیر در مصر و نزد عزیز مصر

بمصر اندر بر یوسف در آمد   بپای تخت یوسف برس آمد
چواخوان جامه میبردند باخویش   بشیر آمد در آن منزل فرا پیش
بگفتا من برای مادر زاد   بخواهم رفت زوتر(۱) اندر آن باد
که بگفتندش که این جامه فرا گیر   ببر بسیار اندر نزد آن پیر
بشارت بر بنزد پیر کنعان   بگو احوال جمله فاش و پنهان
که مابس لنگ و درنگیم اندرین راه   که گشتیم از گناه خویش آگاه
چه گر بی بند و آزادیم ویرزور   نمی‌یابیم در خود لمعهٔ نور
چو بازانیم لیکن بی پر و بال   زجهل خود شد ستیم این زمان لال
بشیر آمد بشارت بر بشارت   که تا آن بینوا یابد بصارت

بردن بشیر پیراهن را بکنعان

بشیر آن جامه را برداشت درحال   بکنعان رو نهاد از بهر اقبال
رسول غیب کان انوار عشق است   که راهش برسر بازار عشق است
در آن ساعت که آن جامه فرحناك   جدا می‌کرد یوسف از تن پاك
نسیم عشق برد بو زان بکنعان   دل یعقوب از آن بوگشت خندان
بگفتا باعیال و خویش و پیوند   بخود بنهاده‌ام من طعنه‌ای چند
همی دانم که گر رازم بدانید   خرف گوئیدم و بی‌عقل خوانید
ز یوسف بوی بشنید این دماغم   در آمد ریخت روغن درچراغم

(۱) مخفف زودتر

دماغ جان من پر شد ز بویش   یقین پیکی همی آید ز سویش
بگفتندش که ای گمگشته تالله   نباشد چون توکهنه پیر گمراه
کسی بادرد خود سازد چهل سال   نهد این ذکر اندرجنب اعمال
ندارد با خدا او آشنائی   از آن زین غم نمی‌یابد رهائی
ببند صورتی گشته گرفتار   نمی‌گردد مگر او سیر از آزار
ندارد راه در کوی حقیقت   گرفته چشم او موی حقیقت
که دایم واله عشق مجاز است   بهیچ این پیر مادرد گروز اراست
بشیر با بشارت اندر آن قال   در آمد آن گواه حال و اعمال
یقین اهل محبت همچو یعقوب   بود دلشان انیس و ذکر مطلوب
از آن دوزند چشم از اهل صورت   کز ایشان میرسد دایم کدورت
زبهر خود اباحق در جدالند   که زنده از فعال و از خیالند
باخر می‌کنند امر خیالی   نمی‌بینند آیات وصالی
که حیران خود واعمال خویشند   گرفتار زبان و قال خویشند
بهل تا آن بشیر شاه پنهان   بشارت آورد از شاه خوبان
زبان تیز تو آنجا شود لال   که یارد برد آنجا نام اعمال
دلا گر ره بری سوی خموشان   بیابی لذتی از باده نوشان
بدوزی چشم از آن صورت پرستان   دو گوشت بشنود جز راز دوستان
که این چشم سر و گوش سرای یار   نمی‌یابند جز آثار تکرار
بحسن دون خود هستند دلشاد   خرف خوانند بینایان آزاد
چو آن نامحرمان خانه پرور   که خودمحرم همی‌دیدند یکسر
بدیدند آن بشیر با بشارت   که آورده است آن کحل بصارت
بچشم سر بدیدند آن قیامت   که بدآن جامه بربالای قامت
سند یعقوب آن جامه بشارت   بخود دردید ناگه یك حرارت

رسیدن بشیر و مالیدن یعقوب پیراهن را بچشم خود و بینائی او

از آن گرمی دو چشمش گشت روشن   چه خوش باشد حیات از بعد مردن
چو یعقوب اندر آن کسوت برآمد   بسجده بر در عزت در آمد
ندا آمد ز حق کای پیر مشتاق   کنیز ما فتاده بی‌خود و طاق
تو مشغول پیام و خرقه گشتی   چرا قانع بفرق و فرقه گشتی
برو پیش کنیز مست حیران   که جان و دل نهاده پیش جانان
بشیر اینجاست لیکن عاشق آنجاست   بی جان رو که جان مقبول و زیباست

تن بی‌روح در صحبت نشاید که روح است آنکه نوردل فزاید
بهل این سجده گاه و سجده‌ای پیر ره و رفتار آن مخمور ماگیر
ابا یورش بروای گشته غافل که تاروشن‌شود این حق ز باطل
که تا عزت به‌بینی در حقارت بدانی کز بشیر است این بشارت
بیا ای آنکه خواهی دولت وصل مجو اندر میان عاشقان فصل
دو دل با هم چو دارند آشنائی نباید جست از آن بستن جدائی
جمالی شرح کن این راه ورفتار که تا گردد دلیل جان بیمار
چو یعقوب آن بشیر خویش بفروخت دوچشمش دوخت یزدان جانش هم سوخت
حمایت نیست در درگاه یزدان بسا سلطان فتد در پای دربان
چو در دربان رسی آهسته‌تر باش که ناگه در برویت در زند فاش
ز مور و از سلیمان یاد میکن اسیر بند خود آزاد میکن
که تا روزی اگر گردی گرفتار گشاید در برویت یار مکار
که هر دستی که می‌بینی‌تو درکار چو نیکو بنگری آن‌هست ازیار
ولیکن‌گه سیاه است وگه اسفید گهی شاخ نبات است وگهی بید
گهی غمزه زند گه تیر و خنجر گهی زهر آورد گه قند و شکر
خوشا آن کس که جانش میگدازند گهی سوزند و گاهش مینوازند

ای عزیز چند نوبت گفتم که در اسرار قرآن و در اسرار قلوب انبیاء و اولیاء معنی‌ها است و آن معانی بمرور بصورت‌می‌پیوندد وتحقیق بدانکه متأخرین‌شرح‌احوال گذشتگان می کنند و اشارت بحال زمان می کنند و نشان از ارواح غیب می‌دهند و بیان حال و این علمی است‌که اهل دل دانند آموختنی نیست در شرابخانه عشق با اوباشان بت‌پرست بنشین تا این معرفت حاصل کنی حالیا یك نقل دیگر بشنو در باب یعقوب و خریدن کنیزك و فروختن غلام تو ابن اقوال ازبهر احوال بشنو گوش‌بنظم‌دار :

سرگذشت یوسف و کنیزك و بشیر

روایت این چنین‌است‌ای‌مسافر که آن‌اسرار مخفی گشت‌ظاهر
چو یوسف گشت پیدامادرش مرد در این ره‌هفت که گوئی‌زدو برد
بسی‌چون گوی اندر پای‌مردان بروی سر بباید خوردچوگان
که تا شاهی کند در تو نگاهی نگاهی پس نباشد سوی شاهی
نظر باید نظر اندر پی هم که تا در دل نماند ریشهٔ غم
نگاه اولین ریشه غم است آن نظرهای دیگر دان فعل مستان
خرید از بهر دایه‌یوسف آن‌شاه کنیز رو سیاهی بس دل آگاه
سیه روز آن خرید آن بنده‌خوب که‌تا باشد همیشه پست ومغلوب
کنیزك داشت باخودآن بشیرش چو یوسف دیدوا کرداوزشیرش

بنای فتنه این دم گشت پیدا نباشد بی‌سبب آشوب و غوغا
بشیرش دان بلیس مادر دهر که ازغیرت چشیداوشربت زهر
چو یوسف گشت پیدا همچوآدم سیه رو شد بشیر اندردو عالم
ولی در سر لعنت هست آهی که غالب میشود آخر سیاهی
ز آه آن بلیس آتشین دل فتادآن‌آدم مسکین دراین گل
چو یوسف شیرشد ازدایه و شیر همی افکندخوددربند و زنجیر
که‌تند ودلربا و دلشکن بود چگویم ذوالفقار مردوزن بود
اگرزن دیدیش بی‌شوی گشتی وگر دیدیش مردی‌موی گشتی
اگر زن دیدیش بیدل نشستی بسامرد ازغمش درگل نشستی
بیوسف دائما بودی بشیرك که تا یوسف کند دانا و زیرك
چوهر دو طفل‌بودند ودل آزار از ایشان فتنه‌ها میگشت بیدار
بشیرازبهرجنگ وفتنه بفروخت چه گر مادرزدردش سخت‌میسوخت
بشیرك خواجه مصری خریدش بمصرش بردو درمیدان کشیدش
عزیز مصر بخرید آن قلا و وز بلا درخانه خود برد آن روز
بدست خویش‌شه آن‌فتنه انگیخت که‌آب‌وشیر وخون‌درهم‌درآمیخت
بدست اوسپرد آن مطبخ خویش کزونوشند طعمه شاه و درویش
بشیراز یوسف ما برده بد بوی زیوسف‌داشت بی‌شك اندکی‌خوی
زلیخا بوی یوسف یافت ازوی همی دادیش گه‌گه جامکی‌می
چومی‌خوردی‌چونی‌فریاد کردی زیوسف و ز جمالش یاد کردی
زلیخا باز پرسیدیش احوال که از ذکرتومی‌یابم یکی فال
زبانت میبرد اسمی کزان اسم همی‌لرزآندم جان و دل وجسم
بگفتش کای‌صنم رو راه خودگیر بپای خود میاور بندو زنجیر
که پیدا گشت آثار قیامت اگرچشمت به بیند آن علامت
یقین کی‌دل‌نهی درخانه وشوی روی سرپا برهنه برسر کوی
زلیخا گفت برگو شرح آن‌باز که جانم‌می‌طپد ازشوق آن راز
بگفتا من زیادم رفته از درد که‌من‌خود از کجادیدستم آن‌ورد
ندانم گرچه دانستم یقین من که‌ازهندآمدم یاسوی چین من
بروازمن‌مپرس این‌راز پرخون که ناگه اوفتی ازخانه بیرون
مع‌القصه در آن ایام خونبار که یوسف گشت‌سلطان وجهاندار
چوخلق‌مصر بخرید او بیکبار بشیرازخواب ناگه گشت بیدار
که‌بود اول‌ازو آن‌جنگ خون‌ریز بر یوسف فتاد آن فتنه انگیز

چوخلق مصر جمله بنده گشتند　　چوروز حشر ساف وزنده گشتند
بفرمود آن شه پردان مکار　　که بگزینند بعضی را برکار
میان بندگان داغ برروی　　که باشد ازحبش نه ازملك هندوی
که هندو خائن و پرکینه باشند　　نباشند از عدو دین نباشند
گزین کردند سیصد بنده خوب　　که بپسندد یکایك چشم مطلوب
چو بگزیدند آن خوبان مخمور　　بروی یوسف آوردند جمهور
تامل کرد یوسف اندرآن جمع　　که بگزیند یکی همراز چون شمع
دوچشمش بر بشیر افتاد ناگاه　　دلش ازشیر مادر گشت آگاه
برخود خواندش آن شمع منور　　بپرسیدش ز شهر وشهر مادر
بشیرش گفت کای شاه دل افروز　　مگر حشر است یاخود نشر امروز
که چشمم گرم میگردد زرویت　　نمی یارم نگه کردن بسویت
چنان می بینم ای کشور بنامت　　که تو خواجه منی ای من غلامت
ندانم خواب می بینم من ای یار　　که رویت دیده ام درخواب بسیار
بگفتا یوسفش بیداری است این　　ولیکن جاگه ستاری است این
حکایات خود ومن هان مکن فاش　　که این دنیا است پنهان باش وخوش باش
که ما بی شك غریب این دیاریم　　چه گر سلطان وشاه هر دیاریم
بشیرا به که نشناسند مارا　　مگو زنهار نامم آشکارا
که منهم بندگی کردم بسی سال　　اجازت نیست گویم بیش ازاینحال
ابا من باش لیکن بی خود و لال　　که تا پیدا نگردد روی اعمال
مرو بیرون که ناگه کار باشد　　که محرم همدم وبیدار باشد
بشیر آنجا بپای تخت میخفت　　همه اسرار می دیدو نمیگفت
که تاروزی که فرمان شد که اخوان　　برندآن پیرهن درسوی کنعان
در آن حالت بشیر آورد یوسف　　که بس این پرده وآه و تأسف
ابا اخوان من همراه شو زود　　ز امر حکم حق آگاه شو زود
باخوان داده شه ده اشتر آن روز　　بجوهر کرد رنگین پای تاپوز
بگردنشان ز زر چنبر درآویخت　　ندا نم بسته ماند آن یا که بگسیخت
دوصد پسراك(۱) دیگر بازری چند　　فرستاد آن برای باب و فرزند
که تا آرد برخود باب و فرزند　　که پیدا گردد آثار چه وبند
بشیرراه دان با جامه شاه　　قدم زد همچو پیکی اندرآن راه
یهودا گفت منهم با تو باشم　　که با تو من دراین ره خواجه باشم

(۱) شتر

که من بودم ابا آن سوز وماتم　　کنون باشم بخواهم عذر آن دم
پس آنگه هردو با هم پیش رفتند　　چو مرهم سوی ددویش رفتند

رسیدن بشیر بمادرخود

چو در دروازه کنعان رسیدند　　کنیزی بس خراب افتاده دیدند
بشیر نور تاك نور خرم　　بر آن پیره زن شد تا خورد غم
بر مادر نشست آن پورخوش دل　　شود خوشدل کسی کو دید منزل
بپرسیدش که ای پیره زن زار　　زچه رو گشته ای بر گو چنین خوار
ندیدم کس چنین باخاك یکسان　　مگر دیوانه ای یا خرد زمستان
بگفتا بیش از اینم ای خبرجوی　　چه حاجت گفتنم می بینیم روی
غریبم مفلسم پیرم اسیرم　　نمانده در جهان کس دستگیرم
بشیرش داد یك مشت درم زود　　نشد راضی زن ازآن بودونابود
بگفتا گر چه هستم بی خود وزار　　ندارد قدر پیشم مال ودینار
جهان برچشم من جمله سیاه است　　که جانم عود ورزقم دودو آه است
بگفتا بعد ازآن پورش که ای زن　　چه خوردی میوه شاخ سبز مشکن
شکایت بی شکی کار زنان است　　که ناز و نازکی یار زنان است
نشانم ده هلادر کوی یعقوب　　که میخواهم ببینم روی یعقوب
بخندید آنگهی آن پیر مظلوم　　که افتادی تو دربند دومحروم
چه بینی روی آن بی رحم دلسخت　　که او کرده مرا زینگونه بدبخت
بگفتا که چه کرد او بازگو زود　　که می بینم ز آهت آتش و دود
بگفتا پور من بفروخت آن پیر　　ازآن بدتر بود ای خواجه تقصیر
بگفتا این نشان که میدهی تو　　یقین من پورمت گر آگهی تو
نهاد آن روی خود برروی مادر　　دوچشمش گشت چون خرشید خاور
بشیر خویش دید اندر مقابل　　چو اهل حشر شد خوش دل زحاصل
دو دست پورخود بگرفت آنگاه　　بروی سر همی شد اندرآن راه
دعا میکرد بر یعقوب و فرزند　　که برهداو چو من یارب ازاین بند
یهودا وبشیر و مادر آن گاه　　رسیدند اندرآن درگاه پرآه
در خلوتسرای پیر ایام　　بشیر آنجا بشارت داد و پیغام
ببوسید آنگه آن آثار جنات　　کزان کنعانیان گشتند پس مات
بروی خود نهاد آن جامه فتح　　چو در روز قیامت نامه فتح
دوچشمش گشت بینای دو عالم　　شود بینا هر آن کو یابد آن دم
رسید اندر پی آن اشتر و بار　　فغان افتاد در کنعان بیك بار

گروهی ذکر استغفار کردند
گروهی روی در دیوار کردند

چنین گویند کز اولاد یعقوب
بدند از مردوزن سیصدتن خوب

گروهی گفته‌اند از نقل موزون
که از سیصد صددیگر بد افزون

همی گوید یکی بیدار بی‌نوم
که هفتاد و دوتن بودند آن قوم

درآن قوم معین بود رندی
که دایم موی روی خویش کندی

ز عشق روی یوسف ریش میکند
نداند عشق چبود جز دل رند

شب و روزش نبودی هیچ آرام
درآن لحظه که عارف شدز پیغام

کمر بست و برون آمد زخانه
بغل در داشت مرآت آن یگانه

نمد پیچیده در آئینه صاف
مگو آئینه‌گو که دشمن لاف

محبت همچو آئینه نهان است
محبت رهنمای سرجان است

محبت در جهان مانند قرآن
یقین بکر است ای دارای برهان

که‌اهل‌عشق بی‌شك‌درجهان نیست
چه جای اینکه‌دردور زمان‌نیست

چه گر پیوسته‌همچون مهرومهتاب
نماید روز وشب صدگونه آداب

دو روزی ساخت آن آئینه روشن
چو روح متصل بی‌یار وبی تن

که یعقوب وحشم آیند بیرون
که گردد هم رفیق شیخ مفتون

نمی‌شد کار ایشان ساخته زود
که دلشان بود اندر آتش ودود

تعلق داشتند و کثرت مال
مباداکس اسیر جاه و اقبال

چورند مست بی‌پروای بی‌خویش
ز یوسف داشت بی‌شبهه دل ریش

قدم زد در بیابان بی سروروی
چوخورشید معانی بی‌ره وسوی

قدم چندی نهاد اندر بیابان
شنید آواز خوش از لفظ انسان

که می گفتند با هم درسر راه
که می‌آید در این ره‌مرد آگاه

چوبشنید آن حکایت آن خردمند
دلش‌خوش‌شاد گشت‌وجانش‌خرسند

بسر آنها شد آن آزاد صافی
که‌ره بسپرده بود موزون‌ووافی

بپرسید آن مجاور از مسافر
که‌برگوحال‌خودفی‌الجمله‌ظاهر

نمایند پسند و ناپسندیم
که ماره دان آن شاه بلندیم

قلاووز(۱) و بصیر کاروانیم
نگهبان عیانیم و نهانیم

بگواحوال خودتازنده‌ای راست
که‌جانت‌این‌زمان درقبضه‌ماست

که گر پنهان کنی راز کم‌وبیش
چوکردی‌فوت کی‌یابی‌دگرخویش

کنون بسپار ره‌گر مرد راهی
وگرنه گم شوی اندر سیاهی

(۱)ـ پیش رو.

بگفتا هستم از اتباع یعقوب
نهادم روی در درگاه مطلوب

هوای مصر دارم ای عزیزان
که دارم داغ شاه مصر برجان

بگفتندش که این‌مصراست‌ای‌رند
منه زنهار بر خود تهمتی چند

که تا گوئی که خویش شاه فردم
چو اخوانش ستانی مال مردم

بگفتا من بری از مال و جاهم
نگفتم با شما من زار شاهم

اگر ره دان ورهوارید وره بین
بریدم پیش آن شاه بتمکین

بگفتندش که شه اندر شب تار
نه بتوان دیدای غم جوی‌غمخوار

بهل تا از فلك جولان کند باز
نهار چست خوی شوخ غماز

چو خورشید جهان ارا برآید
دل رندازخوشی با جان برآید

بر رهدار شاه مصر بنشست
که زوتر بگذران‌این‌بیخودمست

ببردندش برشه آن جوانمرد
مثال آینه بی زحمت گرد

پس آنکه گفت یوسف ای دلاور
به تنها آمدی یا خود بلشکر

بگو چون آمدی زادت چها بود
یکایك بازگواحوال خود زود

بگفتا من سه روز ازبهرآن باب
نشستم بر در کنعان بصد تاب

که تا آیند یعقوب و خلایق
نبدره شان ز پیوند و علایق

چو من بودم قلندر واد بی‌ریش
نمیدیدم بخود در هیچ تشویش

نماز خفتن دوش ای شه جان
جداگشتم ز یاران و زکنعان

همان لحظه بره داران رسیدم
نه ره دیدم نه گرد راه دیدم

جهان‌درهم‌کشیداین‌عشق‌نیرنگ
نه صحرادیدم ونه کوه و نه سنگ

هرآنچه دیده‌ام خود گفتنی نیست
که در عشق بی‌شك سفتنی نیست

دگر با رند گفت آن کان لمعات
که چه آورده‌ای ازبهر سوقات

بگفتا کی لطیف مخزن ذات
ندیدم رویت اندر غیر مرآت

نك این‌آئینه بستان تا ببینی
که داری روی خوب نازنینی

ستد یوسف ز دست رند مرآت
بچشم خود بدید آثار آفات

از آن آئینه شد بی‌طاقت و تاب
دو چشم نازنینش گشت پر آب

ابارنداین‌چنین گفت آن شهنشاه
که می‌بردم گرو از مهر وازماه

کنون دیدم رخ خود ای قلندر
ندارد آن صفای نور اکبر

رخ‌تو همچنان‌صاف است‌وبی‌غش
که حاجت نیستش باآب وآتش

بگو از چه چنین صافی بماندی
به پیش که تواین‌آیات خواندی

بگفتا چون جداگشتم ز رویت
نشستم روز وشب در خاك کویت

برون کردم ز دل غیر خیالت
خیالت شد دلیل این وصالت

ولی این آینه بخریدم آن روز	که تا بینم دو چشم خودشبانروز
که چشمم روی تو بسیار میدید	همان دیدم همان که یار میدید
اگرمویی بدی بر رویم ایدوست	همان دم کندمی زان روم بی‌مواست
از آن میداشتم پیوسته مرآت	که میدیدم صفات خود در آن ذات
ازآن دادغبار این رویت ای شاه	که تو کردی طلب اسباب واسپاه
جز این خواستی کردی خلافت	ستاره حسن تو شد بر خلافت
تو مرآت زمانی سهو کردی	که دل دادی بسرخی دبزردی
خایل ای دل زبهر ملت و کیش	بود در خلد دایم صاحب ریش
قلندر باش و رند لاابالی	که تا همکاسه گردی باجمالی

درکتاب شرح الواصلین بتفسیر قسمتی از کلمات حضرت امیر المومنین علیه‌السلام بشرح زیر پرداخته است :

« قال امیرالمؤمنین وامام المتقین وسیدالموحدین وحبیب حبیب رب العالمین اسدالله الغالب علی بن ابی‌طالب علیه‌التحیة والسلام :

ایها الناس انا قدا صبحنا فی دهر عنود وزمن شدید یعدفیه المحسن مسیئا ویزداد الظالم فیه عتواً لاتنتفع بما علمنا ولانسئل عما جهلنا و لانتخوف قارعة حتی تحل بنا فالناس علی اربعة اصناف . منهم من لایمنعه الفساد فی الارض الامهانة نفسه و کلال حده وحضیض وفره ومنهم المصلت بسیفه والمعلن بسره والمجلب بخیله وبرجله قداشرط نفسه واوبق دینه لحطام ینتهزه اومنقیب یقوده اومنبر یفرعه ولبس المتجر ان تری الدنیا لنفسک ثمناً و مما لک عندالله عوضا و منهم من یطلب الدنیا لعمل الاخرة قدطامن من شخصه وقارب من خطوه وشمر من ثوبه وزخرف من نفسه الامانة واتخذ ستر الله ذریعة الی المعصیة ومنهم من اقعده عن طلب الملک ضئولة نفسه و انقطاع شیئة فقصرته الحال علی حاله فتحلی باسم القناعة وتزین بلباس اهل الزهادة ولیس من ذلک فی مراح ولامغزی وبقی رجل غض ابصارهم ذکر المرجع واراق دموعهم خوف الحشر فهم بین شرید ذال وخائف مقموع وساکت مکعوم وداع مخلص وثکلان موجع قداخملتهم التقیة وشملتهم الذلة فهم فی بحر زجاج افواههم ضامرة وقلوبهم قرحة قد وعظوا حتی ملوا وقهروا حتی ذلوا و قتلوا حتی قلوا فلتکن الدنیا اصغر فی اعینکم من حثالة القرض وقراضة الجسم واتعظوا بمن کان قبلکم قبل ان یتعظ بکم من بعدکم وارفضوها ذمیمة فانها رفضت من کان اشعف بها منکم صدق ولی‌الله علیه‌الصلوة والسلام .

ترجمه :

ای مردمان بدرستی که ما واقع شده‌ایم در روزگاری بغایت سرکش وزمانی بغایت سخت بسیار مشقت یعنی اهل روزگار ازخدای تعالی دورند وازامرونهی حق تجاوز میکنند واهل خدا را ازایشان سختی میرسد که دراین زمان نیکوکار وبدکار مینماید وعصیان وظلم ظالم دراین زمان افزون میگردد زیراکه فائده نمی گیریم ازآنچه میدانیم یعنی بآن عمل نمیکنیم وسؤال نمیکنیم آنچه نمیدانیم ازکسی که داند وازبلاء وفتنه نمی‌ترسیم تاآن زمان که بما فرود آید

نعوذبالله پس خلق عالم که ازآن زمان عنود خوپذیر شده‌اند وغفلت ایشان را فروگرفته برچهار قسم‌اند :

یک قسم آنند که ازبرای خدای تعالی افساد درزمین نمی کنند وبحال خود مشغولند بلکه میترسند که خوار وبی اعتبار شوند واندک مالی که دارند از دستشان برود ولوندی در طبع دارند که ایشان را انگیز فساد در طبع نیست پس این سه سبب ایشان را منع ازفساد می کنند نه حقانیت و قسمی دیگر آنند که قوت طبع و غلبه هوا و هوس نفسانی ایشان را بفساد میدارد پس شمشیر از غلاف بر میکشند و آن شرارت که در باطن دارند بظاهر می آورند و لشکر میکشند و علامت اهل فساد برخود می کنند و دین خودرا در می بازند بجهت آنکه چیزی از دنیا که بربایند یا اندک لشکری که بآنها بگروند یا منبری که بالای آن روند و خود را بمردم نمایند و بخدای سوگند که بد تجارتی است این که تو دنیای چنین حقیررا بهای نفس عزیز دانی ودنیارا عوض آن چیزی سازی که ترا نزد خدای تعالی آماده است که آن جنت است ولذات ابدی ورضای ولقای خدای تعالی **وقسمی** دیگر آنند که طلب می کنند دنیارا بعمل آخرت وآن شیادان وسالوسان باشند که فروتنی پیشه خود کنند وسرپیش اندازند وخودرا شکسته نمایند ودرراه رفتن گامها نزدیک نهند وجامه‌را اززمین بر کنند و کوتاه کنند وخودرا آرایند تامردم ایشان را امین ومتقی پندارند ودرآن کسوت عمال ناپسندیده کنند وپرده خدائی که آن جامه تقوی است که خدای تعالی آنرا شعار اهل عصمت وطهارت گردانیده و آنرا مانع معصیت گردانیده آنرا وسیله معصیت کنند **وقسمی** دیگر آنند که ایشان را منع ازطلب پادشاهی وحقارت کرده حقارت نفس ایشان وانقطاع سبب ایشان یعنی نه بجهت خدای تعالی ترک سرداری کرده‌اند بلکه نفس ایشان ازآن حقیر تر وهمت ایشان ازآن کمتر وپست تر است که این داعیه درایشان درآید واموال واسبابی ندارند که وسیله حکومت کنند، پس ایشان را ازبی اعتباری وبی مایگی برحال خود بازداشت تاطلب ملک نکردند و نام قناعت برخود نهادند وبکسوت زهد وترک دنیا خودرا بچشم خلق آراسته وایشان را ازاین طایفه شمارند نعوذبالله منهم وچون تفصیل احوال این چهار قسم گذشت بازماندند جماعتی مردان که ذکر بازگشت بآخرت وبخدای تعالی فروگرفته چشمهای ایشان را ازدنیا وهرچه درآن است وترس قیامت اشک ازچشمهای ایشان فروریخته پس هربعضی ازایشان بصفتی گرفتارند ازاهل زمان وبصفتی موصوفند جمعی متنفر وگریزانند ازخلق وبامردم آمیزش نمی کنند بجهت آنکه مشرب ایشان ازخلق بغایت دوراست وبعضی درمیان خلق ترسان وزیردست وبعضی فرق میان حق و باطل می کنند وبجهت غلبه باطل دهانشان ازنصیحت بسته‌است وبعضی را قوت آن هست که خلق را بخدای تعالی میخوانند و باخلاص بی‌شائبه ریا تا آن زمان که میسر باشد و امیدواری بهدایت خلق داشته باشند وچون خلق را درضلالت راسخ نه‌بینند ایشان نیز خاموش گردند .

و بعضی مصیبت زده گانند که ایشان رادردمند کرده باشند بدوری ازمطلوبات ومرغوبات خود و این مردان که ذکر ایشان گذشت و تفصیل احوال هریک در بیت گفته شد سر درگریبان خمول و ناپیدائی کشیده‌اند تا مشرب خود ونقد اسرار و احوال خود از خلق گمراه پنهان دارند و خواری ایشان‌را فروگرفته بعضی پیش خلق خوار وبی اعتبارند بسبب نزدیکی

ایشان بخدای تعالی و دوری خلق از ایشان پس این گروه در میان خلق چنان باشند که کسی که دریای شورنده عمیق باشد دهان ایشان از نصحیت بسته باشد از ناپذیرائی او ملالت خلق و دل ایشان ریش باشد از هجر دوستان و جفای دشمنان بدرسی که چندان پند دادند که اول شدند از ناپذیرائی خلق وایشان را در دنیا مقهور و زبون ساختند تا خوار شدند و ایشان را کشتند تا کم گشته پس لاجرم این جماعت از خلایق پنهان گشته و از نصیحت ایشان خاموش باشند.

پس ای جماعت که طلب حق دارید و میخواهید که از این گروه باشید باید که دنیا در نظر شما کوچکتر و حقیرتر باشد از افتاده قرض و قرض گیاهی است که بآن دبباغت پوست میکنند و از ریزه نوك مقراض که آنچه از این هر دو میافتند هیچ وزن وقیمت ندارد و باید که پند گیرید بحال آنها که پیشتر از شما بوده‌اند که از ناراستی و ناپذیرائی چه عقوبتها کشیدند پیش از آنکه پند گیرند بشما آنان که بعد از شما خواهند بود ورها کنید دنیا را و مذمت وعیب دنیا بکنید و اورا زشت دانید زیرا که دنیا رها کرده است اناتی را که شعف ایشان بدنیا بیش از شما بوده است پس یقین که باشما نخواهد ساخت و ترك شما خواهد کرد پس بهتر که شما ترك او بکنید صدق ولی الله علیه التحیة والسلام ای عزیز گوش بنظم دار و کیفیت نصیحت سید اولیاء و اتقیاء علی مرتضی کرم الله وجهه از کلام مجید که حق سبحانه وتعالی فرموده علیهما الصلوة والسلام در باب فقر و فنا بشنو وصلی الله علیه وعلی آله وسلم.

ایکه میخواهی نمانی در حجاب   در بلیتها مکن هرگز شتاب
جور میکش چهره عزت مبین   نیك می‌بین و رخ علت مبین
با محبت با ریار و دل بکش   تا خدا یارت شود در کشمکش
هر که نکند خوی با فقر غریب   کی شود آئینه حسن حبیب
هر که خواهد این تفاخر ای جوان   گو نشو دور از رخ پیر مغان
هر که خواهد این تفاخر ای جوان   گو بکش خطی بجان و خانمان
هر که خواهد این تفاخر ای یلان   گو بشو دست و دل از هر دو جهان
گر نداری باور این نصح غریب   بشنو از آیات و تکرار حبیب
تا نجوئی دین و دل در پیش یار   هم شوی راضی بیا اندر دیار
تا بدانی که جمالی غریب   می ندیده در جهان غیر از حبیب
با تو میگویم که یاری دیده‌ای   در جهان عشق و دل گرویده‌ای
زانکه هر دیده که رخساری ندید   چون گیاهی دانکه خود سر بر کشید
غیر پرورده خدای بی ندید   در جهان هرگز نمی گردد مرید
دستگیر خاص حق است آن دلی   که بود هر لحظه اندر منزلی
هر کرا باشد تحمل در روش   نیك داند نیك لذات و جشش
کز تحمل روح گویا میشود   وز تحمل چشم پویا میشود
از تحمل دل همی گردد علیم   وز تحمل نفس میگردد سلیم

از تحمل آیت از حق میرسد   از تحمل میگشاید بند و سد
چون تحمل کرد آن شیر غیور   از رخ نازك دلان ناصبور
غیرت عشق احد گشتش مدد   تا بود از بهر مشتاقان سند
تا بود پیوسته لذات وصال   در میان عشق وحسن بی‌زوال
که مده دل با کسیکه یك پشیز   خواهد از تو با وجودت ای عزیز
در میان هر گروه ای ذولباب   که جدائی باشد وحرف حساب
مرد عاقل گو مکن شان اعتماد   کز جدائی کس نمیابد مراد
دوستی جائی نماید قد رواست   کاندر آنجا الفت و عشق و رضا است
مصطفی کرده دعاه از بهر آل   که مده شان رزق پیش از وقت وحال
زانکه شیطان میگریزد در امل   تا نه‌بیند شخص آثار اجل
مایه دوری بحق ذوالجلال   نیست غیر حب جاه ومیل مال

دنباله همان مبحث پس از ذکر داستانی بنظم در اطراف رفتار زوجات نبی اکرم علیه الصلوة والسلام بتفسیر این آیه میپردازد:

وقال الله تبارك وتعالی: (یا ایها النبی قل لازواجك ان کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها فتعالین امتعکن واسرحکن سراحاً جمیلا وان کنتن تردن الله ورسوله والدار الاخرة فان الله اعد للمحسنات منکن اجراً عظیماً).

ای پیغمبر بگوی با همسران خود که اگر شما را این صفت باشد که زندگانی دنیا واسباب وزینت آن خواهید پس بیائید تاشما را بدهم آن حقی که در گردن من دارید و به بهترین وجهی شما را طلاق دهم زیرا که مرا روانیست که جمیع اسباب دنیا از برای عیال خود کنم و آنچنانکه خواهش ایشان باشد بجای آورم بلکه من برطریق فقر قدم دارم و هر کدام از شما که بفقر من راضی نباشد تکلیف او نمیکنم که باکراه وتکلف با من باشد وبی کلفتی وزحمتی اورا رها میکنم و اگر خدای ورسول خدای و بهشت باقی میخواهید پس خدای تعالی مهیا وآماده داشته است از برای نیکوکاران شما مزد بزرگ بسیار که بفقر بسازند و طلب زیادتی نکنند و اگر چیزی در دست ایشان باشد احسان کنند در راه خدای تعالی گوش بنظم دار و شرح این آیت بشنو وصلی الله علی النبی الامی العربی محمد و آله وبارك وسلم:

احمدا برگوا با ازواج خویش   شرح امرما و عز تاج خویش
احمدا برگو تو با آن سادگان   شرح حال بندگان و آزادگان
پیش خودشان خوان بگو در گوششان   خوش بدر یکبارگی سر پوششان
گر همی خواهید عیش این جهان   میدهمتان حق حق اندر زمان
تا جدا گردید از فقر و فنا   پیش جنس خود روید اندر ملا
زانکه من هستم غریب این دیار   پیش من دنیا ندارد اعتبار
من دلی دادم پر از خون ونمك   ره ندارد اندر او سیم و زرك

من دلی‌دارم خراب و بس خراب — که شده از سوز هجرانها کباب
من دلی دارم چو ابر نو بهار — اشك میریزد ز بهر روزگار
من دلی دارم بسر گردان چو مور — تا بمقبولان رسانم حسن و نور
هست جانم منبع حب و وداد — با همه کس می‌پسندم این مراد
گر سر وصل تو دارند ای حبیب — عاقبت گردند با ما هم قریب
زانکه حسن‌خوب مادر پرده‌هاست — ابتداء درد است و درآخر دوا است
گر نگریاند خزان این روزگار — غنچه کی خندان شود در نو بهار

یو ـ اوضاع خانوادگی پیرجمالی :

آنچه معروف است پیرجمالی مردم‌ده **کچویه** سنگ دوفرسنگی اردستان (شهر) بوده ولی نام پدر و اجداد او بهیچوجه برنگارنده معلوم نگردیده است فقط در ضمن گفتارش معلوم میشود که نیاکانش نیز از اهل‌فضل وعلم بوده‌اند و نیز درنکی از مباحث کتاب **شرح الواصلین** میگوید :

که فرزندان و اموال خود را ازدست دادم ودر کتاب **مرآت الافراد** می گوید : کههنوز کوچ من در اصفهان است و کوچ در زمان سابق و مخصوصاً در اصطلاح مردم اردستان عیال و زن و خانواده را میگفتند و نیز در کتاب مرآت الافراد چند جا اشاره بفرزندان خود نموده نامبرده است پس با این ترتیب پیر جمالی دارای زن و فرزند بوده است و طبق آنچه در **مرآت الافراد** مسطور داشته است دونفر فرزند داشته یکی بنام **کمال الدین محمد** و دیگری بنام **عمید الملة والدین معروفی.**

کمال الدین محمد دارای فرزندی بنام **محمد قاسم** و او پسری بنام **حاج محمد مهدی** و فرزند او **ملامحمد صادق** اردستانی حکیم معروف قرن یازده و دوازده بوده که در جغرافیای اردستان و نیز در مبحث حکماء شرح حالش مفصلا ذکر شده است و آنچه در محل شهرت دارد **ملارمضانعلی نیسیانی** متخلص **بکوچکعلی** که از شعراء بوده و فوت گردیده است از اخلاف پیرجمالی بوده و اوچندپسر داشته که از جمله آنها **حاجی ملاحسین نیسیانی** متخلص **بفایق** است که ازشعرای متصوف و درسال یکهزارو سیصد و چهل فوت کرده است .

یز ـ مدفن پیرجمالی :

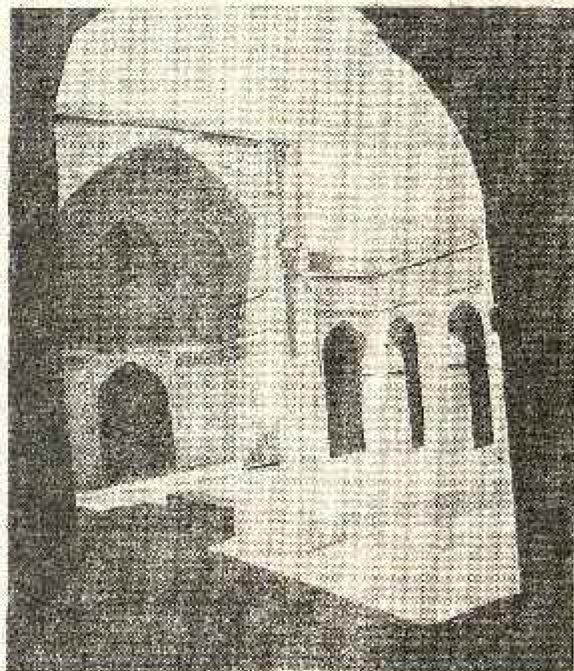
بطوریکه درقسمت جغرافیائی اردستان بخش اول شرح داده پیرجمالی نیز در طرف چپ پیرمرتضی علی اردستانی دربقعه پیرمرتضی واقعه درمحله **فهره** اردستان مدفون ومزار عمومی است .

یح ـ اقسام مختلف اشعار پیرجمالی :

پیرجمالی همانطورکه قبلاشرح داده شد درکثرت گفتار کمی از عطار نبوده وشعر را بانواع واقسام میسروده است ولی اغلب اشعارش که نمونه آن قبلا نوشته شد بطورمثنوی است و برای مزید استحضار چندبیت ازابیات افتتاحیه کتاب **کشف الارواح** یا یوسف‌نامه را که

بطور**مثنوی** سروده درج مینماید :

بنامت نامه را سر برگشایم — که اندر کوی عشقت میسرایم
ازآن در وصف رویت میسرایم — که تا قوت باعل دل فرایم
که عالم غافلند از روی ماهت — چه گردارند میلی سوی راهت
پس وپیش وجود ای شاه کونین — توئی پیدا و روشن ای همه عین



مدفن پیر جمالی اردستانی

بجز تو کس ندانم درجهان من — ندیدم جزرخت دراین وآن من
زمهر روی تو این روز پیدااست — زنورت شب چنین تاریك ویلدا است
زلطف خلد سرسبز است چون باغ — زدردت گشته دوزخ سربسر داغ
ز عشقت نه فلك سر گشته دایم — بسامیدت زمین افتاده قایم
جمالی بر درت ای جان عالم — سجو دارد به پیش پات هردم
که جنات است اندر شیب پایت — رضای دوست نبود جز رضایت
بیا ای آنکه داری داغ آن شاه — بخوی خوب او میباش همراه
که میل آن شهو سالار عالم — بدرداست و بلاو و محنت و غم
که ازدرد وملامت جان مردان — بخواری گشته همچون غنچه خندان

جمالی فاش گو وصف بلندان   که تا راضی شوند این مستمندان

قسمتی دیگر از اشعار پیر جمالی بسبك قصیده است که یکی از آن قصاید که در **مرات الافراد** گفته شده درج میگردد :

بیا یکدم چو آدم دم نگهدار   که تا گردی خلیفه دور پرگار

بیاچون نوح بیزار از جهان شو   که آید دردلت صد بحر زخار

جدا گرد از پدر همچون براهیم   که جان پرلاله بینی در دل نار

چو یعقوب از دو عالم چشم بر دوز   که تا صورت بمعنی گرددت یار

چو جرجیس اندر آمد جان فدا کن   اگر داری سر سودای دلدار

بیاچون یونس سرگشته‌ای جان   تبرا کن ز ملك نفس کفار

اگر داری هوای شاهی مصر   چو یوسف بگذر از حبس و چه و مار

چو موسی بر فراز طور میرو   بامید و مشو نومید یکبار

چو عیسی از خیال بد بپرهیز   که تا روحت رود براوج رهوار

اگر تو عاقبت محمود خواهی   بیا یکرنگه شو در دین مختار

ابوالقاسم محمد شاه کونین   که موجودات را زوهست اظهار

ازل تا باید من کام خواهم   که گویم مدح آن سلطان اخیار

اگر خواهی شراب لایزالی   ز جام ساقی کوثر بچنگ آر

که جز او نیست ساقی در همه دور   بفوق و تحت این گردون دوار

چگونه شکر گوید هر که باشد   ز جان بنده و غلام شاه کرار

دلی کو مهر مهر حیدرش هست   ندارد حرص و بخل روی سکسار

اگر خواهی حیات جاودانی   زراهش سر مپیچ و سر نگهدار

بیاچون عاشقان بی‌پا و سر شو   شوی پیدا چو گردی نا پدیدار

بیادل خاك خاك خاك او باش   چو گردی خاك آنگه باش ستار

دگر ره تو بدان درگه ندانی   دلیلی جوچو جوهر بحر دربار

در آخر در رسد در بحر و جوهر   هر آن کو یافت ماواره در انهار

چو برهان حق این روشن بگفتم   تران دیدار از این دیدار دیدار

که ره رفتند بسیار و مسافر   بتنها می بخود گشتند گرفتار

رفیق(۱) آنگه طریق آن رهنما گفت   که او هست بر همه سالار سالار

که خود را می نگنجد در ره عشق   چو این ره نیست پایانش پدیدار

زمانی مستمع شو تا بگویم   مثالی چند در خرشید و پرگار

دلی خواهم دلی کان صاف باشد   که درجانش نباشد خون زنگار

(۱) اشاره بحدیث الرفیق ثم الطریق.

جهان اندر جهان واماند گانند   همه درکار چون طفلان بی کار

همی خواهم بدرم پرده شان پاك   مرا دلدار میگوید خمش دار

ز سوز عشق و سودای دلارام   زبان در نمه میاید دراسرار

بهر دم صد هزاران فکر بکرم   در آید بگذرد نازم بگفتار

یکی از صد هزاران بجهد اردم   همه تسبیح ها گردد چو زنار

اگر در چارسو گویم من این راز   بازار اندر آیند اهل بازار

اگر اندر صوامع باز گویم   بیك لحظه شود اقرار انکار

وگر در خانقه گویم بر شیخ   بباید جستنم در سوی کهسار

بیا تا مختصر گردانم این گفت   بگویم مقصد آن سائل ای یار

ولی مقصود من پیر و مرید است   تو آن افسانه مشنودم نگهدار

جدا گردان تو مغز از پوست ایدوست   بهل افسانه معنی گوش میدار

سئوالی کرد مرد راز جوئی   که چبود آن ستاره برق رفتار

چرا هر شب بسوئی همچو آتش   فروزد شعله گردد نا پدیدار

زچه پیدا شود ازچیست این نور   بکن احوال این را نیك اظهار

جوابش داد پیری از روایت   ز اخبار شنیده کرد تکرار

که بودستند بعضی از ملایك   کنون اسمش شیاطین گفت جبار

ببین اندر زمین افکار و مهجور   فتاده دور از افلاك و انوار

همه شب تا بروز و روز تا شب   بدوش یکدیگر جستند زن وار

هوای آسمان گیرند چون نور   نهند آن گوش را برفرق اندار

چو تمامان سخن ها را بدانند   زمین آیند و گویند باخرو یار

خبر های بد و نیك فنائی   از ایشان است ای مرد خبردار

بود که گه چنان کان راست آید   ولیکن بیشتر گردد سیه کار

ز حق دارد فرشته گرز آتش   زند بر آن شیاطین بد اقرار

چو آتش درتن آن دیو افتد   شود غول بیابانها چو مکار

وگر در بحر افتد او نهنگی است   که در دریا بود پیوسته در کار

ولی بشنو تو تاویلش که اینست   مراد و مقصد ارباب ابرار

که بعضی سالکان سست بنیاد   چو دزدان میروند اندر سر دار

بتزویر و بمکر و حیله و زرق   بنزد اهل دل آرند اقرار

چو چشم صورتش اندك گشاید   چو احول یار خود بیند باغیار

برآید برق غیرت بر دو چشمش   تمامی کور گردد همچو آن مار

ز راه گوش پوید چون زن پیر   بجای پا بود دستش بسرفتار

دو دست از دست او در رنج باشد   بچنگ آویخته تسبیح بسیار
انیس احمق و جهال باشد   کراماتش بود اسباب دینار
اگرخواهی به بینی غول بسری   بگیر آن خرقه و آن ریش و دستار
بسریش و آستین و طره و فش   برقص آیند دروی کژدم و مار
اگر اهل دلی استاده باشد   از او غافل بود چون نقش دیوار
اگر گوید کمی کین مکر و زرق است   زبان احمقان آید بگفتار
از این سو ابلهی گوید خمش باش   و زان سو خادمك آید بآزار
کاذب بو پور عتد عمه شاد   بگوش و عین گردد آسمان وار
ندیده پور و پیر او را ندیده   سر اندازی بیاموز ای سیه دار
بیا ای ترك یغمائی کجائی   که دل بی‌تو ندارد هیچ انوار
بیا ای ساقی جان پرور من   که تن بی‌روح هرگز نیست برکار
بیاری غنچه خندان زمانی   که رونق نیست بی‌تو باغ و گلزار
بیا ای طوطی شکر فشانم   در این جان و مکان ماشکر بار
ملولم از حدیث دیو غولان   مرا برهان از این غولان غدار
که هر فکری که آید جز رخ دوست   عذاب است آن چو خس در دیده‌ای یار
بیا یك رنگ شوای دل زمانی   که تا هستی چو گل باشد ترا خار
بیا در کوره تا گل آب گردی   درای ور رنگ گل بگذار بگذار
که عشق ای دل چه بو اندر گلاب است   تو بگذار آب و آن بو در دماغ آر
دریغا نیست آزادی در این دهر   که بنمایم جمال عشق یکبار
چه باشد پرده آن مهر تابان   نموداری خود در نور و در نار
جمالی نور و نار و کفر و ایمان   چو پرگار اند سرگردان چو پرگار
بخوان هر لحظه ما از دت یقینا   مجو اندر جهان ادراك و ابصار

قسمتی دیگر غزلیات است که برای نمونه یکی از غزلهای کتاب مرآت الافراد را ذیلا می‌نگارد:

هر که در کوی غمش صابر و جان باز آید   چون تن از گشت فنا لیك چو جان باز آید
باز گر ساعد شه میل هوا کرد مترس   بازویش بازوی شاه است بشهباز آید
غم مخور دل که گر آن بدر منیرت بشکست   آن هلال از افق مهر بصد ناز آید
سالها خون جگر باید و تریاق فراق   تا شبی شاهد خوشخوی تو همراه آید
کو نسیمی که دل مرده از آن زنده شود   ای جمالی مگر از جانب شیراز آید

قسمتی دیگر ابیات متفرقه است که آنچه ذیلا درج میگردد در کتاب **مرآت الافراد** است:

بیت

کافران نیست که درپیش بتی سجده کند   کافر آن است که او غافل درویشان است

قسمتی دیگر از چکامه‌های پیر جمالی رباعیات است که نمونه‌ای از آنها که نیز **در مرآت الافراد** مذکور است درج میگردد:

رباعی

این راه دل است ای پسر بی سر باش   یك لحظه بجان دوست بی‌پیکر باش
دل در سر زلف یار بفدای دلبر   بی‌خانه و بی دکان شو و بی‌زر باش

نیز در همان کتاب:

آن شمع که همچو خویش جانم همه سوخت   وز درد و غمش هر دو جهانم همه سوخت
در کوی خرابات نشانش دیدم   وز دیدن آن نام و نشانم همه سوخت

ایضا در همان کتاب مرآت الافراد:

این دم که توانی که نگهداری دل   زنهار بکوش تا نیازاری دل
فردا که چو دوزخی سیه رو گردی   سودی ندهد که در نظر آری دل

ایضا در همان کتاب:

ای هرچه نه زان تست دروی منگر   تا گم نشوی چو لولی بی‌در و سر
در اول روز آخر روز ببین   تا حبس گزینی و نیفتی در شر

قسمتی دیگر از اشعار پیر جمالی بسبك قطعه است که برای نمونه قطعه‌ای را که در کتاب **مرآت الافراد** مندرج است مینگارد:

قطعه

آنکه در کعبه مقصود بشه باز رسید   که برگی نخورد هر دو جهان همچو ایاز
هر که را بار بود در حرم دوست دمی   بفنا دل ننهد گر چه بود در **شیراز**
بی‌غرض نیست چه شیراز در اقلیم جهان   لیك بی‌دوست دهانی است که باشد بیراز
گنگ و کور و کرا گر ملك سلیمانش هست   چاره‌اش نیست بر آن تخت مگر ذکر نماز
نرگس مست طلب خواجه که تا مست شوی   که جمالی شد از آن نرگس فتان غماز

دیگر از اقسام اشعار او مستزاد است که نمونه‌ای از کتاب مرآت الافراد نوشته میشود:

المستزاد

چشمم نظری کرد و نظر باز برآمد   باز آن نظر از غمزه غماز برآمد
دل در سر آن شد   هر سو نگران شد
شد دیده و دل در پی آن قامت رعنا   در عرصه میدان بدو صد ناز برآمد
چون روز قیامت   دیدار عیان شد
در خویش فرو رفتم و بی‌خویش بدیدم   همراز دلم گشت و بآواز بر آمد
رخساره معشوق   وز خلق نهان شد

دیگرچویکی قطره که‌دربحردرافتد
شد مهرنگین وز کفشه‌باز برآمد
شد در صدف عشق
سلطان جهان شد
یك حمله‌دگرکرد برآمد بخرابات
ساقی‌شدومی‌داد و سرافراز برآمد
با مغبچهٔ ای چند
زاهد بگمان شد
باز از سرمستی بسر کوی دلارام
درنی‌نفسی کرد وچو دمساز برآمد
هنگامه بنهاد
همراز خودان شد
گه‌عورشد ازصورت‌وازشهربرون‌رفت
بردار چو منصور سرانداز برآمد
فارغ ز بدو نیك
یکتای زمان شد
گه‌داغ فقیراست‌وگهی باغ‌اسیراست
آن دلبر مکار بصد آز برآمد
چون گل بیر خار
هرجا بنشان شد
درروم گذرکرد وسرازهند برآورد
شد در تك دریا و بشیراز برآمد
تعالی و تقدس
مهر دل جان شد
این‌دم‌نظرش‌سوی‌جمالی‌است چوخورشید
اسباب رهاکرد وسبب ساز برآمد
آن پیر قلندر
چون گنج نهان شد

دیگرازاشعار او این‌رباعی در وصف مرادش پیرمرتضی علی‌اردستانی است :

هر کو بقضا چو مرتضی راضی شد
ریزان شود این ثمر زشاخ ثمرش
زان‌روی‌ز **مرتضی‌جمالی** راضی‌است
ای دوست که غیراو نبودی سپرش

ایضاً

هر جوانی که طوف پیر نکرد
گرسکندر شودخوش‌آب نخورد

دراطراف **مسجد سفید** سردشت اردستان درکتاب **معلومات** خود گفته است :

همچومستی که‌باشد اندرگشت
او فتادم‌**بمسجد سردشت**

ونیزدرمدح پیرمرتضی‌اردستانی درهمان کتاب گوید :

مرتضی‌نام دارد آن راضی
زانکه فردا نگوید و ماضی
خرقه پوش‌استورند ودامن‌چاك
بر سر راهها فتد چون خاك

ازاشعار متفرقه اوست :

جزطریق عاشقی‌سوی حقیقت راه نیست
کافری گرعشق‌ورزدپیش‌من گمراه‌نیست

ازاشعاراوست درکتاب **مرآت‌الافراد** بطور مثنوی :

دو زلف گرمناك پرپیچ و تاب
بپوشیده دایم رخ آفتاب
گهش آب گویم گهی آفتاب
که‌گه آتشم من‌گهی چون کباب
چو من گردآلی دراین‌آب و نار
نجوئی دگر ره ده اشتهار

تو **کنزدقایق**(۱) بخوان‌ای رفیق
بدان میر مردان و سر دقیق
چو آینه میدار **شرح الکنوز**(۲)
که مرآت جان است وبحر رموز
بمیزان اهل (۳) **حقایق** نشین
که میزان نماید جمال یقین
جمالی طلب‌کن دل هوشمند
که پیران داناکنندش پسند
که اسرار مردان در اظهارگفت
تواند چوگنجی بدل در نهفت
چو **احمد** درون **محمد** رود
بمحمود گوید همه نیك و بد
نه بالا بماند نه زیر و میان
نه **مهدی** بماند نه گفت و بیان
چو **احمد محمد** در آغوش کرد
محمد رسائل فراموش کرد
در آن سر که **محمود**گردد رسول
رسول برونی نماید فضول
تو همراه و آگاه **محمود** باش
من‌آن سر بگفتم چو خورشید فاش
ولیکن چگویم که آن آفتاب
بجز چشم عاشق نیاورد تاب
که فی‌الجمله‌ناراست و نورآفرین
تو آن نور درنار سوزان ببین
جمالی برانداز پرده کنوز
که عالم ندارند گوش رموز
چه گرگنج شاهی نهان به بود
عبادات **احمد** عیان به بود
نشان ده نشان را ز بهر رفیق
هر آن سر که داری زکنز دقیق

ونیزگوید در مرآت الافراد :

قصیده

خیز ای‌پسر خیز ای پسر وزخویشتن‌بیزارشو
رسوا شو اندر عاشقی و زعشق بر خوردار شو
بیزار شو بیزار شوهمچون‌**حسین** ازملك دون
وانکه‌بیادر **کربلا** خونخوارشو خونخوار شو
هر دل که اوپرخون‌نشداز جسم‌خود بیرون‌نشد
خون خود در اول خون‌دل دیگر برزنار شو
چون‌خاك‌تو پرخون شودصحرای دل گلگون‌شود
چشم تو چون‌جیحون شودوزدیده در دیدارشو
جیحون چودیدی‌غسل کن‌تا پاك گردی‌همچوما
وانکه بیا منصور شو بر پای خود بردار شو

---

(۱) منظور کتاب کنز الدقایق پیرجمالی‌است.
(۲) منظور کتاب شرح الکنوز پیرجمالی است .
(۳) اشاره بکتاب میزان الحقایق است .

برادر همساکن مشو وز دست خود بردار سر
چون سر بیندازی بپا مجموعه اسرار شو
چون مخزن اسرار شد جانت ز آیات خدا
میگرد اندر ملك دل مرا هل دل دلدار شو
دلدار شو دلدار شو چون گل نهان درخارشو
در جستجوی گلرخان از هر طرف درکارشو
گه در زمین گه برسماء گه شاه شو گه چون گدا
گه چون مگس برشهد شو که جمله زهر مار شو
ورزانکه دراول قدم در کاهدان خسبی چه سگ
جنس مسمن نیستی جوینده مردار شو
این خلق عالم فی المثل چون خرپمانده در وحل
بیرون رو ازجوق خران واندر صف اخیار شو
آمد بهار ای جان ودل پیمانه را ازکف مهل
فانی است آن شیدودغل چون راستان اظهار شو
آن مکروزرق زاهدان کامی است برآب روان
خودکه چه باشد پیش ما باما بدریا یار شو
ای واعظ افسانه‌خوان ازبحرجان در برفشان
خواهی ازاین حکم ونشان باعاشقان رهوار شو
ای مفتی دفتر سره در سر قرآن سیر کن
روی آر نزد اهل دل آزاد ازآن پندار شو
ای قاضی نائب نشان بگذار گرگه اندرگله
شوخفته وزن درگله خود پیش زن درکار شو
ای صوفی کهدان چی مانند دهقانان ری
پیوسته در دنبال قی آخر دمی پندار شو
ای پیرطفل آسابیا شیری خور از پستان دل
ور زانکه شیر پنبه‌ای آرایش بازار شو
چون شیر آمد درنظر بس کن جمالی خیر و شر
شیراز و چون شیر نر فارغ زهر گفتار شو

و نیزغزل دیگراز او است :

روی در آفتاب باید کرد — همچو ذره شتاب باید کرد
هرکه سودای آن صنم دارد — ترکش ازخوردوخواب باید کرد

نوبهار است و موسم گل و مل — فکر نقل و شراب باید کرد
ساقی دور ترك عشق گریست — لاجرم دل کباب باید کرد
یك دو روزی بدبر باید شد — خانقه را خراب باید کرد
غوطه در بحر عشق باید زد — لعنتی بر سراب باید کرد
در دریای عشق باید سفت — جسم و جان راحباب بایدکرد
ای جمالی رسول عشق توئی — عاشقانرا خطاب باید کرد

و نیزقصیده دیگری درکتاب مرآت‌الافراد دارد.

قصیده :

آن مه نامهربان هر مهی تابان شود
بدر شود ناگهان لاغر و پنهان شود
باز برآید چو مهر بر افق عارفان
تا فلك از مهر او سایه گردان شود
روح روان روان بر رخ گل هر صباح
همچو عرق بر جبین خندد و غلطان شو
غنچه بستان جان خار بود منزلش
روز دوئی در بهار خرم و خندان شود
لاله بهر صبحدم جلوه ناز آورد
وقت پسین خون جگر سوخته بریان شود
شمع برافزند قد در کف شمع آفرین
نی پی پروانگان سوزد و گریان شود
زدرد و دوزد قبا سازد و سوزد چو شمع
بو که در این سوز و ساز کار تو سامان شود
هرکه بخون جگر غسل نکرد او عجب
برد ز دارالقرار داخل انسان شود
در صف رندان درا صحبت و برهان مخواه
هر که ز خود بگذرد قبله کیهان شود
دل بفنا کی دهد هر که بکف می‌نهد
در صف میخوارگان ساقی دوران شود
معرفت انس و جن تا نشود حاصلت
نور سر و نار سر از تو گریزان شود
خود که شنید این رموز جز دل اهل کنوز
کان حبشی پرده سوز مهتر ترکان شود

آتش عشق اندرا همچو خلیل ای پسر
تا تن و جانت چو شمع و اصل یکسان شود
ای خنک آن کس که او دربن این آب وگل
نور دل آرد بکف تا بر جانان شود
و آنکه در این گل بماند راه بمنزل نبرد
که خرك این شود گه بزك آن شود
در پی آب و علف یا پی فضل و شرف
حاصل عمرش تلف گردد و بی‌جان شود
کور و کر و دنگ و لال لیك بصد قیل وقال
بی‌خبر از وقت و حال قاری قرآن شود
ای تو ز قرآن مگر بی‌خبری بی‌خبر
هرکه خبردار نیست طعمه ماران شود
غافل از احوال مرگه رهرو بی‌زاد و برگه
بار بدین کار و بار بر در یاران شود
مصلح و شیخ و امین کرده سبب یا و سین
خرقه سیه گربه وار در پی موشان شود
نام قیامت مبر یا بقیام اندرا
خدمت مردانه کن تا رهت آسان شود
بر در مردان اگر زهر خوری چون شکر
جسم تو قربان شود جای تو قرآن شود
هر که شود همچو مور لاغر و بسته کمر
معنی او قابل تخت سلیمان شود
حق بتو مشغول و تو در پی آز و هوس
وای بود نفس شوم نرم و پشیمان شود
خرمی از ریش خود شاد بتشریش خود
خار مغیلان تو کی گل و ریحان شود
آنکه تو جان گوئیش چشم بدان دار و بس
جسم که آن طرف ما است زنده این جان شود
نادر نادر بود خاك که یابد حیات
باز نگردد بخود چون همگی آن شود
آن شود آن کس که او خویش پرستی کند
خاك چو شد پاك پاك لعل بدخشان شود

یعنی از آن می که دوست در جگر خاك ریخت
هستی این خاك از اوست اواست که پنهان شود
خویش نهان کن نهان در بر اهل جهان
تا رخ خورشید جان برتو درخشان شود
مست شوی از رخش جام و سبو گو مباش
نرگس فتان او ساقی مستان شود
لیك چگویم بتو داغ نداری و درد
درد در این دار وگیر بر همه درمان شود
بسته نامی و ننگ زان شده‌ای گیج و دنگ
نغز شود مغز اگر نقش تو ویران شود
شمع محبت طلب در بر مرشد نشین
پرتو آن نور پاك رهبر ایمان شود
حاصل ایمان ما خود رخ زیبای او است
گر نبود یك نفس حال پریشان شود
من بصبا کی دهم نامه اسرار دوست
هم مگر این سوز دل قابل احسان شود
آه جگر سوز من ترسم اگر بر کشم
شمع شبستان دل بی‌سر و سامان شود
عشق بهر مدتی چهره نماید چو برق
هر که بدید آن نظر عاشق و عریان شود
باز نیاید دگر بر سر کار جهان
ای خنك آن دل که او عاشق از این‌سان شود
آتش و این آب و باد هر سه جدا شد ز خاك
تا که از این هر چهار احمق و نادان شود
ذات همه ذات او است کیست که بی‌مات او است
هر که بذات او است بر همه سلطان شود
زبده ز شیر قفیر گشت جدا ای امیر
دورتر افکن قفس مرغ چو پران شود
جسم پذیرد زوال گرچه بیابد کمال
باز بوجه جمال واله و حیران شود

دیگر از قصاید مرآت الافراد است :

قصیده :

درد عشقش درد و درمان من است سرّ دردش نقد انبان من است

آنچه ارض و آسمانها برنتافت   عشق جانان است ودرجان من‌است

برو بحروعرش و فرش ازبارعشق   شدگریزان ناگزیر آن(۱) من‌است

این امانت در خرابات فنا است   وان خراباتی بمهمان من است

این امانت با بلا پیوسته‌اند   هر دو خود طوق گریبان من است

درد او در کوی معموران چه کار   عشق جایش ملك ویران من است

شکر کان طناز ترك دلفریب   مست وخندان میر ایوان من‌است

زو نشان خواهی زصورت در گذر   کین نشان پنهان ز اعیان من‌است

دوش نشنیدی چه گفت آن پیر عشق   گفت دست دوست دستان من است

آنکه عمری در پیش می‌تاختم   چون نفس درکام و فرمان من‌است

جام در دور است دائم همچو روز   شب گذشت و روز دوران من‌است

آنکه‌شبگون‌است و ابرآلود و ترش   همچو ماه و مهر تابان من است

وان که تو دربان عزت گوئیش   همچو ترك شوخ دربان من‌است

دل ز دستش هر زمان درولوله است   سلسله‌اش زلف پریشان من است

چون بدانی چونکه عاشق نیستی   کاین نمك در جان بریان من‌است

این وآن بگذار و بخوش زنار بند   این امانت بین که ایمان من است

چون **جمالی** خانه ویران کن بیا   گر هوایت سوی بستان من است

غزل ازمرآت الافراد :

دل چون کبوتر بچه‌ای در سوی شهباز آمده
لیکن چو بلبل باگلی همراز و دمساز آمده

از بهر اظهار قدم از هر طرف بنهد قدم
تا طعمه بازان شود گر باز پرواز آمده

غارت گر دلهای مابعلی دو چشم مست او
در جستجوی عاشقان فتان و غماز آمده

ازپرتوحسن‌رخش **یوسف** در اخوان گم شده
وندر تك چاه غمش با ما بانباز آمده

آیات عشق و عاشقی بشنو ز من گر صادقی
همچون **جمالی** درجهان‌در شان‌**شیراز** آمده

غزل‌دیگر ازمرآت‌الافراد :

وقت آن‌است که میخانه درش بازکنیم   خوش‌بهاری‌است بیاتا طرب آغاز کنیم

(۱) اشاره بآیه شریفه: انا عرضنا الامانة علی السموات والارض فابین‌ان یحملنها فحملها الانسان

نام و ناموس جهان در گرو باده کنیم   چنگ را گوش بمالیم و دمی ساز کنیم

شاهد شیوه گر چابك طناز خوشی   در برداریم و بشادی وغمش راز کنیم

سروجان ودل ودین در قدمش افشانیم   بعدازآن در نظرش نازکی و نازکنیم

چون‌**جمالی** کمر عشق بجان در بندیم   پشت بر نیك و بد ورروی**بشیراز** کنیم

غزل دیگر ازمرآت‌الافراد:

دلا بوقت ملامت عجب نمی‌سازی   که پیر عشق نفرمود غیرجان‌بازی

بشاه‌عشق درآویزو ازبلا مگریز   مشو مصاحب جغدان‌بیاکه شهبازی

هزار بار بگفتم بصد هزار زبان   بتلخ‌وشور وملاحت بترکی و تازی

که‌غیرعشق ندیدم دلیل اهل کمال   جز این‌تمام‌خیال‌است وشعبده‌بازی

گرو ببند که بردی جهان معنی را   بکعبتین دو عالم اگر براندازی

بیا ز پیرمغان پرس عشق یار قدیم   که نیست محرم‌این‌راز حافظ‌رازی

بیا چواهل ملامت گذر بمیدان کن   ولی‌چو برق گذر کن بهرچه‌مینازی

بیان الله اکبر بکس نیارم گفت   که نیست جای مصلی مقام غمازی

لوای عشق **جمالی** ابر مصلی‌زن   خطاب عید نداکن بصوت شیرازی

نظم در تفسیر حدیث‌نبوی : **من حسن اسلام‌المرء ترکه مالا یعنیه :**

چند کنم ناله که بیدار باش   جان بده و درپی دلدار باش

توکر و کوری و گرفتار خویش   زانکه نه‌ای هیچ خبر دار خویش

پیش و پس خویش ببین ای غوی   رو که بدانی صفت معنوی

همچو زنان چند روی سوی‌رنگ   دولت مردان بگذاری ز چنگ

هرچه فنا باشد اگر خود توئی   دور فکن باز رو از این دوئی

هرچه نه آن تو بود ای فقیر   گر دل و جان است که‌دربرمگیر

صرف مکن عمر بآز و هوس   غره مشو هیچ ببانك جرس

راه نگه دار و مرو سوی چاه   در بن چه سود نباشد ز آه

دل منه و نیز نظر هم مکن   هرچه نه آن تو بود بس‌سخن

چشم دل اندر طرف غیب دار   رو که به‌بینی همه غیب آشکار

گر چو**جمالی** برهی از خیال   فهم کنی چیست ره اتصال

غزل دیگر ازکتاب‌مرآت‌الافراد :

غزل

هر دم دمی بی من اسرار بمن‌گوید   چون بلبل آشفته احوال چمن گوید

جان‌بخشدودل دزدد پنهان‌شوداندردل   تا نامه مستحسن در گوش‌حسن گوید

از زلف وبنا گوشش آشفته کند حالم   تا حال پریشانی در جان‌حزن گوید

جون یوسف کنعانی دل چاه زنخ جوید   تا درد درون خود رمزی برسن گوید
احمد بهوای دل باز از سر مشتاقی   از بهر اویس جان احوال قرن گوید

غزل دیگر ازهمان کتاب:

غزل

واقف اسرار ما نیست بجز یار ما   نیست بجز یار ما واقف اسرارما
شعله انوار ما هیچ ندارد نشان   هیچ ندارد نشان شعله انوار ما
چهره‌دلدارما درخور هردیده‌نیست   درخور هردیده نیست‌چهره‌دلدارما
برسر بازار ما هیچ مگو غیر دوست   هیچ مگو غیر دوست‌برسر بازارما
در دل بیمار ما دردبود درد و بس   درد بود دردوبس در دل بیمار ما
گفت بس یارما رمز چوگفتار ما   رمز چوگفتار ماگفت بس یار ما
وعده دیدار ما رو زجمالی بپرس   رو ز **جمالی** بپرس وعده دیدارما

نیز مثنوی است‌از کتاب‌مرآت‌الافراد :

پریشان زلفش ندارد قرار   که قدش چو داراست‌وزلفش‌چومار
توگرمردراهی دراین پیچ و تاب   پس اگه نشین و مرو سوی خواب
چو هستی طلبکار و جویای دل   تو دامان صاحبدل از کف مهل
چو میخانه دان آن دل راز دان   تو دل را در اول ز گل باز دان
تو در ناز دلدار را ز آفرین   گواهی طلب کن بعین الیقین
در آن راز وناز‌ش‌مجنبان دو دست   که با دست آن دم بود بت‌پرست
تو بی‌دست و بی‌دل در آن در نشین   خلیلانه یکسر در آتش نشین
چو در نار عشقش بسوزی تمام   ملایک در آرد به پیشت سلام
چو در نار عشقی بسوزی چوشمع   چوگل‌خنده آری شوی‌خرد وجمع
تو اینجا نباشی چو بیدل شدی   دگر ره چو پرسی چو منزل شدی
جمالی دریغا که چشم بصیر   بدی بر وجوه صغیر و کبیر
چو گر روی خورشید نتوان نمود   بارباب کار و طلبکار سود

غزل‌دیگر ازهمان کتاب:

غزل

بسیارگشتم در جهان من در پی همراز دل
پیدا نشد پیدا نشد گوشی سوی آواز دل
گوئی همه چون خفتگان دور ازدل‌آشفتگان
افسرده‌تر از مردگان بیگانه از غماز دل
چون جغد در ویرانه‌ها ساکن شده در لانه‌ها
بر ساخته ایوانها محروم از شهناز دل

چون‌مور وموش ومار وبس‌در قصدمردم‌چون‌مگس
پیوسته در آز و هوس ببریده از دمساز دل
با دشمن خود دوستند زیرا که جمله پوستند
بر جای خود نیکو ستند انباز گل ممتاز دل
رو ای صبا بار دگر آن فتنه را بیدار کن
زان روکه‌اندرعاشقی ذوقی‌است بردن نازدل
خیز ای‌**جمالی** تابکی دور از می‌وآواز نی
خوها رهاکن درگله رو جانب **شیراز** دل

غزل دیگر ازهمان کتاب :

غزل

طریق وملت‌عاشق‌به پیش تو بازی‌است   بیا بیاونکوبین که‌جای جانبازی است
نگار من‌که برآمد بصد هزار لباس   ولی قرار مقیمان بقامت تازی است
بیا بکوی خرابات وجام می در کش   چوخاک بی‌سروپاشو که‌این‌سرافرازیست
حدیث عشق ز جانان‌دلفریبی پرس   که گوشه نظر او مقام غمازی است
درا بچشم **جمالی** گر این هوس‌داری   ببین که‌ساقی‌دوران‌حریف‌**شیرازی**‌است

غزل دیگر ازهمان کتاب :

غزل

تو چه ای‌وار چه جائی که چو ماه می‌نمائی
تو که ای و ازکجائی ؟ که امیر و شاه مائی
چه انیس وجان فزائی چه لطیف و دلفریبی
تو ز جاجه قلوبی که دلیل و راهنمائی
تو طبیب دردهائی نه‌که خود شفای دردی
دل دردمند ما را تو بدرد میربائی
شجری چو در زمینی قمری چو بر سمائی
شکری چو در دهانی نظری چو در درائی
تو نظر نه‌ای‌که آنی که همیشه در میانی
نه‌که جان که‌جان‌جانی که چو شمع‌هرسرائی
همه عاشقان برویت شده محو از سبویت
که توساقی جهانی چه اگر جهان نیائی
چو **جمالی** از جمالت خبر از خبر ندارم
چه خبر کاثر ندارم بدو کیش آشنائی

از اشعار متفرقه همان کتاب:

ای خنك آن کس که از خود رسته شد　　در وجود زنده‌ای پیوسته شد
در من آویزید تا بازان شوید　　گرچه جغد آیند شهباران شوید
ای خنك جغدی که در پرواز من　　فهم کرد از نیك بختی راز من

غزل دیگر از همان کتاب :

دادم سر آن کز جان در پات در اندازم　　دامانت بچنگ آرم وز خویش بپردازم
در میکده بنشینم می نوشم و می بینم　　پیمانه بگردانم همقام در اندازم
هم اهل مدارس را در پیش بتان آدم　　هم دفتر پارینه زان سوی در اندازم
در دیده خود بینان خاك و خس و خون ریزم　　و اندر دهن رندان حلوای تر اندازم
گر احمق نادانی با من بمصاف آید　　من دوح مسیحا ام تیغ و سپر اندازم
انگورك مثقالی گر سر که شود کلی　　شیر از روم خود را در گل شکر اندازم
شیری بشکار آمد شیراز گریزان شد　　وز ننگ چنین شیر از من دور ز شیر ازم
ای کودك شیرازی شیر از تو خواهد خورد　　شیر از بجود در من بنگر که چه شیرازم
گر میل شکر داری هم کاس **جمالی** شو　　چون مشتری ماهی پیشت قمر اندازم

ایضاً غزل دیگر:

وقت آن است که میخانه درش باز کنیم　　خوش بهاری است بیا تا طرب آغاز کنیم
نام و ناموس جهان در گرو باده کنیم　　چنگ را گوش بمالیم و دمی ساز کنیم
شاهد عشوه گر چابك طناز خموشی　　در بر آریم و بشادی وغمش راز کنیم
سر و جان ودل ودین در قدمش افشانیم　　بعد از آن در نظرش ناز کی و ناز کنیم
چون **جمالی** کمر عشق بجان در بندیم　　پشت بر نیك و بد و روی بشیراز کنیم

دیگر از اشعار متفرقه او از مرآت الافراد :

ای ساقی دور و پیر رندان　　وی داروی درد مستمندان
پر کن قدح می مغانـه　　تا باز رهیم از فسانـه
ای دل بگریـز از ملامت　　تا نوش کنی می کـرامت
بی درد و ملامت ای دل افروز　　بی ظلمت لیل و زحمت روز
این راه نمی‌رسد بپایان　　چون درد نمی‌رسد بدرمان

و نیز رباعی از کتاب مزبور :

رباعی

این آیت عشق طرفه در شان من است　　زان رو که طریق دردمندان من است
آن عرصه که عقل و علم در می‌مانند　　در چشم من آیین که ایوان من است

و نیز از اشعار متفرقه آن کتاب :

عجب از عاشقی که خواب کند　　خواب بر عاشقان شده است حرام

و نیز

خلیل اندر آتش چه گل خنده زد　　که عشقش بساز نوازنده زد

و نیز

چونکه زاغان خیمه بر بهمن زدند　　بلبلان پنهان شدند و تن زدند

و نیز

مرا نیست تعجیل ای گیج گول　　که تا باز بینی ضرر های غول

رباعی دیگر از آن کتاب :

آن شمع که همچو خویش جانم همه سوخت　　وز دردو غمش هر دو جهانم همه سوخت
در کوی خرابات نشانش دیدم　　و ز دیدن آن نام و نشانم همه سوخت

و نیز از اشعار متفرقه آن کتاب :

چنان مست وزارم از آن ترك مست　　که این نقش و صورت ندانم که بست

نیز قصید از آن کتاب :

بهار آمد بیا می خور اگر رندی و شیدائی
که می مفتاح این باب است و تو باب دل مائی
مرو در مزبله جانا که دنیا نیست جای تو
دریغا خود نمی بینی که چه خوبی و زیبائی
اگر روزی دوئی ایدل چو خر افتاده‌ای در گل
چو خضر از جام ما نوشی بلرسن ترك پنمائی
اگر پور فلاطونی که رنـج خود نمیدانـی
ز استقساستی فربه چو مغ بر شاخ خرمائی
گواه عدل پیدا کن اگر میراث میخواهی
گواه جنس تو جرخند و توخامی و خود رائی
نرفته در پی یاری نداده دل بدلـداری
نکـرده خدمت پیری در آن هنگام برنائی
بکار این دم که در کاری مگو نتوان توان داری
نمیدانی نمیدانی کـه ذوالقرنین و دارائی
اگر داراب و خاقانی و گر چوپان و دهقانی
فرس آهسته ران ای جان که تا از سر فرو نائی
مشو غره کـه زر دارم و یا اسم پدر دارم
بعلم و جود بتوان شد درایـن ره نی بآبائی

از آن باب ار خبر داری کدامت فعل از آن باب است
روا باشد که دنیا را تو بر عقبی در افزائی
ابا ما شاه میگوید : لنا علم لنا علم
ابا اهل جهان گفته که یعنی ایکه یغمائی
ولیکن علم قالی نه چوان شیر نهالی نه
وزان گفت زوالی نه که خود را زو بیارائی
مگو پور فلان پیرم و یا نسل فلان میرم
درا در حلقه مردان بمردان صف بتنهائی
بحمام اندرا اول بشو خود را ز نیك و بد
تو نیکی با بدان منشین مرو با کنك(۱) هرجائی
چه باشد کنك هرجائی بگو آن لبت سدرو
که بفریبد دل ناقص چو نبود مرد یکرائی
اگر تو مرد یکرائی چرا ای خواجه فرمان
گهی چون جام پر زهری گهی چون طاس حلوائی
درا در عاشقی یکدم اگر داری دل خرم
که ارض الله واسع در نروید غیر زیبائی
اگر این دولتت باید که اختر روی بنماید
بیا اول طهارت کن بقول **حاتم طائی**
تقرب با علی خواهی بباید سیرت شاهی
اسیر مالی و جائی جنب در قعر دریائی
چو از اصل و نسب دوری شدی ظاهر از آن نوری
علیت باب و تو پوری **محمدوار** اعلائی
در آن حمام تن شویند و زین حمام جان و دل
بباید جان فدا کردن گذشتن از من و مائی
کجائی ایکه پرسیدی ز فرض غسل واین معنی
بپرهیز از خود ای غافل وگرنه گبر و ترسائی
اگر دین نبی داری بخلق و حلم وجود اقرا
مقام مسکنت بگزین اگر داری تو بینائی
تکبر نیست خوی او مکرر نیست روی او
معطر بوی و موی او به پستی و به بالائی
تو گوئی امت اویم غلام خدمت اویم
زبان آسان توان گفتن که انت رب اعلائی

---

(۱) بر وزن سرد پسرا مرد درشت قوی جثه

ز امرش گر نه بپیچی سر تراز بید مسلمانی
هر آنچت مصلحت باشد بری فرمان نه خودرائی
نه تنها خود تو میگردی در این ویرانه سرگردان
نیارم گفت من فاش این بیان حرف لالائی
بیا ای دل چه میگردی بگرد قوم بی‌حاصل
درا در خلوت جانان بهل اسمای سیمائی
بیا ای ساقی **کوثر** بده جامی که مخمودم
که هم تو ساقی جانی و هم میخوار و سقائی
بیا ساقی بده آن می که در خاموشی افزاید
که پنهانی است سلطانی و رسوائی است پیدائی
بیا ساقی بده آن می کزین گفتم پشیمانم
که خوش حالی است شیدائی و خوش وقتی است رسوائی
بیا ساقی **جمالی** بین که دارد از جمال تو
هزاران وجه گوناگون ز روی ترك یغمائی

دیگر از قصاید کتاب مزبور است :

بیا سائل کنار بحر بنگر — که تا ریزم به پیشت لعل و گوهر
عرب شو آنگهی این بحر بشناس — که زنگی نیست با رومی برابر
اگر خواهی بدانی سر اعراب — فسیر وافسی بلا دالله اکبر
وگر ترکی زبان خواهی چو من شو — بخواری رو **بخارا** یا بخاور
منم بلمس که ال افلان مکن در — بچشم من ببین آن ترك کافر
اگر هندوی آن ترکم شدی تو — بگو ماتی لنی تی‌تی بلا در
اگر داری هوای سرو **شیراز** — مصلی را بگو الله اکبر
بمیدان اندرا ای ترك چالاك — بمژگان صف شکن شوای دلاور
که **یوسف** رفت از شرم تو در چاه — تو اندر تخت دل بنشین و برخور
ز عشقت آدم آواره عمری — ببت میتاخت پنهان همچو آختر
براهیم از غمت شد در دل نار — که تا گل گشت از عشق تو آذر
جهان پر آب شد از گریه نوح — که تا **عمان** شود پر درد و جوهر
جواب لاتذر این است ای دل — ظهور آدم برت صد نوح دیگر
تو در طوفان دنیامست و غافل — تو روح نوح بین وز نوح بگذر
عجب درمانده‌ای در نوح و طوفان — **صفاهان** شد نمودارش از آن سر
که آب انداخت اندر شهر ای دوست — که آتش زد در آن محراب و منبر
تو در قهر جهان شاهی شب و روز — تو از شاه جهان بین ای برادر

ببین کاین ضربت پنهان طاعون　　ز که پیدا شد این اسرار مظهر
ولی از روی شرع و سر تحقیق　　همی زاید ز بطن نفس کافر
چه شفقت برد نوح اندرحق قوم　　نه پورش برد فرمان نه برادر
چوازحد درگذشت آیات و برهان　　در آمـد لعنت جبار اقهـر
عراق ارچـه بطاعت میفزودند　　ولی سرشان نبد با رسرّ مناظر
اهـالی و موالی و مشایـخ　　همه مغرور وسرکش چون سکندر
همه درحرص و آز و بخل وشهوت　　نبد دلشان کم از سندان مرمر
نصیحت شد مبدل با فضیحت　　همه صورت چنین باشد در آخر
مگر نشنیده‌ای اهـل سبا را　　بنا شکری سقر شد هر مشجر
بنوعی دیگر ار خواهی بگویم　　چواهل دل سخن درجان بپرور
ارادت کرد حق روز نخستین　　درآن روزی که آدم شد مصور
نظر کرد از پی علم و کمالات　　چنان تقدیر فرمود آن مقـدر
که باشد هر بهاریرا خزانی　　که تا خرم شود هر سال کشور
حلال آید خور و نفع جمالات　　تو نیکو در کمال هر دو بنگر
بهر دوری یتیمی سر بر آرد　　شود بر جمله عالم شاه و سرور
چو دودش برسر آید باغ و ملکش　　بگیرد خار وخس ریزد ابرسر
درونش کرم و مار و موش گیرد　　برونش اشکهـا با تیغ ده سر
دگـر چون باغبان نو درآید　　دگرگون میکند آن ملك بی بر
نخستین آب خواهد ملك باثر　　که از تبدیل باغت بر دهد بر
چو مرگ موش ومار ازآب باشد　　بچشم موش طوفان است وصرصر
زمین تا آسمان طوفان بگیرد　　چه باکش نوح چون کشتی است یاور
توگر ازاهل جانی دل نگهدار　　توجان از بهرجانان دان چوشکر
ز بهر آب وگل دل را میازار　　مشو غره بمال و ملك و زیور
ز بهر آدمی ای آدمی زاد　　جهانی در جهان پرکار و پرخر
خزان درگر بریزد برگ ازشاخ　　چه نقصان ازدرخت ای خواجه بنگر
خدای از بهر خاصان آفریدت　　می و میخانه و دیدار دلبر
ز بهر اهل نفس و اهل انکار　　جحیمی ساخته پر مار واژ در
بیا در بحرجان وگوهرش چین　　صدف بشکن اگرخواهی تو گوهر
چه باشد بحر وگوهر چه بود ایدوست　　محمد بحر وگوهر جان حیدر
محمد آفتاب هر دو عالـم　　علی چون ذات خورشید ای غضنفر
مزن خود را در این بحر و ادب باش　　چه داند حال بحری ساکن بر

چو قوم سامری حجت گـرفتند　　همه کافر شدند آن قوم بی سر
چـرا کاندر پی آواز رفتند　　صدا از کوه دیدندی بخود در
اگرخواهی بدانی سر این گیج　　برو بر کوه و یـا هوئی برآور
اگر گوئی کـه قال قال قال　　بجز قالی نه بینی زان صدا در
وگر گوئی که ده در آدمی هو　　جوابت توکه هو هوای مسافر
توخود بشناس وانکه جوهر ذات　　مگو از سامری و زگاوك زر
اگرخواهی بگیرم دنب(۱) آن گاو　　ولی ترسم لگدکوبم کند خر
توگـر گوئی کـه کبود گاو زرین　　بود شیخی کـه نبود پیر پرور
بیاگر طالبی از خود بپرهیز　　که بیماری دل از پرهیزپرور
فلا انساب ورد خویشتن ساز　　بگو وردی و چون بلبل همی پر
چـرا در چـرم گاو آویختستی　　بهار آمد بیا سرکنگبین خور
چو کردی تن درست اندر بپرین　　برو هر جاکه خواهی سربرآور
پس آنکـه ساقی اشیاء شوی تو　　بـدانی سر اشیاء را سراسر
وگر خواهی برو بر اوج اعـلا　　که باشد بی ثوابت ماه وهم خور
گهی گردی چنین ای یار جانی　　که چون موری نیائی در مظاهر
کم آزاری گزین گر مرد راهی　　بلطف وجود مردم یاد آور
بلانی ماس(۲) و نان جندی وکی بوذ　　سؤال ازمرته(۳) بوذ وپیرمنکر
مگرموم ته(٤) ان شارا(٥) ذرآذین　　منی پیش کرو بالای صفدر
ز گفتگو گذر کن رو نظر کن　　علی عین العطاء الله ابصر
غریب کنج گورستان گرفته　　چه میخواهی از او جان برادر
غریب وعاشق و دل خسته وزار　　شده بی آب و رو بی سیم و بی زر
تامل کن که اصحاب قبور است　　جسدا کرده همه شب پرز شیر
چو چشمت هست راه گوش بربند　　باستدلال جان پائین منه سر
چوجانی سیر کن در جان انسان　　که انسانرا شرف باشد زجوهر
احادیث و صورگر در نوردی　　به می بینی از آن بی پیر رهبر
مجرد شو قلندر وار برخیز　　چو مردان جان فدا کن ای مظفر
چو قیل و قال ومال و زر نماند　　برت روشن شود احوال یکسر
شوی آنکه چو خاك اندر سرراه　　خوشا آن کس که دارد گنج در بر

(۱) بمعنی دُم
(۲) بزبان اردستانی ماست را گویند　　۳- بزبان اردستانی مردك را گویند
٤- بزبان اردستانی بجای تو گویند　　۵- شا بزبان اردستانی شاه معنی میدهد.

که‌هر کوکردخوددرخاك‌یکسان — درخت طوبی از وی برزند سر
نکردم این بیان از روی تقلید — حدیث است این روایت ازپیمبر
ولی درصفحه رندان نوشت است — نه آن علم است کاموزد ستمگر
بیا چون عاشقان بی‌جان ودلشو — وگر در بند جانی زود بگذر
بیا درپای طوبی جام می‌کش — که بانگت میزند ساقی کوثر
کـه ما مستیم و رند و لاابالی — مپرس از ما بجز ساقی ساغر
مرا ساقی باقی باید امروز — فراغت دارم از آغاز و آخر
بیا ساقی بده جام پیاپی — که بی‌می کی دهد این‌باغ مابر
جمالی بامی و معشوق منشین — دو عالم از می و معشوق برخورد

قطعه از همان‌کتاب

بیا طالب آخر مشو نا امید — که جویای صید است بازسفید
چه دانی که‌مطلوب خواهان‌تست — چو چشمه نمکسار گریان تست
تو چون باز شاهی ورا در نظر — که شهبازت آخر گشاید بسر
تو مطلوب دائم طلبکار بین — خدا را خدا را خبر دار بین
چنان‌دان که‌گرتو نه‌بینی حبیب — نظر بر تو دارد بسان طبیب

۱۱- پیراسحاق اردستانی:

پیراسحاق آنچه معروف ومشهور است درمسلك تصوف وطریقت شاگرد و مرید پیر مرتضی‌علی اردستانی بوده و مانند مراد خود صاحب مقامات عالیه بوده است. نامبرده در قرن نهم هجری میزیسته و در اردستان (شهر) وفات و بقعه‌اش درمحله **رامیان** زیارتگاه عمومی است.

۱۲ - پیرعلی اردستانی:

آن جناب ازسالکان مسالك حقیقت وطریقت وازشاگردان مکتب عرفان پیر مرتضی علی اردستانی بشمار است وفاتش در شهر اردستان وبقعه وی در محله **کپودان** زیارتگاه مردم است.

پیرعلی طبع شعر هم داشته وگاهی شعری عیسروده است.

۱۳- پیر بکران:

پیر بکران پیری شوریده حال و در دوره تراکمـه میزیسته است - اقامت‌گاه او **مدینةالسادات زواره** وپس از فوتش بر بقعه‌اش این بیت نوشته شده بوده:

ز بعد هفتاد چه برف افتاد — بحق این پیر بقد این پیر

وحال آنکه ارتفاع بقعه‌اش هفت ذرع بوده است.

۱۴- پیرزنگی:

از مرتاضین باکشف وکرامت بوده که در دوره تراکمه در **زواره** میزیسته است. وفاتش درهمان زواره وبقعه‌اش مزارعمومی است.

۱۵- باباکوهی:

باباکوهی ازعرفاء وسالکان طریقت بوده که دراوائل دوره تراکمه میزیسته است وفاتش‌در زواره وبقعه‌اش‌دردشت **زواره**مزارعمومی.

۱۶- پیراسمعیل:

پیراسماعیل ازجمله عرفائی بوده که در اواخر دوره تراکمه زندگانی میکرده و دردشت **زواره** مدفون است.

۱۷- بابا اسماعیل:

بابااسماعیل ازجمله‌عرفاء میباشد که درمحلی‌بین **خرونده** و**حیدرآباد** ازتوابع بلوك سفلای اردستان مدفون وبقعه‌اش مزار عمومی است.

۱۸- باباصاحب:

باباصاحب ازعرفاء ومرتاضین بوده که در دیه خلیل‌آباد (کوهاب) واقع بین مزد آباد بالا وجنت‌آباد سفلی مدفون است بقعه‌اش زیارتگاه عمومی است.

۱۹- پیرحیدر:

پیرحیدرطبق‌روایات‌معروف بین‌مردم **کچویه‌مثقال** پیری عارف مسلك بوده ودر پای چنارمحله **سرابه** کچویه مثقال مدفون است.

۲۰- باباضامن:

باباضامن از عرفاء وسالکان طریقت و صوفی مشرب بوده ودر روی تلی در سمت شمالی‌زمین‌معروف‌بزیارت‌گاه که‌فعلاقبرستان‌وواقع‌در کچویه‌مثقال میباشد مدفون‌است.

۲۱- بابانوش:

بابا نوش از صوفیان باکشف وکرامت ودرتلی واقع میان دیه **درقه** ودیه**خرونده** ازبلوك سفلای اردستان مقیم بوده وحکایاتی از اونقل شده است وفاتش درهمان مکان وبقعه وی مزارعمومی است.

۲۲- باباسیف:

باباسیف بنابر مشهور پیری شوریده‌حال بوده که در قریه‌سفیدم تابع بلـوك سفلای اردستان میزیسته است درآنجا وفات وبقعه‌اش قرب چاههای‌آب آنجا واقع‌است.

۲۳- میرسلطان محمد:

میرسلطان محمد از عرفای زمان صفویه بوده و بکشف وکرامت مشهور و مورد

توجه مردم بوده ودرمزد آباد بالا مدفون است ـ سنگ لوحی داشته که نام پدر و تاریخ وفات او را معلوم میکرده ولی در اثر مرور زمان و عدم توجه قسمتی از آن سنگ از بین رفته است .

بطوریکه درجغرافیای مزدآباد دربخش اول کتاب اشاره شده یک سرجه آب و یک کرت زمین مزروعی از طرف **مرحومه حاجیه معزز السلطنه** زوجه **مرحوم مصطفی قلی خان** سهام السلطنه وقف بربقعه مزبور گردیده که بمصرف روشنائی وتعمیرات برسد .

بقعه مزارش باخشت است واطرافش شمشهای گچی است وقبرش سفید ونصف سنگ لوح که بطور مستطیل بوده شکسته وازبین رفته است .

۳۴ـ بابا سید حیدر :

باباسید حیدر از عرفای معروف زمان سلاطین صفویه واز اجداد سادات طباطبا بوده که در**زواره** وفات یافته ومقبره‌اش زیارتگاه است .

۳۵ـ میر بهاءالدین حیدر :

میر بهاءالدین حیدر ازاجداد عالم ربانی میرزا رفیع الدین نائینی متوفی(۱۰۸۳) وازعرفای بزرگ وباکرامت بوده که درحسینیه بزرگ **زواره** مدفون است .

۳۶ـ پیرزین الدین :

پیرزین الدین که ظاهراً همان زین الدین جد میرزا رفیعای نائینی بوده که جزء عرفاء بشمار میرفته ودرمحله **میران** زواره مدفون است .

۳۷ـ ملاذوقی اردستانی :

ملاذوقی به علیشاه مشهور بوده و باآنکه در عالم عرفان مرتبتی بلند و درکشور ریاضت مقامی ارجمند داشته بشغل گیوه دوزی دارالسلطنه اصفهان اشتغال داشته و روزگار بدین مدار بسر میبرده ـ درست سلیقه بوده بطوریکه نوشته‌اند دو دیوان شعر داشته و کمالات معنویه اوازطریق کشف وریاضت بوده است .

وی مردی درویش مشرب وباحکیم شفائی که معاصر شاه عباس ودریکهزار وسی و هفت (۱۰۳۷) وفات یافته معاصر بوده است ـ گویا حکیم شفائی ازاو رنجیده قریب بصد رباعی هجو بینی اوکرده مشهور است که خود ذوقی هم رباعی در آن باب گفته وآن اینست:

بینی نبود اینکه بروی ذوقی است تابوت شفائی است که میگردانند

ازاشعار اوست :

بجریده محبت نتوان نوشت مارا که بدوزخ جدائی برداز بهشت مارا

نه شکوفه‌ای نه برگی نه ثمر نه ریشه دارم همه حیرتم که دهقان بچه کار کشت مارا

تاچند بهمراهی دل باز پس افتم چون ناوک طفلان بنشان نیم‌رس افتم

درطالع من نیست برافشاندن بالی از دام چو آزاد شوم درقفس افتم

پیوند مهربانی ازآن پاره میکنم تاباز بندم و بتو نزدیکتر شوم

آخر مهر ومحبت نه همین سوختن است تا چها بر سر خاکستر پروانه رود

هرگز نگهت بر من غمناک نیفتد تیری است نگاه تو که بر خاک نیفتد

تاداغ تودر کیسه جانم درمی کرد عمری بهمین مایه دلم محتشمی کرد
چندان بالم خوی گرفتم کاخر باحوصله طاقت مادرد کمی کرد

چگونه کعبه نپوشد لباس ماتمیان که خانه‌ای چودلش درمقابل افتاده است

مگر تغافل از این بیشتر که میترسم گمان برند که این بنده بی‌خداوند است

دلم زان عنبرین مو میگریزد جراحت دیده از بو میگریزد

رباعی

از حسرت خط وخال و ابروی توچشم برهم نزند چو حلقه موی تو چشم
بر سر هسم کرشمه بارد شمشیر چون زلف تو برندارم از روی توچشم

انگشت مزن بر لب کم حوصله من بگذار که سربسته بماند گله من
از خود برون نرفتم و آوردمش بدست ممنون همتم که مرا در بدر نکرد

آئینه مهر روشن از یاد علی است اوراد ملك بر آسمان نادعلی است
گر سلطنت دوکون خواهی ذوقی در بندگی علی و اولاد علی است

گناهی راعذابی باید از دوزخ فزون ترسم که سوزندم بداغ هجر فردای قیامت هم

پس ازعمریکه بهر پرسش من یار میآید غم دل تا نگویم همره اغیار میآید

روزگارم ز چه رو منصب نادانی داد گر نمیخواست که من مرشد کامل باشم
غمزه در تیرزدن بود که مژگان دریافت قسمت این بود که مقتول دوقاتل باشم

بی تو شب تنهائی زین ذوق که میآئی تاکی من سودائی بر خیزم و بنشینم

ذوقی درسال یکهزار وچهل وپنج(۱۰۴۵)درشهر اصفهان وفات یافت ودرمحل پیر بینه دوز واقع درمحله جوباره مدفون وبقعه‌اش مزارعمومی است .

درجلد دوم کتاب زندگی شاه عباس اول تألیف نصرالله فلسفی استاد دانشگاه تهران مسطور است که ذوقی اردستانی ازجمله شعرای مهم دربارشاه عباس کبیر بوده است واشعاری راکه وی در ماده تاریخ شکارگاه واقع درلنجان اصفهان درسال یکهزار وهفده(۱۰۱۷)

گفته نقل نموده است :

شاه عباس آنکـه در هنگام صید　　شیر گردون بسته فتراك اواست
صیدگاهی ساخت در ملك عراق　　صید گاهی کاسمانرا آبرواست
صید گاهی آنچنان پا ساخته　　صید از شادی نمیگنجد بپوست
شاه آنجا چون کمین سازدبصید　　همچوجان درقالب ومی درسبواست
گفت ذوقی از پی تاریـخ آن　　صیدگاه پـادشاه صید دوست

۲۸ـ مرشدی زواره‌ای :

اسم شریفش مولانا محمد اصلش اززواره اردستان ازسالکان مسالك حقیقت وطریقت و درمقام ریاضت وعرفان منزلتی گرامی ومرتبتی نامی داشته وحکایت کراماتش بسیار و در غایت اشتهاراست .

آن‌جناب برادرمولاناسپهری زواره‌ای وفاتش درسال یکهزار وسی هجری(۱۰۳۰) در زواره اتفاق افتاده وبقعه وی مزار عمومی است .

از رباعیات او است :

رباعی

ما نفس خسیس را مـلامت کردیـم　　در بقعه نیستی اقامت کـردیم
از نیك و بد زمانـه یکسو رفتیم　　وز خلق کناره تـا قیامت رفتیم

پیمبر زاده گـر دستش تهی بی　　بباژور(۱) بهاء خوگبرای(۲) بی
وگر چرب وچنائی‌دا بو(۳)قصاب　　زهـر عیب و زهـر علت بری بی

میگویند مرشدی دیوانی بزبان محلی داشته کـه نمونه‌آن ذکر شد ولی اطلاعی از آن نیست.

ونیز از رباعیات اواست :

نقش غم ابروی ترا در محراب　　عکس اب میگون ترا در می‌ناب
زاهد چو بدید با خودآمد بسجود　　میخواره‌چه‌یافت‌مست گردیدوخراب

درمذهب عشق علم‌وداش رندی است　　دانشمندی مایه هر خرسندی است
یك چهره زروی عجز برخاك نیاز　　بهتر ز هزارگونـه دانشمندی است

من دل بغم توبسته دارم ای دوست　　درد تو بجان خسته دارم ای‌دوست
گفتی بـدل شکسته نازد چکنم　　من نیز دلی شکسته دارم ای‌دوست

گاهی زلب تو همچو می درجوشم　　وزچشم‌توکه چو می‌کشان مدهوشم

---

(۱) بازار　(۲) باگبر یکسان است　(۳) دارد .

در ذکر توام اگر دمی گویائم　　در فکر توام گـر نفسی خواموشم

۲۹ ـ مولانا سپهری زواره‌ای :

مولاناسپهری اصلش از مدینةالسادات زواره و از عرفاء و مرتاضین و دارای‌مراتب و مقامات عالیه بوده که دراصفهان درعصرشاه‌عباس‌کبیر بسرمیبرده‌است.

گویند شعر بسیاری از هرمقوله میگفته وکمال فضیلت نیز داشته وسالك‌طریقه‌صوفیه بوده و بآن زبان تحقیقات در مثنویات کرده و حال از اشعار اوچیزی درمیان نیست‌این شعر ازاو است :

اگر زعمرشمارند روزهجران‌را　　زخضرعمر فزون‌است‌عشق بازانرا

۳۰ ـ سیدروح‌الله‌اردستانی:

سیدروح‌الله‌اردستانی که‌نسبش باینشرح است :

سیدروح‌الله‌بن سید قوام‌الدین بن‌محمدبن‌حسن‌بن‌محمد بن محمود بن محمد بن ابوالقاسم‌بن ابوشجاع (حسین) ابن علی(شهاب‌الدین) بن حسن بن‌احمدبن حسین‌بن علی (شهاب‌الدین ـ ابوالحسن شاعـر) ابن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم‌طباطبا درزمان شاه عباس کبیر میزیسته و ازنقباء وعرفـاء بـزرك زمان محسوب میگردیده‌است‌وسادات‌سیدروح‌الله‌باو منسوبند .

۳۱ ـ امیرسیدحسن‌بن‌سیدروح‌الله اردستانی :

امیرسیدحسن فرزند سید روح الله و جد سادات اردستان معروف بسادات سید روح‌الله است که خود از سادات طباطبا بشرحی که در جغرافیای نژادی اردستان دربخش اول کتاب و در ردیف‌بالامسطورشده بوده‌است.

نامبرده‌از نقباء وعرفاء بوده که‌درزمان‌صفویه میزیسته وپس‌ازفوت‌در **اوشته** نطنز مدفون وقبرش مزارعمومی است .

۳۲ـ شیدای زواره‌ای :

سید حسن‌شیدا از عرفای اواسط دوره قاجاریه بوده کـه در زواره بشغل دکان‌داری اشتغال‌داشته‌است ودرهمان‌حال ازعرفای زمان خود محسوب میشده‌وشعرنیزمیسروده .

کراماتی هم از او نقل میکنند و حکایتی معروف است که‌بر کمال وارستگی وحسن حال اودلالت دارد.

بحمداله والمنة بخش دوم کتاب **آتشکده اردستان** درتاریخ بهمن‌ماه‌یکهزاروسیصد وچهل ودو (۱۳۴۲) بچاپ‌رسید و از ایزد دانا توفیق در انتشار سایر بخشهای کتاب‌را مسئلت مینماید .

ضمناً از همه خوانندگان بخصوص دانشمندان انتظـار دارد چنانچـه بنقصی و یـا اشتباهی برخورند نگارنده را متذکر سازند تا درموقع خود مورداستفاده‌قرار گیرد.

تهران ـ یوسف‌آباد ـ ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی





فهرست [illegible] ت آن

صفحه	سطر	غلط	صحیح - کامل
۲۱۸	۸	حمدواله	حمدالله
۲۱۱	۹	ب	ج
۲۲٤	۲۹	آتشکده مهران	آتشکده امهران
۲۲۹	۲۷	زدشتی	زردشتی
۲۳۳	۲۰	میرزاعلی	میرزا محمدعلی
۲۳٤	۳۱	میرزاعلی حقایق	میرزا محمد علی حقایق
۲۳٥	۱۰		اضافه شود : دکترسیدامان‌الله‌فتوحی اردستانی
۲۳٥	۱٦		اضافه‌شود: دکتررضارضوانی-دکترعماداثنی‌عشری-دکتررضااثنی‌عشری
۲۳٦	۲۱	مشهیه	مشبهه
۲۳۷	۲۲	یاصاحبتی	یاصاحبی
۲۳۷	۲۷	رئایسها	رئیسها
۲٤۲	۷	دوریش	درویش
۲٤٥	۲	المغلم	المعظم
۲٥۱	۲۱	یکهزاروشصت‌وشش(۱۰٦٦)	یکهزارو یکصدوشصت‌وشش(۱۱٦٦)
۲٥۷	۲۳	وصاطت	وساطت
۲٦۰	٤	شکایت	شکایات
۲٦٤	٥	سفیا	سفیان
۲٦٤	۱۸	عبادین	عبادبن
۲٦٤	۲۲	الاودستانی	الاردستانی
۲٦٥	۱	الغفار	الغافر
۲٦۷	۲	مروٌت	مروت
۲۷۲	۷	پنجره	بنجیره
۲۷۷	۱٤	حدیعة	حدیقة
۲۸۰	۲	الذریعة تسانیف	الذریعة الی تصانیف
۲۸۰	۱٦	(متوفی حدود ۱۳۳٤)	(متوفی حدود ۱۱۳٤)
۲۸۱	۱۰	قبیح از	قبیح
۲۸۷	۲۲	که میرسد	میرسد که
۳۲۰	۲۸	چنانکه الابذات خود بلکه‌فاعل است	الابذات‌خود بلکه چنانکه فاعل‌است بذات‌خود عالم است بذات خود
۳۲۲	۹	غیرپت	غیریت
۳۳۸	۲	ازدو	ازاو
۳٥۲	۳۰	تالک‌آباد	تلک‌آباد
۳٥۹	۲	درباد	دُرباد
۳٦۰	۱۰	شری	شوی
۳۲۱	۲٦	(۱۲۷۱-۱۲۱٤)	(۱۲۸۱-۱۲۱٤)



تالیفات نگارنده:

۱ـ آتشکده اردستان

۲ـ تاریخ خط و خطاطان

۳ـ توضیح الکفایة ـ عربی

٤ـ دانشمندان اسلام

۵ـ ره آورد طوس

٦ـ فرهنگ اصفهان

۷ـ لهجه‌های اردستانی